

میراثی شیرتاریخ و سنت داشته باشد محکماً است

از فریاد شایسته آریامهر



۱۲۸۴۷۱

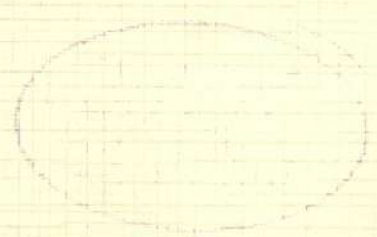


# بررسیهای تاریخی



خرداد - شهریور ۱۳۴۸

( شماره مسلسل ۲۰ و ۲۱ )



سال چهارم

شماره ۳۰۲



بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارشداران



# مجله بررسی های تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی  
نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران - کمیته تاریخ نظامی

---

ژوئن - سپتامبر ۱۹۶۹

خرداد - شهریور ۱۳۴۸

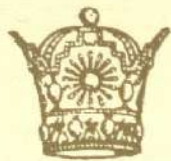
شماره ۲ و ۳ سال چهارم

شماره مسلسل ۲۰ و ۲۱



کتابخانه ملی و اسناد

گراور های این شماره (۷ رنگی و ۱۲۱ سیاه) در چاپخانه ارتش شاهنشاهی  
ایران ساخته و چاپ شده است



« ذکر تاریخ گذشته از واجباتست بخصوص مورد  
ملتهائی که افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند  
چونان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها  
کرده و چه ظیفه حساس و فوق العاده بهمه  
آنهاست.»

از سخنان شاهنشاه آریامهر



مجلس شورای عالی

۲۵۴۰۹

۱۳۲۸ / ۸ / ۲۵

# شورای مجله بررسیهای تاریخی

بموجب اساسنامه مجله بررسیهای تاریخی که بتصویب عظیم حضرت همایون شاهنشاه  
آریامهر بزرگ ارتش تاران رسیده است مجله توسط یک هیأت ۵ نفری اداره  
میکرد.

۱- تیمار سپهبد غلامرضا ازهارمی جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتش تاران، رئیس شورای  
مجله بررسیهای تاریخی.

۲- تیمار سر لشکر حسین رستگار نامدار رئیس اداره کنتراول ستاد بزرگ ارتش تاران

۳- تیمار سر لشکر سعید رضوانی رئیس اداره سوم ستاد بزرگ ارتش تاران

۴- تیمار سر لشکر میر حسن عاظمی رئیس اداره مهندسی نیروی زمینی شاهنشاهی

۵- سرمنگ جهانگیر قائم مقامی رئیس کمیته تاریخ نظامی ستاد بزرگ

ارتش تاران و مدیر مسئول مجله بررسیهای تاریخی

# مهمترین و بزرگترین نبشته از دوران شاهنشاهی ساسانی

در بین سی و اندی کتیبه  
بزرگ و کوچک که از دوران  
چهار صد و بیست و شش ساله  
(۲۲۶-۶۵۲ م) شاهنشاهی  
ساسانی در سینه کوهها و روی  
صخره‌ها و ستونها و درون غارها  
و بر دیوار کاخها و کنار نقوش  
باقی مانده، هیچکدام از لحاظ  
کیفیت و کمیت و ارزش تاریخی،  
بپای کتیبه دور کعبه زرتشت  
در نقش رستم (مرودشت فارس)  
نمیرسد. این سنگ نبشته که  
بیاد بود پیروزی بزرگ تاریخی  
شاپور یکم دومین بنیانگزار  
شاهنشاهی ساسانی بسال ۲۶۰  
میلادی نوشته شده، مانند  
سنگ نبشته بیستون یکی از

بمقام:

عالم

(استاد دانشگاه پهلوی)

بزرگترین وبی همتا ترین سندار زنده ادوار باستانی و حاوی نکات مهمه تاریخی میباشد. در این نوشته شاپور علل و جریان جنگ با رومیها و شکست والرین امپراطور روم و شهرهائی که در اثر این پیروزی ضمیمه خاک شاهنشاهی شده، و بطور کلی حدود کشور و استانها و شهرهائی که ایران بزرگ ساسانی را تشکیل میداده، و کارهای برجسته دیگرش را بتفصیل شرح داده است. چندی بعد کرتیر موبدان موبد نیرومند و متنفذ همان عهد، در زیر آن سنگ نبشته ۱۹ سطر شرح خدمات و درجات روحانی خود و کارهائی که برای سرکوب ساختن پیروان مذاهب نصاری و یهود و صائبین و بودائیان و مانویان و سایر اقلیت های مذهبی بجا آورده، برای ضبط تاریخ نگاشته است که آن نیز خود حاوی نکات و مطالب جالبی از وضع مذهبی و اجتماعی آن زمان میباشد.

کتیبه کرتیر تصور میرود در زمان پادشاهی بهرام دوم (۲۷۵-۲۹۳) که وی را بمقام موبدان موبدی ارتقاء داده بود، نوشته شده باشد.

نوشته های معروف و قابل اهمیت پهلوی ساسانی، که تا این تاریخ پیدا شده و ترجمه گردیده، عبارتند از: نوشته یایکولی در مرز ایران و عراق، نوشته طاق بستان، نوشته شاپور دوم در مشکین شهر، نوشته سرمشهد کازرون، چهار نوشته نقش رستم، سه نوشته نقش رجب، سه نوشته در تخت جمشید، نوشته غار حاجی آباد نزدیک نقش رستم، سه نوشته شاپور کازرون، تنگاب فیروز آباد، کوه مقصود آباد مرودشت، تنگ براقی، تنگ خشک سیوند، اقلیدآباد، دورا از شهرهای قدیمی سوریه، شش نوشته در هندوستان، و سه نوشته کوچک که یکی در ۱۳۴۴ در پاسارگاد و نزدیک تخت سلیمان و دیگری در همان سال کنار کوه استخر و سومی در ۱۳۴۵ نزدیک قلعه اشکنون کنار رودخانه کر در پایه یک پل قدیمی پیدا شد<sup>۱</sup>.

۱- شرح و ترجمه و وجه امتیاز و خصوصیات هر یک از این نوشته ها در صفحه ۲۴ تا ۸۰ جلد اول تمدن ساسانی تألیف علی سامی ذکر شده است. نوشته پهلوی پیدا شده در مشکین شهر را آقای دکتر گروپ آلمانی عضو مؤسسه باستان شناسی آلمان در ایران ترجمه کرده و در شماره ۶۱ و ۶۲ مجله هنر و مردم منتشر ساخت.



دو نوشته که هر کدام پنج شش سطر است در فروردینماه ۴۸ در خلال کاوشهای وزارت فرهنگ و هنر در ویرانه‌های شهر باستانی بیشاپور کازرون بدست آمده که هنوز خوانده نشده و بجمع نوشته‌های پیدا شده مربوط بزمان ساسانی باید افزوده گردد.

چند نوشته کوتاه پهلوی نیز بالای استودانهای کوه حاجی آباد و شاه اسماعیل نزدیک نقش رستم موجود است و همچنین نوشته‌های روی سکه‌های ساسانی، که این دودسته بشمار نوشته‌های تاریخی و مهم آورده نشده است. چند نوشته نیز بخط پهلوی ساسانی پیدا شده که مربوط به پس از برچیده شدن شاهنشاهی ساسانی میباشد، مانند نبشته پهلوی پیدا شده در چین مربوط به قرن نهم میلادی (حدود ۸۷۴) و بر گهای پاپیروس پیدا شده در فیوم مصر (قرن هشتم میلادی) و لوحه مسی موجود در هند (قرن نهم میلادی) و نوشته غار کنه‌ری در سالست نزدیک بمبئی (قرن ۱۱ میلادی) و نوشته‌های پهلوی لاجیم سواد کوه ۲

برج سنگی معروف به کعبه زرتشت که نوشته تاریخی شاپور یکم در پائین آن کنده شده از بناهای محکم و زیبای دوران هخامنشی میباشد که از سنگ سفید مرمر نما در نهایت استحکام، برابر آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی در نقش رستم ساخته شده و جز چند ردیف از پلکان سنگیش که توسط دزدان در سده‌های پیش کنده شده، بقیه ارکان بنا سالم مانده و گویای فر و شکوه دیرین خود و سازندگانش میباشد. سنگهای سفید مرمر نمای گران وزن این اثر تاریخی را از کوه سیوند جایی بنام نعل شکن تانقش رستم آورده اند و هم

۲ - شرح این نوشته‌ها نیز در جلد اول کتاب تمدن ساسانی تألیف علی سامی داده شده و نوشته پهلوی پیدا شده در چین ناحیه سیان Sian توسط استاد ژاپنی گیکیو Gikyoito خوانده و ترجمه گردیده و در مجله مطالعات آسیای غربی و جنوبی دانشگاه کیوتو ( شماره مخصوص یادبود بازنشستگی استاد آشی کاگا ) در دسامبر ۱۹۶۴ منتشر شد و توسط خانم دکتر بدری قریب در شماره ۱۱ و ۱۲ آبان ماه ۱۳۴۴ مجله سخن و شماره اول مهر ۴۵ مجله دانشکده ادبیات تهران بفارسی ترجمه و نقل گردیده است.

اکنون در آن کوه که در شمال سیوند و نزدیک جاده شاهی قرار گرفته قطعات زیادی سنک سفید از کوه جدا گشته و در همان جا پراکنده است. سنگهای بکاررفته در آرامگاه و کاخهای کوروش بزرگ در پاسارگاد همه از همین رخنه و همین محل آورده شده است.<sup>۳</sup>

کعبه زرتشت در نوشته کرتیر بر حسب پژوهشهای استاد فقید پرفسور هنینگ<sup>۴</sup> در آن زمان «بن خانک» یا «خانه بنیادی» نامیده شده است که بموجب فرمانی برای این مفاد: «این خانه بنیادی بشماتعلق خواهد داشت، به بهترین وجهی که صلاح میدانید رفتار کنید، که موجب خشنودی خاطر خدایان و خاطر ما (مقصود شاپوریکم است) باشد» به کرتیر سپرده میشود، سپس پرفسور هنینگ در پایان این ترجمه چنین اظهار نظر نموده است:

واژه‌های «خانه بنیادی» یا «بن خانک»: حتماً مربوط به بنائی است که این نوشته روی دیوار آن حک شده است و منظور همان کعبه زرتشت است. این جمله ایجاب مینماید که در مورد تعمق و بررسی دانشمندان علم باستان شناسی قرار گیرد. زیرا دانشمندان نامبرده درباره وظیفه و کار اصلی کعبه زرتشت بیک عقیده که مورد قبول دیگران باشد نرسیده‌اند. اکنون ما متوجه واژه «بن خانک» یا «خانه اساسی» میشویم و بنابراین ممکن است چنین حدس زده شود که بنای مربوط برای نگاهداری منشورها و سندهای پرستشگاه، نه

۳ - این محل در سال ۱۳۳۴ توسط کارکنان و کارگران بنگاه علمی تخت جمشید زمانی که نویسنده سرپرستی کاوشهای باستانشناسی آنجا و پاسارگاد را بهمه داشت پیدا شد و یک نکته مبهم و تاریک مربوط به آثار باستانی پاسارگاد روشن شد.

۴ - پرفسور والتر برونوهینگ (۱۹۰۸-۱۹۶۷) از استادان مسلم و بنام خطوط قدیمه بود وی در بهار سال ۱۹۵۰ برای مطالعه دقیق روی نوشته‌های پهلوی موجود در فارس بایران آمد مخصوصاً نوشته پهلوی دور کعبه زرتشت را چند روز مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار داد و قالب لاستیکی نیز از آن برداشت و با خود بلند برد، ولی متأسفانه جز یک مقاله کوتاه در مقدمه کتاب «مجموعه کتیبه‌های ایرانی» *Corpur Inscriptionum Iranicarum London 1957*، که قسمتی از ترجمه آن نقل شد، چیز دیگری درباره نوشته پهلوی شاپور منتشر نکرد.



تنها مدارکی که کرتیر علاقه‌مند بذکر آنها بود، و شاید برای نگهداری نسخه اصلی اوستا بکار میرفته است.

در اینجا ممکن است خاطر نشان ساخت که کوه نقش رستم در آغاز دارای نام کوه نبشت (کوه نبشته‌ها) بوده زیرا کتاب اوستا در آنجا نگهداری میشده است (فارسی نامه ابن بلخی ۴۹) و نیز اصطلاح پهلوی «دژ نبشت» یا «دژ کتیبه‌ها» ممکن است برای خود کعبه زرتشت مورد استعمال واقع میشده ..»

درباره این موضوع که کعبه زرتشت همان دژ نبشته‌مذکور در کتابهای فارسی نامه ابن‌البلخی، نامه تنسر، ارداویراف‌نامه، دینکرد یا سایر نوشته‌های تاریخ نویسان بعد از اسلام، آنطوریکه استاد فقید هنینگ حدس زده می‌باشد، نیاز به بررسی و پژوهش دقیق و بیشتری دارد و دژ نبشت را باید در همان تخت جمشید یا استخر و درجائی غیر از برج کعبه زرتشت جستجو کرد و عقیده نگاهداری منشورها و فرمانهای شاهی و سندهای مذهبی در کعبه زرتشت امری منطقی‌تر و اساسی‌تر بنظر میرسد. زیرا دژ نبشته‌ها با احتمال قوی در جوار تخت جمشید بوده و سنت و رویه اقوام و ملل شرق باستانی و ایران بر این بود که کتابخانه‌ها و سالنامه‌ها و اسناد مذهبی در کنار کاخهای شاهی و پرستشگاهها و یا آتشکده‌های بزرگ و مهم بایگانی گردد. دژ نبشته‌ها با محتویاتش آنطوریکه تاریخ نویسان می‌نویسند همراه آتش سوزی تخت جمشید بسوخت و هیچکدام از مورخان متذکر نشده‌اند که نقش رستم هم دچار آتش سوزی شده باشد و اگر فرضاً در آنجا آتش سوزی شده بود، آن بنای سنگی هم در آتش قرار میگرفت و لهیب و شعله آتش در سنک آن که از نوع سنگهای آهکی است اثر میگذارد و بدنه برج را میسوزانید و مستعد برای کندن خطی که ۱۷۰۰ سال باقی مانده، نمیساخت. همچنانکه حجاریهای تخت جمشید از اثرات بد آتش سوزی بی بهره نمانده و استحکام اصلی خود را از دست داده است.

احتمال آتشکده بودن این بنا نیز با در قطور سنگی که اطاق بی‌منفذ آن



را کاملاً مسدود میکرده ، بسیار ضعیف و نامعقول است و نویسنده دلائلی دائر بررد نظریه آتشکده بودن کعبه زرتشت در شماره ۲ سال یکم مجله دانشکده ادبیات شیراز، اقامه کرده و همچنین درباره تصوراتی که ممکن است نسبت بمحل استفاده این بنا بشود، در مجلد اول کتاب تمدن ساسانی صفحه ۳۸ توضیحاتی داده که در اینجا از ذکر مجدد آن خودداری مینماید. و علاقه مندان میتوانند باین دو کتاب مراجعه فرمایند.

نوشته نامبرده در سال ۱۳۱۶ زمانی که هیئت علمی باستانشناسی بنگاه شرقی شیکاگو تحت نظر باستان شناس فقید دکتر اریک اشمید در تخت جمشید و نقش رستم کاوشهایی میکردند ، پس از خاک برداری دورادور کعبه زرتشت ، نمودار گردید . نوشته پهلوی ساسانی مورد بحث در بدنه شمالی برج وعین آن بخط پهلوی اشکانی وبخط یونانی قدیم ، بر بدنه جنوبی و شرقی تکرار گردیده است .

نوشته شاپور یکم در ۱۹۴۱ توسط پرفسور مارتین اسپرینگلی استاد زبانهای شرقی دانشگاه شیکاگو ترجمه و منتشر شد و ترجمه فارسی آن نیز نخستین بار توسط نویسنده در شماره دوم مجله دانشکده ادبیات شیراز درج گردید . و ترجمه و نوشته کر تیر موبدان موبد نیز که توسط ماری لوئیز شومون<sup>۵</sup> در مجله سوم شماره ۲۴۸ مجله آسیائی پاریس «ژورنال آسیاتیک» منتشر شده بود بفارسی برگردانده شد و در صفحه ۵۴ مجلد اول کتاب تمدن ساسانی تألیف نویسنده درج گردید .

پیروزی شاپور و سپاهیان ایران بر امپراطور بزرگ روم و ضمیمه کردن شهرهای مهمی از متصرفات روم به شاهنشاهی ساسانی و شکست گردیانوس و سپس به بند در آوردن والرین امپراطور ، باندازه ای دردنیای آنروز که جز دودولت نیرومند روم و ایران در اروپا و آسیا ، دولت دیگری یارای برابری با آنها نداشت و اغلب دست نشانده این دو امپراطوری معظم بوده اند ، مهمترین

5- L'Inscription De Kartir A La Kabah De Zoroastre  
Par Marie Louise Chaumont.

مسئله روز بوده است که شاپور علاوه بر ثبت بر بدنه کعبه زرتشت به سه خط، صحنه و نتیجه این فتح و پیروزی را، هم در نقش رستم و هم در داراب و هم در شاپور کازرون مجسم و مصور ساخته، تا آیندگان بدانند که این شهریار بزرگوار و شجاع برای استحکام و گسترش شاهنشاهی ایران و سرکوبی دشمنان دیرین چه فداکاری و رشادت و نبوغی بکار برده است.

شاپور در آغاز این فرمان خود و تبار و الامقامش را معرفی مینماید: «من هستم خداوندگار مزداپرست، شاپور شاهنشاه ایرانیان و غیر ایرانیان، زاده خدایان پسر خداوندگار مزداپرست اردشیر شاهنشاه ایرانیان، زاده خدایان، نوه خداوندگار، پاپک شاه، زاده آسمانی». در این نوشته نخستین بار شاهنشاه ساسانی بواسطه همین رشادت و جنگاوری و پیروزیها و دست پیدا کردن بچند کشور و استان آسیای غربی «شاهنشاه ایران و غیر ایرانیان» نامیده میشود.

«ایران» سرزمین پهناور و بلند قوم آئیری Airya محدود بکرانه های آمودریا و دریای خزر و کوههای قفقاز و حوزه های دجله و فرات و خلیج و فارس دره سند، بنامهائی که در نوشته شاپور بشرح زیر مذکور گردیده است:

«امارات و ایالات شاهنشاهی ایران اینها هستند: پارس، پارت، خوزستان، میشان، آشور، آریاین، عربستان، آتروپاتکان (آذربایجان)، ارمینا، (ارمنستان) ویرجان، سیکان آروان، بالاسکان تا حدود کوههای کاپ (قفقاز)، تنگه آلان و همه کوههای پارشخوار، ماد، ورکان، مارگو (هرو)، خسرو (هرات) و همه آپارخستر، کرمان، سیستان، تورستان، مگوران، پرتان، کیندستان (هندوستان)، کوشان تا حدود پشکابور (پیشاور) و کاش (کاشغر)، سوگد (سغد) و کوههای چاچستان تا آن قسمت از دریا بنام داخی خستروما آنرا هر مزد اردشیر شاپور نامیدیم و این کشورها و مملکتها و ایالات زیاد خراجگذار و مطیع فرمان ما شدند.»



«انیران»<sup>۶</sup> سرزمینهایی که در اثر جنگها و نبردها و رشارت شاپور و سپاهیان ایرانی از خاور و باختر ضمیمه خاک شاهنشاهی گردیدند. از آنجمله ۳۶ شهر و ناحیه است که در نوشته بشرح زیر مذکور گردیده:

«..... مادر آن يك جنگ (مقصود شاپور جنگی است که با فیلیپ امپراطور روم کرده) از امپراطوری روم، دژها و شهرها گرفتیم: آناط شهر و کلیه نواحی اطراف آن، و دژ اروپا و کلیه نواحی اطراف آن، و دژ اسپوراکن و کلیه نواحی اطراف آن، و سورا شهر و کلیه نواحی اطراف آن، و باربالیوس و منموک و حلب و کین چرای، آیومایا، رانی پوس، زوگما، اوریما، کیندار، آژمیخ، سلوکیه، آنتبوك، کورس، سلوکیه دیگری، اسکندریه، نیکوپولیس، سزار، خامات، اریستون، دیکول، دولا، دورکو، سرسیوم، ژرمانیسیا، باتنی، خاناردر کپه و کیه، سالاتا، ومانا، آرتان گیل، سویزر، سوئیدا، فرتیا کلیه شهرها بانواحی اطراف آبادی را مستخر نمودیم...»

در جنگ سوم که منجر بشکست قطعی روم و اسارت والرین میشود شاپور مینویسد:

«..... در این جنگ از امپراطور روم نقاط اسکندریه، کاتیزان، ساموساتا، کاتابلن، ای گای مومپسواستیبا، مال، آدانا، ترسوس، زفیرین، سباست، کریکس، اگریباس، کاستابالا، زیناس، فلاویاس، نیکوپولیس، اپی فانیا، کلندریس، آموزین، سلینوس، می نوپولیس، آنتیوک، سلوکیه، دم تی پلیس، تی یانا، قیصریه، کمانا، کی بیس ترا، سباستیا، بیرتار، کوندیا، لاراند، ایکونیوم،

۶- علامت نفی در زبان پارسی کهن و نون همان نونی است که اغلب در واژه های قدیم ایران بین دو حرف بی صدا هنگام اتصال اضافه میشود مانند انوشه روان «اناشی روان» امیرین در فرس پهلوی اران Eran و در فارسی جدید ایران گردیده است و خود این واژه از اریا Arya که در زبان اوستایی Airyana است گرفته شده و در زمان ساسانی اران Eran نوشته و خوانده میشود و در سده های بعد از اسلام که تشخیص یاء معروف از مجهول از میان رفت «ایران» خوانده شد مانند «دودیو» و «کش = کیش» و «مغ = میخ»

استرابون Strabon جغرافیادان معروف قرن اول میلادی ایران را «آریانه» در زمان خودش از این نواحی «پارس و ماد و بلخ و سغد و مشرق ایران» که بیک زبان تکلم میکردند، متشکل دانسته است.



(قونیه امروزی)، رویه‌رفته ۳۶ ناحیه اراضی اطراف بدست آوردیم، و مردمی که رومی و غیر ایرانی بودند اسیر کرده و از آنجا کوچ داده و در خاک شاهنشاهی ایران در پارس، پارت، خوزستان، آشور و نقاط دیگری که شالوده و اساس آن نقاط بدست خودمان یا پدرانمان و نیاکانمان ریخته شده بود، ساکن نمودیم....»

این استانها و شهرها و نواحی که سرزمین ایران و انیران را تشکیل میداده و رویه‌رفته شاهنشاهی بزرگ ساسانی بوده است، و در نوشته شاپور ذکر گردیده، در کتابهای تاریخ نویسان رومی و ارمنی و چین و یهودی معاصر زمان ساسانیان اغلب ضبط گردیده است.

آئین مارسلین استانها و شهرستانهای معروف ایران را در قرون سوم و چهارم میلادی باین نامها ضبط کرده است: «آشور، خوزستان، ماد، پارس، پارت، کارمانای بزرگ، هیرکانی، مرو، بلخ، سغد، سکستان، سیت‌های ماورا، آمودون، شریکا، آریا، پاروپاتیزادها، زرنک، آراخوزی، زدروزی» و چندین ولایت کوچکتر که از ذکر آنها صرف نظر میشود.

در کتاب موسی خورنی (موسی خورناستی) مورخ اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم میلادی که مارکوارت دانشمند و محقق آلمانی آن را ترجمه و با شرحی بنام «ایران شهر» منتشر ساخته، اطلاعات جالب و صحیحی از حدود و استانها و شهرستانهای ایران ساسانی بدست میدهد که پس از نوشته شاپور در کعبه زرتشت، از اسناد ارزنده و مربوط بدوران ساسانی میباشد<sup>۷</sup>

جنگ ایران با رومیان را در این نوشته، شاپور اینطور شرح داده :  
 «... پس هنگامی که من نخست بر تخت امپراطوری نشستم، قیصر گوردیانوس Gordianus سپاهیان را از تمام قلمرو روم و کشور ژرمن و گوت کرد آورد و بر علیه ما و آشور از امپراطوری ایران حمله ور شد و در سرحد آشور در Meshikk یک نبرد سخت مرزی صورت گرفت. قیصر گوردیانوس

۷- حدود ایران و شهرهای ساسانی و شرح آنها بموجب این سند در صفحه ۳۲۱ جلد اول تمدن ساسانی تألیف نویسنده نقل گردیده است.

کشته شد و سپاه روم منهدم گردید و رومیها فیلیپ را قیصر نمودند. سپس قیصر فیلیپ بسوی ما آمد تا با ما پیشنهاد سازش نماید و با تقدیم پانصد هزار دینار بعنوان فدیة برای نجات جان یاران خود با جگذار ما گردید و ما بواسطه این امر مشیک را بنام پارگوز شاهپور Pargoz نامگذاری کردیم.

بعداً دوباره قیصر دروغ گفت و نسبت با رمنستان تعدی کرد و ما بخاک امپراطوری روم حمله کردیم و سپاه روم را که شصت هزار بود در بار بالیسوس Barbalissus تارومار کردیم، قلمرو آشور و آنچه در بالای آشور قرار داشت تمام با آتش سوخت و بایرواسیر نمودیم و مادر آن يك جنگ از امپراطور روم دژها و شهرها را گرفتیم....<sup>۸</sup>

«.... در نبرد سوم هنگامی که ما به کارهی Carrhae و ادسا Edesaa حمله بردیم و این دو ناحیه را محاصره نموده بودیم قیصر والرین Valerian با هفتاد هزار تن لشگریان متشکل از صفوف ژرمن و رتی یا و..... با ما مصاف داده نبرد سختی در آن طرف کارهی و ادسا با قیصر در گرفت و با دست خود قیصر والرین را اسیر نمودیم. همچنین کلیه مأمورین قضائی سناتورها، سران سپاه و کلیه افسران سپاه مزبور را اسیر و بطرف ایران کوچ دادیم. سوریه و کاپادوکیه را آتش زده و بایرواسیر کردیم....»<sup>۹</sup>

پس از ذکر شهرها و نواحی تسخیر شده شاپور میگوید: «در بسیاری از کشورهای دیگر تلاش و گردش کردیم و اعمال نامور و قهرمانی زیاد انجام دادیم که در اینجا نوشته نشده است ولی بمنظور اینکه هر کس که بعد از ما بیاید آن نام و قهرمانی و فرمانروائی را که از آن ماست، بداند، ما دستور دادیم که این نکات نوشته شود....»

و نظر باینکه خدایان بر این وجه اساس کارها را برای ما استوار فرموده و با توفیق خدایان ما بسرزمینهای بسیاری حمله نمودیم و آنها را بدست آوردیم، بنابراین ما نیز در بسیاری از سرزمینها آتشفهای زیاد بهرام برقرار کردیم و درآمد بسیاری بموبدان اعطا نمودیم و باعث پرستش زیاد خدایان شده ایم..»

۸- شهرهایی که در این جنگ ضمیمه خاک شاهنشاهی ایران شد قبل از ذکر گردید.

۹- در اینجا دیگر شاپور شهرها و نواحی مسخر شده را يك بيك نام میبرد که قبل از نقل شده.



شاپور سپس نام آتشکده‌ها و آتش‌هایی که بافتخار خدایان و بنام فرزندان در گوشه و کنار کشور برپا و فروزنده داشته و همچنین نام شخصیت‌های بزرگ و صمیمی که در زمان او و پدرش و نیاکانش خدمت کرده، یکان یکان برمی‌شمارد و نوشته تاریخی خود را با این جملات پایان می‌دهد:

«اکنون چونکه مادر کارها و خدمت خدایان کوشا هستیم و چون ما آفریده خدایان هستیم و چونکه بیاری خدایان مالک میشویم، ما پیش رفتیم و تلاش کردیم، تمام این کشور‌ها را گرفتیم و یک نامی و قهرمانی کسب کردیم. هر کس که پس از ما می‌آید اگر خوشبخت باشد مثل ما بایستی در فرمانبرداری و خدمات خدایان کوشا باشد، تا خدایان بوی مساعدت و لطف فرمایند و او را مأمور خودشان بگردانند.»

در متن پهلوی اشکانی نام کاتب اضافه شده باین عبارت: «این نوشته از من است هر مز کاتب پسر شیراک کاتب».

ارزش و اهمیت این سند اصیل و صحیح تاریخی در مهرماه سال گذشته که کنگره خاورشناسان جهانی در شهردوشنبه پایتخت جمهوری تاجیکستان در باره فرهنگ و تمدن آسیای میانه و تاریخ و وضع پادشاهی کوشان در ادوار قدیمه تشکیل گردیده بود. یکبار دیگر مشهود و مورد استفاده قرار گرفت و یک مسئله تاریخی و باستانی را روشن ساخت. زیرا هیچ مدرک و نوشته‌ای گویاتر و بدون تردیدتر از همین نوشته کعبه زرتشت در دست نبوده که وضع کوشان را در آن دوره صریحاً ضبط کرده باشد. در این نوشته کوشان ضمن ایالات حوزه شاهنشاهی ساسانی شمرده شده و این بحث اساسی و تاریخی موضوع سخنرانی نویسنده در آن کنگره تحت عنوان: «وضع کوشان و آسیای میانه در شاهنشاهی ساسانی» گردید که عین آن سخنرانی در شماره ۷۶ مجله هنر و مردم درج گردید.

اینک بنکات تاریخی و مهم نوشته کرتیر در زیر نوشته شاپور اشاره مینماید:

واژه کرتیر KARTIR را وست West «تاج» معنی کرده و تماس Thomas پیش از او نیز همین نظریه را داشته.

پرفسور هرتسفلد Hertzfeld هم این نام را یکی از عناوین و القابهای



ساسانی دانسته و تصور کرده کرتیر عنوان و لقب تنسر بوده است. کریستن سن بهمین اشتباه باقی بود ولی مارتین اسپرینگلی پس از بررسی و خواندن نوشته های پهلوی دوز کعبه زرتشت در ۱۹۴۰ معلوم داشت که نام هیربذان هیربذ زمان شاپور اول بوده است.

کرتیر از روحانیون و شخصیت های بزرگ متنفذ دوره ساسانیان است که درک زمان پنجم پادشاه نخستین آن دودمان « اردشیر، شاپور یکم، هرمزد، بهرام یکم و بهرام دوم » را کرده است. در زمان شاپور اول مقام هیربذی داشته و در زمان بهرام دوم بمقام موبدان موبدی میرسد.

از این شخصیت عالیقدر روحانی چهار نوشته بزرگ و مهم بیادگار مانده است: یکی همین نوشته زیر فرمان شاپور بر بدنه شمالی کعبه زرتشت است و دیگری ۳۸ سطر در همین نقش رستم و پشت سر شاپور<sup>۱۰</sup> و والرین و سومی در نقش رجب که ۲۵ سطر است و چهارمی که از لحاظ کمیت یکی از نوشته های بزرگ زمان ساسانی و حدود ۲/۵ × ۵ متر درازا و پهنا دارد و در سر مشهد جنوب شرقی کازرون میباشد.<sup>۱۱</sup>

نوشته کرتیر نخستین بار توسط پرفسور اسپرینگلی عضو انجمن خاور-شناسی دانشگاه شیکاگو تحت عنوان « کرتیر بنیان گزار مذهب زرتشت در دوره ساسانی » ترجمه شد و بعد همان مقاله را با توضیحات بیشتری بمنظور

۱۰- این نوشته را نخستین بار اوژن فلاندن Flandin دانشمند و مورخ فرانسوی در

۱۸۴۱ دید و رونوشتی از آن برداشت و در ۱۸۴۲ وسترگارد Wester Gard دانشمند دانمارکی رونوشت دقیق تری از آن تهیه نمود و در سال ۱۸۸۱ در کتاب Indian Antiquary منتشر ساخت.

۱۱- تا سال ۱۹۲۴ از این نوشته اطلاعی در دست نبود در آن سال هر تفسلد آنرا دید و در ۱۹۲۶ در روزنامه آلمانی زیمنگ مختصر اشاره ای بدان نمود. در مسافرت های بعدیش بایران آنرا مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار داد و در کتاب ایران در شرق باستان Iran In The Ancient East که بسال ۱۹۴۱ بچاپ رسید راجع بدان مشروحتر بحث کرده. و مفاد آن را که با مضامین نوشته های پهلوی او در نقش رجب همانند است، در آن کتاب ترجمه نموده.

معرفی سایر نوشته‌های ساسانی بنام «قرن سوم ایران، شاپور و کرتیر» منتشر ساخت ولی پرفسور ماری لوئیز شومون دانشمند فرانسوی این نوشته را دقیقتر ترجمه کرده است.

کرتیر در این نوشته ۱۹ سطری نخست خود را بسمت موبدان موبد زمان شاپور معرفی کرده و سپس از جانشینان شاپور هرمزد اول و بهرام اول و بهرام دوم صحبت مینماید.

در سطر هشتم و نهم و دهم مینویسد: «... آنگاه برای خاطر هرمزد و خدایان و همینطور روح پاکم، مرا در تمام قلمرو حکومتی عنوان وزرگان، «بزرگان» ۱۲ و همانطور که در گذشته نیرومند و شکوهمند بودم، حق مرا محترم شمرد و موبدان موبد و قاضی کرد (مقصودش بهرام دوم است) و انجام مراسم آناهیتارا بمن سپرد و مرا ریاست و اقتدار بخشید و نام «کرتیر نجات دهنده روح بهرام» بمن عطا فرمود و آئین اهورمزدا در هر جای ملک و کشور رونق گرفت و آئین اهورمزدا و روحانیان بمقام خود رسیدند و خدایان آب و آتش و حیوانات، خشنود گشته و اهریمن و شیطانها منکوب و مغلوب شدند. و بساط اهریمن و شیطانها در تمام کشور برچیده شد و یهود و برهمنی و نازاری (نصاری) و مسیحی و ماک تیک؟؛ و زندیک، همه و همه منکوب شدند. بت‌ها شکسته و کنام شیطانها نابود شدند.

آئین بهرام در تمام کشور برقرار گردید. آتشکده‌ها بوجود آمد و مأموران آنها بسعدت رسیدند...»

۱۲- وزرگان Vuzurgan صاحبان مناصب بزرگ، و بانفوذترین عمال دیوانی بودند که در نصب و خلع شاه دست‌داشته و در مراسم تاجگذاری حاضر میشدند و شاهنشاه تبریک میگفتند. همین‌دسته بودند که در کشتن شاپور سوم دست‌داشتند و اردشیر دوم را خلع کردند و میخواستند اعقاب یزدگرد را از پادشاهی محروم کنند. شاپور یکم در نوشته غار حاجی آباد نزدیک نقش رستم از چهار دسته از شخصیت‌های مهم کشوری «شهرداران» (شاهان محلی و شاهزادگان) و یسپوهران (هفت خاندان متشخص و کهنسال) و وزرگان و آزادان» بهمین ترتیب نام می‌برد که بر حسب اهمیت و مقام مقدم و مؤخر قرار گرفته. این چهار دسته، چهارپایه اریکه شاهنشاهی را تشکیل میداده که شاهنشاه در رأس آنها قرار داشته است.



درباره منکوب ساختن اقلیت های مذهبی « بودائی»، یهود، نصاری، مانویان» که قسمت حساس و مهم تاریخی نوشته کرتیر را تشکیل میدهد، باید به عللی که موجب این سختگیری و محدودیت گردیده اشاره شود. زیرا این امر بقدری مهم و نافذ بوده که کرتیر آنرا در چهار نوشته خود در چهار محل منعکس ساخته است.

پس از برچیده شدن شاهنشاهی هخامنشی و حکومت جانشینان اسکندر و سلوکیها، تشکیلات مذهبی نیز مانند سایر دستگاهها دستخوش برهم خورد گیها و بی ترتیبی هائی گردید. اشکانیان هم با آنکه نگاهداری سنن و رسوم آئین کهن، شاید اساس عقیده و نیتشان بوده ولی در راه احیاء حیات ملی و دینی آنطوریکه باید و شاید و ایجاب مینمود، موفقیتی پیدا نکردند و معلوم نیست اوستائی را که در زمان بلاش یکم دستور گردآوریش داده شد، جامه عمل پوشید یا نه؟

آنچه مسام است احیاء آئین زرتشت و گردآوری فرمانها و دستورهای پراکنده اوستا و تجدید حیات ملی و دینی در زمان اردشیر بنیانگزار شاهنشاهی ساسانی و جانشین لایق و ارجمندش، شاپور از روی ایمان و قدرت تمام عملی شد و این دوشهریار بویژه اردشیر و همچنین شاهان بعدی به پرستش مزدا و حمایت از دین متظاهر و متحلی، در کتیبه ها همه جا این ارادت و علاقه و ایمان را نمودار و منعکس ساخته اند.

اردشیر در نوشته پهلوی نقش رجب گفته: « آئین زرتشت از میان رفته بود، من که پادشاهم آنرا زنده کردم. » مضافاً باینکه نیاکان اردشیر، روحانی بزرگ و متولی پرستشگاه آناهیتا در شهر استخر بوده و برترین پایه روحانی و دینی رادارا بوده اند و چه بسا که وجودیک تشکیلات نیرومند و منظم روحانیت قابل اطمینانی را، برای پشتیبانی، سلطنت ضروری تشخیص داده بودند، تا اینکه تنها اتکاء شان بر رؤسای قبایل و طوائف و دسته هائی که در بالا بدانها اشاره شد، نباشد. اردشیر و شاپور و سایر شاهان در تمام نوشته های باقی مانده، خود را مخصوصاً مزدا پرست نامیده اند.



احترام و انعام و تسامحی که شاهان هخامنشی در باره مذاهب کشورهای جزء و تابعه خود معمول می‌داشتند، سر مشقی برای دودمانهای بعدی و جانشینان آنها شد و استنباط میشود که سلوکیها و اشکانیان حتی الامکان همین رویه را بکار بسته، مذاهب کشورهای گشوده شده را محترم دانسته، تعصب شدید و حادی برای محویا ایذاء پیروانشان روان می‌داشتند و از همین جهت بود که نفوذ روز افزون مزدا پرستی و یائین یونان، نتوانست حتی اثر مذاهب کهنه آشور و بابل را در بین النهرین که مرکز عمده دگر گونیها و میدان زد و خورد و جنگها بود، بکلی از بین ببرد. اثر این آئینها در دانشها و نوشتهها و اندیشهها و اوراد آنها کاملاً مشهود و دینهای مهمه دیگر چون یهود و بت پرستی و صائبین و بودائی به حیات و گسترش خود ادامه میدادند و آئین تازه بوجود آمده مسیحیت و سپس مانویت در حال پیشروی و استحکام موقعیت خود بود.

الیزه واردایت Elizée Vardapet تاریخ نویس ارمنی مینویسد که: زمان شاپور یکم فرمانی صادر میشود که بموجب آن پیروان ادیان دیگر را در اجراء مراسم مذهبی خود آزاد میگذارند.

بنابراین در اوائل تشکیل شاهنشاهی ساسانی آئین بودا تا حدی از سمت خاور، و مسیحیت از باختر، بدرون حوزه شاهنشاهی نفوذ پیدا کرده بود. سایر اقلیتها هم چون یهود و صائبین و زروانیان و مانویان، تقریباً يك اغتشاش و اختلاط مذهبی مشوش کننده بوجود آورده بود که اتخاذ يك رویه و اقدام سخت و جدی را ایجاب مینمود. خاصه آنکه خصومت و نبرد دائم رومیان با ایرانیان، لازم بود که محیط داخلی کشور از هر حیث آرام و یکجبهت و بدون آشفتگی و چند دستگی باشد.

وضع هر کدام از اقلیتهای مذهبی در اوائل شاهنشاهی ساسانی و پیش از آنکه کرتیر دست با اقدام شدیدی برای منکوب و محدود ساختن آنها بزنند اینطور بوده است:

#### دین یهود:

در اوائل این دوره یهودیها در بابل و مشرق فرات و بین نهاردس Nehardes

تا سورا Sura گسترده شده بودند و به پیشه بازرگانی و سوداگری و کشاورزی اشتغال داشتند، رئیس آنها راش گالوتا (راس الجابوت) با تصویب شاهنشاه ساسانی انتخاب و مشغول میگردد.

مهمترین حوزه‌هائی که نفوذ دین یهود تاحدی قابل ملاحظه بود، سورا در ارض مقدس و نهاردا شمال بابل و پومبادیتا Pumbaditha ناحوزه Mahoze، سلوسی Seleuci بود و در این اوان است که تفسیر قوانین یهود آغاز و بر مطالب تلموز افزوده میشود. در سورا مدرسه‌ای در سده سوم میلادی تأسیس کرده بودند که علماء یهود امورائیم Amoraim در آن مدرسه به تعلیم اخبار و احادیث و علوم مختلفه که امروز تلموز نامیده میشود مشغول بودند.

در داخل ایران بیشتر در خوزستان و همدان و اصفهان پراکنده بودند و یهودیان تاجیکستان و ترکستان و افغانستان در همین زمان و از ایران بدان نواحی رفته‌اند. در اصفهان بیش از هر نقطه بوده‌اند و چون عده آنها زیاد و اقلیت مهمی را تشکیل میداده، محله‌ای مخصوص آنها بوده است.

### صبی‌ها یا صابئین :

در کنار دریای مدیترانه و هند و دریای پارس و دریای عمان و کرانه‌های اروند رود و دجله و فرات پراکنده بودند، زیرا برای غسل تعمید و تطهیر و عبادت و رسوم مذهبی خود احتیاج بآب داشته‌اند و سکونتشان و پرستشگاههایشان باید همیشه در کنار رودخانه و دریا باشد و محتمل است که در قرن اول میلادی از شامات و سواحل اردن بواسطه سخت‌گیریهای عده‌ای از اسرائیلیها که عیسوی شده بودند، ناچار بمهاجرت گردیده و در سواحل دجله و فرات و کارون مسکن اختیار نمودند. دسته‌ای نیز به‌میشان که امروز بدشت‌میشان معروف است کوچ کردند. پدرمانی از همین فرقه مغتسله ومانی‌بین این فرقه بزرگ مذهبی نشو و نما کرده بود.

### دین بودائی :

از زمان پادشاهی آشوکا Ashoka حدود سال ۲۶۰ ق.م که باین آئین گروید، در شهرستانهای شرقی سرزمین ایران نفوذ کرد و پیروانی پیدانمود،



مبلغانی نیز به گنداره (دره کابل) و آن نواحی آمدند و بتدریج بر نفوذ آنها افزوده گردید و پس از آشوکا، کوشانیان در زمان کنیشکا Kanishka قرن دوم میلادی دین بودائی را آئین رسمی کشور خود قرار دادند و برای گسترش آن در نواحی شرقی ایران کوششهایی کردند. در افغانستان و قسمتی از ازبکستان و تاجیکستان کنونی که ایالات شرقی و شمال شرقی شاهنشاهی ساسانی را تشکیل میدادند، اکثراً بودائی، وخیونیان، کوشانیان، هبتالیان که بنوبت در قسمتی از آسیای میانه حکومت داشتند، یا بودائی یا متمایل و طرفدار این مذهب بوده‌اند. بموجب تحقیق محققان شاید این آئین از راه دریای پارس یا از نواحی شرقی و شمال شرقی ایران به نواحی غرب و بابل هم سرایت کرده باشد.

#### انتشار مسیحیت :

در ایران، چندی پس از رواج این آئین در آسیای غربی آغاز گردید و معروف است که دونفر از حواریون «شمعون غیور» و «یهودا» (یاتوما) برای تبلیغ و انتشار عقاید مسیح بمشرق ایران آمدند و نوشته‌اند که یهودا تا هندوستان رفته است و این هر دو گویا کشته شده باشند. و پس از آن به همراه رسولانی که با طرف او کناف جهان گسیل شده بود، مبلغانی نیز بایران روانه گردید. نامی‌ترین گروه رسولان شخصی بنام ادائی Addai یکی از ۷۲ تن پیروان مسیح بود که به همراه ماری Mari و آگائی Aggai بایران آمدند. سن-تماس Saint Thomas مبلغ ناحیه پارت و هندوستان را گفته‌اند که تبلیغات مسیحیت ایرانرا نیز بعهده داشته است و بعلاوه آرامیهائی که از ادسا Edessa (اورفه) بنواحی ایران آمد و رفت میکردند، بالتبع این مأموریت را انجام میدادند. شکنجه و آزارهایی که رومیان در سده‌های نخستین میلادی نسبت به پیروان این آئین نوروا میداشتند، سبب شد که عده‌ای از آنها که هر کدام کار مبلغانی را میکردند، بحوزه شاهنشاهی اشکانی که برای ادیان منطقه آزادتر و آرام‌تری بود، وارد شوند.

آربل (شرق دجله) ظاهراً نخستین شهر ایرانی بود که اقلیت‌های عیسوی



در آن متمرکز شدند بعد از آن شهر کرکوک ( کرخای بیت سلوخ ) و سلوسی و بطوریکه نوشته اند در پایان پادشاهی دودمان اشک متجاوز از بیست دایره اسقفی در استانهای شاهنشاهی دایر شده بود که یکی از آنها هم در فارس بوده است .

سلوکیه و تیسفون جایگاه اسقف بزرگ گردید، بعلاوه چون در زمان ساسانیان ضمن جنگهای ایران با رومیها گاهی عده زیادی از ساکنان شهرهای گشوده شده را بداخل ایران کوچ میدادند وجود همین مهاجرین که در بین آنها عیسوی مذهب هم بوده ، سبب انتشار مسیحیت در آن نواحی گردیده بود .

این بود بطور اجمال دورنمایی از وضع اقلیتهای مذهبی در اوائل شاهنشاهی ساسانی و زمان شاپور یکم و فرزندان و جانشینان او و کرتیر موبدان موبد . اما مانویت که در همین زمان پایه گذاری و روبگسترش رفت و شاید همین گسترش و نفوذ ، سبب اتخاذ سیاست خشن و انتقام جویانه ای نسبت به سایر اقلیتهای مذهبی و یک تصفیه دامنه دار و جدی گردیده باشد . پیشرفت دین مانی و تجاوز و نفوذ سایر ادیان به حریم آئین زرتشتی که دین قدیمی و رسمی ایران ساسانی بود ، خود مسئله مهمی را در آن هنگام بوجود آورده بود که موبدان و روحانیان دین زرتشتی نمیتوانستند بدان بی اعتنا باشند .

مانی که از طبقه نجبا و مدتی در بابل زیست کرده بود، در نتیجه تماس با ادیان بودائی و مسیحی، آئین مخلوطی از این دو مذهب و دین زرتشتی بوجود آورد و مقصودش این بود که سایر آئینها در آن مستهلک و آئین او برتر از همه مذاهب قرار گیرد. وی گفته بود: «در هر زمانی پیامبران حکمت و حقیقت را از جانب خدا بمردم عرضه کرده اند . گاهی در هندوستان بوسیله بودا و زمانی در ایران بوسیله حضرت زرتشت و هنگامی در مغرب زمین بتوسط حضرت عیسی و عاقبت بوسیله من که مانی و پیغمبر خدای هستم مأمور نشر حقایق در سرزمین بابل گشتم .» بعلاوه خود را فارقلیط که حضرت عیسی خبر

داده، خواننده و مدعی بود که کارهای مسیح را او کامل و مردم را رستگار خواهد کرد.<sup>۱۳</sup>

پیشرفت مانویت در آغاز بد نبود و در بابل مورد توجه قرار گرفت و شاپور اجازه داده بود که پیروان این آئین بهر جا که بخواهند بروند آزاد باشند، ولی در اواخر سلطنتش رویه نامساعدی پیش گرفت و مانی را از ایران تبعید کرد. او قریب ده سال در نواحی شرقی ایران در کشورهای آسیای میانه بسربرد و در زمان بهرام دوم که کاریبتر بدست روحانیان بود، توسط همین کرتیر مانی محاکمه و در زندان «انوش برد» - به غل و زنجیر کشیده میشود (چهارشنبه ۳۱ ژانویه ۲۷۷ میلادی) از این تاریخ آزار و قلع و قمع مانویان و بالتبع سایر اقلیتها شروع میگردد.

از لحاظ اهمیت موضوع کرتیر موبدان موبد زمان و روحانی بزرگ و عالیمقام که این اقدام را بمنزله یک فتح و پیروزی بزرگی در داخل کشور میداند، در زیر نوشته شاپور و همچنین در نقش رجب و سر مشهد کازرون بطور تفصیل مینگارد و به ضبط تاریخ میسپرد.

کرتیر در نوشته های خود تصریح مینماید که آئین مزدیسنا را همه جا در قلمرو شاهنشاهی ایران رواج داده و در نقاط تسخیر شده آتشکده ها و پرستشگاههایی بر پا داشته است و در همه مورد نسبت بدین زرتشتی و شاهنشاهان وفادار و صدیق و خدمتگزار بوده است و بهمین مناسبت برترین مقام روحانی و کشوری را حائز گردیده است. این مطالب را در بخش آخر نوشته خود از سطر ۱۱ تا ۱۹ چنین یاد کرده است:

«... من کرتیر از همان آغاز امر برای خشنودی روح خودم برای خدایان و برای شاهان رنج بردم و ناکامی کشیدم. آتشکده ها و روحانیان را بزرگ داشتم و بحق و پایگاه خود رسانیدم.

۱۳- درباره مبانی و اصول دین مانی و گسترش آن و همچنین سایر اقلیت های مذهبی و سیر گسترش آنها در سرزمین ایران، در کتابهای تواریخ ادیان بطور تفصیل سخن گفته اند و در جلد اول تمدن ساسانی تألیف این نویسنده نیز از صفحه ۲۲۳ تا ۲۸۸ شرح داده شده است. در اینجا بطور خلاصه و تا آن اندازه که باموضوع مورد بحث ملازم بود، گفته شد.



در قلمرو حکومت ایران هم که آتشگاهها و روحانیانی بودند و آنجائیکه اسپها و سپاهیان شاهنشاه رفتند یعنی شهر انتاکیه و کشور سوریه همه را سامان دادم و حتی آن سوی کشور سوریه یعنی شهر تارس Tarse و مملکت سیسیل و آنچه که آنسوی سیسیل است یعنی شهر Cesaree و مملکت کپدوکیه Cappadoce و آنسوتر تا کشورهای گرادا کیدا، ارمنستان، گرجستان، آلبانی و از آنجا تا دروازه های آلان که شاهپور شاه شاهان با اسپها و سپاهیان رفتند و نابود کردند و آتش زدند، آنجا هم بفرمان شاه شاهان آئین و مذهب خدایان را برقرار داشتم و آتشگاهها بر سر پای کردم.

و اجازه خرابکاری و غارت ندادم و اموال تاراج شده را بصاحبانش برگرداندم. مذهب مزدا و روحانیان نیک نفس را گرامی داشتم. بساط کفر و بی دینی را برچیدم و آنهایی را که از مذهب مزدا و آئین خدایان فرمانبرداری نمی کردند تنبیه نموده تاراج حق پیش گرفتند و نیکو شدند و برای آتشگاهها و نگاهبانان آنها وصیت نامه ها و قراردادهای تنظیم کردم و بکمک خدایان و شاه شاهان و با رنج فراوان آتشکده های بهرام بر سر پای داشتم و مراسم ازدواج قانونی کردم و رسم هم خونی معمول داشتم.

بیوفایانرا بسایفای عهد و وفا پای بند کردم. عده بیشماری از میان آنهاییکه از آئین شیطانها پیروی میکردند رسم دیرین باز گذاشتند و سنت خدایان پذیرفتند. سنن مذهبی خدایان رونق گرفتند و بزرگ شدند و از این سنن در این نوشته نامی برده نشد چه بسیار بود و فرصت کم.... همه نوع تشریفات و رسوم مذهبی در این آتشکده برقرار کردم که اگر میخواستم در این نوشته اسمی از آنها ببرم خیلی زیاد میشد.

اما این نوشته را باین خاطر نوشتم تا کسی که بعدها وصیت نامه ها و قراردادهای و سایر اسناد را میخواند بداند که من کر تیر هستم که در زمان شاپور شاه شاهان بلقب موبدان موبد ملقب شدم و در زمان بهرام شاه شاهان پسر بهرام بنام « کر تیر نجات دهنده روح بهرام » مفتخر شدم. آنکس که این نوشته ها را میبیند و میخواند باید نسبت بخدایان و شاهان و روح خودش و مانند من راستگو و بزرگوار باشد همانطور که من بودم. تا اینکه شخصش شهرت و عزت یابد و روحش پاکی و صفا.

# ساغرهای مفرغی لرستان

بسم

عذر رضا مصدوم

فوق‌نشر پستان‌شناسی

قبل از اینکه بشرح ساغر  
(سیتول یا لیوان) های مفرغی  
لرستان بپردازم لازم میدانم که  
مختصراً راجع بسرزمین لرستان  
واقوامی که در این سرزمین  
مسکون شده و بساختن انواع  
اشیاء مفرغی پرداخته اند سخن  
بگویم. لازمه آشنائی باتمدن و  
آثار این اقوام آشنائی با سرزمین  
و طرز فکر و حرفه و اعتقادات آنها  
میباشد.

در حدود ۴۰۰۰ سال پیش  
اقوامی که با احتمال قوی از نژاد  
آریائی (یا نژادی مخلوط با  
آریائی) بودند در قسمت‌هایی از  
کوه‌های غربی ایران در دره‌های  
رشته جبال زاگرس قدرت پیدا  
کردند و توانستند چندین بار



بجمله حاصلخیز بین النهرین حمله کنند و آن نواحی را زیر سلطه خود در آورند اینها مردمی سلحشور بودند و با جنگ و ستیز با اقوام دیگر روزگار می گذرانیدند .

در مورد مسکن اولیه این اقوام بین دانشمندان و باستانشناسان اختلاف نظرهایی وجود دارد . برخی بر این عقیده اند که این قوم همان قوم کاسی<sup>۱</sup> یا کاسو هستند که از طریق دریای مازندران بایران آمده اند و از گیلان گذشته بسوی رودبار و زنجان و مراغه و آذربایجان غربی رفتند و از آنجا نیز بسوی کردستان و کرمانشاهان و دیگر نواحی غربی ایران حرکت کرده و در چمنزار های مرتفع و دره های سبز و خرم منطقه ای که امروز لرستان نامیده میشود مسکن گزیدند (۸۰۰-۱۵۰۰ قبل از میلاد)

برخی دیگر بر آنند که این قوم بومی همان منطقه لرستان و قسمتی از غرب ایران بوده اند که در ساختن اشیاء مفرغی مهارت زیادی داشته اند . ولی آنچه مسلم است امکان پذیرش نظریه اول بیشتر است و طرفداران زیادتری دارند .<sup>۲</sup>

برخی نیز عقیده دارند که همراه کاسیها قومی بودند که اسب را پرورش میدادند و این سرزمین را برای پرورش اسب مناسب دیدند و در این منطقه ماندگار شدند و روی احتیاجاتی که با بازار و ادوات نگهداری اسبها داشتند دهنه های مفرغی و اشیاء تزئینی اسبها را بوجود آوردند .

کاسیها در ساختن انواع اشیاء مفرغی مهارت کامل داشتند . این اشیاء عبارت بودند از :

تبرها - شمشیرها - نیزه ها - زوبین ها - خنجرها - پیکانها - تیردانه ها -

۱ - قوم کاسی را کاشو و کاشی نیز گفته اند .

۲ - از اشیاء مفرغی لرستان مخصوصاً مجسمه های گوزن و بز کوهی و ظروف مفرغی آنها در حفاریهای رودبار گیلان بویژه در کلورز رستم آباد که بریاست آقای مهندس علی حاکمی انجام گرفته است بسیار یافت شده است و بنظر میرسد این اقوام هنگام عبور از آن منطقه مدتی در آنجا ساکن شده و اشیائی از خود بر جای گذاشته اند

سنجاقهای نذری - بت‌ها - دهنه‌های اسب - دستبندها - شکل‌های (۱ و ۲ و ۳) و از همه مهمتر بشقابها و کاسه‌ها و لیوانها (ساغر‌ها) که اغلب آنها را از مفرغ (برنز) ساخته‌اند. این اشیاء را گاهی ساده بایک نقش تزئینی و گاهی بصورت یک اثر هنری بسیار زیبا با نقوش مختلف و مجسمه‌های گوناگون که در ابتدا یا انتهای اشیاء نصب شده و خود مجسمه نیز قسمتی از آن بشمار میرود ساخته‌اند.

در ابداع این نقوش طرز تفکر و عقاید و اعتقادات و رسوم این قوم تأثیر زیادی داشته است. ۳ کاسیها به خدایان زیادی اعتقاد داشتند. هر خدائی را مظهری از عوامل طبیعت محسوب داشته و او را به شکلی در روی ظروف یا اشیاء دیگر نمایش میدادند.

این اعتقاد نه تنها در میان قوم کاسی وجود داشت بلکه در بین سومریها - بابلیها - آریائیها - یونانیها - کلدانیها - هندوها - سکاها - و کلیه اقوام موجود در دنیای قدیم نظیر این اعتقادات وجود داشت. در سومر ابتدا آب، آتش، باد، خاک و کلیه عناصر طبیعی را عزیز داشتند و پرستش کردند. آریاها آتش را پرستیدند و بعدها برای طبیعت هم روحی قائل شدند و بزرگ هر چیز را سمبل قرار داده و پرستیدند. مثلاً درخت کهن را رب النوع جنگل و سنگ بزرگ را رب النوع کوه پنداشتند. ۴

عده‌ای نیز روح طبیعت را در حیوانات خطرناک یافتند و شیر یا گاو وحشی را رب النوع جلگه و عقاب را رب النوع آسمان و مار را رب النوع زمین و

۳- وجود افسانه‌های گیلگمش «ژیلگام» - اوانس (آ) و پرومته و... تا حدودی نحوه اعتقادات و عقاید مردم باستان را نسبت بوجود خدایان مختلف نشان میدهد.

۴- بشر در همه نقاط دنیا از آغاز خلقت تا چند هزار سال پیش نظیر حیوان زندگی می‌کرد. همیشه مقهور طبیعت بود. رفته رفته وسایلی برای تأمین بهتر کردن زندگی خود ساخت و به یک مرحله‌ای از تمدن رسید. همین تمدن باعث شد که بفکر چاره‌ای افتد و بوسیله قانون یاراهی از اجحاف و ستم بهم جلو گیری کند. بهترین راه جلو گیری از حق کشی و ستم را در انتخاب مذهب یا اعتقاد و ایمان به چیزی دانست و بیک مبداء ایمان پیدا کرد. این ایمان و اعتقاد در هر شهر و دیاری فرق داشت. در شهری بت و در دیاری حیوان در جامی درخت را پرستیدند.



بز کوهی را رب النوع کوه شمردند. شرائط جغرافیائی و آب و هوای هر منطقه اثرات زیادی در مذهب و روحیه و اعتقادات مردم آن منطقه داشت زیرا مردم بین النهرین، مصر، هند و یونان همه بت می پرستیدند ولی طرز پرستش و چگونگی بت و عناصر طبیعی فرق داشت.<sup>۵</sup>

هنگامی يك مذهب قدیمی به رشد و تکامل می رسید که پیروان آن مذهب خدارا به صورت انسان می پرستیدند و از حالت طبیعت پرستی و حیوان پرستی بیرون می آمدند. در مذهبی خدارا موجودی میان انسان و حیوان تصور کردند و معتقد شدند که خدا به شکل حیوان است اما حرکات انسانی دارد. مثلا حیوانی را روی قایقی در حال پارو زدن نشان میدادند و گاهی مجسمه انسانی میساختند که حیوانی در بغل دارد. گاهی رب النوع جلگه را بشکل انسانی میدانستند که شیری را در دستش گرفته بود.

رفته رفته در قسمت هائی از بین النهرین به ویژه آشور در اثر پیشرفت تمدن خدایان را بشکل حیوان و یا يك انسان خارق العاده تصور کردند زیرا به سه مراحل از تمدن رسیدند که دیگر اجازه پرستش يك حیوان حقیقی را به خود ندادند و به فکر افتادند که يك حیوان عجیب الخلقه بوجود آورند و آن را پرستش کنند. از اینرو مجسمه هائی ساختند که سريك حیوان را با گوش حیوان دیگر میپیوست و بدن حیوانی را با صورت انسان یا صورت عقاب. همچنین صورس شیر را با بدن اسب و گاو و انسان مجسم میکردند و بطور کلی

۵ - در میان قبایل استرالیا و اقیانوسیه یرش «توتم» رواج داشت و آنها «توتم» را رب النوع قبیله پنداشتند و حیواناتی نظیر خوک - گاو و اسب و ... را مظهری از عنصرهای طبیعت دانسته و مجسمه آنها را برای ستایش و پرستش ساختند. به تحقیق میتوان گفت که مذهب آسیای غربی دنباله همان مذهب «توتومیسیم» است که به قسمتی از لرستان نیز تأثیر بخشیده است. زیرا مجسمه های گوناگون حیوانات از قبیل بز - اسب - گاو - میمون - مار - سگ - شیر - قوچ - گوزن - آهو - بز کوهی عقاب و پرندگان دیگر و انسان به حد وفور در سرزمین لرستان یافت شده که به تحقیق بدست هنرمندان قوم کاسی ساخته شده اند. این مجسمه ها شاید نشان خانوادگی آنها بوده است. و روی اعتقادات مذهبی آنها بوجود آمده اند و رابطه ای میان هر علامت و هر شکل با مذهب و اعتقادات آنها بوده است این است که در هر بیننده عمیقترین تأثیر را بوجود می آورند.

مجسمه‌های تلفیقی از چند حیوان میساختند مانند اغلب مجسمه‌های آشوری که هنرمندان لرستان نیز از نقوش آنها در ساختن بیشتر اشیاء استفاده کرده و تقلید نموده‌اند.

### معنی اشکال و نقوش مفرغی لرستان

معنی و مفهوم نقوش مفرغی لرستان بویژه در شکل‌های مرکب در هم آمیخته هنوز معمائی است ولی برخی از آنها از روی قرائن و شواهد و گاهی فرضیات معنی میکنند و ممکن است تا حدودی بمعانی اصلی نزدیک باشند. تعدادی از این نقوش جنبه مذهبی دارند. هر نقش و شکلی وسیله‌ای برای پرستش و مایه‌ای برای راز و نیاز و آرامش نیروی باطنی است. این نقوش رمزی برای اینکه در ذهن انسان تأثیر کنند و روح را بهیجان آورند لازم بود که با صورت حقیقی ادراک بشر متناسب شوند و بشر اندیشه خود را با ترسیم این خطوط و نقوش بیان کند.

اساس دین کاسی‌ها بر اعتقاد بخدای بزرگی بود که بر همه موجودات آسمانی و فصول چهارگانه و همه امور زندگی حکمرانی داشت. این قدرت آسمانی و خدای بزرگ یکی از صورت‌هایی را که می‌پذیرفت صورت انسان و گاهی صورت انسان با بعضی از اجزاء صورتهای حیوانات آمیخته بود. تلفیق صورت انسان و حیوان در بیشتر آثار مفرغی لرستان دیده میشود. همراه خدای بزرگ خدایان کوچک دیگری نیز بودند که هر یک مظهر عنصری بشمار میرفتند. اوامر خدای بزرگ در آسمان جاری بود و اوامر خدایان کوچکتر در زمین مخصوصاً در قوه رویانیدن سبزه و درخت. نقش خدای بزرگ را در روی بیشتر اشیاء مفرغی بویژه بت‌ها (طلسم‌ها) می‌بینیم که بر شیر (نماینده خورشید) یا جانوران شاخدار (نماینده ماه) حکومت می‌کند. در بعضی از نمونه‌های مفرغی دو جلوه الوهیت در یک نقش واحد بهم آمیخته بطوریکه هم خدای آسمان و هم خدای ماه با هم نشان داده شده است.

گاهی خدای آسمان بصورت مردی باریش سه شاخه نقش شده که همراه



او نقش درخت زندگی و بزهم دیده میشود وزمانی خدای آسمان تاجسی از شاخ گاو بر سردارد (زیرا گاو نشانه قدرت آسمانی است) که منبع قدرت است در جای دیگر خدای آسمان را بصورت انسان با شاخهای بز نشان میدهد که در اطراف خدا نقش شیران دیده میشود که از درخت زندگی برگ میخورند<sup>۶</sup> در نقش دیگر خدای آسمان را بصورت انسان با چهاربال بزرگ عقاب و دم شیر نشان داده است و گاهی خدای آسمان با سرو شاخ گاو و بال عقاب نقش شده است. نقش عقاب روی برخی از ظروف که بخدای آسمان نیاز کرده اند دیده میشود و دور عقاب را نیز دایره ای احاطه کرده است.<sup>۷</sup>

نقش بز کوهی و جانوران شاخدار در روی سافرها های مفرغی نیروی جاودانه ای دارند و به احتمال قوی میان شاخهای خمیده و هلال ماه در آغاز رابطه ای بوده است. از زمانهای بسیار کهن ماه با باران و در مقابل آن آن خورشید با گرما و خشکی رابطه ای داشته است. بنابراین شاخهای پیچدار بز کوهی و گاو و گوزن به عقیده مردم باستان در نزول باران مؤثر بوده است بطوریکه این نقوش به تلقین و تأثیر عقاید جادویی یا مذهبی بصورت مجسمه ساخته شده و یاروی ظروف کننده شده اند و به همین دلیل در تمام دوره های تاریخی و ماقبل تاریخی ایران بویژه دوره لرستان نمونه های خوب و پرازشی از جانوران شاخدار در دست هست مخصوصاً بز کوهی و گوزن که به عقیده مردم باستان مظهری از فرشته باران بوده اند. نقش بز کوهی با شاخهای بلند و پر پیچ در لرستان شلهکار هنرمندان لرستانی است که از هنرمندان آشور به ارث برده اند.

مردم لرستان با آشوریها هم رابطه نزدیکی داشته اند. این مطلب از مقایسه اشیاء مفرغی سرخ دم لرستان بوضوح نمایان است. برخی از نقوش آشوری مانند نقش درخت نخل - نقش حیوانات تلفیقی - نقش آتشدانها - نقش مراسم

۶- درخت زندگی را بصورت درخت نخل (خرما) در اغلب اشیاء باستانی نقش کرده اند.  
۷- میدانیم که عقاب یا شاهین یکی از مرغان شکاری بزرگ است. در توانایی و شکوه سرآمد مرغان. این پرنده دیر گاه نیست که توجه ایرانیان باستان را به خود جلب کرده و پرستش آنرا بفالنیک می گرفتند. عقاب زرین پرچم ایران در دوره هخامنشی بود.

مذهبی و قربانگاه - نقش مجسمه‌های کرکس و ابولهولها و نقش روی لیوانهای مفرغی لرستان همه تقلید از آشور است.

آشوریها در نقوش خود بیشتر در طبیعت تصرف میکردند و اشکال طبیعت را با واقعیت نقش نمی نمودند و در نقش برخی از عوامل طبیعی که به آن جنبه مذهبی میدادند تصرفاتی میکردند. نفوذ نقوش آشوری در بیشتر اشیاء بویژه در لیوانها (ساغر ها یا سیتولها) که از مفرغ ساخته شده و از منطقه لرستان بدست آمده‌اند و تعداد آنها بسیار زیاد است و اغلب در موزه های اروپا و امریکا و موزه های شخصی نگهداری میشوند بوضوح دیده میشود.

از مطالعه تعدادی از این لیوانها که در موزه ایران باستان موجود است میتوان به تأثیر و نفوذ نقوش آشوری در هنر لرستان پی برد. روی این لیوانها معمولا نقوش شیرو گاو و عقاب - حیوانات خیالی تلفیقی مانند شیرو گاو و عقاب و درخت مقدس و انسان که همه با هم تلفیق شده اند معمولا در مجالس سلطنتی، ضیافت، بزمهای مذهبی و یا شکار دیده میشود.<sup>۸</sup>

ساغر شماره ۱۵۰۲ - ۱۵۰۷۷ که در موزه ایران باستان نگهداری میشود ارتفاع ۱۳ و قطر دهانه اش ۶ سانتی متر است. (شکل ۵)

این ساغر دارای دو نقش از دو حیوان قوی شیرو گاو یک شاخ است. حالت حیوانات بطوریکه در شکل ۵ میبینید کاملا طبیعی است و حمله شیر به گاورا نشان می دهد. دهن شیر باز بوده و بطور خشمگین بنظر می رسد و دست راستش را از زمین بلند کرده و در حال حمله به گاو است. گاو گوش را تیز کرده و دم را روبه بالا گرفته و حالت دفاعی دارد.<sup>۹</sup>

۸- تصاویر متعدد «گیلکامش» پهلوان افسانه ای ایلام که با همه نوع از جانوران در جنگ است هنر ویژه بین النهرین است.

۹ - به عقیده برخی از دانشمندان و صاحب نظران نقش شیر در روی اشیاء باستانی یا مجسمه شیر در حال حمله به گاو مظهری از مهر (خداوند خورشید) است. حمله شیر به گاو یا حیوان شاخدار دیگر نشانه حمله مهر به گاو و کشته شدن گاو بدست مهر است. سرکار سرنگ دکتر قائم مقامی نیز در مقاله خود زیر عنوان در نقش شیر «معتقدات آریائی ها» (ش مجله بررسی های تاریخی ش ۴ سال یکم) به این مطلب اشاره نموده اند که «شیر نشانی از مهر است» و بر این عقیده هستند که شیر یکی از جلوه های مهر است.



در کنار لبه ساغر و در محل اتصال بدنه به ته آن چهار ردیف نقش دیده میشود که دوردیف آن نقش خطوط زیگزاگ زنجیره ای و دوردیف دیگر که نقش دو حیوان مذکور را احاطه کرده شبیه نیم دایره ها بصورت (U -  $\Pi$ ) است. در ته این ساغر نیز یک گل رزاس (گل آفتاب) دیده میشود.

نقش خورشید وار که به شکل گل های (۸ پرتا ۲۱ پر) در زیر بیشتر لیوانها و در داخل جامهای مفرغی لرستان دیده میشود اشاره ای به خورشید است و مظهری از خدای خورشید (میترا یامهر) ۱۰ بشمار می رود و دواپر و نقوش دور گل اشاره به اشعه خورشید است. مکمل خورشید یک حیوان شاخدار است. این حیوان در روی برخی از جامها و ساغرهای لرستان عبارت از گاونر یک شاخ (نقش همین ساغر) بز کوهی، آهویا گوزن میباشد.

ساغر مفرغی شماره ۳۴۵ - ۱۳۴۵ که در موزه ایران باستان موجود است ارتفاع ساغر ۱۳ و قطر دهانه اش ۷ سانتیمتر است - نصف بدنه آن از بین رفته و دارای نقوشی بشرح زیر است (شکل ۶)

شخصی روی صندلی نشسته و در دست راستش ساگری دارد. دستش را رو به بالا نگه داشته است گویا این شخص شاه یا امیری است. شخص دیگری در مقابل او با احترام زیاد ایستاده و در دست راستش چیزی شبیه پر دیده میشود. روی میز میوه هائی چیده شده که شبیه انار است (شکل ۸)

قسمت اعظم روی نقش این ساغر از بین رفته ولی از بقایای نقوش باقیمانده استنباط میشود که پشت سر شخصی که روی صندلی نشسته است یک نفر ایستاده و فقط دستهایش پیداست و در دستش چیزی شبیه پرچم بالای سر شخصی که روی صندلی نشسته است گرفته.

دور لبه ساغر دوردیف نقش دیده میشود. ردیف اول لبه ساغر نقوش زنجیره ای مارپیچی است و ردیف زیر آن نقوش شبیه (U) میباشد. در وسط

۱۰ - خداوند خورشید در ایلام «ناهوته» Nâhute در بابل «شاماش» Shâmâhs در سومر «بابار» Bâbâr در یونان «آپولون و هلیوس» Heleus در مصر «را» Râ در میان اقوام سکائی «هیتسر» Hitser در بین فنیقی ها «بعل» Baal و در میان آریاها «مهریا میشره» نام داشته است.

این دوردیف نقش يك نوار باریك كمربندی برجسته دیده میشود . ته ساغر نیز بوسیله يك گل آفتاب (رزاس) ۱۴ پرتزئین شده است . این گل بوسیله يك نوار باریك برجسته كمربندی احاطه شده است . دور این نوار كمربندی نیز نقوشی بشکل (n) دیده میشود . (شکل ۷)

تزئینات لبه این ساغروتزئینات ته آن تقریباً در کلیه ساغرهای مشابه لرستان عمومیت دارد و نقش خطوط زیگزاك زنجیره ای در لبه و یادر محلی که بدنه ساغر به ته آن متصل میگردد دیده میشود . همچنین گل آفتاب در ته اغلب ساغرهای لرستان مشاهده میشود . آنچه مسلم است این نقش معانی بخصوصی دارد و اعتقاد مردم لرستان را به خورشید میرساند .<sup>۱۱</sup>

**ساغر مفرغی شماره ۳۴۴-۱۳۴۴** که در موزه ایران باستان نگهداری میشود . وزن ۱۱۰ گرم ارتفاع ۱۶ و قطر دهانه اش ۷ سانتی متر است . این ساغر در سال ۱۳۱۰ به موزه ایران باستان آورده شده است (شکل ۹). روی بدنه ساغر نقش دو حیوان که در مقابل هم قرار گرفته اند دیده میشود . یکی از این دو حیوان شیری تنومند و دیگری گاو نر تك شاخ است . نقش شیر که در طرف چپ ساغر دیده میشود حالت حمله به گاو نر را نشان میدهد . زبان شیر بیرون آمده و دمش را بالا گرفته و دست راستش را بلند کرده و خیال حمله به گاو را دارد . نقش گاو بطور مقرر و رانه و با حالتی حاکی از نترسیدن نمایان است دست و پای راست گاو جلوتر از دست و پای چپش قرار گرفته و دمش را بالا گرفته و نوک دمش به طرف بدنش خم شده است . گردن گاو مانند گردن اسب است و سرو گردن را بالا گرفته است (شکل ۱۱). در بالای هر دو حیوان نقش دو گل که مانند گل کنگر است دیده میشود . انتهای این دو گل به يك گل (رزاس) آفتاب متصل است . این گل کنگر نشانه ای از همان درخت زندگی است که کاسی ها به مقدس

۱۱ - خطوط مارپیچی نیز که از قدیم ترین زمان علامتی قراردادی برای وجود آب بوده روی ظروف سفالین - نقره ای و مفرغی دیده میشود . این خطوط بویژه روی ظروفی که با آن آب یا سایر مایعات را مینوشیدند نقش شده اند .



بودن آن درخت ایمان داشته اند. و یا ممکن است که نشانه قدرت آسمانی این دو حیوان بوده باشد.

دور لبه ساغر يك ردیف نقوش زنجیره ای زیگزاك دیده میشود و در زیر آن ردیفی دیگر از نقوش که به شکل نیم دایره یا (U) است بین دو نوار کمر بندی باریک و برجسته قرار دارد. ته ساغر از خارج دارای نقش گل آفتاب است که ۱۶ پر دارد. دور این گل را نقوشی شبیه نیم دایره احاطه کرده اند که این نقوش نیز ممکن است نشانه ای از اشعه خورشید بوده باشند. (شکل ۱۰) در مجالسی که پیروزی شیران را بر جانوران دیگر (بویژه گاو) روی ظروف و لیوانهای استوانه ای نشان میدهد نشانه قدرت آسمانی شیران، گلی است که دارای گلبرگهای متعدد میباشد و این گل گاهی در روی کپل و گاهی در زیر شکم شیرها نقش شده است.

**ساغر مفرغی شماره ۱۰۸۸ - ۷۰۸۸** که در موزه ایران باستان نگهداری میشود. وزن آن ۸۸ گرم ارتفاع ۱۳ سانتی متر و قطر دهانه اش ۶ سانتی متر است. در سال ۱۳۱۸ به موزه ایران باستان آورده شده (شکل ۱۲)

روی بدنه ساغر نقش برجسته دو حیوان تلفیقی که روبروی هم قرار گرفته اند وجود دارد. این دو حیوان که بدن شیروبال عقاب و سر انسان دارند با حالتی احترام آمیز روبروی یکدیگر ایستاده اند دست راست هر دو حیوان بسوی آسمان بلند است و گویا آنها میخواهند با هم دست بدهند. صورت این دو حیوان صورت انسان است و ریش های بلندی دارند. کلاه و آرایش سر آنها با هم تفاوت دارند. حیوانی که در طرف چپ است کلاه آشوری دارد که مانند کلاهان دوره هخامنشی است ولی کلاه حیوانی که در سمت راست است خوابیده و مانند کلاه نمدی دوره مادهاست. در فاصله این دو حیوان در زیر دستهای راستشان که بلند کرده اند گلدانی قرار دارد که مقداری گل در داخل آن هست. شاید هم این شیئی گلدان نباشد و نوعی آتشدان باشد که از درونش شعله های آتش پیدا است و شعله های آتش دستهای این دو حیوان را گرم میکند. دور لبه این ساغر يك ردیف خطوط زنجیری زیگزاك نقش شده است و در زیر آن خطوط

يك نواری برجسته کمربندی دورلبه ساغرا احاطه کرده و در زیر نواری برجسته يك ردیف نقوش نیم دایره‌ای شبیه (U) دیده میشود. همین نقوش نیم دایره‌ای در ته ظرف ( ساغر ) نیز بطور کمربندی تکرار شده و گل ۱۳ پر آفتاب را که در زیر ساغراست احاطه کرده است. شاید این نقوش اشعه همین گل خورشید (گل رزاس) باشد که دور تادور گل را فرا گرفته است. نقش این ساغر نیز بدون شك تقلیدی از نقوش آشوری است (شکل ۱۳)

ساغر برنزی شماره ۷۴۰۹-۱۴۰۹ که در موزه ایران باستان نگهداری میشود. وزن ۱۰۸ گرم ارتفاع ۱۴/۲ و قطر دهانه اش ۶/۳ سانتی متر است. قسمتی از این ساغر شکسته و کسراست. (شکل ۱۴)

روی بدنه ساغر نقش دو گاو تك شاخ که روبروی هم زانورده اند دیده میشوند. یک دست هر دو گاو از زانو خم شده و بر زمین تکیه دارد. سم یک دست نیز به زمین تکیه دارد. بطوریکه این دو حیوان را در حالت نیم خیز نشان میدهد. گویا میخواهند هر دو از زمین بلند شوند و هنوز یک دست خود را بلند نکرده اند. هر دو گاو حالت مقررانه‌ای دارند، دم‌هایشان به پشت خم شده و شاخ‌هایشان روبروی هم قرار گرفته است و بطور کلی يك حالت حمله به یکدیگر را بخود گرفته اند. و شاید هم میخواهند با هم کشتی بگیرند. و یابازی کنند. دور تادور بدنه این ساغر نقش چهار گل شبیه گل کنگر دیده میشود. انتهای هر يك از این گل‌ها به يك گل آفتاب ختم میشود. در فواصل این گل‌ها خطوط به خط میخی آشوری نوشته شده که متأسفانه زیاد خوانا نیست (شکل ۱۶)

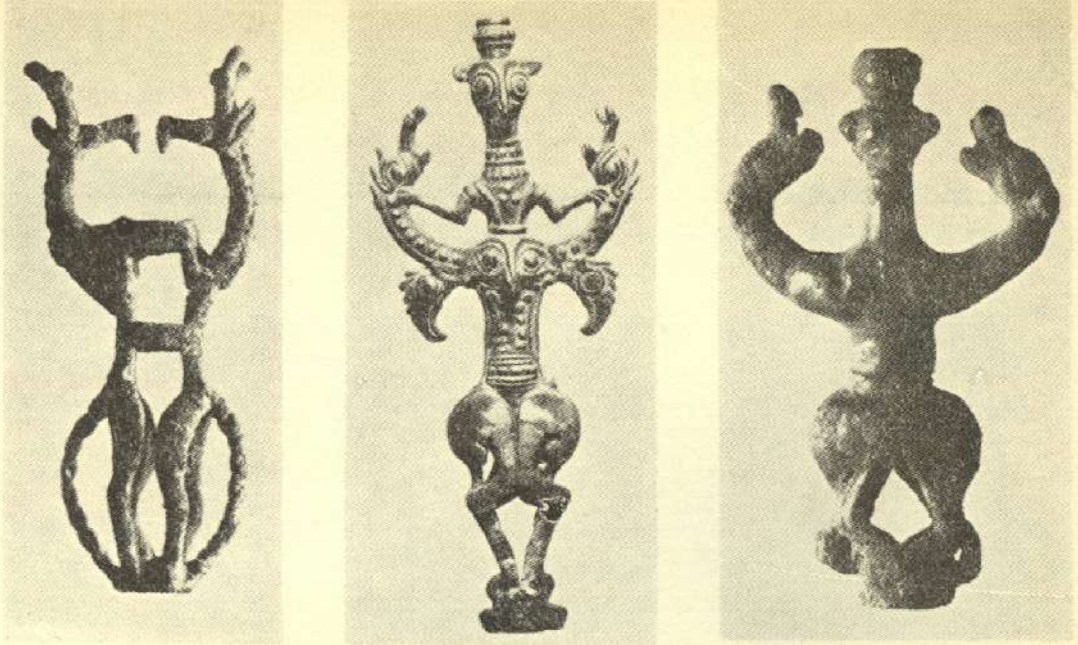
دورلبه ساغر يك ردیف نقوش زنجیره‌ای زیگزاك دیده میشود. در زیر این نقوش نقش‌های دیگری شبیه نیم دایره که در میان دو نواری برجسته کمربندی باریک قرار دارند دیده میشود. همین نقوش در قسمت ته ساغر تکرار شده و يك گل آفتاب ۱۶ پر را احاطه کرده اند (شکل ۱۵) این ساغر زنگزده و کسر دار و ناقص است.



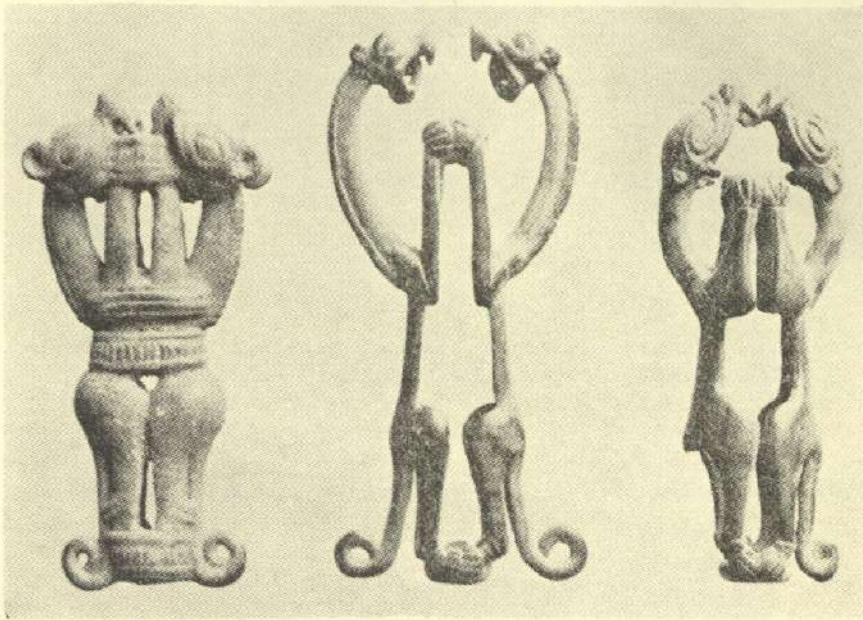
ساغر مفرغی ۱۶۲۱-۱۵۱۸۶ که در موزه ایران باستان (تالار گنجینه) نگهداری میشود. وزن ساغر ۱۱۴ گرم قطر دهانه ۶ و ارتفاعش ۱۵/۸ سانتی متر است و در سال ۱۳۳۰ خریداری شده است این ساغر زنگ زده و ترک خورده است. بر روی بدنه این ساغر استوانه ای شکل مجلس سلطانی منقوش است. (شکل ۱۷) بطوریکه شاه یا امیر روی صندلی نشسته و در دست راستش لیوان یاشینی دیگری شبیه لیوان را بسوی آسمان گرفته است. ریش و موی صورت او بلند و مجعد است. کلاهی به سبک کلاهان آشوری بر سردارد لباسش دارای تزئینات است. و صندلی دارای پایه های ضخیم و بصورت تخت شاهی است. (شکل ۱۷ - الف) در مقابل شخص نشسته میزی هست که روی آن اشیائی (شاید میوه یا خوراکی دیگر) دیده میشود. این میز دارای سه پایه بسیار زیباست. پایه ها شبیه پای اسب بوده و بطرز جالبی ساخته شده اند. (شکل شماره ۱۷ - ب) شخص دیگری در طرف دیگر میز رو بروی شخص نشسته ایستاده است و در دست راستش پرچمی گرفته است. پشت سر او دارای موی مجعد بلندی است ولی صورتش موندارد و شاید هم نقش یک زن میباشد. لباسش بلند و کمر بندی به کمرش بسته است پشت سر او تنگ یا گلدانی پایه دار دیده میشود که شاخه درختی درون آن قرار دارد. (شکل ۱۷ - پ)

دور لبه ساغر دوردیف نقش دارد. ردیف اول خطوط مارپیچی زنجیره ای وردیف دوم خطوطی نیم دایره ای شبیه (U) دیده میشود. این خطوط در میان دو نوار برجسته باریک کمر بندی قرار دارد. در محل اتصال بدنه ساغر به ته آن یک ردیف نقوش نیم دایره ای شبیه (n) دیده میشود. در ته لیوان نیز نقش یک گل رز اس ۹ پروچود دارد که همه گلبرگهایش به یک مرکز برجسته ای ختم میشوند.

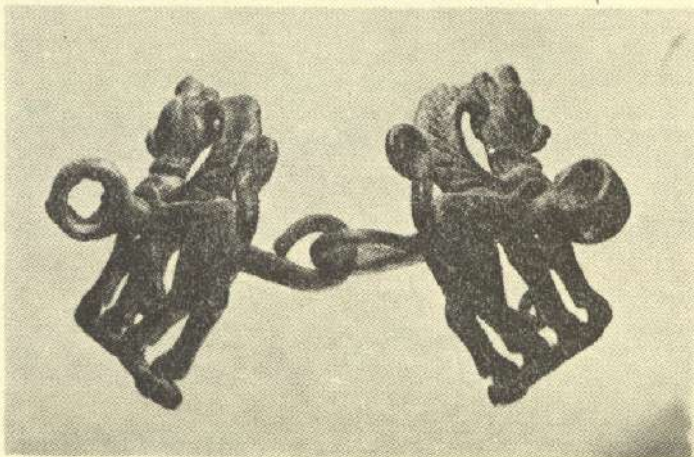




الف - سه بت نذری بصورت‌های مختلف مکشوفه از لرستان



ب - دوبت (طلسم) نذری بصورت‌های مختلف که از مفرغ ساخته شده‌اند



پ - دهنه کامل مفرغی اسب با مجسمه حیوان اساطیری بالدار که از لرستان بدست آمده است





شکل ۴ - ساغر شماره ۱۵۰۲ - ۱۵۰۷۷ را نشان میدهد  
( اندازه حقیقی )



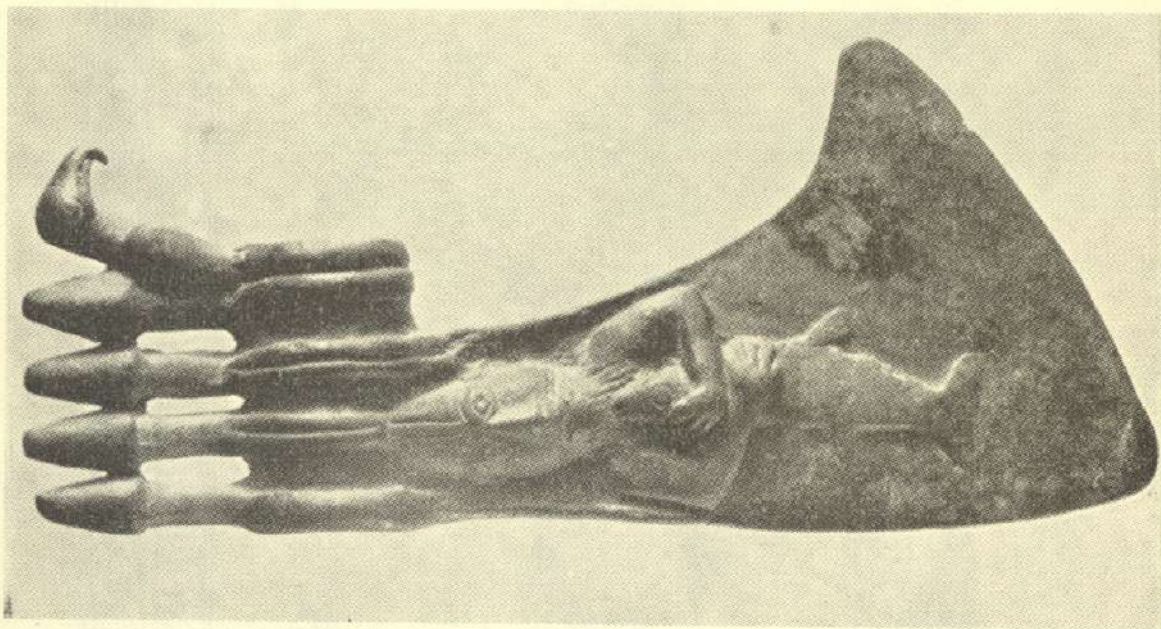


شکل ۳- دسته سنگ سائبهای مفرغی به شکل بز کوهی و اسب که از نواحی لرستان بدست آمده است





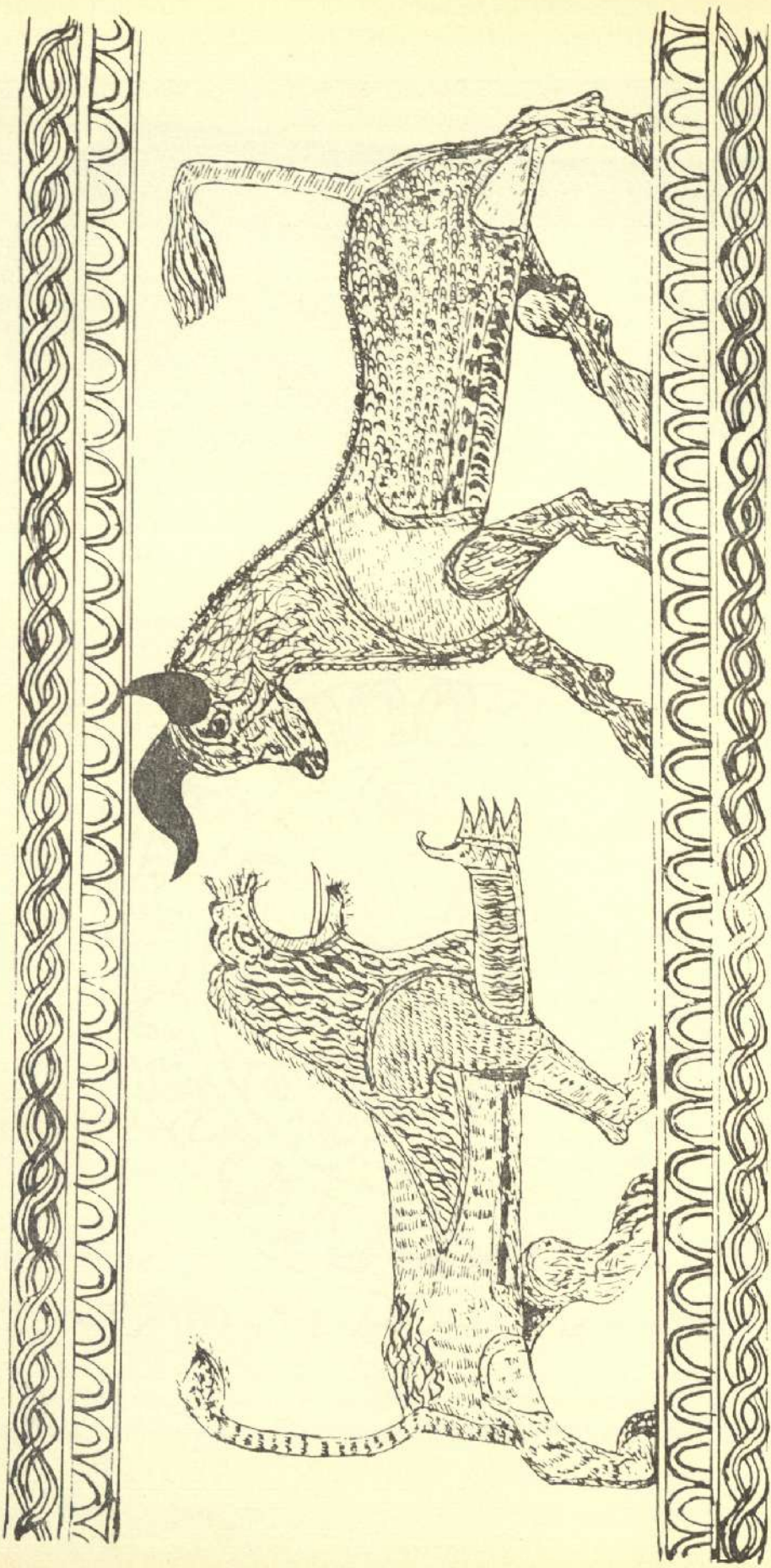
الف - دوطرف ازدهنه اسب مفرغی که هنگام استفاده میله‌هائی درون آنها وجود داشته است و آنها را به یکدیگر متصل میکرده است. گلمهای رزاس نشانه قدرت آسمانی بزهای بالدار در روی کپل آنها نمایان است



ب - تبر مفرغی با نقش خدای حمایت از حیوانات در حالی که خدا يك ماهی را در آغوش گرفته است  
( شکل‌های شماره ۲ )



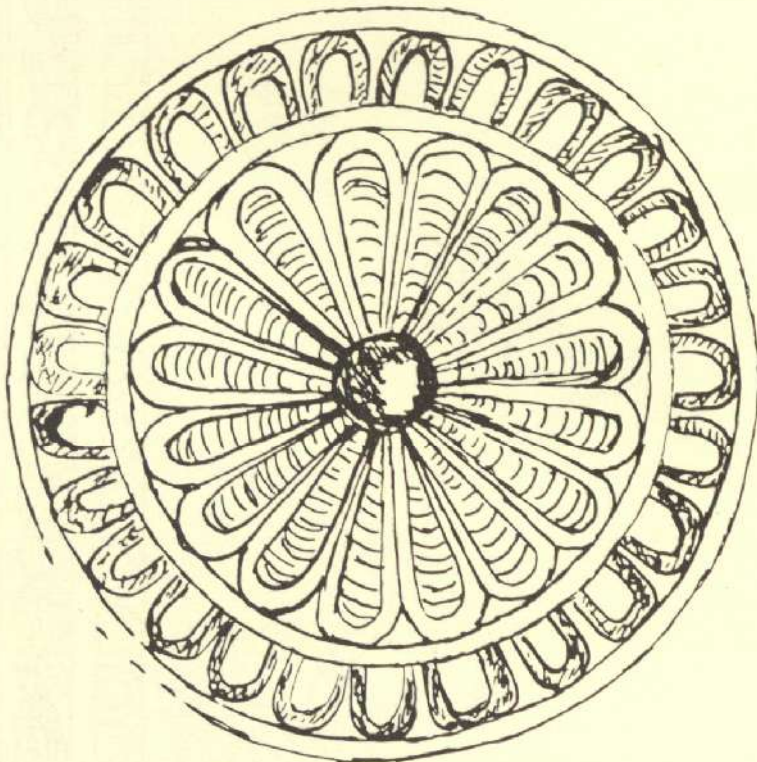
شکل ۵ - طرح قسمتی از نقوش ساغر ۱۵۰۲ - ۱۵۰۷۷ می باشد که حمله شیر را به گاو بخوبی نشان میدهد



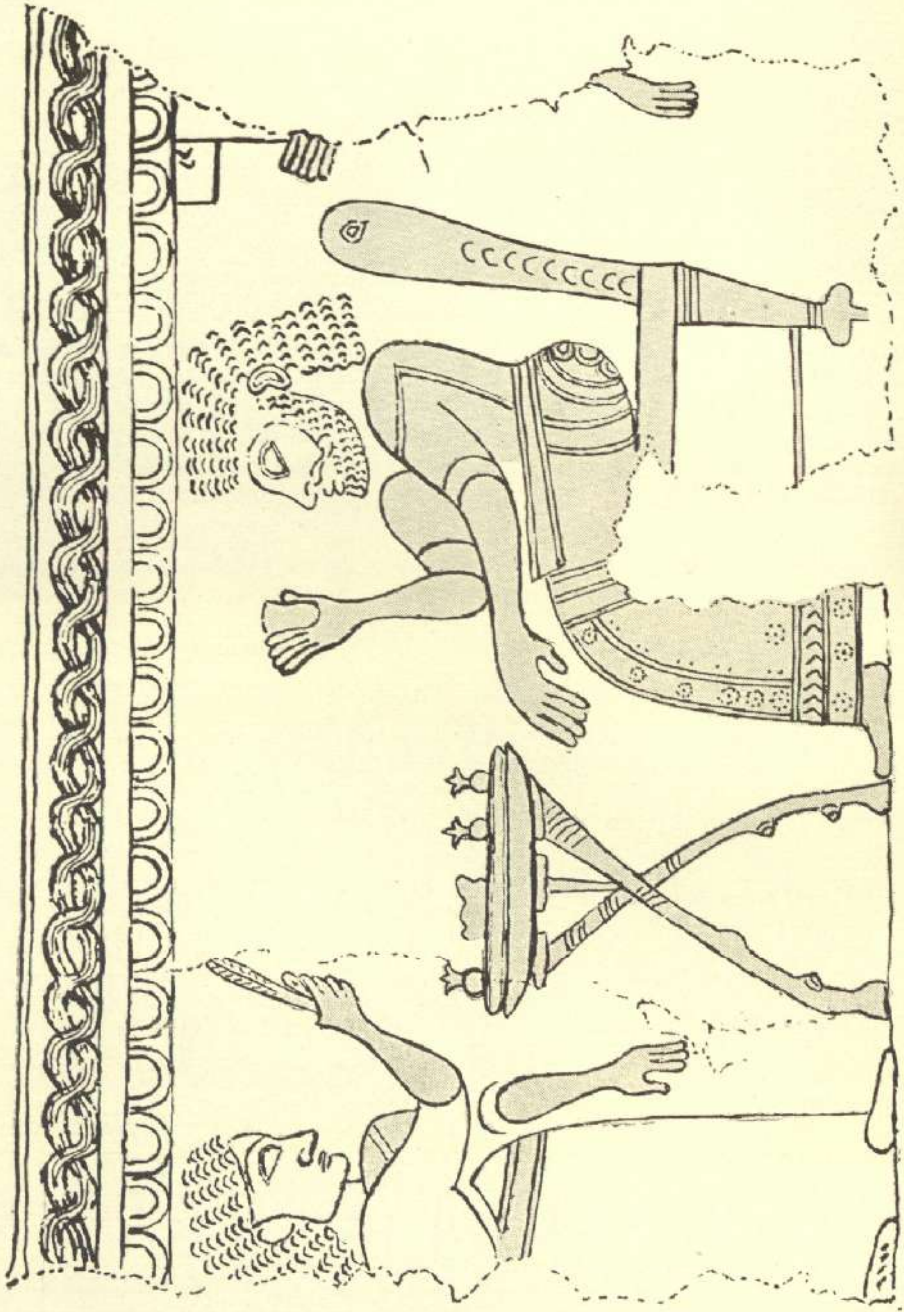




شکل ۹ - ساغر شماره ۳۴۴ - ۱۳۴۴ را نشان میدهد

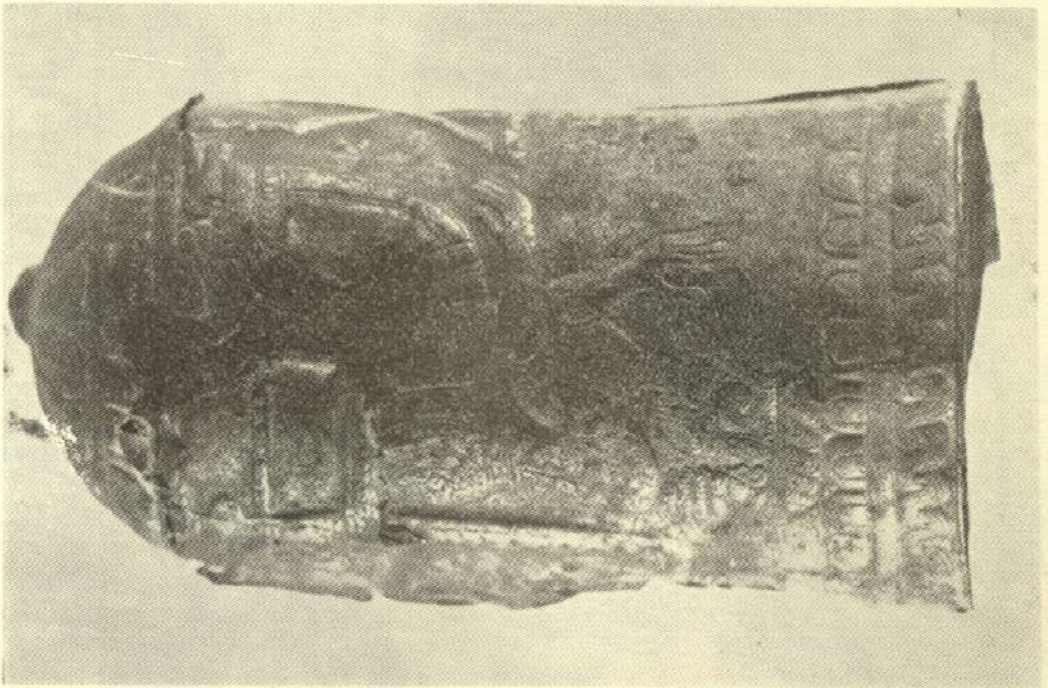


شکل ۱۰ - طرحی از ته ساغر شماره ۳۴۴ - ۱۳۴۴ می باشد

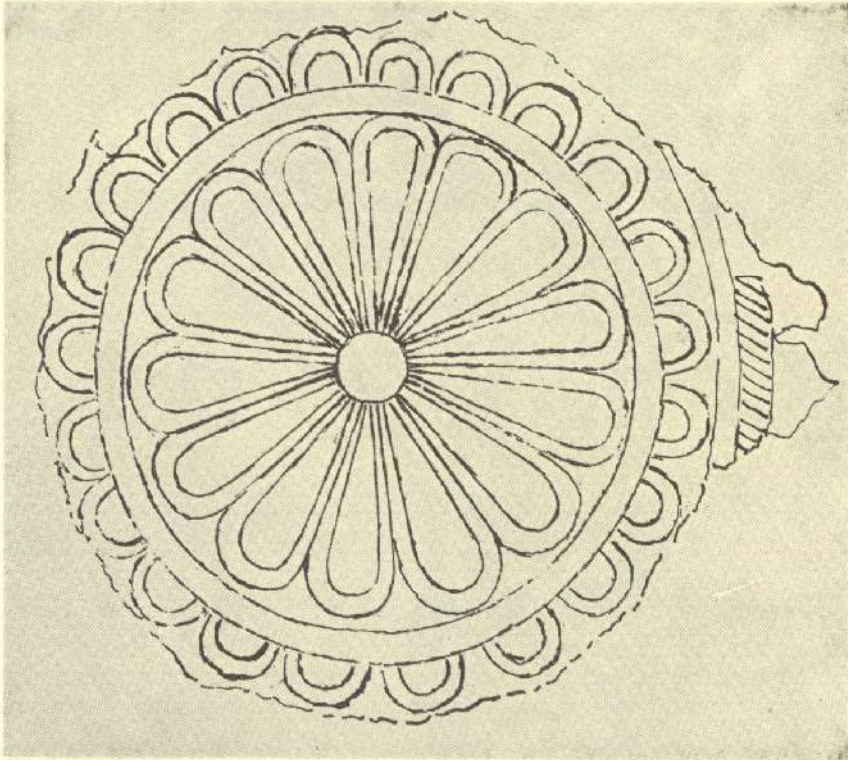


شکل ۸ - طرحی از ساغر شماره ۳۴۵ - ۱۳۴۵ میباشد



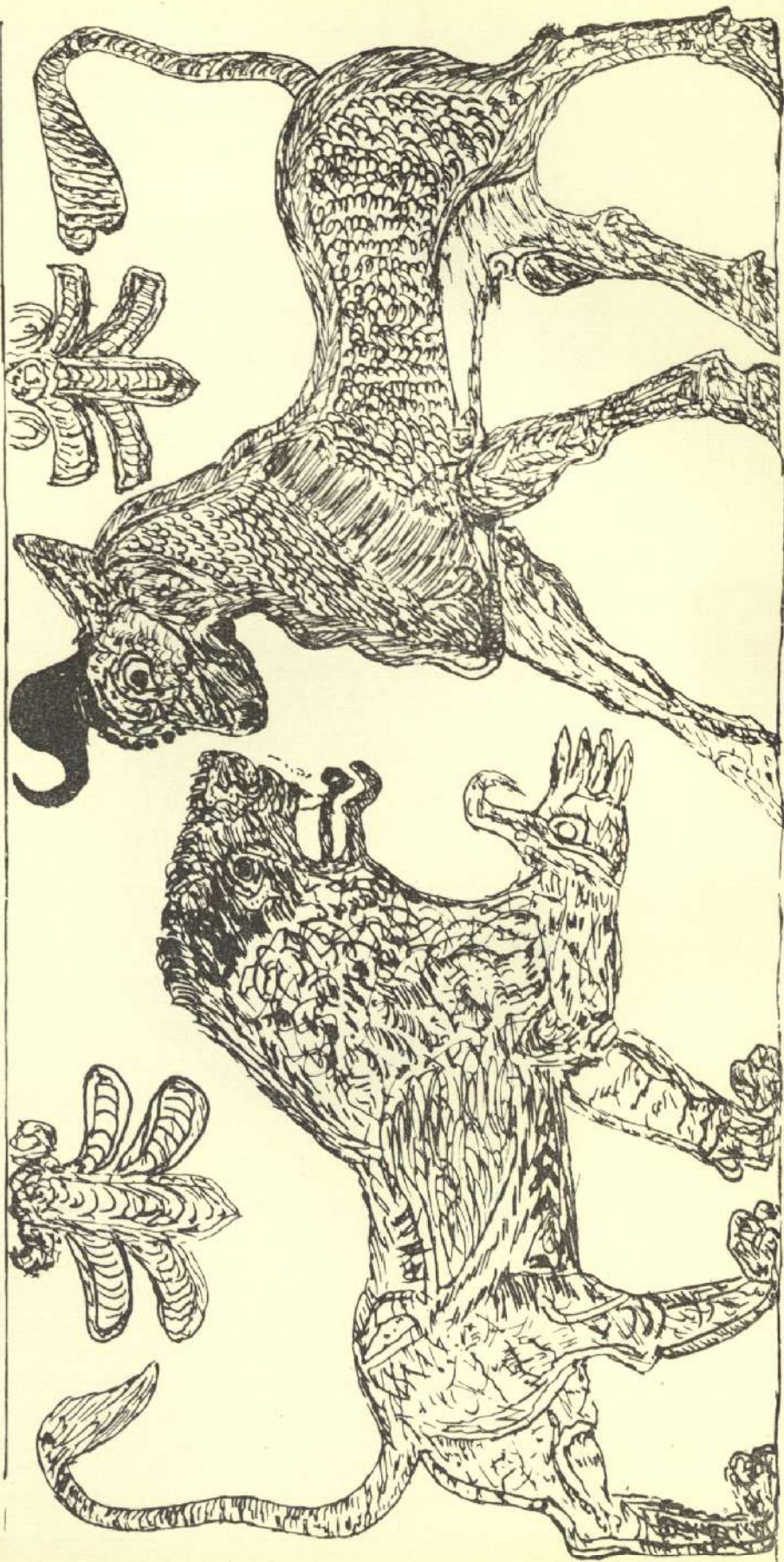
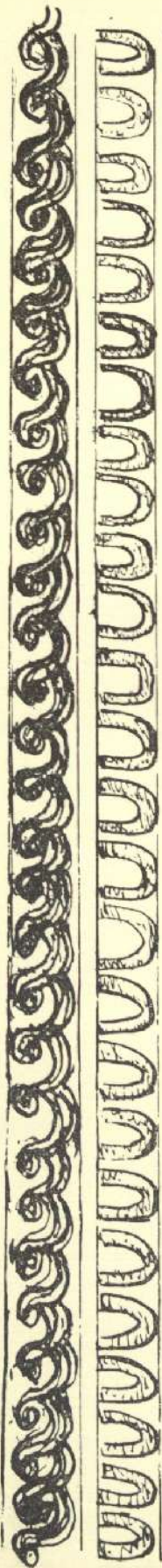


شکل ۶ - ساغر شماره ۳۴۵ - ۱۳۴۵ را نشان میدهد



شکل ۷ - طرحی از ته ساغر ۳۴۵ - ۱۳۴۵ میباشد





شکل ۱۱ - طرحی از ساغر شماره ۳۴۴ - ۱۳۴۴ را نشان میدهد

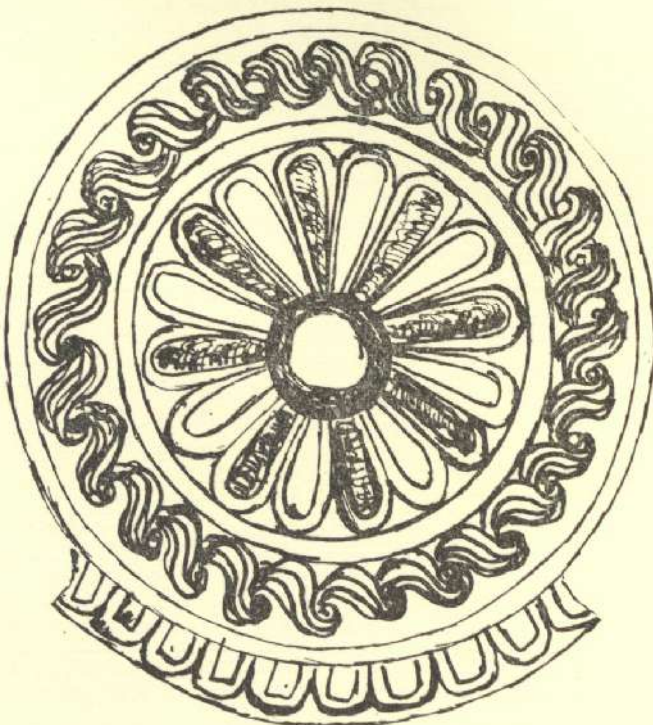




شکل ۱۲ - ساغر شماره ۱۰۸۸ - ۷۰۸۸ را نشان میدهد

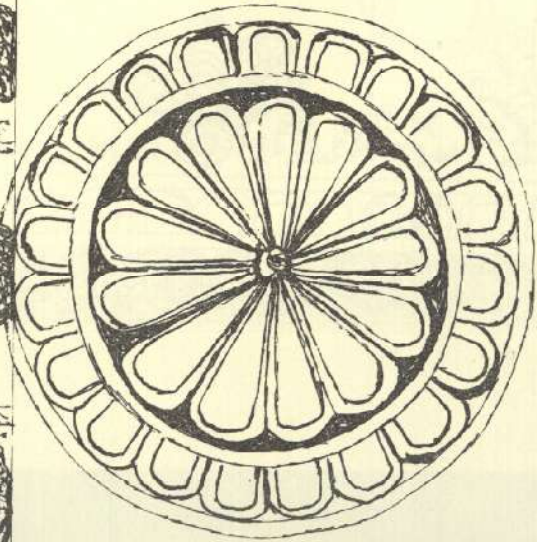


شکل ۱۴ - ساغر شماره ۱۴۰۹ - ۷۴۰۹ را نشان میدهد



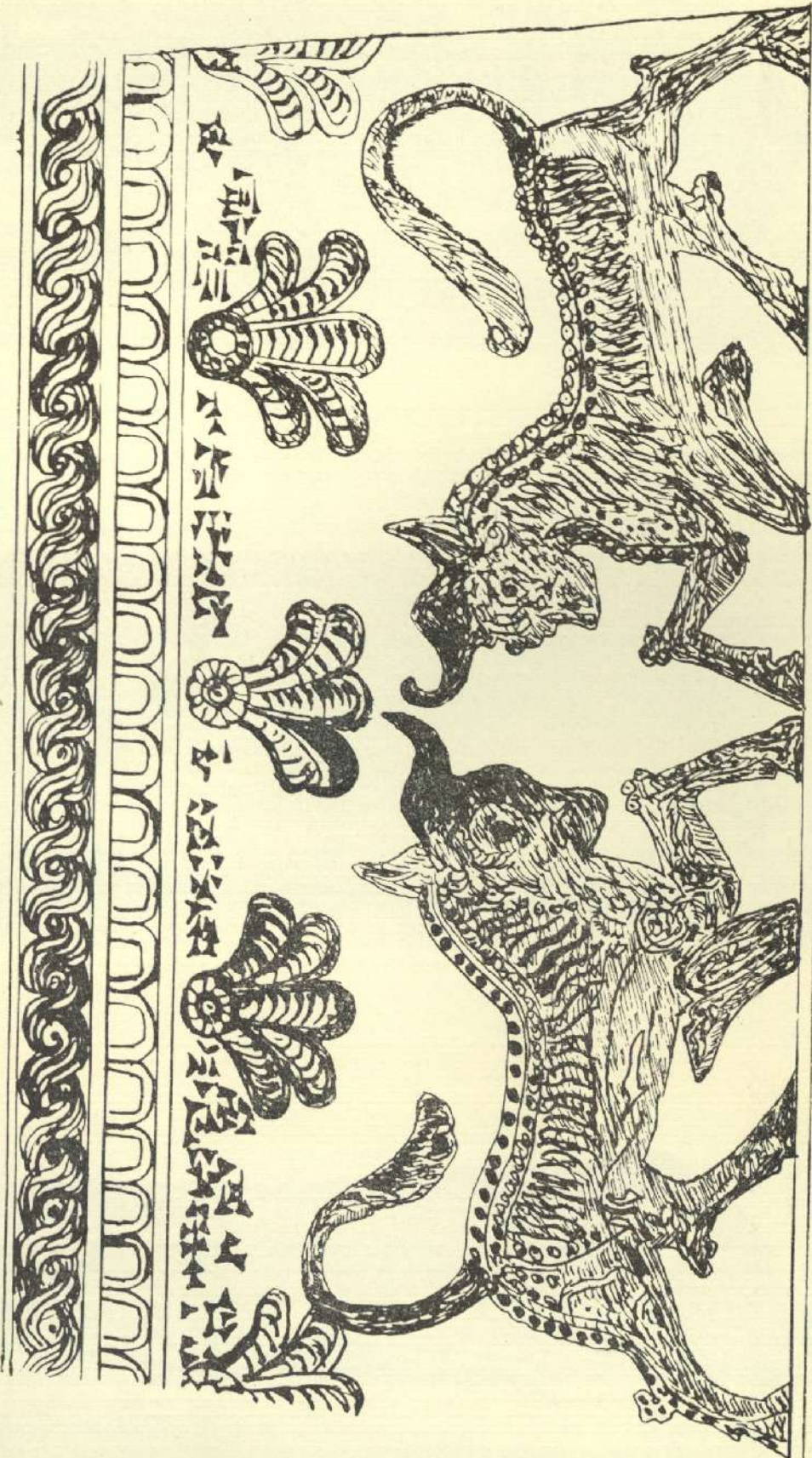
شکل ۱۵ - طرحی از ته ساغر شماره ۱۴۰۹ - ۷۴۰۹ میباشد





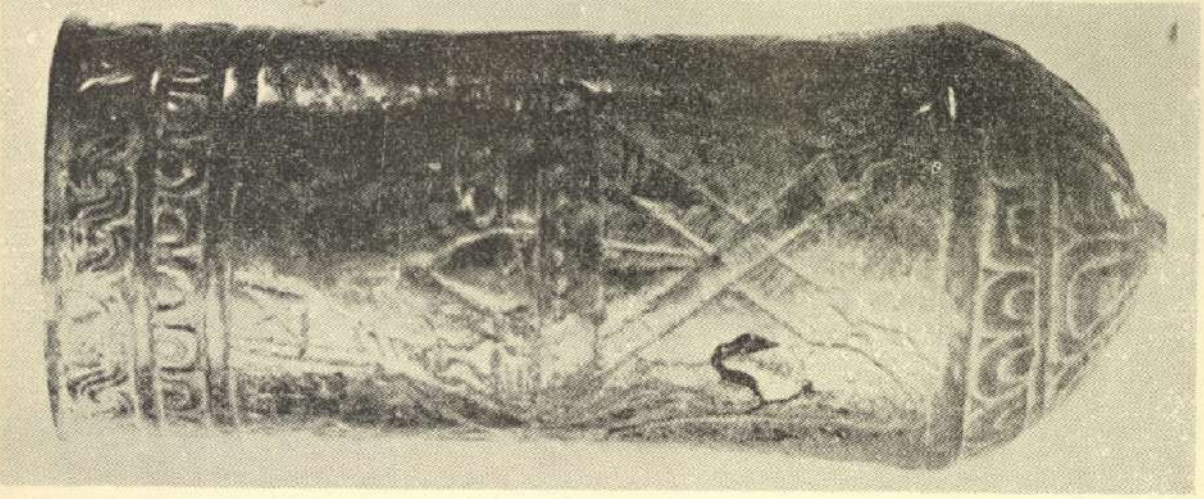
شکل ۱۳ - طرحی از ساغر شماره ۱۰۸۸ - ۷۰۸۸ رانشان میهد





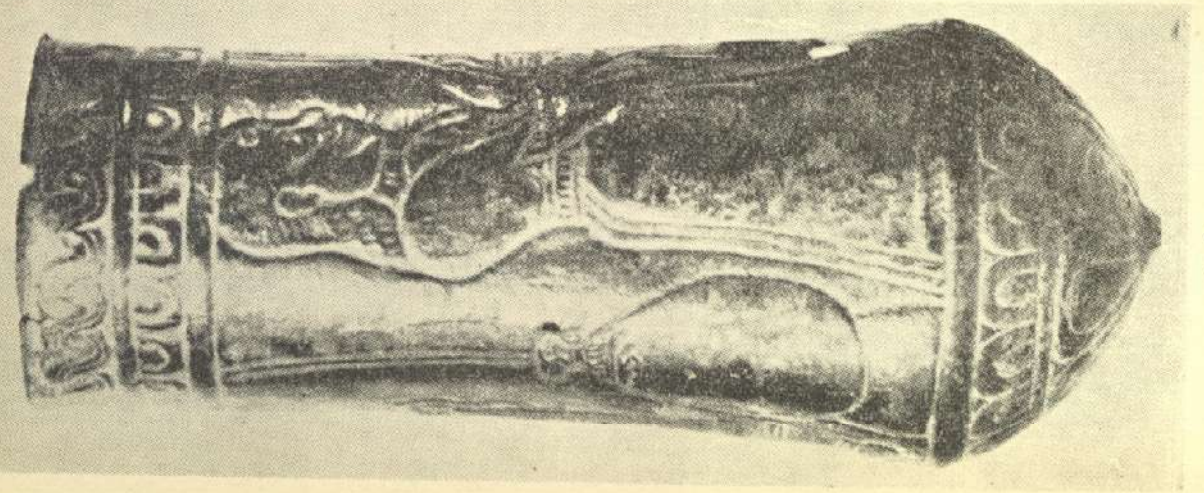
شکال ۱۶ - طرحی از ساغر شماره ۱۴۰۹ - ۷۴۰۹ رانشان میدهد



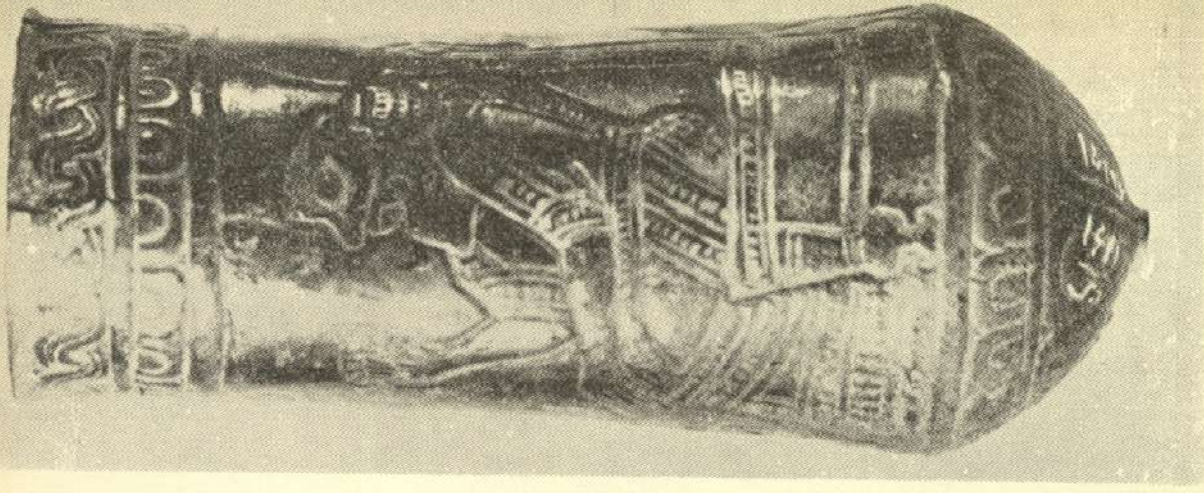


(ب)

شکل ۱۷ - دورتادور ساغر شماره ۱۶۲۱ - ۱۵۱۹۶ را نشان میدهد



(ب)



(الف)







## پیام مجله

---

مجله بررسیهای تاریخی مقالات و نوشته‌های تحقیقی و مستدل تاریخی مربوط بایران را که مستند بر مدارك باشد با امتنان و سپاسگزاری از همکاری نویسندگان و محققان محترم میپذیرد.

☆ ☆ ☆

مسئولیت مندرجات و مطالب مقالات وارده بانویسندگان مقالات است.

☆ ☆ ☆

چون مطالب مقالات عقاید شخصی نویسندگان است مجله بررسیهای تاریخی در قبال عقاید نویسندگان مسئولیتی نخواهد داشت.

☆ ☆ ☆

مقالات باید ماشین شده و هر يك روی صفحه نوشته شده باشد.

☆ ☆ ☆

مقالاتی که بدفتر مجله میرسد مسترد نمیشود.

☆ ☆ ☆

مجله در چاپ و یارد مقالاتی که بدفتر مجله میرسد آزاد است.

☆ ☆ ☆

در ترتیب تقدم و تأخر مقالات، جز رعایت وضع مجله و مشکلات چاپخانه علتی وجود ندارد.

## یادداشت مجله

---

در شماره پیش مقاله سودمند و محققانه‌ای از آقای  
عنایت‌الله‌رضا، زیر نام «سخنی در پیرامون آذربایگان»  
بچاپ رسید که مورد استقبال و قبول بسیاری از  
خوانندگان ما واقع شد و از ما خواستند توضیحات  
بیشتری در این باره گفته شود. بدینجهت مقاله دیگری  
از دانشمند عالیقدر آقای دکتر محمدجواد مشکور  
استاد دانشسرای عالی و دانشگاه تهران را که درباره  
سوابق تاریخی نام ناحیه ایست که امروزه به غلطنام  
«آذربایجان شوروی» بر آن اطلاق میشود، در اینجا از  
نظر خوانندگان گرامی مجله میگذرانیم.

نرسی‌های تاریخی





# حدود تاریخی آذربایجان ایران

## حدود آذربایجان ایران

آذربایجان از ایالات قدیم ایران است. یاقوت آن ولایت را از اقلیم پنجم شمرده و طولش را ۷۳ و عرضش را ۴۰ درجه دانسته است و گوید، حد آذربایجان از مشرق برزعه و از مغرب ارزنجان، و از شمال بلاد دیلم و گیلان و طارم است<sup>۱</sup> ولی این عبارت خالی از تشویش نیست و باید گفت که بایستی عبارت: صحیح یاقوت چنین بوده باشد. حد آذربایجان از شمال برزعه و از مشرق بلاد دیلم و گیلان و از مغرب ارزنجان و از جنوب طارم (وزنجان) است. دیگر جغرافی نویسان عرب حد آذربایجان را از جنوب شرقی

نوشته

محمد سجاد مشکور

دکتر در تاریخ،

۱ - معجم البلدان ج ۱ ص ۱۷۲



ایالت جبال (ماد قدیم) و از جنوب غربی، قسمت شرقی ولایت جزیره (آشور قدیم)، و از مغرب ارمنستان، و از شمال ولایت آران (بلاد قفقاز)، و از مشرق، موقان و کیلان که بر کنار بحر قزوین (دریای کاسپین یا خزر) واقعند، دانسته اند<sup>۲</sup> حمدالله مستوفی مینویسد. ، حدودش با ولایت عراق عجم و موقان و گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته است<sup>۳</sup>. ابن الفقیه حد آذربایجان را از بردعه (قرباباغ ولایات آن طرف ارس) تا زنجان نوشته است<sup>۴</sup> ابوالفداء مینویسد که حد آذربایجان از نخجوان در کنار رود ارس است تا مرز زنجان<sup>۵</sup>

بنابر این حدود آذربایجان کم و بیش همان حدود فعلی آنست که از شمال به رود ارس و از مغرب به ترکیه و از مشرق به کیلان و طالش و از جنوب به کردستان و خمسه و (زنجان) باشد.

با این تفاوت که امروز دیگر نواحی قرباباغ و نخجوان بیرون از محدوده آذربایجان قرار دارند و بانام «آذربایجان شوروی» تشکیل جمهوری مستقلی از اتحاد جماهیر شوروی را داده اند و بمناسبت همین نام جدید آن و شباهت لفظیش بانام آذربایجان ایران جادارد در باره جغرافیای تاریخی آن در این مقاله شرحی گفته شود.

اما ناحیه قرباباغ و نخجوان که اکنون يك جمهوری سوسیالیستی در ماوراء ارس و قسمت شرقی ولایات ماوراء قفقاز است، بین رشته های جنوب شرقی کوه های قفقاز و ساحل دریای خزر، ورود ارس قرار گرفته و از شمال شرقی به جمهوری سوسیالیستی داغستان و از شمال غربی به جمهوری سوسیالیستی گرجستان و از مغرب به جمهوری سوسیالیستی ارمنستان و از جنوب غربی به جمهوری نخجوان و از جنوب به رود ارس و آذربایجان ایران محدود است.

۲- دائرة المعارف اسلامی طبع اول ماده آذربایجان

۳- نزهة القلوب ص ۸۵ طبع دبیرسیاقی

۴- مختصر کتاب البلدان، ص ۲۸۵

۵- تقویم البلدان ص ۳۸۶

این ناحیه که تانیم قرن پیش قرا باغ (باغ سیاه) نام داشت، در دست امپراطوری روسیه تزاری بود. پس از شکست قشون امپراطوری این ناحیه از طرف متفقین اشغال شد و بنام محافظ از طرف ژنرال دنسترویل Dunsterville از هفدهم اوت تا چهاردهم سپتامبر ۱۹۱۸ بنفع روسیه اداره می شد. سپس قشون ترك بسرداری نوری پاشا، با کورا در پانزدهم سپتامبر ۱۹۱۸ تسخیر کرده حکومتی بنام «آذربایجان» تحت اداره دولت عثمانی تشکیل دادند. باطناً غرض ترکان عثمانی از این عمل آن بود که از ضعف دولت مرکزی ایران در اواخر قاجاریه استفاده کرده آذربایجان ایران را که مردم آن مانند اهالی قرا باغ بزبان ترکی آذری سخن می گفتند به آن آذربایجان پیوسته، در نواحی دو طرف ارس حکومتی تحت نفوذ دولت عثمانی تشکیل دهند. بعد از اعلام ترك مخصوصه ترکان و متفقین در جنگ بین المللی اول در سی ام اکتبر ۱۹۱۸ در «مودروس» Moudros، قشون متفقین بسرداری ژنرال تامسن Thomson انگلیسی باریگر در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۸ شهر با کورا اشغال کرد و قشون ترك را عقب نشانید و در ۲۸ دسامبر ۱۹۱۸ حکومت مستقل آذربایجان را که در آن زمان بدست حزب مساوات، اداره میشد بر سمیت شناخت. بعد از تخلیه با کورا قوای متفقین رژیم جدید شوروی که ادعای الحاق آن شهر را بخود داشت بدون جنگ در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ با کورا اشغال کرد و آذربایجان (قرا باغ) یکی از سه جمهوری متعاهد ماوراء قفقاز گردید. در ۱۹۳۶ و در حکومت استالین این اتحادیه منحل شد و در پنجم دسامبر ۱۹۳۶ آذربایجان در شمار شانزده جمهوری اتحاد جماهیر شوروی درآمد و با کورا پایتخت آن گردید. وسعت این جمهوری ۸۵/۷۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن سه میلیون و دویست هزار است. که ۲۸ درصد آنان در شهرها زندگی میکنند. از این تعداد سه ثلث و نیم اکثریت ترکان محلی، و دوازده درصد ارمنه، و ده درصد روس هستند.

پایتخت آن با کورا است که دارای ۸۰۹۰۰۰ جمعیت می باشد.



از شهر های آن گنجه است که قبل از انقلاب، الیزابت پل Elizabetpol و اکنون کیروآباد Kirovabad نام دارد و مقبره شاعر معروف ایرانی نظامی گنجوی در آنجاست و جمعیت آن ۹۹۰۰۰ است. دیگر شهرهای بزرگ آن شماخی، قوبا، سالیان، نوخی، مین گه چا اور Mingecaur می باشد نواحی دیگر آن لنکران و شبه جزیره آبشوران است.

باید دانست که نویسندگان کلاسیک یونان و روم چون استرابن Strabon (کتاب یازدهم بند ۴) و بطلمیوس Ptolémée (کتاب پنجم بند ۲) این ناحیه را آلبانیا Albania خوانده و در ادبیات ارمنی نام آن الوان - کا Alvan - Ka و در زبان عربی الران (آران) و برذعه آمده، و آن قسمتی را که در شمال رود کور است، شروان، نامیده اند، و چنانکه گفتیم در قرن اخیر همه آن ناحیه، قراباغ، خوانده میشده است.<sup>۷</sup>

پس نام آذربایجان شوروی اسمی تاریخی نیست بلکه اصطلاحی سیاسی و تازه است. این ناحیه تا زمان هخامنشی ها مسکن سکاها بود بعد بتصرف ایران درآمد در زمان اشکانیان بدست رومیان و در اوائل قرن سوم میلادی قسمت اعظم آن بدست ساسانیان افتاد. در اواخر قرن هفتم بتصرف لشکر عرب درآمد، و در قرون هفده و هیجده میلادی در دست ایران بود.

پس از شکست ایران در زمان فتحعلی شاه قاجار از روس بر طبق عهدنامه های گلستان (۱۸۱۳ م) و ترکمان چای (۱۸۲۸ م) بروسیه واگذار شد.<sup>۸</sup> در فرهنگهای جغرافیایی قرن نوزده حدود قراباغ چنین آمده است.<sup>۹</sup> «قراباغ» (باغ سیاه) خطه ای است از روسیه آسیا که مشتمل بر حکومت باکو است.

۷ - دائرة المعارف اسلامی طبع فرانسیسوی ص ۱۹۷ ماده آذربایجان. مقاله مینورسکی

E I Nouvelle édition ' T.1.P.197

۸ - دائرة المعارف فارسی ج ۱ ص ۷۹.

(9) - Darys, M.E. Dictionnaire General Biographie et D'Histoire. Paris 1889 P. 1550

این ناحیه بین رود کور از شمال و ارس از مشرق و ارمنستان از جنوب و گرجستان از مغرب قرار گرفته و اهالی آن مسلمان و شهر عمده آن شوشا است. ۱۰.

**اران** Aran یا ران Ran که بزبان عربی با حرف تعریف، الران شده و آران نیز خوانده میشود. شکل فارسی نام الوانك **Alvânak** است که بیونانی-البانی **Albanoi** و به سریانی «ارن» و بزبان ایبری (گرجی) رانی **Rani** گردیده است. این ایالت در مثلث بزرگی در مغرب ملتقای دو رود کور (کر) **Cyros** و ارس واقع شده و بهمین مناسبت حمدالله مستوفی اراضی بین این دو رود را بین النهرین، نامیده است. اران از شمال به رود کور و کوههای قفقاز و از مغرب به آلازان **Alazan** و از مشرق بدریای خزر و از جنوب به رود ارس محدود بوده است.

در زمان تئوفانس می تی لن **Theophanes Mitylene** تاریخ نگار یونانی معاصر یوپیپه ۴۸-۱۰۶ ق م بیش از بیست و شش زبان و لهجه در آن ایالت وجود داشت، حتی در قرن پنجم میلادی آلبانیها زبان مخصوص بخود داشتند که برای آن ماشتک **Mashtoc** يك الفبای مخصوص اختراع کرد. موسی خورن تصور کرده که زبان گار گاراچیک **Gargarachik** های اطراف برذعه بوده که ماشتک الفبای مزبور را برای آن اختراع کرده و آن زبانی حلقی و خشن و زمخت بوده است.

جغرافی نویسان عرب در قرن چهارم هجری به يك زبان مخصوص در آن ناحیه بنام الرانی اشاره کرده و اصطخری آنرا زبان ملایمی توصیف میکنند. آرانیه یا مردم آلبانی را نباید نظر به اسم یونانی آن، با آلبانی های شبه جزیره بالکان اشتباه کرد. آلبانی در قبل از تاریخ مسکن اقوام آزیانی بوده است.

بنابراین، فرضیه گلدنر **Geldner** در کتاب اساس فقه اللغه ایرانی که ایران

۱۰ - در تداول عوام کنونی آذربایجان آن سوی ارس را **Otay** مرکب از او **O** (آن) و تای **Tay** (طرف) میگویند و منسوب به آنرا اوتایلی **Otayli** یعنی ماوراء ارس میخوانند.



ویج اوستایی را در آن سرزمین پنداشته درست نیست، اران یا البانی اصلی که بین رود کور و قفقاز واقع شده شامل مناطق ذیل بود:

اخنی Exni در نزدیکی ایبری در کنار رود الوان *Alvan* یا البانی *Albanos* کامبیچان *Kambechan* در کنار رود کور، شهر گوکو *Gevgav* در کنار رود الوان، منطقه بیخ *Bix* در نزدیک قفقاز و در مشرق مناطق شکه *Shaké* (شکی)، دگارو *Dégarv* در کنار رودی بهمین نام و در مشرق پایتخت قدیمی کولک *Kawalak* یا بقول پلینوس *Plinos* کبلکا *Cabalaca* و بقول بطلمیوس خبله *Chabala* که عبری، قبله، شده است. سرزمین کامبیچان که بیونانی کامبیزن *Kambysene* میشود، بنا بنوشته استرابن سابقاً از مستملکات تیگران و جزء دولت ارمنستان بزرگ بوده است.

سرزمین کاسپیانه *Kaspiane* که در قرون بعد آنرا پالتاکاران *Paltakaran* میخواندند نخست جزء آتروپاتن (آذربایجان) بود و توسط آرتاکسیاس از آن ایالت منتزع شد و در زمان تئونانس از ولایت آلبانی بشمار میرفت.

آلبانی ها بعنوان متحد شاهپور دوم ساسانی (۳۱۰-۳۷۹م) بسیاری از نواحی ارمنستان مانند اوتی *Uti* و شکشن *Shakashen* و گارد مانازور *Gardmanazor* و کلت *Kolt* را متصرف شدند که موشل *Mushel* سردار ارمنی دوباره آنها را پس گرفت.

پس از تقسیم دولت ارمنستان بین ایران و روم آلبانی ها ناحیه آرکا کس *Arcax* را در قره باغ امروزی و هشت ناحیه *Uti* را در مشرق گوکارک و شمال آرکا کس متصرف شدند.

پادشاه آلبانی ها در سال ۳۵۹م در هنگامیکه شاهپور دوم شهر آمد را محاصره کرده بود بعنوان متحد آن شاهنشاه در آن جنگ حضور داشت. بعد هم بحمايت آن شاهنشاه برضد پاپ *Pap* پادشاه ارمنستان بجنگید

اما بعد نقشه‌های شاهپور را بر موشل Mushel سردار ارمنی فاش کرد و به شاهپور خیانت نمود.

آلبانی‌ها موظف بودند که در جنگ‌های ایران بر ضد ارمنستان به ایران کمک لشکری کنند. در پنجمین سال سلطنت پیروز ساسانی ۴۶۱ م پادشاه آلبانی که واچه Wace نام داشت پس از شورش چند ساله علیه ایران ناچار به تسلیم شد و کشور آلبانی را تحویل به ایران داد و خود رهبانیت اختیار کرد. از آن پس دیگر اثری از پادشاهان آلبانی نیست.

قباد پسر فیروز ساسانی (در سال ۵۰۷ م) شهر پرتو Partav که اعراب آنرا معرب کرده و بوزعه (بردعه)، گفته اند تبدیل به دژی مستحکم در برابر هونها کرد و نام آنرا، پیروز کواذ نامید. این شهر بتدریج کاوالاک Kavalak را که پایتخت قدیم بود تحت الشعاع قرارداد. زاخاریاس رتور Zachariasrhetor در سال ۵۵۴ میلادی از امیری در آلبانی یاد میکند که تابع پادشاه ایران بوده است. پس از انقراض سلسله قدیمی اران بنظر میرسد که در اواخر قرن ششم میلادی، مهران، نامی از خاندان برادران بندو Bando و وستام Westam (ویستم) از قتل عام آن خانواده بدست خسرو پرویز گریخته سلسله جوید در اران تأسیس کرد.

از جمله شاهانی که خسروانوشیروان از طرف خود در قفقاز بسطنت گماشت شاه لیوان بالقب لیوانشاه بود. این نام در کتب جغرافیای قدیم باختلاف قرائت. ایرانشاه، اللیران، والیزان، والیرانشاه، آمده است. و ظاهراً بایستی همان اران شاه بوده باشد. کشور این امیر بین شروان و مغان قرار داشت. و با کشور، الران، اصلی تطبیق میکند.

الران بمفهوم وسیع‌تری با آلبانی قدیم مطابقت دارد که در شمال تا گردنه چور Ghor (در بند) میرسید. ولی اران بمفهوم محدود خود، عبارت است از امارت ارانشاه، Erānshāh پس از انتزاع امارت‌های شروان و قبله و شکی



ومغان یعنی مناطق بین رود کوروارس، که سرزمین آرکس ARAX واوتی UTI با پایتخت آن پرتو PARTAV یعنی برذعه باشد. در زمان مسعودی صاحب مروج الذهب، ارانشاه محمد بن یزید پس از مرگ شروانشاه علی بن چشم، کشور شروان را تصرف کرد.

این محمد افتخار میکرد که از نسل بهرام چوین است.

**بلاسیجان** - دشت بلاساکان BALASAKAN که معرب آن، بلاسیجان است، در بین راه برزند و اردبیل در اطراف رودخانه وسطی که سه رودند که سرچشمه بلگا روچای را تشکیل میدهند قرار داشته و در چهارده فرسنگی اردبیل بطرف ورثان بوده است. بقول کوریون KORIUN بلاسکان جزء پادشاهی آلبانی بود و در زمان و اردانیها، مردی هونی نژاد بنام هران HERAN پادشاه آن ناحیه بوده است<sup>۱۱</sup> پس لقب، براشکان شاه، را که ابن خردادبه در کتاب المسالك والممالك پس از اللان شاه در شمار شاهان آذربایجان آورده بایستی اشاره به امیر بلاسیجان باشد<sup>۱۲</sup> بلاسیجان یا بلاسیجان معرب بلاشگان، است که ظاهراً بمعنی شهر بلاش می باشد. نظیر این اسم منتهی مماله بصورت، بلاسیجین در آذربایجان وجود دارد که جزء دهستان نیکجه بخش مرکزی شهرستان سراب بشمار میرود<sup>۱۳</sup>

**اران در دوره اسلامی** - مقدسی در قرن چهارم هجری شهر های ذیل را از بلاد اران شمرده است:

برذعه، تفلیس، خان، شکور، خزه (گنجه)، بردیج شماخیه، شروان باکو، شابران باب الابواب (در بند)، شکلی ملاز کرد، تیلا (تبلا)<sup>۱۴</sup>، حمدالله مستوفی:

۱۱ - مارکوارت. ایرانشهر 1901, 108-140 J.Marquart, Eranshahr.

۱۲ - المسالك والممالك ص ۱۷

۱۳ - فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴ ص ۴۳

۱۴ - احسن التقاسم فی معرفة الاقالیم ص ۳۷۴

بیلقان و بردع (بردعه) و تنجه و عرك (سیرك) را از بلاداران، و باکویه و شماخی، و دربندوشکی، و شابران را از بلادشروان و تفلیس و خنان، را از بلاد ابخاز و گرجستان شمرده است.<sup>۱۵</sup>

کرسی ایالت اران در قرن چهارم بردعه بود که خرابه هایش تا کنون برجاست. ابن حوقل در قرن چهارم مینویسد که طول آن يك فرسنگ و عرض آن کمتر از يك فرسنگ است، و مربع شکل، و دارای قلعه‌ای است در سه فرسنگی رود کر (کورا) بر ساحل یکی از شاخه‌های آن رود که «ثرثور» نام دارد. نزدیک بردعه به مساحت کمتر از يك فرسنگ محلی بود مع روف به اندراب، باغستان وسیعی که طول آن از هر طرف يك روز راه بود داشت و علاوه بر میوه فراوان تربیت کرم ابریشم نیز در آنجا معمول بود. بیرون شهر بردعه جلو دروازه کردان (باب الاکراد) هر روز یکشنبه بازار بزرگی دائر میگردید که طول آن به يك فرسنگ میرسید و معروف به بازار کر کی ماخوذ از لفظ یونانی کوریا کوس KURIAKOS بمعنی روز خداوند بود. زیرا در آن روز گار در آنجا روز یکشنبه را بنام -، کر کی روز، میخواندند. و نیز بقول ابن حوقل بردعه مسجد جامع زیبایی از آجر داشت و دارای حمامهای بسیار بود. یاقوت مینویسد که: بردعه شهری است در انتهای خاک آذربایجان. حمزه اصفهانی در وجه تسمیه بردعه گوید: که آن معرب، برده دار، است، زیرا بعضی از پادشاهان ایران ولایات بالا دست ارمنستان را غارت کرده اسیرانی از آنجا آورده در این محل ساکن کردند و از این جهت آنرا برده دار گفتند در زمان یاقوت این شهر از عظمت پیشین خود افتاده و بخرابی گرائیده بوده است.<sup>۱۶</sup>

حمدلله مستوفی مینویسد: «بردع از اقلیم پنجم است اسکندر رومی ساخت قبادبن فیروز ساسانی تجدید عمارت آن کرد. شهری بزرگ بوده و کثرت

۱۵ - نزهة القلوب ۱۰۵ - ۱۰۸

۱۶ - معجم البلدان ج ۱ ص ۶۵۸



عظیم داشته ... آبش از رودی است که به‌ترتر (ثرثور) مشهور است ۱۷. «  
اعتمادالسلطنه مینویسد: بردعه که باصطلاح این ایام قرا باغ باشد  
اسم ناحیه‌ای است، شوشه قلعه و شهر اوست. شوشه از سایر بلاد قفقاز که ایروان  
و نخجوان و گنجه و غیره باشد بهتر و آبادتر است. امیر تیمور گورگان زیاد  
مایل هوا و صفای قرا باغ بود قلعه کاخ که محبس اسماعیل میرزا پسر  
شاه طهماسب صفوی بوده همین قلعه شوشه است ۱۸.

**شهر بیلقان** این شهر که بزبان ارمنی آنرا فیداگران Phaidagaran  
میگفتند پس از خراب شدن بردعه مرکز ایالت اران گشت.

یاقوت مینویسد که: بیلقان به فتح بای و لام شهری است نزدیک شهر دربند  
یا باب‌الابواب و از ولایات ارمنستان بزرگ شمرده میشود. گویند نخستین  
کسیکه آنرا احداث کرد قباد بود. این شهر را مغولان در سال ۶۱۷ تسخیر  
کرده و مردم آنرا کشته اموالشان را غارت کردند ۱۹.

حمدالله مستوفی مینویسد: بیلقان از اقلیم پنجم است و قباد بن فیروز -  
ساسانی آنرا ساخت و اکنون خراب است و بیشتر عمارات آن از آجر است و هوایش  
گرم است ۲۰

در اواخر قرن هشتم بیلقان در محاصره امیر تیمور قرار گرفت وی پس از  
تصرف آن شهر امر کرد عمارات خراب آنرا از نو ساختند و نهری از رود ارس  
جدا کرده بشهر آوردند که شش فرسنگ طول و پانزده ذراع عرض داشت  
و آنرا بنام، برلاس، عشیره تیمور، نهر برلاس نامید.

**گنجه** - دیگر از شهرهای اران گنجه است.

جغرافی نویسان عرب آنرا جنزه نوشته‌اند و رسهای تزاری آنرا الیزابت -

۱۷ - نزهة القلوب ص ۱۰۵

۱۸ - مرآت البلدان طبع سال ۱۲۹۴ ق جلد ۱ ص ۱۹۴

۱۹ - معجم البلدان ج ۱ ص ۷۹۷

۲۰ - نزهة القلوب ص ۱۰۵

پل Elizabetpol نام نهاده و بعد از انقلاب شوروی نام آن به کیروف آباد Kirovabad تغییر کرد. یاقوت مینوید که: جنزه به فتح جیم اسم شهر بزرگی دراران است و آن بین شیروان و آذربایجان واقع است و مردم آنرا گنجه خوانند و بین آن و بردعه شانزده فرسنگ است.<sup>۲۱</sup> حمدالله مستوفی مینوید: گنجه از اقلیم پنجم است شهر اسلامی است در سنه تسع و ثلاثین هجری (۸۳۳۹) ساخته شد. شهری خوش و مرتفع بود و در این معنی گفته اند شعر:

چند شهرست اندر ایران مرتفع تر از همه    بهتر و سازنده تر از خوشی آب و هوا  
گنجه پر گنج دراران، صفاهان در عراق  
در خراسان مرو و طوس، در روم باشد اقسرا<sup>۲۲</sup>

**باز ۳۴** نام این شهر در کتاب حدود العالم آمده و مینوید: . باز گاه شهر کیست بر لب رود ارس نهاده و از وی ماهی خیزد<sup>۲۳</sup>  
مینورسکی مینوید این شهر ممکن است همان جواد، باشد که در پائین تر از نقطه الحاق رود کور و ارس واقع شده است در اینجا مسافران از رود عبور کرده و از آنان باج یا عوارض عبور از پل می گرفتند<sup>۲۴</sup>

**شمکور** - در شمال غربی گنجه بوده که خرابه های آن هنوز باقی است یاقوت می نویسد که: «شمکور به فتح شین قلعه ای است در نواحی اران و بین آن و گنجه يك روز راه و ده فرسنگ است. این شهر را بغا غلام معتصم خلیفه که والی ارمنستان و آذربایجان بود در سال ۲۴۰ هجری آباد کرد و آنرا متو کلیه نامید»<sup>۲۵</sup>

**شروان** - آن طرف رود کر (کور) در ساحل دریای خزر جای که سلسله

۲۱ - معجم البلدان ج ۲ ص ۱۳۲

۲۲ - نزهة القلوب ص ۱۰۵

۲۳ - حدود العالم من المشرق الى المغرب ، به تصحیح دکتر ستوده ص ۱۶۱

24- Minorsky. Hudnd Al Alam P. 398

۲۵ - معجم البلدان ج ۳ ص ۳۲۲



جبال قفقاز به دریا فرو میرود ایالت شروان واقع شده است. کرسی این ایالت شماخی (شماخا) خوانده میشود. امیران این ایالت را، شروانشاه، میخواندند مؤلفان قدیم دو شهر دیگر را در شروان نام برده اند که محل آن معلوم نیست. یکی **شابران** که در بیست فرسنگی در بند جای داشته، و **یگر شروان** که در جلگه ای واقع بوده و از جاده در بند سه روز راه تا شماخی فاصله داشته است در آخرین نقطه شمالی ایالت شروان شهر بابالابواب یا در بند واقع بوده که از بنادر مهم دریای خزر بشمار میرفته است.

ابن حوقل گوید در وسط این بندر لنگر گاه سفاین است و در این لنگر گاه که از دریا بداخل شهر پیش رفته بنائی است مانند سدی بین دو کوه مشرف بر لنگر گاه، و در دهانه لنگر گاه جایی که کشتی ها بدان داخل میشوند، زنجیری کشیده شده و بر این زنجیر قفلی زده اند چنانکه هیچ کشتی نمیتواند از آنجا خارج و داخل شود مگر با اجازه رئیس بندر گاه. سد از سنگ و سرب ساخته شده، و گرد خود شهر باروی مرتفعی از سنگ ساخته اند.<sup>۲۶</sup>

اصطخری مینویسد که بابالابواب (در بند) قریب دو میل از اردبیل بزرگتر است. یاقوت شرح مفصلی راجع به در بند بابالابواب نوشته و از باروی عظیمی که گرد آن شهر بوده و از در بند بسوی مغرب برای جلوگیری از اقوام وحشی کشیده شده بوده یاد کرده مینویسد:

این سد یاد گارانوشیروان پادشاه ساسانی است که آنرا برای جلوگیری از هجوم قوم خزر بایران بنا کرده و دری آهنی بر آن تعبیه نموده بود.<sup>۲۷</sup>

یکی از افسران بنام روس تزاری بنام مارلنسکی که در ۱۸۳۲ میلادی خرابه های این سد عظیم را دیده چنین مینویسد: آنچه معلوم میشود این دیوار عجیب از نارنج قلعه شروع شده و بسمت مغرب ممتد گشته چه از قتل جیسال و چه در عمق دره ها برجهای کوچک باین دیوار استوار است که در فاصله غیر معین بدون ترتیب و قاعده بنا شده است.

۲۶ - ابن حوقل . صورة الارض ص ۳۳۹

۲۷ - مرآت البلدان ج ۱ ص ۱۲۲-۱۲۴

اما آنچه حدس زدیم در این برجها آذوقه و اسلحه انبار میکرده‌اند و در وقت لزوم مستحفظین دیوار آنچه لازم حرب و دفاع بود حاضر داشتند. هر کجا که سرازیر است از بالا که شخص ملاحظه میکند این دیوار بطور پله مرتبه بمرتبه ساخته شده. ارتفاع بروج بالنسبه بدیوار زیاده از یکذرع نیست هر قدر که از دیوار باقی بود ما سیر کردیم پیشتر نرفتم شاید اگر بی میکریم بانتهای دیوار میرسیدیم.

**بندر باکو** - (باکویه) در جنوب در بند است اصطخری به نفت آن اشاره کرده است یا قوت گوید: در آن جا چشمه نفت بزرگی است که بهای محصول روزانه آن بهزار درهم میرسد. در کنار آن چشمه دیگری است که نفت سفید از آن بیرون می‌آید که مانند روغن جیوه است و شب و روز قطع نمیشود. در آنجا زمینی است که همیشه آتش از آن برمیخیزد. <sup>۲۸</sup>

باکوبه را بادکوبه نیز گویند و اعتمادالسلطنه تحت ماده بادکوبه مینویسد که «بادکوبه شهری است در شروان واقع در کنار دریای خزر نزدیک به شبه جزیره آب شرون». دور شهر قدیم دیواری محکم بابروج مشیده بنا کرده بودند. در شهر قدیم و قلعه وسط آن که بمنزله ارك بوده الحال آبادی نیست.

معادن نفت در بادکوبه بحدی است که اگر شخصی عصابی در زمین فرو برد بعد بواسطه کبریت هوایی را که از روزنه زمین خارج میشود آتش زند مشتعل میشود. معبد پارسیان و آتش پرستان هندی در جایی بنام صوری خانه است و عمارتی است مربع در وسط آن عمارت طاقی بنا شده که چهار طرف آن باز است. وسط گودالی است که آتش از میان آن بیرون می‌آید. اطراف حجرات است از هر حجره منفذی تعبیه نموده‌اند که آتش بیرون می‌آید یعنی هر وقت بخواهند کبریتی روشن کرده در مخازی آن منفذ میگیرند هوایی که خارج میشود مشتعل میگردد. در صحرای اطراف صوری خانه بمساحت چهار



هزار ذرع تقریباً تمام زمین مشتعل است. يك هندی گجراتی در این معبد بود بطرز آتش پرستان نماز خواند. او میگفت از گجرات آمده و متولی معبد است معبدی هم به همین طرز در بمبئی داریم از بعد از غلبه اسلام بر مملکت ایران معبد بزرگ ایشان همین باد کوبه است ۲۹ .

از این بیان معلوم میشود که پارسیان زرتشتی هند آتشکده ای در باکو داشته و بزیرات آن میرفته اند .

در جنوب باکویه ولایت گشتاسفی نزدیک دهانه رود کر واقع است و از نهری که از آن رود جدا شده مشروب میگردد.

در کوههای نزدیک دربند قلعه ای بود موسوم به قبله که سابقاً در باره آن بحث کردیم . نام قبله در دوره اسلامی در جنگهای تیمور مکرر ذکر شده است ۳۰

امروز باکو پایتخت « جمهوری آذربایجان شوروی » است و بر کنار دریای خزر در شبه جزیره آبشوران Apshehon واقع است .

### قبایل آذربایجان شوروی

طبق آمار سال ۱۹۲۶ در آذربایجان شوروی ۲۲/۰۰۰ روس و ۲۸/۰۰۰ ارمنی، و ۷۷/۰۰۰ از اقوام ایرانی و ۴۱/۰۰۰ تالش و ۳۷/۰۰۰ کرد و ۲۸/۰۰۰ لزکی تات مسکن داشتند. در آذربایجان شوروی این ایلات و قبایل ترك نژاد زندگی میکنند:

قره باغ، کنگلی Kangaly، کومانلو Kumanlu، جگیرلی Jegirly، جوانشیر، خلیج، شاملو، قرامانلو Karamanlu، آیدین Aydin، یوا Yuva، ایسمرلی Ismarly، دگر Dogar، بیات Bayat، قاجار، بهارلو، ذوالقدر، استاجلو، پادر Padar، که بیشتر این قبایل در شمال غربی شماخی مسکن دارند.

۲۹- مرآت البلدان ج ۱ ص ۱۵۰-۱۵۴

۳۰- حمدالله مستوفی ص ۱۰۶-۱۰۷، لسترنج جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت

شرقی ص ۱۹۲-۱۹۵

قبایل ترکمن: زاکاتالا *Zakatala*، ونوحا *Nuha* در نزدیکی کورد میر *Knrdamir*، در شمال و اطراف دربند در دهات بسیاری اسکان گزیده اند شماخی، کوبا *Kuba*، گوگچای، جواد، آقداش، نخجوان، تشکیل بخش خلیل لورا که قبیله ای ترک بهمین نام در آنجا میزیسته اند میدهد.

در ۱۸۵۶ میلادی طبق سالنامه ای که در آذربایجان روسیه منتشر شد قبایل ذیل در آن سرزمین میزیسته اند: خلیج، آلپاودت *Alpavut* کارابروک *Kara bruk*، چپینی *Ghapni*، کارادکین *Karada Kyn* (قراتکین)، دیزهلو- *Dizahlu*، بایندر *Bayunder*، کارایوند *Karayund*، قزاق *Kazagh*، کومان *Kuman*، ترکان *Turkan*.

کردانی که در آران بوده اند اکنون ترک زبان شده اند، و تنها از بین ایشان: زنگه زور *Zangazur*، جلالی، قبایل کرد مفروز *Mafruz*، عشایر شیلانلو که در حدود هزار خانواده هستند بزبان کردی سخن میگویند.

اقوام کوچ نشین ترک که اصلا از خارج به آنجا مهاجرت کرده اند امروز ده نشین شده و نام قبایل خود را بر آن دهها نهاده اند.

چنانکه در بالا گفتیم بر اثر جنگهای ایران و روس در زمان فتحعلی شاه قاجار که منتهی به دو معاهده گلستان و ترکمانچای شد شهرهای ماوراء رود ارس و قراباغ (اران) ضمیمه کشور روس گردید. در سال ۱۸۰۵ شهر گنجه، و در ۱۸۰۶ ماکو، و در ۱۸۱۵ شکی، و در ۱۸۲۰ شیروان، و در ۱۸۲۱ قراباغ زیر سلطه روس درآمد.

ایلات قاجار و کنگرلو بین سالهای ۱۸۰۳ و ۱۸۰۶ بطرف قارص مهاجرت کردند ولی دیگر باره به ایروان انتقال داده شدند.

از قراباغ خانواده امیرلو بطرف آذربایجان ایران کوچ کردند. از میان قبایل قراباغ که بطرف ایران رفتند گروهی از چلبیانلوها و یوسفانلوها بودند که بکمک کنگرلوهابجانب ارس کوچ کردند، ولی پس از چندی عده زیادی



از آنان بازگشته مورد عنایت روسها قرار گرفتند . ایلات مهاجر بیشتر به مناطق ماکو و اردبیل و تبریز رفته سکنی میگزیدند ، هنوز در تبریز و دیگر بلاد خانواده های از مهاجران ماوراء رود ارس وجود دارند که بنامهائی از قبیل : قراباغی و شیروانی و اردبادی و غیره خوانده میشوند .<sup>۳۱</sup>

---

31- A. zeki velidi togan, : slam Ansik lopedisi. 2 - Cilt Istanbul 1946 (Azerbaycan. P. 91- 119) .

# اسناد و نامه های تاریخی

مجموعه برپنجگانه تاریخچه در هر شماره ۱۰ چیز سند و نامه از

اسناد و نامه های تاریخی که پیش از این در جلد چاپ نشده باشد

بچاپ میرساند تا رفقه مدد رکن و اسناد پرکننده تاریخ ایران

جمع آوری در برابر استفاده پر و منهدگان آماده گردد.



# پنج فرمان تاریخی

در شماره گذشته با درج چهار فرمان از صفویه مختصری از سابقه و خدمت بایبوردیهار انوشتم اینک بقیه آنرا با توجه باینکه قراخان سلطان دوم از این دودمان در جنگها و اردو کشیهای نادر شاه بوده و در اوایل سلطنت فتحعلی شاه محمد حسین بیگ نوه او که بعداً برتبه سلطانی نایل گردید بموجب فرمان ۱۲۱۸ به سمت وکیل الرعایا و سرپرست ارسباران (قراجه داغ) منصوب شد و بعد از او پسرانش در خدمت محمد شاه قاجار که خود روز گاری در ارسباران حکومت کرده اسم و رسمی داشته تا جائیکه حاجی جامی بیگ و حسن خان پسران حسین سلطان بمنصب غلام

از

سرنسب بنامشتم بایبوردی

پیشخدمتی که باصطلاح امروز آجودان مخصوص و بقول مرحوم عضدالدوله مؤلف تاریخ عضدی آنوقتها بامراء نامدار اختصاص داشت مفتخر شده همینطور سلسله خدمت تا امروز ادامه یافته که در جای خود ذکر خواهد شد .

اینک عین پنج فرامین مربوطه ذیلا در جو گراور میگردد :

(۱) فرمان ۱۱۱۶ هجری قمری شاه سلطان حسین صفوی راجع بحقوق

امامقلی بیگ در جمع بایبوردیها

(۲) فرمان ۱۲۱۷ هجری قمری فتحعلی شاه قاجار راجع بمنصب و کیل

الرعا یا و سر پرستی محمد حسین بیگ

بایبوردی در ارسباران .

(۳) رقم ۱۲۴۲ هجری قمری شاهزاده محمد میرزا قاجار راجع بتیول

حسین سلطان بایبوردی .

(۴) فرمان ۱۲۵۳ هجری قمری محمد شاه قاجار راجع بغلام پیشخدمتی

حاجی جامی بیگ بایبوردی .

(۵) فرمان ۱۲۵۵ هجری قمری محمد شاه قاجار راجع بمستمری اولاد

حاجی جامی بیگ بایبوردی .



فرمان شاه سلطان حسین صفوی:  
راجع بحقوق امامقلی بیگ

هو  
الملك لله

خاتم سلطنتی  
بنده شاه ولایت حسین

فرمان همایون شد آنکه جماعت مذکوره ضمن مبلغ دو تومان و نه هزار و سیصد و چهل دینار تبریزی از بابت وجوهات بشرحی که در ثبت اسم هر یک نوشته شده و در وجه مواجب یونتئیل امامقلی بیگ ولد محمد بیگ نایب رفعت پناه سلیمان بیگ یوزباشی شاهسون آجر لو عوض آنچه همه ساله از بابت حومان شکی شیروان در وجه او مقرر بوده و از سر کسار ضابطه تصدیق نمودند که بعلت اینکه معافی جماعت او سالو ثانی مجال حسب الامر الاعلی مقرر شد که از قرار مبلغ یکصد و بیست تومان بخرج منظور شود و از آن قرار که بخرج منظور شده چیزی باقی نمی آمد و بهمه ساله دارم زبور باید عوض داده شود و از سر کار قورچی نوشته اند که تصدیق سند مزبوره او در دفتر باقیست و از قرار و کالت نامچه که بتجویز عالیجاه قورچی باشی رسیده شاهوردی بیگ ولد محمد بیگ اینالو را وکیل نموده و طلب عقد موقوفی ندارد حسب الظهر مقرر متن برسانند و از قرار قبض بخرج مجری دانند و در عهده شناسند فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۱۶ (هجری قمری)

بناباظهار سرهنگ بایبوردی فعلا نیز طایفه باسم اجیرلو در جزو طوایف شاهسون در حال کوچ و تخته قاپو وجود دارد که آقای قوطاز شاهین سرپرست آنها در صحرای مغان خانه و مسکن ساخته و با وسایل موتو ریزه بامر کشاورزی اشتغال دارد لکن اسم این طایفه در محاوره و مکاتبه همواره اجیرلو ذکر شده و اصطلاح آجرلو با اجیرلو معنی و مفهوم دیگر پیدا میکند. در اطراف نهران و کرج هم آجرلو هستند.

فرمان وکالت و سرپرستی محمد حسین بیگک بایبوردی  
در قراجه داغ (ارسباران) از فتحعلیشاه قاجار

## هو الله شأنه العزیز

### خاتم سلطنتی

قرار در کف شاه زمانه فتح علی      گرفت خاتم شاهی بحکم لم یزلی

الامر لله العلی العظیم - آنکه چون پیشنهاد خاطر مرحمت نهاد خدیوانه  
و قرارداد ضمیر منیر سلامت بنیاد خسروانه آنستکه هر یک از خدمتگذاران  
جان نثار و جان نثاران خدمتگذار ایندولت جاوید قرار که در مضمار نیکو  
خدمتی گوی مسابقت از همگنان ربوده باشند او را علی مقدار خدماتهم مورد  
نوازشات شاهانه فرموده بمناسب رفیع سرافراز و بمراتب منیع بین الاماثل  
قرین مفاخرت و اعزاز فرمائیم لهذا شاهد این مقال گواه احوال عالیشان  
رفیع مکان عزت و سخاوت نشان اخلاص و ارادت توأمان محمد حسین بیگ  
است ذره از آفتاب عنایت خسروانه راپرتوافکن ساخت امانی و آمال عالیشان  
مشارالیه فرموده در موجه هذالسنه ایتئیل خیرت تحویل و مابعدها ضابطی  
قصبه اهر و وکالت رعایای قراجه داغ را بمشارالیه مفوض و محول داشتیم که  
بنحوی که شاید و باید و بطریقیکه از مراسم جوهر و کاردانی او سزدو آید  
ضبط و ربط مهمات و تقدیم و انجام خدمات و سرپرستی رعایا و برایا وزارعین و  
ثبت و انتظام فرمایشات دیوان قضاآیین و سایر ملزومات مرجوعه بنحومساعی  
جمیله بمنصه ظهور و محاسن نیکو خدمتی خود را بیش از پیش ظاهر و باهر سازد  
و مبلغ هفتاد و پنج تومان که از بابت صادر نصفه مواجب سالیانه او در ازاء



خدمات مرجوعه برقرار کرده کماکان بعالی‌شان مشارالیه عنایت و مرحمت فرمودیم که همه ساله بازیافت و صرف معیشت خود ساخته بلوازم خدمات مرجوعه قیام و اقدام نماید.

عالی‌جاه منیع جایگاه شہامت و بسالت انتباه عزت و سخاوت دستگاہ مجددت و نجدت پناه اخلاص و ارادت آگاہ امیرالامراء العظام عباسقلی خان حاکم قراجه داغ حسبالمقرر لوازم خدمات مرجوعه را بعالی‌شان مشارالیه محول داشته سال بسال مبلغ مذکور را ازبابت صادر ولایت دروجه او مهم سازی نماید عالی‌جاهان مقرب الخاقان مستوفیان عظام شرح فرمان قضا نظام را در بکار بستن لازمه ثبت نموده از شایبہ تبدیل و تغییر مصون و مأمون دانند و در عہدہ شناسند شہر ذی قعدۃ الحرام سنہ ۱۲۱۷ (هجری قمری)

رقم تیول حاجی جامی بیگ بایوردی  
از محمد شاه در زمان حیات عباس میرزا نایب السلطنه

سجده مهر

دولت اقبال در یمین محمد

حکم والاشد آنکه بنا بظهور خدمتگذاری و کاردانی و آگاهی عالیشان  
عزت و مجدت نشان اخلاص و اردات بنیان عمده الاعاظم والاعیان جامی بیگ  
قراجه داغی و فور مرتحت و عنایت خاطر خطیر والا در باره او از ابتداء هذا السنه  
میمونه تنکوزئیل خیرت تحویل و مابعدھا متوجهی قریه نقدوز فی مجال  
اھر را که بالمقطع مقداریانزده خروار بوزن جدید برنج است تیول ابدی  
واحسان سرمدی او مرتحت ووا گذار فرمودیم که چنانچه حسب الرقم قضاشیم  
نواب مالک الرقاب نایب السلطنه العلیه روحنا فداه در سنوات سالفه بتیول  
مرحوم حسین سلطان والداو و مشارالیه برقرار بوده مانیز در هذا السنه و مابعدھا  
در حق او مرتحت فرمودیم که سال بسال متوجهات دیوانی قریه مزبوره را ضبط  
نموده و صرف معیشت خود سازد و بلوازم خدمتگذاری و بندگی پردازد مقرر  
آنکه عالیجاهان مقربوا الحضرة العلیه مستوفیان و عالیشانان کتاب سعادت  
اكتساب شرح رقم قدر توأم را ثبت دفاتر خلود و دوام از شایبه تمیز و تبدیل و  
تحریف مصنون و محروس دارند و در عهد شناسند تحریراً فی شهر ذی حجه -  
الحرام سنه ۱۲۴۲ (هجری قمری)<sup>۱</sup>

۱ - این رقم پیش از جنگ دوم ابران و روس که منتهی بمهدنامه تر کمانچای گردید  
صادر شده است.



فرمان غلام پیشخدمتی حاجی جامی بیگک بایبوردی  
از محمدشاه قاجار

## هوالة التعالی شأنه العزیز

خاتم سلطنتی

محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد

شکوه و رونق و آئین و زیب ملک و دین آمد

الامر لله العلی العظیم آنکه چون بنا بمراتب ارادت و ظهور صداقت  
عالیشان عزت و سعادت نشان مجدت و نجدت بنیان اخلاص و ارادت ارکان  
عمدة الاعیان حاجی جامی بیگک و مشمول وفور مرحمت و اشفاق خاطر مهر  
اشراق شاهنشاهی در باره مشارالیه در معامله هنده السنه تخاقوی ئیل سعادت  
دلیل او را بمنصبت غلام پیشخدمتی سرکار سرافراز فرمودیم که همواره در  
رکاب ظفر اثر شهریاری بتقدیم خدمات پرداخته خدمت کند و نعمت یابد و  
حسن ارادت خود را ظاهر ساخته مورد عنایت پادشاهی شود و در ازاء خدمت  
بدین موجب مواجب و سیورسات در وجه او مرحمت و التفات فرمودیم که  
هر ساله بازیافت داشته صرف معیشت خود نماید و بخدمات مقررہ پردازد .

مقرر آنکه عالیجهاان مجدت همراهان اخلاص و ارادت آگاهان مستوفیان  
عظام و کتبه کرام دفترخانه مبار که هر ساله وجه مواجب و سیورسات مشارالیه  
را موافق برات همایونی رسانیده شرح فرمان قضا جریان را ثبت دفاتر خلود  
و دوام تهیه و در عهده شناسد فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۵۳ (هجری قمری)

فرمان تیول اولاد حاجی جامی بیگ بایوردی  
از محمد شاه قاجار

## هوالة التعالی شاه العزیز

خاتم سلطنتی

محمد شاه غازی صاحب تاج و نکین آمد  
شکوه و رونق و آئین و زیب ملک و دین آمد

الامر لله العلی العظیم آنکه چون از قرار رقم نواب غفران مآب  
ولیعهد مبرور و فرمان جدا گانه مقدار پانزده خروار برنج بوزن جدید از  
بابت متوجهی قریه نقدوز فی اعمال اهر بتیول حاجی جامی بیگ مرحمت و  
برقرار شده بود اکنون مشارالیه در رکاب همایون وفات یافته علیهذا محض  
ملاحظه خدمات مرحوم مزبور در هذه السنه مبارکه تنگوزئیل خیرت دلیل  
وما بعدها متوجهات قریه مزبوره که مقدار پانزده خروار برنج بوزن جدید  
است در حق اولاد مرحوم مزبور مرحمت و برقرار فرمودیم که هر ساله بدون  
شراکت غیر مقدار مزبور را اخذ و بازیافت داشته صرف گذران و معیشت خود  
کرده بفراغت بمراسم خدمتگذاری قیام و اقدام نماید مقرر آنکه برادر فرخنده  
سیر کامکار و نور چشم سعادت مند نامدار قهرمان میرزا صاحب اختیار  
آذربایجان بنحویکه مقرر فرموده ایم مقدار مزبور را همه ساله در حق اولاد  
مرحوم مزبور برقرار دانسته از حواله و اطلاق معاف و مسلم دارد کتاب سعادت  
اکتساب شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نمایند و در عهده  
شناسد فی ۲۲ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۵۵ (هجری قمری)









قلمی  
 خان کهن  
 اراد صاحب بر کردار اسم  
 سیدان یک کس که در عرض کوه پسته از جانب  
 یک کس که در جانب او را  
 او هم که در کتب  
 سینه انان او در وقت  
 است لود او که در وقت  
 هر دو است در هر دو است

شکل شماره ۱ - فرمان شاه سلطان حسین صفوی راجع به حقوق امام قلی بیگ با بیوردی

سید الشهدا



۵۰

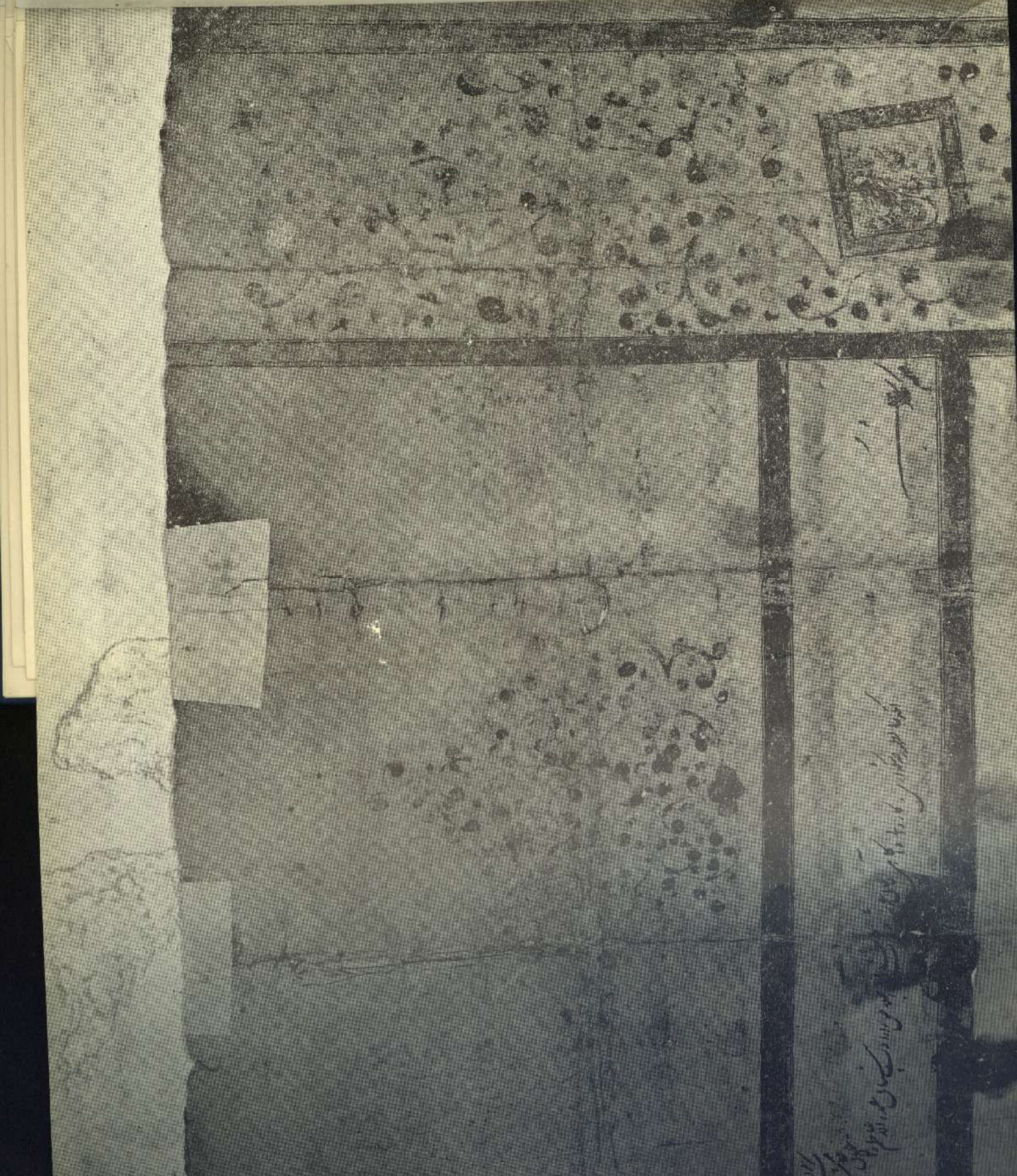
در این کتاب حکایت شده است که در روزی که...

در این کتاب حکایت شده است که در روزی که...

در این کتاب حکایت شده است که در روزی که...

در این کتاب حکایت شده است که در روزی که...





کتابخانه کتب خطی  
موسسه تخصصی زبان

کتابخانه کتب خطی  
موسسه تخصصی زبان









اگر این امر است در خدمت پادشاه و دولت و مملکت و در کمال میل و کمال رغبت

بر کمال رغبت و کمال میل و کمال رغبت و کمال میل و کمال رغبت و کمال میل

سراپور و تمام کسب و کارها را در خدمت پادشاه و دولت و مملکت و در کمال میل

و در کمال رغبت و کمال میل و کمال رغبت و کمال میل و کمال رغبت و کمال میل

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده  
والسلام على من لا نبي بعده

که است در خدمت پادشاه و دولت و مملکت و در کمال میل و کمال رغبت و کمال میل

بر است در کمال رغبت و کمال میل و کمال رغبت و کمال میل و کمال رغبت و کمال میل





کون در در قسم فای عفران آب طعمه سرد بران صفا مقدار پاره عمود کج

نابت مومنه در علم ابرهه در مرکب رحمت و روز شنبه و کون شنبه در کاب سیریل

در حق اولاد مرحوم مزبور رحمت بر سر فرودیم در آن که در آن عمر مقدار فرود را اصد بار است

صرف که علم برست چند که نرفت بر اسم صید کداری قیام و تمام به مستقر که بر او در خدمت سیر کاه و کیم

قرمان نریک صاحب عشار لسانی حکمده مستقر بر روی ام مقدار فرود است که در حق اولاد مرحوم مزبور در  
بر چهل و اظراف عارف قسم در کانتک کیش شمع فرمان نکر را در فرود و شمس در خدمت ۱۲۲۲

یک سند درباره مرزهای ایران

از

محمد شیر



## یک سند درباره مرزهای ایران

از اوائل سلطنت فتحعلیشاه دولت ایران همواره سعی بود که در مرزهای باختری خود با دولت عثمانی اختلافات موجود را حل کرده و تمامیت آن را از آن سو آسوده خاطر شود. بهمین جهت بشرحی که اجمالا در مقاله (رساله و تحقیقات سرحدیه) مندرجه در شماره اول سال این مجله ملاحظه می شود، میان فتحعلیشاه و سلطان محمودخان ثانی عهدنامه در باب تحدید حدود و حل اختلافات موجوده و سایر مسائل بسال ۱۲۳۷ هجری قمری در ارضرم (ارزنة الروم - ارزالروم منعقد گردید ولی مفاد آن عهدنامه هرگز از طرف

از

محمد شیر

ترکها اجرا نشد و غالباً مخصوصاً در مواردی که ایران دچار مشکلات و گرفتاری‌هایی اعم از جنگهای خارجی و یا سرکوبی گردنکشان داخلی بود، مورد تجاوز قرار می‌گرفت و بین ایران و عثمانی اختلافاتی بروز می‌نمود، مخصوصاً در زمانی که محمد شاه متوجه هرات شد این اختلافات شدیدتر گردید و وقایعی از قبیل تجاوز به مرزها و یغما و غارت اموال قافله‌های زوار و بازرگانان ایران در خاک عثمانی و تجاوز به محمره (خرمشهر فعلی) و غارت و تاراج آن شهر و قتل عام شیعیان و زوار ایرانی در کربلا و امثال آن رخ داد که نزدیک بود کار ایران را با عثمانی به جنگ بکشاند که بواسطه دخالت دولتین روس و انگلیس مجدداً در ارزنة الروم قراردادی منعقد گردید که قرارداد سابق را تائید کردند و این عهدنامه بسال ۱۲۶۳ قمری به نمایندگی مرحوم میرزا تقی‌خان امیر کبیر از طرف دولت و انورافندی از طرف عثمانی انعقاد یافت ولی اجرای فصول و مواد آن عهد نامه مدت‌ها بطول انجامید و با تشکیل کمیسیونهای متعدد چه در ایران، در نقاط مرزی و محمره و سایر شهرها و چه در استانبول با حضور و شرکت نمایندگان دولتین روس و انگلیس هر کدام از نمایندگان طرفین وسایل حقانیت خود را ابراز داشته و موارد اختلاف را مخصوصاً در مسایل سرحدی تشریح نموده و به بحث و مبادله نظریات می‌پرداختند.

سند حاضر یکی از لوایحی است که نماینده ایران مرحوم محبعلی‌خان ناظم‌الملک یکانلو یکی از مأمورین برجسته و مطلع وزارت امور خارجه و سالها در مأموریت‌های مهم صلاحیت و شایستگی خود را ابراز داشته بوده در کمیسیون متشکله در استانبول دلائل حقانیت خود را نسبت به دعوی و يك-يك موارد اختلاف ابراز داشته و اجرای تعهدات طرف مقابل را خواستار شده است. این مأموریت در ذیقعه سال ۱۲۹۱ قمری زمان صدارت مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار و سلطنت ناصرالدین شاه بوی محول شده است.

ما این سند را که به شماره ۲۷۷۵ در ضبط مجلس شورای ملی است عکس‌برداری نموده و متن آن را با توضیحات لازم و دو صفحه عین عکس سند را (صفحات اول و آخر) برای استحضار علاقه‌مندان درج می‌کنیم.



ترجمه لایحه ترکی محبعلی یگانلو ملقب به ناظم الملک در کمیسیون مختلط استانبول درباره تشخیص حدود دولتین ایران و عثمانی بروفق معاهده ارزنة الروم مورخه سنه ۱۳۶۳ قمری

دولت ایران، باینکه در خصوص حدود و رجق الویه و ایالت جسیمیه<sup>۱</sup> واقع در خارج منطقه خریطه<sup>۲</sup> های رسمیه الحاله هذه در تصرف دولت علیه عثمانیه اند دعاوی حقه داشتند، باز محض ملاحظه خیریه اینکه منازعه حدود که سالها بین الدولتین امتداد داشته است، بتوسط دولتین فخیمتین متوسطین<sup>۳</sup> در مجالس ارضوم از طرفین مطرح گفتگو و برای دفع تمامی آنها معاهده<sup>۴</sup> اخیره منعقد و در ضمن آن کلیه دعاوی مزبوره قطع و ترک شده است، عهدنامه<sup>۴</sup> اخیره مزبوره را چنانکه در مجالس گذشته بیان نموده ام منحصرأ اس اساس تعلیمات سنیه ما قرار داده اند و اس اساس بودن معاهده مزبوره از طرف دولتین فخیمتین واسطه نیز بموجب تحریرات رسمیه که بطرفین ابلاغ نموده اند تصدیق شده است، علیهذا عدم مآذونیت مابه هیچ نوع مذاکره و مباحثه در خارج اساس مزبور از جمله بدیهیات است، مع مافیه نظر به اخطار مأمورین دولتین فخیمتین متوسطین که در مجلس اجتماع آخری بیان نموده اند، بر طبق حکم فصل دویم و سیم عهدنامه<sup>۴</sup> اخیره و با رعایت منطقه خریطه های رسمیه همین لایحه ما تنظیم و مطابق آن حفظ حدود نیز ترسیم شده است.

بنابراین اگر مأمور دولت علیه عثمانیه باز در مسلک خارج شدن از معاهده<sup>۴</sup> اخیره که به اتفاق دول ثلاثه اس اساس اتخاذ گردیده است دوام و اصرار داشته

۱ - این اراضی امروز در تصرف دولت ترکیه است.

۲ - خریطه بمعنی نقشه های جغرافیائی است.

۳ - منظور نمایندگان دولتین روس و انگلیس است که واسطه بوده و در کمیسیون های سرحدی و قبل از آن در تنظیم معاهدات بین ایران و عثمانی در ارزنة الروم شرکت داشته اند مراجعه شود به «رسالة تحقیقات سرحدیه» تألیف میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله چاپ بنیاد فرهنگ ایران، باهتمام محمد مشیری، (مقدمه کتاب)

۴ - برای اطلاع از متن عهدنامه دوم ارزنة الروم مراجعه شود به ص ۴۳ کتاب

«تحقیقات سرحدیه».

بخواهد ادعاهائی را که به موجب معاهده مزبورہ ترک شده است از سر نو تجدید نماید، معنی آن را خواهد داشت که در خارج مأموریت ما حرکت می کند، در این صورت چون اصلاً به هیچ گونه مذاکره مأذونیت نداریم، علیهذا لزوماً اخطار می نمائیم که در صورت مذکورہ همین لایحه ما و خط حدودی که برطبق آن ترسیم شده است کان لم یکن و بلاحکم و از قبیل مقابله افکار شخصانه معدود گردیده وسیلهٔ اخلال هیچگونه حقی از حقوق دولت علیه ایران نخواهد بود زیرا همین لایحه را مشروط به شروط مزبور تنظیم و به مقتضای آن خط حدود را ترسیم نموده ایم.

چون در فصل دویم معاهدهٔ اخیرہ ارضروم که معاهدهٔ مزبورہ به تاریخ ۱۶ جمادی الاخره سنهٔ ۱۲۶۳ هجری مابین دولتین علیتین ایران و عثمانی منعقد و ممضی و بالاتفاق برای مذاکره و حل مسائل مهمه تحدید حدود منحصرأ اساس کافی اتخاذ شده است، صریحاً مندرج است که:

« دولت عثمانیه قویاً تعهد میکند که شهر و بندر محمره<sup>۱</sup> و جزیره الخضر<sup>۲</sup> و لنگرگاه<sup>۳</sup> و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب که در تصرف عشایر معروفهٔ ایران است به ملکیت در تصرف ایران باشد، و علاوه بر آن حق خواهد داشت که کشتیهای ایران به آزادی تمام از محلی که شط العرب

۱- محمره، امروز بنام خر مشهر نامیده میشود، در ساحل شرقی کارون در محلی که به شط العرب می ریزد، بنا شده است و در ۴ کیلومتری بصره و ۱۵ کیلومتری آبادان واقع و راه آهن سراسری کشور در جنوب به خر مشهر منتهی می شود، بندر خر مشهر در اراضی رسوبی ساحل کارون واقع و عرض رودخانه در نزدیک آن قریب دو هزار متر و عمق آن نیز زیاد و کشتیها با ظرفیت ده هزار تن می تواند به آن نزدیک شوند. جمعیت خر مشهر متجاوز از ۲۵ هزار نفر است.

۲- جزیره الخضر، که امروز جزیرهٔ آبادان می گویند، جزیرهٔ ایست بطول ۶۴ کیلومتر و به عرض از ۳ تا ۳ کیلومتر در دلتای شط العرب، شهر معروف آبادان که بزرگترین پالایشگاه نفت ایران و از مراکز مهم نفتی جهان است در آن واقع است، جزیره را بمناسبت مقبرهٔ منسوب به خضر در کنار بهم مشیر جزیره الخضر می خواندند، این جزیره از قرن پنجم قبل از میلاد شاید پیش از آن مسکون بوده و تعلق به ایران داشته است.

۳- لنگرگاه، بمعنی بندر استعمال شده، معمولاً جامی را گویند که کشتیها جلوتر از آن نمی توانند به خشکی نزدیک بشوند.



به بحر منصب میشود تا موضع التحاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نمایند. از این عبارات و مقدمات چهار قضیه مسلمه و بدیهه آتیہ انتاج میشود:

**اول**، اینکه مبداء خط حدودیکه باید فاصل ممالک دولتین علیتین اسلام در آن سمتها بوده باشد عبارت از نقطه مصب شطالعرب به دریا است. **دویم**، اینکه خط حدود مزبور باید تا مجرای حقیقی شطالعرب تا موضع التحاق حدود طرفین ممتد شود.

**سیم**، تصریح و تأکید است به اینکه موضع التحاق حدود طرفین باید در شمال جزیره الخضر و محمره و اراضی یسار شطالعرب که در تصرف عشایر معروفه ایران است بوده باشد نه در میان اراضی و محال مزبوره.

**چهارم**، اینکه حد فاصل ممالک جانبین، بودن شطالعرب تا موضع التحاق حدود طرفین چنانکه تمامی اراضی و محال واقعه در جانب همین شطالعرب را به ملکیت عثمانیه مخصوص میدارد، کذا لک ایجاب و اثبات مینماید که تمامی اراضی و بندر و لنگر گاه و محال واقعه در یسار شطالعرب نیز از مصب شطالعرب تا ملتقای حدود طرفین به انضمام مجری و مصب رود کاران<sup>۱</sup> کافه<sup>۲</sup> به ملکیت دولت ایران مخصوص و با سایر ممالک ایرانیه در جانب مشرق و شمال آنها یکقطعه و یک وجود بوده باشند.

**بیائیم به اینکه**، موافق مصداق حقیقی معاهده اخیره اراضی متصرفیهای عشایر معروفه ایران را در یسار شطالعرب مشخص کرده بر طبق آن نقطه ملتقای حدود طرفین را از روی تحقیق معین نمائیم و بجهت اینکه از طرف مأمور عثمانیه هیچگونه تردیدی باقی نماند فقط بعضی فقرات راجعه بمأموریت را از ایضاحات معلومه نیز به شرطیکه حکم کلیه آن بین الدولتین بهر مرکزی که بوده است کماکان باقی بماند تحقیق نموده برای بیرون رفتن از نص مواد معاهده با مدلول معاهده تطبیق و توفیق نمائیم.

چونکه مدلول ایضاحات مرقومه هر قدر توسیع هم بشود فقط راجع باین مسئله میباشد که تنها سکنای عشایر را در حین معاهده در حق یک قطعه زمینی

۱- منظور رود کارون است که در این گزارش همه جا کاران قید شده است

که در یسار شط العرب مسلماً ملك عثمانیه و یا در تحت اداره حکومت عثمانیه بوده است آیامیتوان دلیل تصرف ایران قرار داده زمین مزبور را عهداً مخصوص به ملکیت ایران دانست یا خیر؟ بنابراین در حق هرزمینی که یسار شط العرب در حین عقد معاهده اخیره هم در تصرف عشایر ایرانیه و هم در تحت اداره حکومت ایران بوده است عهداً مخصوص ملکیت آنجا را به ایران، ایضاحات معلومه نیز تأکید می نماید.

و حال آنکه ترك شدن نهر محمره و بندر محمره و لنگر گاه محمره به ایران در عهدنامه اخیره مصرح است.

چنانکه محمره بنفس محمره و لنگر گاه محمره به لنگر گاه آن شامل است لابد بندر محمره هم بتمامی توابع و قلمرو حکومت آن شامل آمده، غیر آن قابل مصداق دیگر نمیتواند بود. حتی مأمور عثمانیه نیز در اجتماع نهم مجالس ارضوم صریحاً بهمین مصداق معتقد بوده است، علیهذا چه بر حسب مصداق عبارت بندر محمره و چه بمقتضای تصرف عشایر ایرانیه در یسار شط العرب و چه بموجب ایضاحات معلومه مانند جزیره الخضراء، متروك شدن اراضی مذکورۀ یسار شط العرب هم به ایران بهیچوجه جای تردیدی نمیتواند شد. بنابراین در حق اراضی و محالی که از خلیج فارس تا مابین نهر دعجی و نهر تیمار در یسار شط العرب به امتداد شط العرب متصل به یکدیگر ممتد گردیده است، ( یعنی کوت تیمار و خمیسه و یوسف و سعدان و خین و کوت فیلی و راملیه به عبارتۀ اخری رامه که در جزیره الخضراء است و محلّه و من یوحی و کوت شیخ محمود و قصبۀ نثار )، شرقاً و شمالاً با سایر اراضی ایرانیه متصل می باشند.

چون علاوه بر تصرفات ثابته و تمامۀ عشایر ایرانیه در ایام عقد معاهده اخیره و خیلی پیشتر از آن تصرفات مالکانه و اجراء لوازم حکومت نمودن حکام ایران نیز، هم عیاناً مشهود مأمورین دول اربعه شده و هم از ادعاهای مأمورین عثمانیه که در مجالس ارضوم و محمره بیان نموده اند مفهوم می گردد.

بدینجهت معلوم میشود که از بابت اراضی یسار شط العرب که ملك مشروع



قدیمی و مختص ایران بوده‌اند، از خلیج فارس تا مابین دو نهر مذکور بموجب معاهدهٔ اخیر و ایضاحات نیز به ملکیت ایران مخصوص گردیده است. علیهذا واضح و مبرهن می‌شود که بر حسب معاهدهٔ اخیر حتی بر حسب ایضاحات نیز ملتقای خط حدود جانبین عبارت از مبدأ نهر کوت البور خواهد بود که فیما بین نهر دجی و نهر تیمار از یسار شط العرب منشعب است و کذا لک به موجب بیانات آتیه آشکار می‌شود که ادعای مأمور عثمانیه در خصوص کوت محله و توابع آن (بعنوان اینکه جزو جزیره الخضر نیستند و بدین جهت به ملکیت ایران واگذار نشده‌اند) بی‌اساس است و تعلق آنجا به ایران بر حسب معاهدهٔ اخیر بهیچوجه جای تردید نمیتواند شد. بدین طریق اولاً محله و توابع آن در میان اهالی و عموم ناس یک قطعهٔ جزیره الخضر و جزء لاینفک آنست و اختصاص جزیره الخضر به ایران، عهداً مصرح است.

ثانیاً چنانکه از خریطه‌های رسمیه نیز مستفاد است نهر مده موسوم به شط برام که حد فاصل محله از سایر اراضی جزیره الخضر است، در میان دهنهٔ غربی آن که متصل به شط العرب می‌گردد. بعضی نقاط ارضیه مشهود و دلیل است به اینکه نهر مزبور از بعضی نهرهای سایر مده واقع در جزیره الخضر عریض تر نیست و قابل مرور سفاین هم نمی‌باشد، بنابراین شهوداً نیز معلوم می‌شود که محلهٔ مذکور هم مثل سایر قطعات جزیره الخضر یک قطعهٔ متصلهٔ جزیره الخضر و جزء لاینفک آن است.

ثالثاً اگر محله فرضاً یک قطعهٔ مخصوصهٔ جزیره الخضر هم معدود نمی‌بود، چونکه آشکارا در یسار شط العرب است و در حین معاهده در تصرف حکومت ایران و عشایر ایران بوده است. علیهذا باز به حکم فقرهٔ دویم، فصل دویم معاهدهٔ اخیر مثل سایر اراضی یسار شط العرب متصرف فیهای دولت علیهٔ ایران به ملکیت ایران مخصوص و این معنی خارج از حیز اشتباه می‌باشد.

رابعاً، چنانکه از قضیهٔ سیم قضایای بدیهیهٔ مسلمةٔ مذکوره در مقدمهٔ همین لایحه مشخص می‌شود نقطهٔ که بر حسب معاهده موضوع التحاق حدود طرفین

گفته می شود ، صریحاً در یسار شط العرب در جانب شمال غربی محمره است و ادعا نمودن عثمانیه محله را ، معنی این را دارد که ملتقای حدود طرفین مبداء جنوبی نهر مده موسوم به شط برام بوده باشد که هنوز به محمره حتی به محله هم نرسیده در جانب شرقی محمره است. چون این معنی علناً مخالف بدیهیات مسلمة مذکوره است علیهذا قابل اعتبار نمی تواند بود و حال آنکه اگر نهر مده موسوم به شط برام ملتقای حدود طرفین قرار داده شود منافی حق آزادی سیر سفاینی می شود که معاهده اخیره ت ساکاران و محمره و بالاتر در شط العرب صراحتاً به ایران داده است . بنابراین عهداً مخصوص بودن محله به ایران ، هم به حکم آنکه جزو جزیره الخضر است و هم به مقتضای اینکه از اراضی یسار شط العرب متصرف فیهای عشایر معروفه ایران معدود است و هم به سبب اینکه شط العرب حد فاصل اراضی جانبین است ، معلوم گردیده مبرهن می شود که اگر برای عثمانیه ادعا بشود بی اساس ، یعنی بی مأخذ خواهد بود .

امامتصرف بودن عشایر ایرانیه به اراضی واقعه در یسار شط العرب از محمره تا نهر البور در حین عقد معاهده اخیره آنهم به دلایل آتیه واضح می شود:

**اول** ، اینکه مأمور عثمانیه در مجالس ارضوم در اجتماع هشتم اراضی خین و نهر یوسف و خمیسه و تیمار و سایر اراضی واقعه در امتداد یسار شط العرب را از محمره تا کوت البور اسم به اسم به عنوان اینکه در تصرف عشایر ایران است ادعا کرده است .

**دویم** ، اینکه مأمور عثمانیه همان ادعای سابق را در اجتماع دویم مجالس محمره اعاده و تکرار کرده است .

**سیم** ، اینکه مأمورین دولتین فخیمتین متوسطین بعد از مشاهده مجالس محمره اعتراف نموده اند که آنجاها در تصرف ایران است .

**چهارم** ، اینکه الان نیز اراضی مذکوره در تصرف ایران و غیر قابل انکار است .

**پنجم** ، اینکه هیچ دلیلی نیست که آنجاها در تصرف عثمانیه بوده است .



ششم ، قنال (کانال) بزرگ موسوم به نهر مقطوعه است که قدیماً از حوالی اهواز که تقریباً شانزده فرسخ در داخله ایران است ، مخصوصاً برای زراعت حفر شده تا شط العرب از طرف ایران زراعت و آبیاری می شده است .

**علاوه بر این ها ،** چون با وجود ثابت و محقق بودن اینکه حدود قدیمه دولتین مجرای شط العرب و دجله بغداد بوده است « زیرا قلعه موسوم به کودلان از طرف ایران در اتصال ساحل یسار شط العرب در ایام کمال استقرار و استحکام مصالحه دولتین یعنی در سنه یکهزار و یکصد و شش هجری ساخته شده است و قلعه کوت العجم که به انتساب عجم معروف است ، الآن خرابه های آن در محل الحاق رود کرخه به شط العرب باقی و موجود است و بقراری که از کتب جغرافیای عثمانی مستفاد می شود ، قلعه جوارز که گویا خیلی بالاتر از ملتقای رود کرخه به شط العرب در محلی که عماره گفته می شود واقع بوده است . در ایام مصالحه در تحت تصرف ساخلسوی ایران باقی بوده است . » باز دولت علیه ایران محض رعایت مدلول معاهده اخیره اراضی و محالی را که از کوت البور تا جوارز در عین معاهده اخیره در تصرف عشایر ایران نبوده است داخل ادعای خود نکرده است ، این معنی که دلیل قوی به خلوص نیت دولت ایران است خالصانه و بکمال حقانیت بودن بیانات راجعه به تصرف عشایر ایران را از محمره تا کوت البور نیز ثابت و مدلل مینماید .

از اینکه جزیره ام الخصاصیف که از مقابل دهنه کلران تا جزیره ابن راشد در وسط شط العرب ممتد است ، و جزیره ابن راشد که فیما بین نهر خرم الحین و شاخه یسار شط العرب واقع شده است در حین عقد معاهده اخیره در تصرف دولت عثمانیه بوده اند و این معنی مقتضی است که جزیرتین مزبور تین هم به دولت عثمانیه مخصوص باشند . علیهذا بر حسب مدلول معاهده اخیره که در نظر عثمانیه بدون تردید بوده باشد ، خط حدود از نقطه انتصاب شط العرب به خلیج فارس شروع کرده چنانکه در این قبیل نهرها و رودخانه ها که بخط حدود دو دولت مقرر می شوند ، متعارفست با بزرگترین مجرای حقیقی قابل سیر سفاین شط العرب از مغرب کوت المحله و راملیه بعبارت اخری رامه تا مقابل جزیره ام الخصاصیف می گذرد و از آنجا به امتداد مجرای شاخه شط العرب

که فیما بین کوت فیلی و جزیره ام‌الخصاصیف است تا نهر مذکور خرم‌الحین منشعب و ملتقای خط حدود طرفین است، منتهی شده و به امتداد نهر کوت‌البور امتداد یافته و در منتهای نهر مزبور مشروط به شرطیکه در ضمن تحقیقات حدود حویزه ذکر خواهیم نمود به سمت خرابه‌های حدادیه که در جانب جنوب غربی قصرین واقع است. ممتد گردیده به خط حدود حویزه که من بعد ذکر خواهیم نمود متصل می‌شود.

این حدود به مطابقت مدلول بلا تردید معاهدهٔ اخیره کافهٔ اراضی و مجال واقعه دریمین شط‌العرب را به دولت‌علیه عثمانیه و اراضی واقعه در یسار شط‌العرب را از خلیج فارس تا نهر کوت‌البور با جانب شرقی نهر کوت‌البور کافهٔ مخصوص دولت‌علیه ایران می‌نماید.

از اینکه مقصود اصلی از معاهدهٔ اخیره نیت خالصانه این است که: بصره را به عثمانیه و محمره و مجرای کاران را به ایران و شط‌العرب را تا التحاق حدود جانبین به طرفین تأمین نماید، اینک به موجب همین خط از خلیج فارس تا جزیرهٔ ام‌الخصاصیف همین شط‌العرب به عثمانیه و یسار آن به ایران متعلق شده بدین واسطه برای طرفین در خصوص شط‌العرب تأمینات متساویه حاصل میشود. و از اینکه مثل جزیرهٔ ام‌الخصاصیف نقطهٔ مهمه در مقابل دهنهٔ کاران تقریباً به فاصلهٔ یکصد و پنجاه متر در وسط شط‌العرب و مثل جزیرهٔ ابن راشد جزیرهٔ دیگری که فیما بین اراضی ایرانیه و شاخهٔ یسار شط‌العرب حائل است، مقابل یکدیگر واقع شده‌اند در تصرف عثمانیه باقی می‌مانند سیر سفاین طرف بصره را برای عثمانیه کاملاً تأمین می‌نمایند.

اگرچه پوشیده نیست که تأمین محمره و کاران را به ایران می‌توانند متزلزل و مختل سازند ولی همینکه در یسار شط‌العرب نیز محلهای موسوم به کوت فیلی و کوت خین و خمیسه در مقابل جزیرتین مزبور تین در تصرف دولت‌علیه ایران باقی می‌مانند و مظنون است که حتی الامکان حاوی تأمین محمره و کاران بوده باشند، علیهذا باز می‌توان گفت که تأمینات طرفین‌کانه مثل متساوی است.



هم چنین سیرسفاین شط العرب از مقابل جزیرتین مزبورتین به سمت بصره چنانکه باشاخه بین شط العرب از هر جهت بلا محذور است با شاخه یسار شط العرب نیز به ملاحظه اینکه جزیرتین مزبورتین در دو طرف شاخه مزبوره واقع و در تصرف عثمانیه می باشند در هر جهت مأمون خواهد بود و از اینکه حدادیه مذکور به بصره و شط العرب به محمره و کاران بعد مساوی دارد، از طرف خشکی نیز متضمن تساوی تأمین طرفین خواهد بود ولی چون نقطه مبدا نهر کوت البور نسبت به محمره اقرب از بعد آن به بصره است و از مبدا نهر مزبور تا محمره و دهنه کاران زیاده از مسافت یک تیررس نیست، بنا بر این مظنه چنان است اراضی و محالی که در این بین به امتداد ساحل یسار شط العرب به ملکیت ایران مخصوصند بقدر کفایت حاوی تأمین محمره و کاران نتوانند بشوند، اگر از طرف دولت علیه عثمانیه موافقت به اصلاح این نقصان بشود، چون نهر دعجی بفاصله یک میل در قرب نهر کوت البور واقع شده و بعلاوه وسعت عرض و طول مجری نسبت به بصره و محمره هم بعد مساوی دارد و بدین جهت زیاد تر مناسب است که به خط حدود مقرر شود و میتواند کاملاً حاوی و جالب تأمینات بالسویه مطلوبه طرفین بوده باشد، علیهذا اگر نهر مذکور دعجی بین الدولتین خط حدود اتخاذ شده، عوض اراضی واقعه فیما بین نهر مزبور و نهر کوت البور در جای دیگر از مالک دولت علیه ایران به دولت عثمانیه واگذار شود به اعتقاد ما بدون شبهه تأمینات طرفین را کاملاً حاوی خواهد بود.

بیائیم به تشخیص خط استاتوقوی<sup>۱</sup> ما بین جزیره و شط العرب که باقتضای فصل سیم معاهده اخیر خط حدود جانبین خواهد بود. قبل از شروع به مطلب لزوماً مطالعه چند به عنوان مقدمه بیان می شود.

**اولاً**، معلوم عموم ناس است که موافق جغرافیا و تاریخ زمان گذشته به صفحات واقعه در جانب بین شط العرب رسیدن به حدود بغداد ایالت بصره گفته میشود، چنانکه به صفحه یسار شط العرب نیز تار رسیدن به حدود لرستان ایران و بغداد عثمانی، مملکت خوزستان اطلاق می گردد، و مملکت خوزستان از مملکت

۱- استاتوقو = Statu quo = وضع موجود = احوال حالیه = کما کان

مشروع و مختصه دولت ایران بوده اگر چه مقرر حکومت آن گاهی اهواز و گاهی حویزه یا جاهای دیگر هم شده است ولی باز دائماً در تحت اداره مشروع ایران بوده است و علاوه بر آن از تواریخ موجوده در دست طرفین، حتی از اوراق هم که بعنوان سواد معاهدات قدیمه معلوم الحال و الحکم ابراز میشود، چنین مستفاد می گردد که از این مملکت تا زمان انعقاد معاهده اخیره هیچ محلی به موجب هیچ معاهده به دولت عثمانیه واگذار نگردیده است و در میان این دو ایالت غیر از شط العرب حد طبیعی و غیر طبیعی نبودن هم از امور مسلمه است.

بنابر این در خصوص تصرفات و تملکات قدیمه که از طرف دولت عثمانیه به بعضی استنادات ادعا می شود، چون در صورت ثبوت هم هر محلی که اراضی مزبوره بی آنکه مشروعیت تصرف عثمانیه در حق آنجا بموجب يك سند مشروع عهدی یا رسمی ثابت بشود به دولت عثمانیه واگذار می شود، محض ملاحظه این است که در حین عقد معاهده اخیره در تصرف عثمانیه بوده، فصل سیم معاهده مزبوره مقتضی ماندن آن در تصرف عثمانیه است، علیهذا این معنی دلیل قوی خواهد بود که دولت علیه ایران به رعایت حسن روابط دوستی و هم جواری عثمانیه در ازاء عقد معاهده اخیره از ملک مشروع مختصی خود به دولت عثمانیه بذل و فداکاری نموده است و بهمین دلیل نیز آشکار می شود که در خصوص اراضی و محالی که حین عقد معاهده در تصرف دولت عثمانیه نبوده است، دولت علیه عثمانیه بهیچوجه صلاحیت ادعا و تملکی نخواهد داشت،

**ثانیاً**، به قراریکه از خریطه های رسمیه دولتین فحیمتین نیز مستفاد می شود، قطعه اولی اراضی واقعه فیما بین حویزه و شط العرب از نهر کوت البور که توصیف آن در ذیل محمره ذکر شده است) تا به محل موسوم به کوت العجم که در نقطه مصبرود کرخه به شط العرب واقع و دلیل تصرفات قدیمه ایرانیه است) یعنی محلهایی که به شط العرب منتهی می شوند، تقریباً از سه میل تا شش میل عرضاً و از نهر مزبور تا کوت العجم که تقریباً چهل میل است طولاً اغلب آنها نخلستان و زراعت است که بواسطه نهرهای مده شط العرب مشروب می شوند و بعضی هم اراضی خالیه و بایره است. و قطعه دویم اراضی مذکور جنوباً بواسطه قنال معروف به نهر مقطوعه



که در داخله ایران و در حوالی اهواز پای تخت خوزستان از رود کاران مخصوصاً برای زراعت حفر شده است تا اینکه در جوار کوت‌ریان بواسطه مجرای نهر ریان منتهی به شط العرب بشود، از طرف دولت علیه ایران مزروع و مشروب می شده است و شمالاً هم بواسطه قنال موسوم به نهر دو آب که در داخله ایران حتی از نهر حویزه هم بالاتر از رود کرخه مخصوصاً برای زراعت حفر شده و در بعضی جاها هم به اسم خود یعنی دو آب مسمی و بانهر مقطوعه مخلوط گردیده است تا نزدیکی منتهای غربی حور حویزه از طرف ایران مزروع و مشروب بوده است. مابین این دو نهر مزبور هم بعضی غدیرها و مراتع مخصوص عشایر ایرانیه و بعضی هم اراضی بایره است که از طرف دولت عثمانیه هیچگونه ادعائی در حق اراضی، مزارع مسطوره فوق نبوده مأمور عثمانی هم در مجالس ارضروم در اجتماع و هم رسماً اعتراف صریح به آن نموده است.

چون نظر به تفصیل مزبوره خط حدودیکه به اقتضای فصل سیم معاهده اخیر از این اراضی باید امرار بود، عبارت از خط استاتوقوی اراضی متصرف فیهای طرفین در حین عقد معاهده است. علیهذا بدیهی و آشکار است که اگر فرضاً اختصاص ملکیت قطعه اولی به ایران به اعتبار اینکه تصرفات عشایر ایرانیه در قطعه مزبوره تنها عبارت از سکنی است بتواند به ظن مأمور عثمانیه بر حسب ایضاحات یا بهر ملاحظه ایست محل تردید یا اختصاص آن به عثمانیه تنسیب بشود باز قطعه ثانیه چون بهیچوجه در تصرف عثمانیه نبوده و علاوه بر آن به زراعت و سکنی و رعی مواشی عشایر ایرانیه هم مخصوص بوده است بنا بر این بهیچوجه جای تردید نمیتواند بود که قطعه ثانیه مزبوره طبعاً و عهداً باید در تصرف مالکانه ایران باقی بماند.

فرضاً، از این قطعه هم هرچه تاخرابه های حدادیه و هرچه هم در جانب غربی خط حدودیکه از خرابه های مزبوره به سمت حور حویزه خواهد گذشت به ملاحظه تأمینات بصره و شط العرب به دولت علیه عثمانیه ترك شود، بلاشبهه منوط به این شرط خواهد بود که بدل آن در جای دیگر از امثال همین اراضی به دولت علیه ایران واگذار شود.

اما ، مطالعات راجعه به حویزه و اراضی واقعه در آن طرف حور چون حور حویزه که از اجتماع آبهای رود کرخه و رود دویرج که هر دو مخصوص ایرانند بعمل آمده و اختصاص آن به حویزه از اسمش هم معلوم است حقیقتاً در اراضی حویزه واقع و ساحل شمالی آن مرکب از صحرای کوچک و جبال رملیه است (ریگ) متصل به کوههای لرستان است که در تصرف اعراب حویزه و دزفول و عشایر لرستان است و ساحل جنوبی و جنوب شرقی حور مزبور یعنی سواحل مشرف به سمت محمره نیز مخصوص زراعت اهل حویزه است و در سایر محال آن از قبیل حور مجریه و حور بسیتین و حور خفاجیه و حور عبیدان ، حور غدیر و حور دیتون و حور شویب و غیره ، و غیره که گاهی داخل حور و گاهی خارج می شوند ، از طوایف حویزه از قبیل سادات و سودان و سواری و بنی طرف و شرفه و باوی و آل بو عبید و حیادر و بریهه زیاده از چهار هزار خانوار اعراب جریه نشین (قریه نشین) و اعراب معدانچی<sup>۱</sup> متصرف میباشند و جریه نشینان مزبور در وقت طغیان آبها به کنار کوچیده . وقت نقصان آن متدرجاً باز به جاهای مخصوص خودشان مراجعت و اقامت نموده مشغول کشت و زرع میشوند ، معدانچیهای مزبور هم دائماً در اراضی واقعه در میان حور توقف و سکنی مینمایند . و علاوه بر آن چونکه محل وقوع حور هم از اراضی حویزه معدود و اختصاص حور مزبور به حویزه از اسمش هم معلوم و دلیل کافی است به اینکه هیچگونه ربطی به تبعه عثمانی ندارد .

علیهذا در اختصاص حور مزبور بایران بهیچوجه شبهه نمیتوان نمود و بهمین جهت در باب اختصاص کلیه یک قطعه که از حور مزبور در داخل منطقه خریطه های رسمیه است ، به دولت علیه ایران احتمال هیچگونه تردیدی باقی نمی ماند و حال آنکه این جاها چون مرکز مملکت خوزستان و مملکت خوزستان به ایران و تصرفات ایرانیه مخصوص و معروف است بدین جهت دولت ایران هیچگونه احتیاجی به اقامه دلیل دیگر در این باب ندارد .

۱ - معدانچی ، طایفه از عرب را اطلاق مینمایند که کشت و زرعی نداشته فقط به نگاهداری گاو میش و شیر و کره آن گذران مینمایند ، بدین جهت غالباً مسکن آنها میان حورها و علفزار های آن است .



بر اربعین و سیصدین

ترجمه لایحه ای که از جانب کمان مجملی بمانلو ملقب با نام الملک محمد شخص جل و در وقت فتح  
 عثمانی بر طرف معاهده ارض و دم مورخ ۲۶۳۰ هجری قمری در بعضی ایام اربعین در وقت سیصدین  
 دولت علیه ظهر، نیمه و خصوص صد و در حق الهیه آیات خیمه و اصد و در حق خرد و منطقه  
 رسیده که امانت داده در تصرف و در حق خیمه شامه از دعوا و حرد داشته باشد که در حق خیمه نیمه نیمه  
 من زعمه صد و که در این ایام است و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف  
 از ضرر و از طرف من مطوع و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف  
 قطع و ترک شده است عهد نامه خیمه مزبور در این وقت در این وقت که شده است بر طرف و در وقت است بر طرف  
 تعلیمات سینه تا قلم در این وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف  
 بموجب تحریرات رسیده در این وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف  
 ما مع فوج ترا که در این وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف  
 در این وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف  
 و با رعایت منطقه خرد و در این وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف  
 بنا بر این اگر مانور در حق خیمه شامه باز در مسک خارج شدن از معاهده خیمه که توافق در وقت  
 است این اتحاد کردیم است و لازم و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف  
 ترک شده است از سر و تجرد نماید یعنی آنرا خواهد بود است که در خارج ماموریت با حرکت میکند  
 در این صورت سینه صدها بچگونه ترا که ما در وقت بر طرف و در وقت است بر طرف و در وقت است بر طرف



باین قصه و تصرف غایت مانده دره نزلده علاوه بر آنکه خدای سعادت  
 و تغییرات مرتبه است شهاب خطه احوال معلوم شد بر بی نظام  
 متوقف است که خط حدیث صحیح تو در نظر تعلق نموده که حکم است بر حسب احوال  
 این پیشتر شهر تبریز و شهر خرد و تاهمی از شهر واقع در مابین آنها در اسی و محال  
 مجاور تصور کردیم و آنها من ابرو استن، احوال منوت در سات هم آسب شده بود  
 شوق بنا بر بلا عدم حاضر است عید اینم در خصوص این حق خود طبیعتی است  
 که ملک بلا خطات خنده و غیره بشیوه عهد در روایات افرایش صرح و لا  
 که در نظر خطرات غایت است تغییر است عینا در خصوص تغییر تو در شهر منصرف  
 معلوم بلین و انفا و اجرا که در احکام سعادت خبره و تغییرات مرتبه متوقف است  
 تو بیرون را عن صمیم الابل و حوت کرده و بعنوان خاتمه لایحه همان همان شریک  
 که در ابتدا لایحه پان قصه ایم قرار و تم حکم نیانیم



بنابراین موافق مدلول معاهدهٔ اخیر که در نظر عثمانیه خارج از حیز تردید بوده باشد بانضمام ملاحظه اینکه يك سهمی از قطعهٔ ثانیهٔ مذکوره که باخط مدادی درروی خریطه‌های رسمیه نشان داده شده است، در ضمن تأمینات بصره و شط العرب از طرف ایران بجانب عثمانیه بماند، مشروط بر اینکه بدل آن در محل دیگر از طرف عثمانیه بایران واگذار شود.

خط حدودیکه در سمت محمره بیان نمودیم از خرابه‌های حدادیه رو به شمال و مغرب پیچیده بالاستقامه به منتهای غربی قنال نهر دو آب که در خریطهٔ رسمیه معلوم است و از آنجا به حور حویزه متصل شده از مغرب حور دبون مخصوص تصرف عشیرت بنی طرف من عشایر حویزه و مغرب حور شویب مخصوص تصرف عشیرت بوغربه حویزه گذشته بامجرای حور المحیسن و شط العمی به رود دویرج منتهی شده بخط حدود پشتکوه لرستان که من بعد ذکر خواهد شد متصل میشود. جانب غربی خط مذکور بدولت علیه عثمانیه و جانب شرقی آن هم بدولت علیه ایران میماند، چون خطی که از حدادیه تا دو آب امتداد داده شده است هر دو جانب آن اراضی بایره است بدین جهت فقط حرکات غافلانه عشایر طرفین را بمرکز ایالت جانبین وقایه نموده، بغیر از آن قابل ملاحظه دیگر نمیتواند بود. و از اینکه نقطهٔ حدادیه که مبداء خط مزبور است بعد آن به بصره کانه مساوی بعد مابین شهر حویزه و نقطهٔ منتهای خط مزبور بنهر دو آب است، علیهذا حرکات سوء عشایر را بالسویه بهر یک طرفین تأمین مینماید، کذا لك اراضی واقعه در جانب شمال نهر دو آب را بایران و قطعه اولی مذکوره واقعه در یسار شط العرب را نیز به عثمانیه بالمساوات امن میسازد.

بیانیم بکشف و تحقیق حدود پشتکوه لرستان از رود دویرج تا مندلیج بروفق فصل سیم معاهدهٔ اخیر چون در حق این اراضی بموجب مدلول فصل مزبور طرفین ترك ادعا از یکدیگر نموده‌اند، بنا براین خط حدود اراضی مزبوره عبارت از خط استاتوقوئی است که حد فاصل اراضی متصرف فیهای طرفین در حین عقد معاهدهٔ اخیر بوده است.

ازاینکه تصرف طرفین هم به کشف حالت تبعیت عشیرت بنی لام متنازع فیه و تصرفات حقیقیه آنها منوط است علیهذا ابتدائاً این مقدمه بیان می شود که عشایر بنی لام در حین عقد معاهده حتی الی الآن نیز به یک طرفی کاملاً تبعیت نداشته یعنی بعض آنها تابع دولت علیه ایران و بعضی تابع عثمانیه بوده و بخصوصه طوایف موسومه به عبدالشاه و عبدالخان و آل علی خان و امثال آنها من القدیم به تابعیت ایران مخصوص بوده اند که اختصاص آنها به ایران از القاب ایرانیه هم که به آنها اعطا شده است مستفاد است. قدیماً هر کدام از عشایر بنی لام در تابعیت عثمانیه بوده اند، محل سکنای آنها یمین دجله و هر کدام که در تابعیت ایران بوده اند محل سکنای آنها یسار دجله بوده است، اکنون بهر نحوی است تصرفات آنها در یسار دجله راجع به سمت تابعیت آنهاست و سمت تابعیت هم تا بروفق معاهده اخیره تفکیک تابعیت آنها اجرا نشود معلوم نمی تواند بود.

علیهذا مسئله تصرفات آنها هم که به کدام طرف راجع یا بکدام غیر راجع است مردد و مشکوک مانده و لازم می آید که سند تصرف هیچیک از طرفین نتواند بشود.

مسلم است که ماده تصرف هم یابه مقوله دهات و مزارع و یابه صحاری و مراتع منحصر بوده، محال غیر قابل رعی مواشی<sup>۱</sup> هم قابل مذاکره به مقتضای طبیعت به متصرف فیهای هر کدام طرف که مناسب بوده باشد راجع خواهد شد. بنا بر این از بابت اراضی واقعه در منطقه خریطه های رسمیه از دویرج تاباغسائی که شهوداً معلوم و اغابی عبارت از اصل رشته کوه موسوم به جبل حمیرین و دامنه های شمالی و جنوبی آن و قلیای هم اراضی بسیطه قفر کائنه در سمت جنوبی آن است. چون قصبه بیات که در شمال جبل مزبور واقع است. قلعه خرابه واقعه در جنوب جبل مزبور که به اسم کوت القمیش قید شده ولیکن از بناهای حسین خان والی پشتکوه بودن آن محل انکار نمی تواند بود. و کذالك قصبه باغسائی واقعه در جنوب جبل مزبور با کافه مزارع و متعلقات خود چه در حین



سوای قلعه مخروبه حسینی که در جنوب جبل حمزین در کنار رود خانه تیب واقع و کوت القمیش نامیده شده است منحصر است به باغسائی که در جنوب جبل حمزین در کنار رودخانه چنگوله واقع است ، (یعنی به اراضی متعلقه به آن که بواسطه نهرها و قنالهایی که مخصوصاً از یمین و یسار رود چنگوله برای زراعت حفر شده اند مشروب می شوند) و بر محال موسوم به بیات و صیفی و ملخطاوی و توابع آنها ( که در شمال جبل حمزین و مشرق و مغرب کوه اناران واقع شده اند) مابقی عبارت از مقوله دیما و مزارع متفرقه خورده ریز است .

سکنه و زراع محال موسومه به صیفی و ملخطاوی همان دو طایفه موسومه به صیفی و ملخطاوی است از طوایف پشتکوه لرستان که طایفه ملخطاوی اراضی واقع در یسار رود کاویرا با قلعه ملخطاوی که در اتصال تر به سید حسن است متصرف می باشند و بواسطه قنال جو جفت ( که از داخله پشتکوه تا جایی که رشته جبل حمزین به یسار رود گنجیان چم منتهی میشود ممتد و دلیل کافی برای تصرفات قدیمه پشتکوهی در این اراضی است . ) و بواسطه بعض نهرهای دیگر یمیناً و یساراً زراعت می نمایند و طایفه صیفی و طایفه خانمی پشتکوه هم اراضی واقع در یسار رود گنجیان چم را تا یمین رود کاوی با انضمام قلعه صیفی که از بناهای نادر شاه مغفور است ، من القدیم متصرف بوده ، بواسطه نهرهای جاریه از رود گنجیان چم زراعت می نمایند، حتی در میانه خودشان اراضی صیفی و خانمی و نهرهای آنها نیز مفروز و معین است و سهم الارض دیوانی هر یکی عاید طرف ایران می شود.

اهالی باغسائی هم مر کب از بعض فلاحان و طوایف پشتکوهی که نام آنها شوهان و کاوری و زرکوش و پسیری و دیرمالی است ، قطع نظر از باغات و آسیابهایی که من القدیم متصرف بوده اند به مزارع واقع در یمین و یسار رود چنگوله نیز متصرف بوده بواسطه نهرها و قنالهایی که یمیناً و یساراً از رود چنگوله حفر و جاری شده است از قبیل نهر کاوری شوهان و نهر کندلان و کنجیجه و دیرمالی و شهابی و غیره و غیره که بعضی به اسم خود همان طوایف

و بعضی به اسم‌های دیگر نامیده شده است ، زراعت و فلاحت می‌نمایند و سهم الارض دیوانی را دائماً به ایران می‌دهند نظر به مقدمات مزبوره ، چون در جنوب جبل‌حمرین ، باغسائی و مزارع آن در تصرف دولت علیه ایران و جسان ، باورائی در تصرف دولت علیه عثمانیه بوده است ، مقتضی است خط حدود دولتین که حدفاصل آنها خواهد بود از مابین باغسائی و جسان و باورائی بگذرد و از اینکه در شمال جبل‌حمرین اراضی صیفی و ملاخطاوی در یسار رود گنجیان چم در تصرف ایران و محل موسوم به ذور باطیسه در یمین رود گنجیان چم در تصرف عثمانیه بوده است ، لازم می‌گیرد که رود گنجیان چم خط فاصل اینها بوده باشد .

و چون جبل‌بند کونیک بزرگ و کوچک و بند میمک و اراضی و مراتع رشته کوه موسوم به جبل‌حمرین با تمامی اراضی شمالیه آنها در ایام معاینه مأمورین دول اربعه و خیلی پیشتر از آنهم در تصرف حکومت پشتکوه لرستان بوده و علاوه بر آن بر حسب طبیعت اراضی هم تعلق آنها به ایالت پشتکوه محل تردید نمیتواند بود و کذالك ترساق و مندلیج هم متعلق به عثمانیه بوده است واجب می‌کند که رشته جبل‌بند کونیک و بند میمک و جبل‌حمرین حد فاصل اراضی متصرف فیهای جانبین بوده باشد .

بنابراین خط استاتوقوئی که به مقتضای فصل سیم معاهده اخیر خط حدود جانبین خواهد بود ، بعد از آنکه از طرف حویزه به رود دویرج منتهی و تابع گردید ، در نقطه که مجرای سیلاب موسوم به خریفنان و خرکاریز به رود دویرج متصل می‌شود با مجرای همان خریفنان به یمین رود دویرج گذشته به امتداد خر مزبور تا مبداء شرقی جبل‌بند بازرگان و بعده به امتداد رشته جبل‌بند بازرگان تا یسار رودخانه تیب ممتد و منتهی شده رودخانه مزبور را در همان نقطه از یسار به یمین گذشته بالاستقامه به نقطه ( یعنی به تپه ) موسومه به قرا تپه و از آنجا تقریباً به استقامت قلعه باغسائی تا منتهی شدن آن به نقطه معینه مجرای سیلابی که بعد آن تا باغسائی نه میل است ممتد شده و بعده از همان نقطه به انطباق قوسی نیم دایره که به اعتبار مرکز



بودن گنبد کاکاعلی که در اتصال قلعه باغسائی واقع است به بعد نه میل نیمقصر از جنوب باغسائی گذشته باشد از جنوب مزارع باغسائی گذشته و رودخانه چنگوله را بالتقاطع از یسار به یمین عبور نموده تا محاذی استقامت خط مستقیمی که از نقطه معینه مزبوره به مرکز کاکاعلی گذشته باشد ممتد گردیده وبعده برای صیانت مزارع و مراتع باغسائی و تأمین راه معروف عبور و مرور قافله و زوار از باغسائی تا صیفی و ملخطای و داخله پشتکوه از نقطه محاذات مزبوره بالاستقامه به ذروه اصلی موسوم به قلعه ویزان که در رشته جبل خرمله واقع است و به امتداد رشته مزبور به ذروه جبل شیر مرور کرده به رودخانه گنجیان چم می‌رسد و بعد با مجرای رودخانه گنجیان چم سربالا پیچیده در دهنه تنگ گنجیان چم در محاذی پشته جنوبی محلی که آب‌زالی- یاب از طرف یمین متصل به رود گنجیان چم می‌شود به همین رودخانه گذشته به امتداد قلل پشته مزبوره به ذروه کوه موسوم به بند کولیک بزرگ و از آنجا به امتداد رشته بند مزبور دهنه تنگ کانی پلنگ را تقاطع کرده به قلعه بند کولیک کوچک و به امتداد رشته آن در دهنه دره موسوم به مارا کیتار به رودخانه ترساق داخل شده و بامجرای رودخانه مزبوره حرکت و در مقابل مبداء نهر سلامه رودخانه مزبوره را به یمین گذشته به امتداد پشته که به نقطه مزبوره نزدیک تراست به جبل میمک و به امتداد رشته آن در دهنه تنگ کورسک به رودخانه تلخاب رسیده و در مبداء نهر هزام رودخانه تلخاب را از یسار به یمین گذشته به توجه استقامت جبل حمیرین که از جانب مندلیج به اینطرف ممتد است از جنوب تپه گل‌لان و از دهنه تنگ گل‌لان بالتقاطع گذشته به مبداء شرقی رشته جبل حمیرین و از آنجا به امتداد سلسله جبل حمیرین از روی ذروه‌های جبل کوارابی و گل شروان باتقاطع تنگهای واقعه در این میانه گذشته در دهنه نام تنگ (یعنی میان تنگ) رودخانه کنگیر را از یسار به یمین عبور کرده در جانب غربی تنگ مزبور به ذروه کومه سنگ که در امتداد رشته همان جبل حمیرین الحاله هذه نیز علامت حدود است منتهی شده به خط حدود کرمانشاهان که بعد از این ذکر خواهد شد متصل

می شود. اینک خط مزبور که هم بامدلول معاهده اخیره مطابق و هم حتی الامکان به حدود طبیعی از قبیل خریفنان و جبل بند بارزگان و جبل قلعه ویزان و رود گنجیان چم و جبل بند کولیک و بند میمک و جبل حمزین منطبق است. اراضی و محال واقع در جانب جنوبی و جانب غربی آن به دولت عثمانیه مانده، جانب شرقی و جانب شمالی آن مخصوص دولت علیه ایران می باشد، چون فیما بین خط مزبور و دجله بغداد از بیست میل تا پنجاه میل بعد مسافت است بدین واسطه دجله را به عثمانیه تأمین نموده، کذا لک اتصال باغسائی را هم شرقاً به رود دویرج و غرباً به جبل قلعه ویزان به واسطه دو پارچه اراضی بایره شرقیه و غربیه محافظت نموده بدین جهت حرکت و سکون قافله و زوار عربستان و بهبهان و بختیاری را با جاده عام متعارف خودشان یعنی بادامنه جنوبی جبل حمزین تا باغسائی و از آنجا تا صیفی و ملخطاوای و خیلی آن طرف تر و هم چنین حرکت و سکون عشایر ایرانیه را برای ایاب و ذهاب قشلاقات خودشان که فیما بین رود دویرج و رود کرخه است تأمین نموده حاوی ملاحظه این معنی می باشد.

چون در فصل هشتم معاهده اخیره در باب عشایر منازع فیها مصرح است که یکدفعه از طرفین به آنها تکلیف شده تبعیت هر کدام طرف را اختیار نمودند مستمراً تابع آن طرف معدود شوند. علیهذا تصریح می نمائیم که تعیین خط فوق مشروط باین است که وجهاً من الوجوه به تکلیف تابعیت آنها که بموجب معاهده مقرر است و هم چنین به حقوق تصرفیه آنها که از مفرعات تابعیت مزبوره است، ایرات خللی نتواند نماید.

این فقره هم باید معلوم شود که احکام حدودیه معاهدات عتیقه موهمه که چندین سالها چه در مجالس اضروم و چه قبل از آن فیما بین دولتین علیتین اسباب مباحثه و مشکلات شده بود اگر به موجب معاهده اخیره ملغی نمی شد و اوراقی هم که ادعا می شود، سواد عهد نامه عتیقه است از مواد آن هر کدام که به عثمانیه زیاده نافع است بقدر امکان وسعتی در شمول آن به ضرر ایران تصور می گشت باز ما بین دولتین علیتین از محرمه تاجسان سوای



خط حدود بودن شط العرب و دجله بغداد ابهام معنی دیگر نمی‌توانست بنماید، اکنون که بموجب همین خط استاتوقوی مذکور زیاده از دو هزار میل مربع اراضی واقع فیما بین خط مزبور و مجرای دجله و شط العرب به عثمانیه مخصوص می‌گردد بدون شبهه بذل علنی دولت علیه ایران است درازاء عقد معاهدهٔ اخیره رفع مشکلات معاهدات عتیقه .

اگرچه مسلماً اعتقاد قوی داریم بیانات و دلایلی که برای اثبات تصرفات ایرانیه در حق حدود پشتکوه ذکر کرده‌ایم به انضمام مشاهده و معاینه و کلای دول اربعه به حد کفایت و مستغنی از اقامهٔ دلایل و استنادات سایره است، بلکه بسبب کمال وضوح مسئله و رعایت اختصار به این قدرها هم احتیاج نبوده است مع هذا در صورتیکه در نظر قومسیون (کمسیون) احتیاجی ملحوظ شود به ابراز و ایراد بعضی دلایل و اسناد هم از قبیل ثبت دفاتر و اوراق و احکام و حجج و قباله‌جات و شهادت نامه‌وسایر حاضر و قادریم. بیائیم به کشف خط استاتوقوی که در باب حدود اراضی متعلقه به ایالت کرمانشاهان از مندلیج تا زهاب (یعنی تا رود الوند) به مقتضای فصل سیم معاهده اخیره خط حدود دولتین خواهد بود .

معلوم هر دو طرف است که در این بین قصبهٔ مندلیج در جنوب جبل در تصرف عثمانیه و قریه صومار و مزارع دیگر در شمال جبل حمزین در تصرف ایران است این معنی را ثابت می‌کند که جبل حمزین حد فاصل اراضی جانبین است .

اگرچه غیر از این‌ها آبادی دیگری مجاور حدود نیست ولی در اکثر جاها همان رشته جبل حمزین حد فاصل حقیقی است، علاوه بر آن چون این اراضی که مراتع است علیهذا ملاحظهٔ که در حق این‌ها بتوانند مدار تشخیص تصرف طرفین بشود بدون هیچگونه تردید فقط راجع به مادهٔ رعی مواشی و تصرفات عشیرتی خواهد بود. اما مادهٔ رعی مواشی و تصرفات عشایری بقراری است که تا دوسه سال قبل از این یعنی تا وقتیکه گذشتن عشایر جانبین به ممالک یکدیگر به عنوان علف چرانی از طرفین ممنوع شود متصرف

بودن عشایر ایرانیه به عنوان قشلاق و علف چرانی به رشته جبل باغچه و جبل در بلند و خیلی آن طرف تر حتی الی اتصال مزارع بلدروز و شهر بان و قزلرباط هم مشهود مأمورین دول اربعه گردیده است ، سهل است مسلم طرفین هم می باشد ، چه در آن وقتها و چه از سنوات خیلی پیشتر از آن چه در حالت حالیه یعنی بعد از قدغن شدن عبور و مرور عشایر طرفین به ممالک یکدیگر نیز متصرف بودن عشایر ایرانیه و حکومت ایرانیه به جبل باغچه و جبل در بلند و جبل حمرین و اراضی شرقیه و شمالیه آنها و در این حوالی به خط حدود معروف بودن جبال مزبور در نظر عثمانیه جای تردید و انکار نیست ، بدینجهت همین جبال بدون شبهه عین همان خط استاتوقو می باشد که ما در صدر آن هستیم . بنابراین به مقتضای فصل سیم معاهده اخیر خط حدودیکه فاصل اراضی متصرف فیهای جانبین است ، بعد از آنکه در جانب پشتکوه در محل موسوم به نام تنگ ( یعنی میان تنگ ) به ذروه موسومه به کومه سنگ جبل حمرین ( که نقطه خط حدود بودن کومه سنگ مزبور به موجب مهر و سند اعضای مجلس مندلیج نیز ثبت است ) رسید به امتداد سلسله جبل حمرین به ذروه جبل کهنه و یک ذروه جبل در بلند گذشته به دهنه تنگ رودخانه نفت منتهی شده در همان نقطه رودخانه مزبور را از یسار به یمین گذشته به امتداد نزدیک ترین پشته رشته جبل باغچه به این نقطه به قله رشته جبل باغچه ( که در جانب مغرب دشت دارخرما ممتد است ) و بعده به امتداد ذروه های جبل مزبور از مغرب جبل باغچه کوچک گذشته بواسطه پشته جانب غربی تنگ شفیع خان در دهنه تنگ شفیع خان به رودخانه الوند که از ریجاب به اینطرف می آید متصل شده به خط حدود زهاب که بعد از این ذکر خواهد شد واصل می شود .

همین خط حدود علاوه بر اینکه موافق معاهده اخیر حد فاصل اراضی جانبین است ، چون به امثال جبل حمرین و جبل در بلند و جبل باغچه حدود طبیعی نیز منطبق است ، علیهذا اراضی و عشایر طرفین را به یکدیگر و راه قافله را از مندلیج تا خانقین به عثمانیه کاملاً و کافیه تأمین می نماید .



و از اینکه در این اراضی مزارع و دهاتی در قرب حدود نیست و کلیتاً از مقوله مراتع و اراضی راجعه به تصرفات عشایری می باشد ، و تصرفات عشایر ایرانیه هم محققاً از این ها خیلی آن طرف تر ، غرباً تا جوار شهر بان و قزل رباط و بلدروز بوده و بواسطه همین خط از آنها صرف نظر و تنها به حدود طبیعی از قبیل رشته جبل حمزین ( که خط حدود بودن آن مسلم است ) و رشته جبل دربند و رشته جبل باغچه ( که هر دو از متصرفات مسلمة عشایر ایرانیه خیلی در سمت داخله ایران هستند ) حصر شده است ، عیضاً احتیاجی به اقامه و ابراز سند و دلیل دیگر باقی نمانده بهمان بیاناتی که ذکر شد اکتفا میشود . بیائیم به تقسیم مملکت زهاب بر وفق مدلول فصل دوم معاهده اخیر و به تعیین خط حدودی که به مقتضای مدلول معاهده مزبور حد فاصل سهم های طرفین خواهد بود ، چون به مقتضای معاهده اخیر تقسیم تمامی مملکت زهاب بین الدولتین مقرر است ، علیهذا لازم است که ابتدائاً بطور اجمال حدود لازمه آن معلوم شده بعد ملاحظات متعلقه به آن ذکر شود .

يك حد مملکت مزبوره رودالوند است که از ریجاب می آید تا التحاق آن برود سیروان و حد دیگر آن رودخانه سیروان است از ملتقای رود ضمیمکان چون در فصل دوم معاهده اخیر مندرج است ( دولت ایران تعهد می کند که جمیع اراضی بسیطه و ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آن را به دولت عثمانی ترك کند و دولت عثمانی نیز تعهد می کند که جانب شرقی ولایت زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آن را مع دره کردند به دولت ایران ترك کند ) . علیهذا منطوق معاهده بموجب عبارات مزبوره چنین می شود که سنجاق زهاب به اعتبار بسیطه و جبالیه به دو قطعه شرقیه و غربیه تقسیم شده ، قطعه غربیه بسیطه صرف بوده به عثمانیه ترك و مخصوص گشته به ممالک عثمانیه متصل شود و قطعه شرقیه مرکب از بسیطه و جبال بوده به ایران ترك و مخصوص گشته به ممالک ایرانیه متصل شود . یعنی عبارات مزبوره واجب می کند که اراضی بسیطه غیر مر کبه واقع در جانب غربی سنجاق زهاب تار سیدن به اولین اراضی جبالیه ( یعنی مر کبه ) به دولت عثمانیه و اراضی مر کبه از جبال و بسیطه

واقعۀ در جانب شرقی سنجاق زهاب تا منتهی شدن آن غرباً به اولین اراضی بسیطه غیر مر کبه به دولت علیۀ ایران مخصوص شود. زیرا لفظ جبالیه که با یاء نسبت بیان شده است معنی آن جبال تنها نمی تواند باشد، بلکه مطلق به اراضی بسیطه نیز که با جبال مر کب و مخلوط بوده باشند، شامل آمده معنی بسیطه که در مقابل جبالیه گفته شده است منحصر به اراضی بحث و بسیط غیر مر کب خالی از جبال می شود. نظر به همین تعبیر که از هر جهت مطابق واقع است معلوم و مسلم می شود که در سنجاق زهاب محلی که بسیطه یا جبالیه بودن آن مشکوک و بحالت تذبذب بوده باشد نمیتواند بود، کذا لك محقق می شود که منقسم شدن سنجاق مزبور به قطعات متفرقه یعنی به زیاده از دو قطعه خلاف نص معاهده خواهد بود و حال آنکه اگر در عهدنامه بجای لفظ جبالیه لفظ جبال بدون یاء نسبت هم نوشته شده بود باز برای اینکه سهم هر طرف متصل به ممالک خود شود مقتضی بود که سهم هریکی قطعۀ واحده باشد و اراضی بسیطه واقع در میان جبال هم بسبب اتصال نداشتن به اراضی بسیطه مطلقه غربیه بمقتضای طبیعت و به ملاحظه عدم انقسام به زیاده از دو قطعه حکماً تابع جبال بوده باشد.

بنابراین چنانکه از خریطه های رسمیه به امعان نظر جزئی به کمال وضوح و سهولت معلوم می شود مصداق اراضی بسیطه غربیه بلوکات و محالات معتبره و پرمحصول واقعۀ در جانب غربی سنجاق مزبور است از قبیل بن کدره و د که و قله و حاجی قره و خانقین و غیره و غیره که در اراضی بسیطه غیر مر کبه واقع و به واسطه نهرها و قنالهایی که یمیناً و یساراً از رودخانه الوند و رودخانه سیروان حفر و احداث شده اند، از قبیل قنال حاجی قره و قنال بالا جو و غیره و غیره مشروب و مزروع می شوند، کذا لك اراضی جبالیه هم عبارت از جبال متسلسله و اراضی مر کبه از دره ها و تپه های منشعبه از جبال مزبوره است که در مشرق بلوکات و محالات مزبوره واقع شده اند منتهای غربی اراضی جبالیه و منتهای شرقی اراضی بسیطه قنال حاجی قره است که از رود الوند به طرف یمین برداشته شده و قنال جوب بالا است که از رود سیروان به طرف یسار منشعب



گردیده است، مع مافیه چون اراضی واقعه فیما بین قنالهای مزبوره و کوههای موسوم به کوه کشکان سیروانی و آق داغ و کتدره مشتمل است ببعض کوهها از قبیل کوه کانی زرد و کوه کاشکا و غیره و بعض تل و ماهورها و اراضی غیر بسیطه و بدین جهت تعلق آنها به ایران از مقتضیات عهدنامه است ولی اگر اراضی مزبوره در میان طرفین خالی و فاصله مانده برای اینکه حد فاصل اراضی جانبین به حدود طبیعی و جبال متصله و متسلسله منطبق بشود، سلسله متصله کوه کشکان سیروانی (بعبارة اخری کوه قشقه سیروانی) و کوه آق داغ و کوه کتدره و مله مرد آزما که از رود سیروان تا رود الوند ممتد شده اند حد فاصل اراضی جانبین اتخاذ بشود، بدون شبهه کلاً و قطعاً حاوی مدلول معاهده اخیر خواهد بود.

با اینکه معلوم است که کافه اراضی واقعه در جانب مشرق سلسله متصله مزبوره با جبال عظیمه متسلسله محدود و مخلوط می باشند در این بین تنها محلی که قریه زهاب در آن واقع است دره ایست تقریباً یک فرسخ طول و ربع فرسخ عرضاً، آنهم چون تمامی اطرافش کوه های بزرگ است و علاوه بر آن جبال جسیمه متراکم و متسلسله کوه کهریز و کوه استکران و کوه سنگرو کوه داردیده بان و تیله کوه و شوالدر و باغوبره که منابع چهار شعبه رودخانه قوره تو از قبیل رود سیدقاولان و رود دره شیر و رود دو آوان و رود سی خران هستند در جانب غربی دره مزبور می باشند، سهل است جانب غربی آنها هم تماماً تل و ماهوریست که به سلسله متصله جبل آق داغ و جبل قشقه سیروانی منتهی می شوند، بنابراین دره مذکوره نیز مثل سایر اراضی که مخلوط و مرکب از جبال باشد حاق مصداق جبالیه و حقیقتاً سلسله متصله جبل قشقه سیروانی و جبل آق داغ و کتدره کاملاً حد فاصل اراضی بسیطه و جبالیه است. علیهذا خط حدود جانبین به وجهی که از سمت مندلیج منتهی به نقطه رود الوند شده بود بموجب فصل دویم معاهده اخیر از همان نقطه بامجرای رود الوند که حد جنوبی مملکت زهاب است سرابالا ممتد شده در سمت مشرق تپه موسوم به حاتم میل و به امتداد آن به مله مرد آزما که مبداء آق داغ است و از آنجا

به امتداد قتل رشته کوه کتدره و آقداغ و کوه قشقه سروانی به تنگ کونا کونا و در میان تنگ مزبور به رود سیروان که به منزله حد شمالی مملکت زهاب است و از آنجا بامجرای سیروان ممتد شده تا به محاذی محل موسوم به زهاب بره رسیده به خط حدود کردستان که بعد از این ذکر خواهد شد متصل می گردد. چنانکه کافه اراضی واقع در جانب غربی این خط یعنی اراضی بسیطه متصله به انضمام اراضی مرکبه که منتهی به قنالهای مذکور میشوند مخصوص دولت علیه عثمانیه، کذا لک کافه اراضی واقع در جانب شرقی این خط نیز که محققاً همگی جبالیه اند مخصوص دولت علیه ایران می شود.

این خط حدود علاوه بر اینکه بدون تردید مطابق مدلول صریح فصل دومین معاهده اخیر است به مقتضای آن قافله و زوار ایرانیه در داخله ممالک ایران تا بیرون رفتن از میان کوهها آمناً و سالمأ حرکت خواهند نمود. و عشایر ایرانیه که هر ساله بعنوان قشلامیسی در سمت قزلرباط و شهر بان و خانقین پهن و منتشر می شدند و بر حسب قرار جدیدی که بین الدولتین مقرر شده است از قشلاقات مزبوره خود ممنوع شده و مجبورند که همگی مزاحماً و متراکماً در داخله زهاب توقف نمایند. کوههای متسلسله جبل آقداغ و قشقان سیروانی و غیره و تپه و ماهورهای واقع در جانب غربی سلسله مزبوره مانع تجاوزات خفیه محتمله عشایر مزبوره به اراضی بسیطه عثمانیه خواهد گردید. همچنین سلسله مزبوره تعدیات و تجاوزات غافلانه محتملاً عشایر عثمانیه را در میان درهها در حق قافله و زوار ایرانیه و عشایر ایرانیه مانع شده قافله و زوار و مترودین اهالی طرفین و کذا لک مزارع آنها را کاملاً تأمین خواهد نمود و برای عشایر ایران که از قشلاقات خود ممنوع شده معاش آنها منحصر به بعض مراتع خورده ریز سایر عشایر ایرانیه واقع در زهاب گردیده است، بقدر امکان مدار معاشی خواهد شد که مال و مواشی خودشان را بقوت لایموتی اداره و ضبط نمایند. بیائیم به کشف خط استاتوقوئی که به مقتضای فصل سیم معاهده اخیر در سمت کردستان سنندج ایران خط حدود جانبین و حد فاصل ممالک طرفین خواهد بود.

اگرچه معلوم است که از بلوکات مملکت کردستان سنندج که در جانب



سرحد هستند، یکی بلوک جوانرود دیگر اورامان و مریوان و شلیرونوخوان و بانه است، ولی چون در حین عقد معاهدهٔ اخیره بلوک شلیر و نوخوان در تصرف عثمانیه بوده، از طرفین بموجب فصل سیم معاهده ترك ادعا شده است، علیهذا در ضمن همین ملاحظات خودمان از بابت شلیر و نوخوان هر چه در تصرف عثمانیه بوده است مثل سایر اراضی متصرف فیهای عثمانیه منظور می‌داریم. چونکه مقصود اصلی تفکیک اراضی متصرف فیهای جانبین است و در بعضی محل‌های حدود این حوالی دهات مزارعی مجاور یکدیگر واقع شده‌اند که حد فاصل آنها مطابق حدود طبیعی نمی‌تواند شد، علیهذا خط حدودیکه بیان خواهیم نمود باینکه حتی الامکان به حدود طبیعی تطبیق خواهد شد ولی اگر بعضاً ناموزون هم بشود چون منشاء آن ملاحظهٔ تصرف طرفین است البته معذور خواهیم بود.

بنابراین به مقتضای فصل سیم معاهده حدفاصل اراضی متصرف فیهای طرفین که خط حدود جانبین خواهد بود در نقطهٔ که خط سمت زهاب بامجرای سیروان به محاذی زهاب بره رسیده بود به یمین رودخانه گذشته به امتداد نزدیک‌ترین پشته رشته کوه بالامو به ذروهٔ بالامو به امتداد کوه بالامو بواسطهٔ ذروه‌های شانروی و کوه گورانکه به ذروهٔ شمالی گردنهٔ گاوکش و از آنجا به امتداد پشتهٔ مابین قریه موسکان و قریهٔ طویله از مشرق طویله به شمال آن پیچیده از مابین بلخه سفلی و بلخه علیا یعنی از روی پشته واقع در جانب شرق قریه که به اسم بلخه در خریطه‌های رسمیه مندرج است از مابین قریه بیاره و وهانه گرمه و از مابین سرخط وهانه و از مشرق قلعه زام و مغرب هانه قل گذشته در جانب شمال برده رش به ذروهٔ سورین که اصل ذروهٔ سلسلهٔ شامخه کوه او را مان است رسیده و بعد به امتداد رشته مزبوره از ذروهٔ گردنه چغان و ذروهٔ بند کچل مرور کرده و بعد به مشرق شمال پیچیده از مابین قریتین، شادبوزان به ذروهٔ سیاه کوه و از روی ذروه‌های آن بالتزام مجرای میاه از جنوب بناوه سوته گذشته بعد به شمال پیچیده از مابین بناوه سوته و بایوه گذشته در جائی که آبهای قریتین مزبور تین بهم متصل می‌شوند به مجرای رودخانه نیاه سوته افتاده بعد از ملحق شدن به اصل رودخانه که از جلگه می‌گذرد،

رودخانه مزبور را از یسار به یمین گذشته از روی پشته که در مشرق قریه مسعود ممتد است به اصل ذروه کوه کوسه رشا می رسد و به امتداد آن بارعایت مجرای میاه جانبین از ذروه کل ملیک و بردسه سیان و بالیکدر و هزار ماله و پشت شهیدان و گردنه نوخوان و سپی کافی و دو برده و ویرود زمان و دیوچستان و پاراژل و میر که گورا و کوتهرش و دو برا و پشت شیوه کوزان و سرتازان و پشت احمد آباد خرابه و برو کچل و سپی کافی که از ذرات سلسله متصله کوههای سمت جنوبی و شرقی و شمالی شلیر و نوخوان هستند می گذرد و بعد از تبعیت امتداد اصل رشته کوه بیرون آمده و در جانب جنوب رشته مزبوره از مابین قریه چم پاراوا متعلق ایران و قریه سیاه کویز مرور کرده بواسطه ذروه که منبع جنوبی آب قریه چم پاراواست به رشته کوه و به امتداد رشته کوه مزبور بارعایت مجرای میاه از ذروه سور کیو و برد کوه ره و سور کیو گذشته در نقطه که رشته مزبوره در کلوی دره آلان منتهی به رودخانه کیوه رود می شود به رودخانه کیوه رود ملحق شده با مجرای رودخانه مزبوره رو به پائین رفته به خط حدود آذربایجان که بعد ذکر خواهد شد متصل می شود. این خط حدود که از هر جهت مطابق مدلول معاهده اخیر و بغیر از چند نقطه تماماً به حدود طبیعی از قبیل کوههای جسیم و رودخانه های معتبره منطبق است اگر ملاحظات مأمور عثمانیه در حق این محال راجع به معاهده اخیر بوده باشد البته بی هیچگونه اختلافی مطابق همین خط حدود خواهد بود که ذکر کردیم و اگر راجع به معاهده اخیر نبوده باشد به اعتقاد ما قابل استماع نخواهد بود، علیهذا ظن قوی چنان است که همین بیانات به حد کفایت بوده باشد. و حال آنکه اگر معاهدات عتیقه مرعی الاجرا و صورت اوراقی که به عنوان معاهدات عتیقه ابراز می شود معتبر می بود، اقتضا می نمود که از بابت اراضی و محالی که به موجب همین خط حدود مذکوره به جانب عثمانیه مانده است بلوکاتی چند به انضمام بلوک شلیر و نوخوان به دولت علیه ایران واگذار شود. مع مافیه اگر از طرف قومسیون در حق بعض نقاط احتیاج به بعض استدالات راجعه به معاهده اخیر بوده باشد به مقتضای آن از طرف مابیان و اتیان خواهد شد.



بیانیم به کشف خط استاتوقوئی که به حکم فصل سیم معاهده اخیر در سمت ممالک آذربایجان خط حدود جانبین خواهد شد .

چون در این طرف ها خط حدودیکه به اعتبار تصرف بیان خواهد شد در اکثر نقاط و محال به حدود طبیعی منطبق است علیهذا بی آنکه به تفصیل زیاد محتاج شود اینقدر می گوئیم که از اراضی و ایالاتی که در اینطرف ها در حین عقد معاهده اخیر و خیلی هم پیشتر در تصرف دولت علیه ایران بوده است یکی حکومت مکرری است که عبارت از بلوکات سردشت و توابع آن و بلوکات لاریجان است ، دیگری ایالت ارومیه (رضائیه امروزی) است که بلوکات سرحدی آن اشنویه و مرگورودشت و ترگور و بردوست و صومای است، دیگری ایالت سلماس (شاپور امروزی) و چهریق است که بلوکات سرحدیه آن شپیران و شینه مال و هودر و دریک است . دیگری ایالات خوی است که بلوکات سرحدیه آقنور و آخورک و آباقا و قازلی گول و ماکو و توابع آن است . اگرچه نظر به بعض دلایل و قرائن قویه جای انکار نمی تواند بود که به مقتضای معاهدات قدیمه در سمت ارمنستان قارص و در سمت کردستان تا نزدیکی اربیل داخل حدود قدیمه آذربایجان بوده حتی نفس اربیل متصل به سنور ایران بوده است ولی از اینکه معاهده اخیر ارضوم که اساس مذاکرات خودمان قرار داده ایم احکام حدودیه سایر معاهدات قدیمه را کلیاً فسخ و ملغی نموده است ، علیهذا ما نیز به رعایت حکم معاهده اخیر مباحثه حدود قدیمه را به کلی بیهوده و تزییع اوقات معدود داشته خط حدودی را که در حین عقد معاهده اخیر حدفاصل اراضی متصرف فیهای طرفین بوده است حتی الامکان مطابق حقیقت کشف و بیان می نمائیم .

بدین قرار ، خط حدودیکه در جانب کردستان بیان نمودیم به اقتضای فصل سیم معاهده اخیر بامجرای رود کیوه و دره آلان به رودخانه کلوی که از سردشت و لایجان می آید متصل شده بامجرای رود کلوی مزبوره از زیرپل مرسوم به پل تیت و از محاذی مصب آبهای قریه تیپوش تابع سردشت گذشته در مقابل تپه سالوس که از لواحق پشته رشته کوه دولان است به یمین رودخانه

مزبور گذشته با رعایت مجرای میاه از روی پشته مزبوره به قله کوه دولان و به امتداد آن از ذروه‌های موسوم به لقاو کیره (یعنی لقب کیره) و پشت آلتی (یعنی پشت ابوالفتح) گذشته و بعد به التزام ذرات از ذروه‌های موسوم به برده در مان دور و مله موس و بروسپیان و فقیه باباخیر مرور کرده از روی پشته سمت مغرب قریه شینیه که قبل از معاهده اخیره غصب شده است به امتداد رشته مزبور در مقابل کانی بدلان رودچم وزنه را از یسار به یمین گذشته به نقطه از پشته کرونگاه بامین که به این محل نزدیک تر است رسیده و به امتداد قلل آن به ذروه سرفرخه و به امتداد آن به ذروه که در خریطه‌های رسمیه به اسم سرکله کلینه ضبط شده و مبداء کوه قندیل معروف به جسامت و امتداد است رسیده با سر رشته بودن رعایت مجرای میاه به امتداد قلل متصله کوه قندیل مذکور از ذروه‌های موسومه به اصل قندیل و سرکته‌رل و کته‌رش و قندیل لی و خواجه ابراهیم و ببارش ودالون و شیوه‌رش و قزقیان و هرزینه و زرد گل و سیاه کوه و کله‌شین و یوردادشی (یا چیارش) و ماهی کلانه (یا ماهی هلان) و سرسولی آوخ (یا زینی آوخ) و پشته کشکه شیوه و کیوسارو و مور شهیدان و کهنه کوتروززینه و پشت ماشکان (یا کلندر) و بازرگان و میدان با التزام رعایت مجرای میاه گذشته از روی پشت سوریان به رودخانه بازر که و با مجرای رودخانه مزبور سرا بالا تا ملتقای چم بردیک و از آنجا با قرب نقاط پشته کوه چهل چارک و بعد باز با رعایت مجرای میاه از ذروه‌های موسومه به کیره بران و بیرام باسان و بند کوه کوچک و بند غربی ریحانی و سلطانی (یعنی آواز راوک) و سوریان و گردنه قری بران و کوه کله‌رش و کپرو کول امبی و سراول و ذروه مغرب کوچکه سومو و شینه‌تال و بله کوه و هراویل گذشته بعد رعایت مجرای میاه رشته کوه قندیل متروک گشته از روی پشته مابین هراویل و گردنه بوروش قوران در پائین دهنه تنک خانیک خرابه از ملتقای رودخانه خانیک و رودخانه سرا الباق از یسار رودخانه به یمین گذشته با قرب نقاط ذروه کوه میر عمر که کوه مزبور از سلسله کوه هراویل و بوروش قوران معدود است رسیده با قلل آن به ذروه قرا حصار و از آنجا با روی



پشته که در سمت مغرب قریه ساطمانیس واقع است برای تقاطع دره قتور به مجرای رود چارچمن و بامجرای آب کورجان سرابالارفته به روی پشته که در جنوب آب کورجان است گذشته و به امتداد آن به ذروه غربی خضر بابا و از آنجا به ذروه‌های موسومه به کوری یاهین و کدک کورچیان و کدک نظر بیک و بوربکزاده گذشته و بعد به مغرب پیچیده از روی ذروه‌های پشته مابین آب بزرگ و خراب سورک به تپه قرامحمود آلان منتهی گردیده و از آنجا بامجرای قره‌صو و ترشیک چای که در منطقه خریطه‌های رسمیه است به ملتقای رود چبوقلی چائی رسیده و از آنجا بامجرای آبی که از جانب غربی پشته موسوم به سنگ گهر می‌آید دره را روبه بالا رفته از منتهای دره از روی ذروه‌ها به ذروه اصلی تندرک و از آنجا از ذروه‌های قرادره و کوره و بره‌سوره و کدک خزینه و پشت قلندری و قانلو بابا و قرقلیمه و سنورلو گذشته و به امتداد پشته که از ذروه سنورلو به جانب رودخانه ساری صومتمند است مجرای ساری صورا از یمین به یسار عبور کرده با قرب نقاط پشته که از جانب شرقی قریه موسوم به انیک به جانب رودخانه ساری صومتمند است رسیده به امتداد ذرات متصله آن به اصل ذروه انیک و از آنجا به مابین دو کوه آغری منتهی و از آنجا به نقطه که ملتقای حدود دولتین بادولت فخمیه روسیه است متصل می‌شود. این خط حدود نیز که از کیوه رود تا کوه آغری بیان شده است، علاوه بر اینکه به مقتضای تعلیمات سنیه خودمان مطابق حکم صریح فصل سیم معاهده اخیره ارضروم است. چون رودخانه کیوه رود و کلوی در دره آلان تا حد غربی تیبوش و بعد سلسله کوه دولان و ابوالفتح تادهنه‌نک قاسم‌ریش یعنی قریه شینیه عبارت از حدود طبیعی است. و هم چنین در سمت لایجان هم از ذروه موسوم به کل کلینه (که مبداء سلسله متصله کوه قندیل معروف و سلسله مزبور تا اواخر ممتد است) تا ذروه میدان یعنی تا جنوب دره بارژ که واقعه در محال برادوست و کذالك از شمال دره بارژ که یعنی از ذروه‌های چهل‌برد و کوه کوچک تا ذروه میر عمر (که در جنوب دره قتور من محال خوی واقع است) و بعد از ذروه تندرک تا ذروه سنورلو، خط

حدود مزبور به امتداد رشته کوه قندیل و بارعایت مجرای میاه از ذرات متصله و متسلسله مزبوره مرور کرده بدین جهت به حدود طبیعی منطبق است.

و چون حدود طبیعی مزبوره عبارت از جبال متصله و متسلسله است در میان عشایر طرفین به حکم سد سدید و سور استوار بوده هجوم غافلانه آنها را به یکدیگر مانع آمده امنیت و آسایش اهالی طرفین را مطمئن خواهد نمود.

علاوه بر آن بقرار صورت سند قطع حدودیکه از طرف دولت علییه عثمانیه قریب ده سال قبل از انعقاد عهدنامه اخیر در خصوص رود ترك بعض اراضی به ادعای اینکه موافق عهدنامه قدیمه سلطان مرادی باید از طرفین به یکدیگر رد شود به امر دولت عثمانیه و دلخواه ایشان قلمی و مضاء و مبادله آن به دولت علییه ایران بموجب تحریرات رسمیه تکلیف شده است چنین معلوم و محقق می شود که موافق همین خط حدودیکه مابین نموده ایم خیلی زیادتر از خط حدود مندرجه در سواد سند مزبور، اراضی از طرف ایران بدولت علییه عثمانیه ترك شده است زیرا بموجب سند مزبوره دره قنور و دره بارژ که کاملاً و اراضی و دهات موسومه به سرالباق واقعه در یسار رودخانه الباق به جانب ایران منظور شده ولی بموجب خط حدودیکه ما بیان نموده ایم از منتهای غربی هر یکی از دره های مزبور بقدر دوسه میل مربع به سبب اینکه در خارج منطقه خریطه های رسمیه بوده اند بانضمام بعضی اراضی واقعه در داخل منطقه که در مغرب خط مذکور مانده اند فاضلاً بدولت علییه عثمانیه ترک میشود.

چون اکثر نقاط حدودیکه در حق بلوکات سردشت و بیتوش ذکر کرده ایم به حدود طبیعی از قبیل رودخانه کیوه رود و رود کلوی و ذرات دولان و لقباکیره و بروسپیان و فقیه باباخیر و مابین و سرفرخه و کل کلینه منطبق است. و در سمت تنگ قاسمه رش از متصرفات عثمانیه بلوکی غیر از پشت در نیست که آنهم در خارج منطقه خریطه های رسمیه است و علاوه بر آن در ضمن مذاکرات مأمور عثمانی در مجالس ارضروم مصرح است که اراضی کائنه در تصرف ایران از بابت سردشت و تیبوش معادل یکصد و بیست قریه است و حال آنکه خط حدودیکه ما بیان نموده ایم حاوی اینقدر دهات نمیباشد، علیهذا گمان داریم که احتیاجی به اقامه دلیل دیگر نخواهد بود، مع مافیه بجهت



اثبات اینکه دولت علیه ایران به سبب اختیار معاهدهٔ اخیره برای اینکه منازعات حدود قدیمه کلیتاً بین الدولتین دفع شود، در این حوالی از بابت حدود قدیمه خود چقدرها بخشیده است، بیانات آتی‌ها علاوهٔ مقال مینمائیم.

سلیمان عزی افندی که در زمان سلطان محمود اول جنت مکان، وقایع نویس مخصوص ایشان بوده، در ضمن تاریخ خود که فیما بین عثمانیه معروف و معتبر است در ورق بیست و نهم محاربه با نادرشاه جنت آرامگاه یعنی در جزو وقایع سنهٔ یکهزار و صد و پنجاه و هشت هجری که عبدالله پاشا والی دیاربکر بتاخت و تازممالک ایرانیه مأمور بوده است، بعنوان اینکه خلاصه مفهوم تحریرات وارده از عبدالله پاشای مزبور به درسعادت (یعنی بابعالی) است می نویسد:

«... حسب المأموریت با عساکر منصوره که به معیت او ترتیب شده بود از موصل حرکت و به ممالک ایرانیه دخول و بهر طرف آغاز ترک و تاز و قوت قاهرهٔ اسلامیه را ابراز کرده تا به محل موسوم به سردشت که در حوالی ساوجبلاغ (مه‌آباد فعلی) واقع است ایصال جیوش و تخریب و احتراق نموده در تاخت و تاراج ایل و الکا ایعجام خبیث انجام ید»

«طولای جلادت اظهار و بهر کس از رفضهٔ بدکار دچار شدند، ایصال به»

«بئس القرار و جلب غنائم بشمار کردند و علاوه بر آن محمدقلیخان مگری»

«را با عشایر خود کوچانیده به سنجاق کوی رسانیده و بعد مراجعت خود»

«را به حوالی کرکوک عرض و اخبار نموده است.»

وباز در تاریخ مزبور در ورق دویست و پنجاه و هشت، چهار سال بعد از مصالحه نادرشاه مغفور تقریباً سه سال بعد از وفات ایشان یعنی در ضمن وقایع سنهٔ یکهزار و صد و شصت و چهار هجری در جزو خلاصهٔ تحریرات وارده از سلیمان پاشا والی بغداد مشروحاً مبین است که قلعهٔ اربیل از سرحدات منصورهٔ عثمانیه و ملاصق به سنور ایران بوده و برای منع وزیر مشارالیه از حرکات عسکریه در حدود ایرانیه و منع طوایف عسکریه از اضرار اهالی ایرانیه امر عالیشان سلطان عثمانی شرف صدور یافته است.

چون از تواریخ عثمانیه معلوم می شود که صورت حدود و سنور قدیمه به صحابت گنجعلی پاشا در سنه چهل و هشت از طرف سلطان محمود به نادر شاه فرستاده شده است یعنی زیاده از دو سال مباحثه حدود سنور در میان دو شهریار تاجدار مرقوم، خاصه به واسطه سرداران مذکور حرباً و صلحاً امتداد یافته است، البته بعد از این تفصیل عرایضی که مثل عبدالله پاشا و سلیمان پاشای مرقومان دو وزیر معتبر به فاصله شش، هفت سال یکی در وقت جنگ و دیگری در هنگام صلح به دولت فرستاده اند و اوامر منیعه دولت علیه عثمانیه که جواباً صادر شده است، از طرف عثمانیه مبنی به کمال بصیرت و این معنی خارج از حیزانکار خواهد بود و علاوه بر آن مضمون همه تحریرات مزبوره مطابق و مؤید یکدیگر هم می باشند. علیهذا معلوم و محقق می شود که کوه اربیل از حدود قدیمه ایران بوده، اراضی و محالات و نواحی واقعه در حدود مزبوره تا سردشت (که از غایت وسعت و اعتبار محال مزبوره مأموریت مخصوصه به تاخت و تاز آنها دست آویز مفاخرت امثال عبدالله پاشا وزیر معتبری بوده است) بر حسب معاهدات قدیمه ملك مشروح دولت علیه ایران بوده است، حتی بعد از تاخت و تاز مزبور باز مراجعت کردن عبدالله پاشا نیز مؤید ملك ایران بودن آنهاست.

**بنا بر این، ثابت و محقق می شود که اگر به ظن مأمور عثمانیه سنور قدیمه دولتین واقعاً گردنه چغان بوده است، خط حدود قدیمه از گردنه چغان به کوه اربیل گذشته و بعد بطرف وان می رفته است. علیهذا هیچ شبهه نمی توان نمود در اینکه موافقت خط استاتوقوئی که ما بر طبق معاهده اخیره بعنوان خط حدود جانب سردشت بیان نموده ایم، نواحی و محالات مسطور الاوصاف واقعه فیما بین خط مزبور و کوه اربیل کافراً بر وفق معاهدات قدیمه ملك مشروح دولت علیه ایران بوده و بر حسب حکم حدودی معاهده اخیر همه را بذل و فدا نموده است چون از تفصیل مزبوره محقق میشود، خط استاتوقوئی که ما بیان نموده ایم اینهمه اراضی و محالات را بدولت علیه عثمانیه واگذار می کند، علیهذا معلوم می شود که اعتقاد ما به اینکه در باب خالصانه و مطابق واقع بودن خط مزبور احتیاج**



به اقامه دلیل دیگر احتیاجی ملحوظ شود موافق آن از طرف ما ابراز و اثبات خواهد شد. اما دلایل مطابق استاتوقو بودن خطی که از ذرات موسومه به سرفروخه، کل کلینه که مبداء کوه قندیل در سمت سردشت هستند، یعنی از ابتدای بلوک لایجان تا آخر سرحد بیان نموده ایم، اولاً چون معلوم است که سلسله متصله کوه قندیل از ذروه مزبور تا ذروه موسومه به سنورلو که در جانب ما کو است ممتد شده فقط به غیر از جانب غربی دره بازر که و دره قنور در سایر جاها داخل منطقه هم می باشد.

علیهذا از دلایل مطابق استاتوقو بودن خطی که از ذروه کل کلینه تا ذرات میرعمرو قرا حصار ( که در جانب جنوب غربی دره قنور است.) بیان شده است :

یکی تحریرات رسمیه مأمورین دولتین فخیمتین واسطه است که متفقاً به مأمور عثمانیه نوشته اند مشعر بمنع پشای رواندوز که بدون اجازت مأمور ایران از ذروه کلهشین بداخله ایران نگذرد، تحریرات مزبوره ثابت می کند که سلسله مزبوره به حکم استاتوقو حدود سمت لایجان و اشنویه است.

دویم، صورت يك قطعه سند قطع حدود است که تقریباً در سنه یک هزار و دویمت و پنجاه تا پنجاه و هشت و ایام انعقاد مجالس ارضوم یعنی در زمان والی گری غالب پشای مرحوم در ارضوم به غالب پاشا و بعده به خلف او اسعد پاشا و بعده به خلف او خلیل کامل پاشا از طرف بابعالی به آرزوی امضاء و مبادله مأمورین ایران در خصوص ماده قطع حدود فرستاده اند، چون سند مزبور حاوی حقوق ایران نبوده، از طرف ایران امضاء و قبول نشده است، مع مافیه بقراریکه در سند مزبور مسطور است، محال گور که در مغرب دره بازر که یعنی در جانب غربی رشته کوه قندیل واقع است و کذالك قلعه باشقلان و ویرالباق و اشکدان و غیره و غیره که باز در جانب غربی سلسله مذکور واقع شده اند در تصرف ایران بوده اند، برای اینکه در جانب غربی سلسله مزبوره اند محال کور را در سمت بازر که و باشقلان و ویرالباق و سایر اراضی و محال مذکور - الاسامی را در سمت صومای و چهریق مطالبه کرده، بلوک قنور و چهریق و امثال

آنها اراضی و محالی را که در جانب شرقی سلسله مذکوره بوده اند به انضمام سرباق به ایران ترك می نموده اند ، این معنی دلیل کافی است بر اینکه در سمت بازر که و چه ریق سلسله مذکوره به اعتقاد عثمانیه من القدیم خط حدود بوده بلکه داخل حدود قدیمه ایران بوده است .

سیم ، اعتراف مأمور عثمانیه است در مجالس ارضروم که صریحاً حاوی است به اینکه محالات مزبوره در حین عقد معاهدهٔ اخیره در تصرف ایران بوده است چهارم ، تصریح نعیم مورخ معروف عثمانیه است که در جلد سیم تاریخ نعیم در صفحهٔ دو بیست و شصت و نه در ضمن وقایع سفر سلطان مراد رابع به تبریز و معاودت او تصریح کرده است که قنور در تصرف ساخلوی ایران مانده فتحش میسر نگشته است و گذشتن از گردنهٔ خانه شور را که ذروهٔ معروفهٔ قندیل در سمت چه ریق است صریحاً به گذشتن از سنور قزلباش تعبیر کرده است ، این تفصیل دلالت دارد که سنور قدیمهٔ این حوالی در جانب شرقی سلسلهٔ مزبوره نبوده و بلوکات مزبوره در تصرف ایران بوده است علیهذا ثابت می شود که خط استاتوقوی آنها هم نمی تواند در جانب شرقی سلسلهٔ مزبوره بوده باشد .

ثانیاً بیائیم به دلائل مطابق استاتوقو بودن خطی که در حق اراضی واقعه در سمت شمال دره قنور تا آخر سرحد بیان نموده ایم از قنور تا ذروهٔ سنور لو که در حدود ما کو است متصرف بودن دولت علیهٔ ایران به بلوکات آخورک و آباقا و قازلی گول و هیچگونه ادعا نداشتن دولت علیه عثمانیه در حق قازلی گول هم از صورت سند قطع حدود مذکور هم از مذاکرات مأمور عثمانیه در مجالس ارضروم مفهوم و مثبت است . چون جای انکار و قابل مباحثه نمی تواند بود که حد طبیعی بلوکات آخورک و آباقابه مغرب منطقه خریطه های رسمیه و خیلی تا آن طرف تر هم منتهی می شود و کذا لک سنور قازلی گول هم گدوک خزینه است که معبر عموم قوافل است و همهٔ عالم می دانند که مستحفظین طرفین قوافل را به گدوک مزبور رسانیده مراجعت می نمایند و از آنجا تا ذروهٔ سنور لو هم چه به



اقتضای طبیعت محلیه و چه به دلالت اسمیه نیز دلیل سنور بودن آن مابین ما کو و بایزید است و از زروء سنور لوتا کوه آغری مبداء حدود ایران و روس هم خط حدودیکه امتداد داده شده است چون از اراضی بایره واقعه در میان دهات طرفین گذشته است. این معنی دلیل میل طبیعی است و علاوه بر آن به فاصله زیاد در جانب مغرب آن محل موسوم به تیمور قاپو (دمور قاپو) که بدلت اسم خودش خط حدود بودن آن واضح است، بطرف عثمانیه مانده و بفاصله بسیار کم در جانب مشرق خط مزبور محل موسوم به یاریم قیه به سبب آنکه مسلماً در تصرف ایران بوده است به طرف ایران مانده است علیهذا محقق می شود خط حدودیکه از شمال دره قنور تا کوه آغری بیان نموده ایم کلیتاً مطابق استاتوقواست. مع مافیه اگر در نظر قوم سیون باز احتیاجی به مذاکره بوده باشد به تزئید بیان حاضریم. برای اشعار اینکه دولت علیه ایران درازاء معاهده اخیره در این سمت ها نیز تقریباً از حدود قدیمه خویش چه قدر بذل و فدا نموده است، بهمین قدر اکتفای نمائیم که اساس تمامی معاهدات قدیمه کلیتاً معاهده سلطان سلیمانی بوده و به موجب سنور سلطان سلیمانی قارص و بایزید داخل حدود ایران بوده و این معنی چه از بعض تواریخ عثمانیه و ایران و چه از صورت نامه جات مندرجه در مجموعه منشآت فریدون بیك که در نظر عثمانیه محل اعتبار است، مفهوم است. کذا لک در تواریخ ایران این فقره هم مسطور است که بعد از مراجعت سلطان مراد رابع از سفر تبریز، حاکم بایزید به سبب آنکه در قلعه داری فتور کرده بود از طرف شاه صفی جنت مکان جزا داده و معاتب شده است، بنابراین محقق میشود که خط حدود قدیمه از سمت الباق و دیارین بطرف قارص می گذشته و بر حسب معاهده سلطان مرادی قارص و بایزید از ممالک حقیقیه ایران معدود می گشته است ولی درازاء معاهده اخیره ارضروم از طرف ایران به دولت عثمانیه علناً بذل و واگذار شده است.

بیائیم به رد و تسلیم دره قنور یعنی بلوک قنور و امثال آن اراضی و محالی دیگر که حین عقد معاهده اخیره در تصرف دولت علیه ایران بوده و بعد از معاهده از طرف

مأموران سرحدیه دولت علیّه عثمانیه و عشایر آنها تخطی حدود و غصب کرده اند چون در خصوص استرداد عموم این مقوله اراضی (که بعد از معاهده اخیره غصب شده اند) و ارجاع آنها بحال استاتوقو از طرف دولتین فخیمتین متوسطین تأمینات قویه به دولت علیّه ایران داده شده و دولت علیّه ایران هم به اعتماد تأمینات مرقومه منتظر وقت انعقاد مجالس حل مسائل سرحدیه بوده و این معنی حقوق ایرانیه را در حق اراضی مزبوره کافئاً یکدرجه هم تأیید کرده است و در نظر دولت علیّه عثمانیه هم اقوی و کافی بودن تأمینات مزبوره غیر قابل انکار است. علیهذا اکنون که بعونه تعالی بطور سزاوار شأن مصافات دولتین بواسطه اجتماع قومسیون مختلط تحدید حدود حل مسائل سرحدیه به میان آمده به مذاکرات لازمه آن ابتدا شده است لزوماً اخطار می نمایم که زمان رد آن طور اراضی به دولت علیّه ایران و فعال مجری داشتن تأمینات مرقومه رسیده است، خصوصاً در باب دره قنور که يك نقطه مهم اسطراطژی است و سوء تأثیرات آن در حق ایران فاحش و غیر قابل اغماض است و علاوه بر آن تا دو فرسخ و نیمی شهر خوی ممتد شده قابل و محتمل است از عشایر سرحدنشین که بر قتل و غارت و سرقت و شرارت عادت کرده اند جماعت سرحد و اشرار در يك شب دو دفعه پیاده به خیال سرقت یا غارت از دره مزبوره به شهر خوی رفته معاودت نمایند و کذا لک از دره مزبوره به شهر تبریز که مرکز حکومت آذربایجان است، اشقیای سواره می توانند در يك شب رفته و مراجعت کنند.

با این تفصیل در تصرف عثمانیه ماندن دره مزبوره علاوه بر اینکه خلاف معاهده و مغایر تأمینات مرقومه است، تنها به ملاحظه احوال معلومه عشایر بی نظام متوقف امتداد خط حدود هیچ تردید نمی توان نمود که ممکن است موجب اخلال امن و آسایش شهر تبریز و شهر خوی و تمامی اراضی واقع در مابین آنها و اراضی و محال مجاور قنور گردیده دائماً بین الدولتین تا اخلال صفوت و مسالمت هم اسباب فتنه و فساد بشود.



بنا بر این عدم اغماض دولت علیه ایران در خصوص این حق خود طبیعی است، کذا لك به ملاحظات حسنه و خیریه شیوه عهده داری و رعایت امن و آسایش حدودی هم که مرکز کوز خاطر دولت علیه عثمانیه است مغایر است علیهذا در خصوص تعجیل رد اراضی مغصوبه معلومه به ایران و ایفاد اجرای کامل احکام معاهده اخیره و تأمینات مرقومه موافقت محقانه قومیسینون را عن صمیم البال دعوت کرده و بعنوان خاتمه لایحه خودمان همان شرطی را که در ابتدای لایحه بیان نموده ایم تکرار و ختم کلام می نمائیم.

# مهرها، طغراها و توقیع‌های

پادشاهان ایران از ایلخانیان تا پایان قاجاریه

رسم مهر کردن و دستخط-  
گذاری (توقیع) ۲ نامه‌ها و  
مکاتیب و فرمانها از دیرباز در  
ایران معمول بوده است و نمونه  
های بسیار از این مهرها و توقیع  
ها و طغراها در دست است که  
خود میتواند از بسیاری جهات  
مورد پژوهش و بررسیهای  
تاریخی قرار گیرد.

در بارهٔ سجع مهرهای  
پادشاهان ایران دورهٔ اسلامی  
تا کنون سه مقاله در مجلات  
فارسی ۳ بچاپ رسیده است و

بقلم:

سرنگ دکتر جهانگیر قائم مقام

(دکتر در تاریخ)

۱- دربارهٔ مهرهای پادشاهان ایران پیش از دورهٔ اسلامی، آقای رکن‌الدین همایون فرخ مقاله‌ای جامع در دست‌نوشتن دارند و ما وعده میدهیم بزودی آنرا در یکی از شماره‌های مجله از نظر خوانندگان گرامی بگذرانیم.

۲- توقیع دولت بمعنی نشان‌گذاردن است و نوشتن عبارتی در پای نامه را هم توقیع میگویند. دستوراتی را که پادشاهان و امرا در زیر عرایض و گزارشها می‌نوشتند نیز توقیع میگفتند و چون در پای این نوشته‌ها و دستورات امضا می‌کردند رفته‌رفته توقیع بمعنی امضا هم بکار رفته است.

۳- مقالهٔ شادروان دکتر علی مظاهری بنام «مهرهای پادشاهان ایران (۸۸۴-۱۳۴۵ قمری)» در مجلهٔ یغما سال پنجم شماره ۲ و مقالهٔ دوست دانشمند آقای طاهری شهاب زیر عنوان «سجع مهر سلاطین ایران، در سالنامهٔ کشور سال یازدهم و هم مقالهٔ دیگری از ایشان بنام «سجع مهر سلاطین و شاهزادگان و صدور ایران، در شمارهٔ هشتم سال دوم مجلهٔ وحید. در این مقاله اخیر بخشی هم به سجع مهر شاهزادگان و صدور تخصیص داده شده که بسیار مفید و بی سابقه است.



خاورشناس انگلیسی رابینو H. Rabino نیز در کتابی بنام «سکه‌ها، نشانها و مهرهای پادشاهان ایران» تا جائی که توانسته است عکسهائی از آنها را هم نشان داده است؛ ولی باید دانست چون هیچیک از این کارها کامل نبوده‌اند بخصوص که در برابر هر سجع مهر، عکس و شکل آنرا هم ارائه نداده‌اند چنین بنظر میرسد لازم باشد تحقیقی جامعتر - اگرچه باز هم کامل نباشد - در این باره صورت گیرد. بدین سبب در این شماره بدرج سجع مهر پادشاهان ایران در دوره اسلامی و نقش توقیع‌ها و طغراها و عین دستخط‌های ایشان با ارائه تصویر و شکل هر یک از آنها تا آنجا که مقدور بوده است می‌پردازیم و خود معترفیم که این تحقیق هم هنوز کامل نیست زیرا بمرور که اسناد و فرمانها و نامه‌های تاریخی بدست آید بی گمان مطالب تازه‌تری بر این مبحث افزوده خواهد شد.

## اولا - سجع مهرها

### ایرانخاندان

#### ۱- مهر ارغون (۶۸۳-۶۹۰ هجری قمری)

این مهر قدیمترین مهریست که تا کنون در دست داریم و آن بر روی نامه‌ای خورده است که ارغون به فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه نوشته است.<sup>۵</sup> سجع آن مهر بخط چینی و مفهوم و معنی آن بقسمی که آبل رموزا Abel Remusat خوانده است چنین می‌باشد<sup>۶</sup>

«مهر معین‌الملک و مصلح‌المله»<sup>۷</sup>

#### ۴- The Coins, Medals and Seals of The Shahs of Iran (1500 - 1948)

چاپ آکسفورد سال ۱۹۵۱

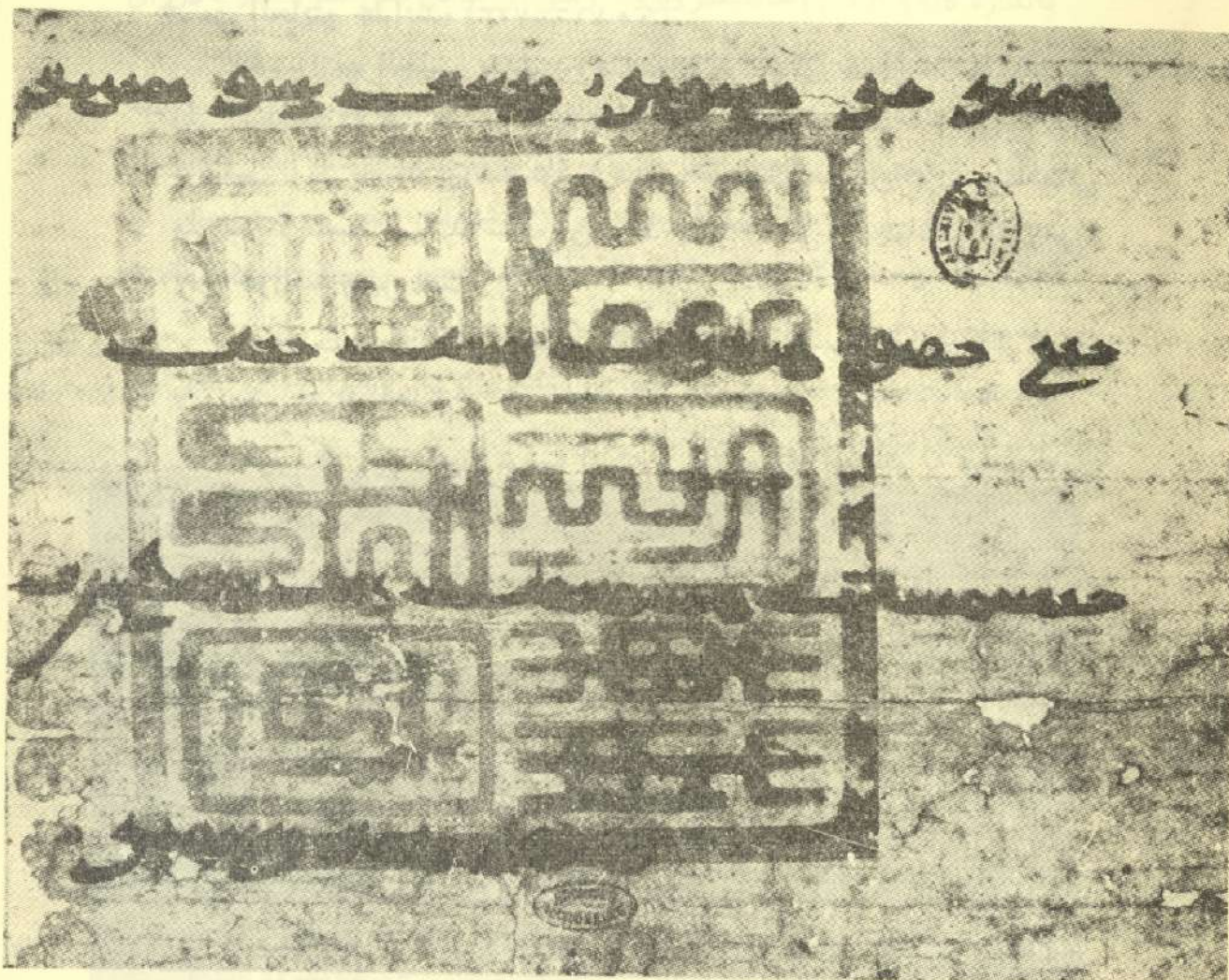
۵ - اصل این نامه در بایگانی ملی پاریس بشماره AE.III 202 ضبط است و مادر یکی از شماره‌های آینده مقاله‌ای درباره آن خواهیم نگاشت.

۶ - ن. گ. به مقاله او در نشریه «موسسه سلطنتی فرانسه - فرهنگستان ادب و کتبه‌ها»

دوره اول (۱۸۱۸-۱۸۲۲) ص ۳۷۴

۷ - عین عبارت فرانسوی آن چنین است:

Sceau du ministre d'Etat (Aide du royaume) Pacificateur des Peuples



شکل ۱ - اثر آل تمغای ارغون

## ۲- طغرای غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ هـ ق)

از غازان اثر مهری هنسوز ندیده ایم ولی سواد طغرای آنرا بموجب ضبط رشیدی میدانیم که چنین بوده است<sup>۸</sup>

« بسم الله الرحمن الرحيم بقوة الله تعالى و میامن الملة المحمدیه

فرمان سلطان محمود غازان »

۸- ن. ک به جامع التواریخ ج ۲ چاپ دکتر کریمی از ص ۱۰۰۵ به بعد



## ۳- مهر الجایتو خدا بنده (۷۰۳-۷۱۶ هـ ق)

الف - از مهر الجایتو خدا بنده متاسفانه در حال حاضر عکسی نداریم ولی میدانیم که این مهر بر روی نامه ای که بتاريخ هشتم محرم ۷۰۴ هـ ق به فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه نوشته شده، خورده و اصل آن نیز در بایگانی ملی پاریس ضبط میباشد. سجع آن بخط چینی و معنی آن چنانکه آبل رموزا آنرا خوانده چنین است:<sup>۹</sup>

«بر حسب فرمان عالی. مهر وارث امپراطور، مأمور انقیاد ده هزار بربر»

ب - طغرای الجایتو

بطوریکه آبل رموزا نوشته است بر بالای نامه الجایتو به فیلیپ لوبل این جمله نیز دیده میشود:

«غیاث الدین خدا بنده محمد»<sup>۱۰</sup>

وقاعده عبارتت بدین شکل که بر بالای نامه نوشته شده باشد جز طغرا

چیزی نمیتواند بود.

### جلایریان

## ۴- سلطان احمد بن اویس (۷۸۴-۸۱۳ هجری قمری)

الف - از مهر پادشاهان آل جلایر تنها اثر و سجع مهر سلطان احمد پسر سلطان اویس جلایر را در دست داریم که بر حسب رسم و عادت آن روزها، چندین بار بر روی فرمانی بنام شیخ صدرالدین صفوی خورده است<sup>۱۱</sup>

مهر و یا آل تمغای<sup>۸</sup> مزبور که بخط کوفی است شکل چهار گوشه ای

۹- مقاله آبل رموزا ص ۳۹۲

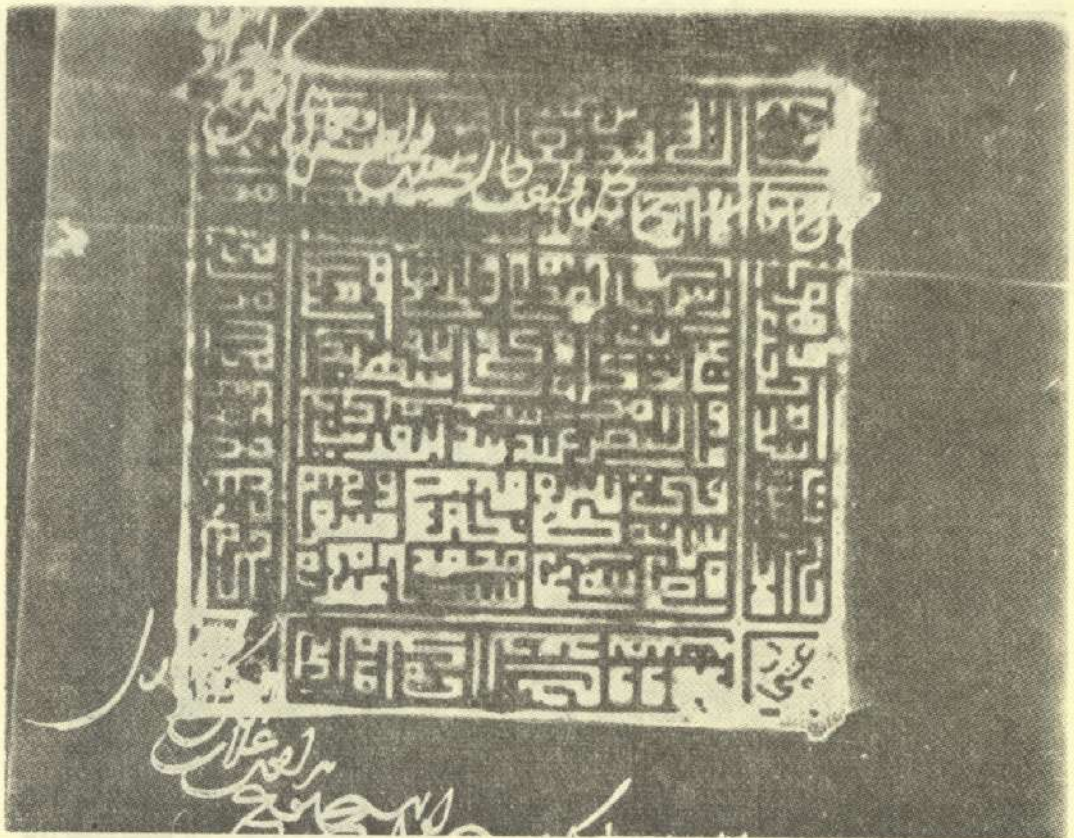
۱۰- همان مقاله و همان صفحه

۱۱- اصل این فرمان در کتابخانه ملی پاریس و بشماره Suppl. Pers. 1630

ضبط است و برای آگاهی بیشتر درباره این فرمان به مقاله فرمان منسوب به سلطان احمد جلایر بقلم فکارنده در شماره ۵ سال سوم بررسیهای تاریخی (از ص ۲۷۳ تا ص ۲۹۰) و کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلایریان تاپهلوی تألیف نکارنده (ص ۹-۱۵) رجوع کنید.

باندازه ۱۲/۵ X ۱۲/۵ سانتیمتر دارد<sup>۱۲</sup> و متن آن شامل شش سطر است و شادروان قزوینی آنرا چنین خوانده است<sup>۱۳</sup>

«لا اله الا الله محمد ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله وكفى بالله شهيدا وما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم في سنة تسع وخمسين وسبعمايةه صلى الله على سيدنا محمد و در حاشیه آن چنین نوشته است،  
«لا اله الا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد يحيى ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شئ قدير نعم المولى ونعم النصير،  
و در چهار گوشه مربع، نام خلفای راشدین ابوبکر و عمر و عثمان و علی ثبت شده است. (شکل ۲)



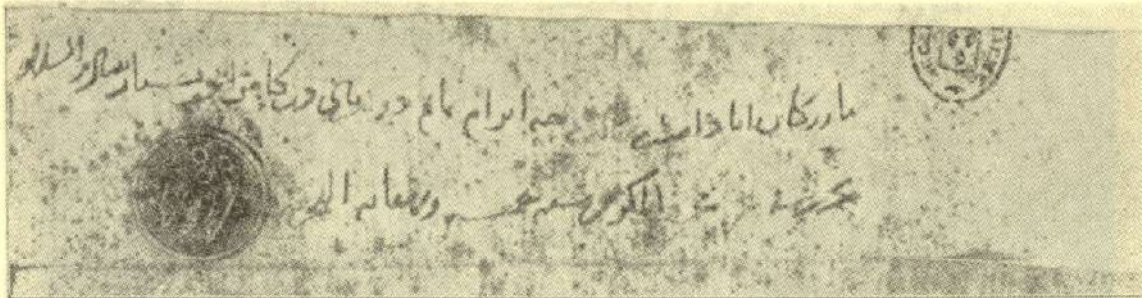
۱۲- آل تمنا بمعنای مهر سرخ (آل = سرخ و تمنا = مهر) است و آنرا با مرکب سرخ روی فرمانها و احکام و نامه‌های پادشاهان میزدند و دو نوع تغای دیگر هم بوده است یکی آلتون تمنا (مهر طلائی، بامرکب طلائی) و قراتمنا (مهر سیاه بامرکب سیاه)  
۱۳- مقاله «فرمان سلطان اویس جلایر» در شماره ۶ مجله یادگار سال یکم.



بطوریکه از مقایسه تمغای ارغون و سلطان احمد برمی آید، جلایریان طرح تمغای خود را از تمغای ایلخانان تقلید کرده اند (ر. ک. به شکل ۱)  
 ب - توقيع سلطان احمد که در پای همین فرمان دیده میشود «احمد بن اویس» است. (شکل)

### تیموریان

۵- از مهر پادشاهان تیموری هم تنها، اثر و سجع مهر امیر تیمور گورگان (۷۸۲-۸۰۸) که «راستی رستی» بوده است در دست میباشد و اثر این مهر را در پای نامه ای که امیر تیمور به شارل ششم پادشاه فرانسه نوشته است می بینیم<sup>۱۴</sup>



شکل ۶ شماره ۴ - اثر محمد امیر تیمور گورگانی

### قراقویونلو

۶ - جهان شاه قراقویونلو (۸۴۱-۸۷۲)

سجع مهر او چنین بوده است:

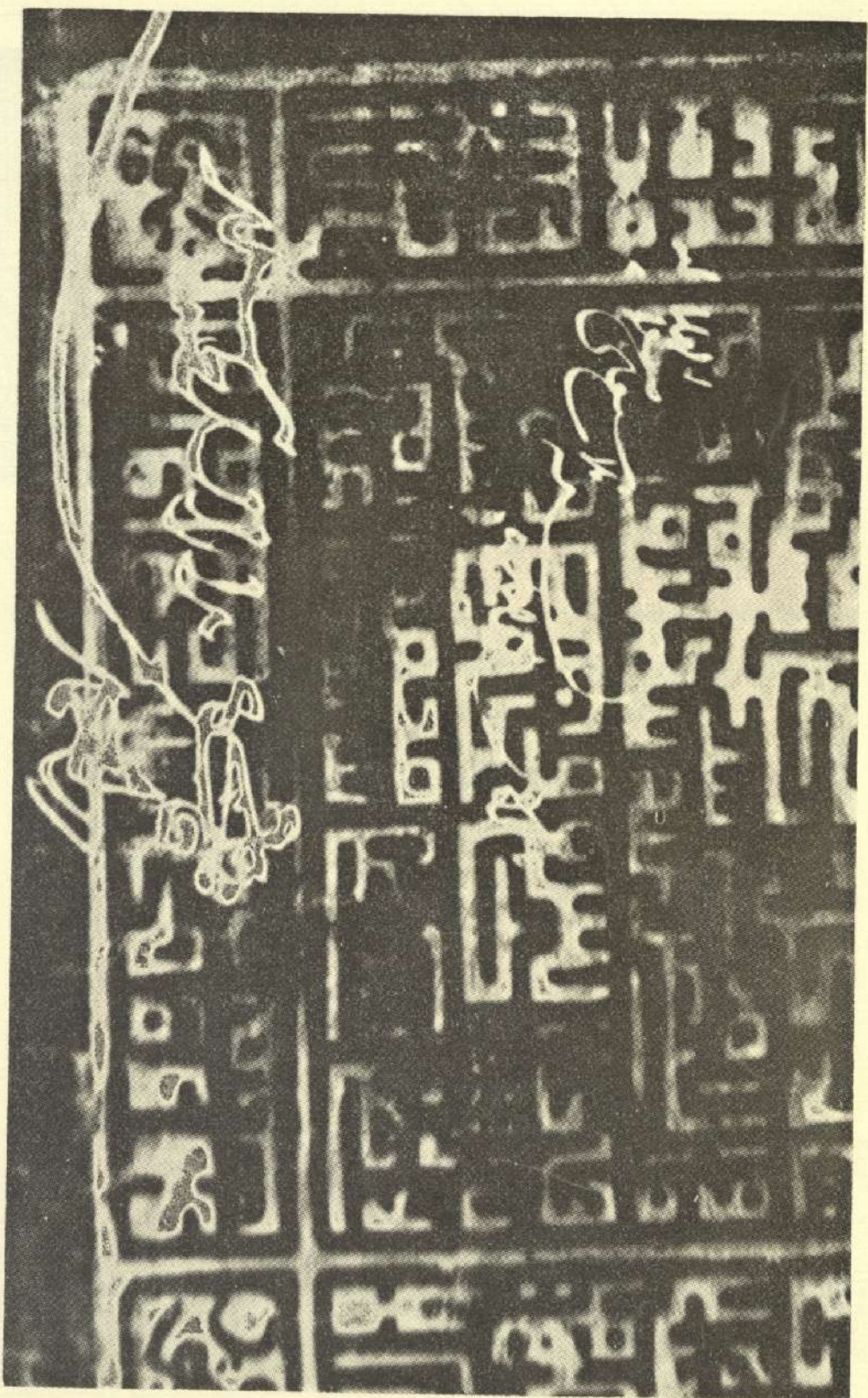
من عدل ملك جهان شاه - من ظلم هلك (از فرمان مورخ ۲۷ جمادی الاولی

سال ۸۶۷ هجری قمری)<sup>۱۵</sup>

۱۴- متن این نامه و عکسی از آن را شادروان محمدزوینی با توضیحاتی در مجله کاوه شماره ۵ دوره دوم بچاپ رسانیده است و اصل نامه مزبور در بایگانی ملی پاریس طی شماره AE.III. 204 محفوظ میباشد.

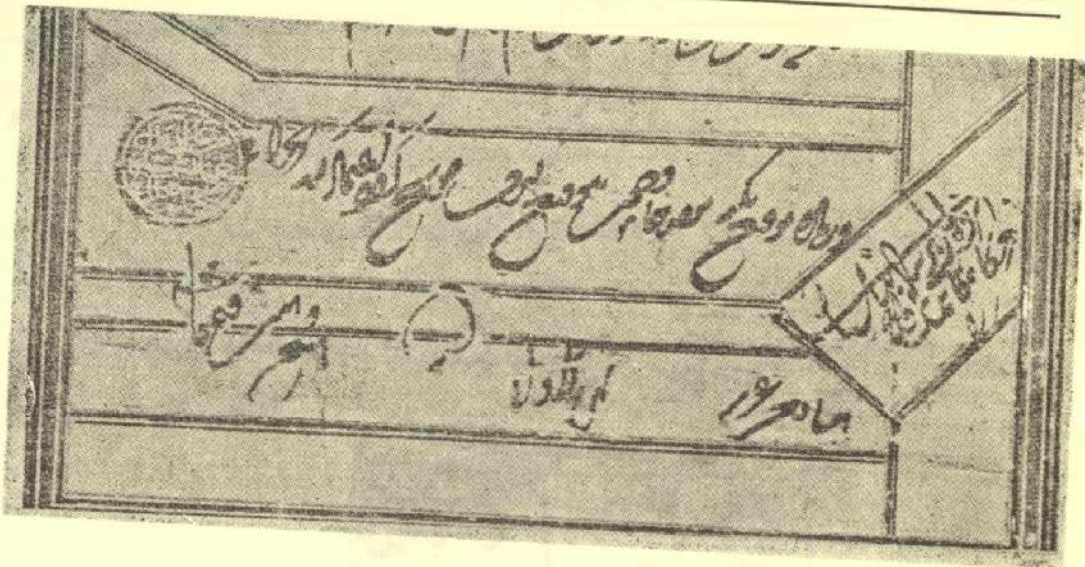
۱۵- این همان سندیست که دوست دانشمند آقای طاهری شهاب درباره آن به نقل از جلد سوم کتاب تاریخ ادبی ایران تألیف براوان (ترجمه آقای علی اصغر حکمت) اشاره کرده اند و عکس آنرا از رساله ایران شناس دانشمند آقای ژان او بن Jean Aubin زیر نام «یادداشتی بر چند سند از آق قویونلو» چاپ دمشق ۱۹۵۶ نقل کرده ایم.





صورت شماره ۳ - توثیح سلطان احمدین اولیس جلائر





شکل شماره ۵ - اثر مهر جهانشاه قراویونلو

سن علی (۸۷۲-۸۷۴)  
 از این پادشاه اثر مهری نیافتیم ولی نقش طغرای ۱۶ او که بر بالای  
 فرمانی بتاریخ ۸۷۲ هـ ق باقی است چنین است  
 هوالمهم والمعز- ابوالفتح حسن علی بهادر سیوزومیز<sup>۱۷</sup>

هوالمهم والمعز

ابوالفتح حسن علی

شکل شماره ۶ - نقش طغرای حسن علی قراویونلو

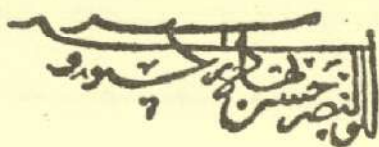
۱۶- طغرا خطوط منحنی و پیچیده‌ای بود که پس از نوشته شدن فرمان و حکم، با آب‌زر  
 یا شکرکف و گاهی با مرکب سیاه بر بالای آن می‌کشیدند و آن بمنزله توشیح شاه بود. طغرا  
 گاهی خطی ساده گاهی شامل عباراتی هم بوده است.  
 ۱۷- ماتناداران ج ۱ فرمان شماره ۴

## آق قویونلو

۸- اوزون حسن (۸۷۱-۸۸۳)

در فرمانی بتاریخ ۶ جمادی‌الثانی سنه ۸۸۰ نقش طغرای اوزون حسن بدین گونه است :

الحکم الله ابوالنصر حسن بهادر سیوزومیز<sup>۱۸</sup>



شکل شماره ۷ - طغرای اوزون حسن

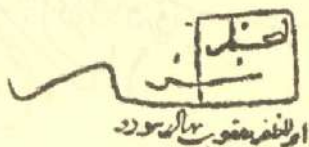
۹- یعقوب بیگ بن اوزون حسن

الف - سجع مهری بدین گونه از او در فرمانی بتاریخ ۱۵ رمضان ۸۸۴ هـ. ق در دست است :

ان الله ناصر بالعدل والاحسان ، یعقوب بن حسن بن علی بن عثمان<sup>۱۹</sup>  
ب - سجع مهردیکری بدین شرح در فرمانی بتاریخ چهارم جمادی‌الاول<sup>۲۰</sup>  
۸۹۲- دارالسلطنه تبریز

هر آنکه جانب اهل خدا نکهدارد خداش در همه حال از بلانکهدارد

یعقوب بن حسن ۸۹۲



شکل شماره ۸ - اثر مهر و نقش طغرای یعقوب بیگ

۱۸- همان کتاب فرمان شماره ۵

۱۹- طاهری شهاب و مظاهری

۲۰- ماتناداران ج ۱ فرمان ۶



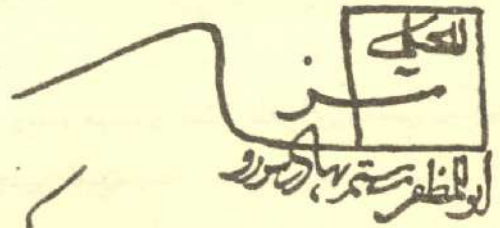
ج - نقش طغرانی بسدین شرح : «الحکم الله ابوالمظفر یعقوب بهادر سیوزومیز، ۲۱ (نگاه کنید به شکل ۸)

۱۰- رستم بیگ بن مقصود بیگ بن اوزن حسن

از این پادشاه دو سجع مهر و یک طغرا در دست است :

الف - سجوی که بر فرمان مورخه ۸ ذیقعدہ ۸۷۸ و بدینگونه است :

ومن رزقناه منارزقاً حسن رستم بن مقصود بن سلطان حسن ۲۲



کس از طغیاه مملکت ایران  
کس از کسای ایران

نقشه مار و حمار و المومنین

موردی که در سوره سیم مار و حمار و المومنین و خلاصه حکایت



سال رسد کس از کسای ایران

شکل ۹ - اثر مهر و نقش طغرانی رستم بیگ آق قویونلو

۲۱- همان کتاب و همان فرمان

۲۲- از ماتنادران ج ۱ فرمان ۷

ب - سجع دیگری بدین شرح :

عدل کن کز عدل کردی صف شکن رستم مقصود بن سلطان حسن<sup>۲۳</sup>  
در رساله « یادداشتی بر چند سند از آق قویونلوها ، ۲۴ نیز فرمانی از  
رستم بیگ بتاریخ اول رمضان سال ۹۰۰ هجری قمری با عکسی از آن بچاپ  
رسیده است و اثر مهر دایره شکل رستم بیگ در گوشه چپ و پائین فرمان  
دیده میشود که متأسفانه سجع آن خوانده نمی شود ولی از قرائن پیداست  
که مطالب سجع مهر ، همان بیت « عدل کن کز عدل ... الخ ، میباشد .

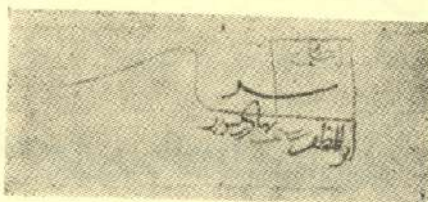
ج - نقش طغرا :

چنانکه در تصویر شماره ۹ دیده میشود نقش طغرای رستم بیگ که  
بر بالای فرمان مزبور نوشته شده چنین است .

الحکم الله

ابوالمظفر رستم بهادر سیوزومیز

و در فرمان دیگری هم که بتاریخ رمضان سال ۹۰۰ هجریست همین طغرا  
دیده میشود<sup>۲۵</sup> (شکل ۱۰)



شکل ۱۰ - نقش دیگری از طغرای رستم بیگ

۱۱- احمد بیگ بن اغور او محمد بن اوزن حسن

سجع مهر و نقش نکین او چنین بوده است :

لب خشک مظلوم گو خوش بخند  
که ما بیخ ظالم بخواهیم کند<sup>۲۶</sup>

۲۳- طاهری شهاب

۲۴- از این رساله که تألیف آقای ژان او بن است پیش از این هم صحبت شد (ر.ک

یاورقی شماره ۱۵).

۲۵- رساله ژان او بن و ماتناداران فرمان ۷

۲۶- طاهری شهاب



## ۱۲- الوند میرزا پسر اوزن حسن

سجع مهر او در فرمانی بتاریخ ۱۰ رجب ۹۰۴ اینطور بوده است :  
 الملك المنان - الوند بن حسن بن علی بن عثمان ۲۷

## صفوی یه

## اولا - مهرها ۲۸

## ۱۳- شاه اسماعیل صفوی بهادرخان (۹۰۷-۹۳۰)

الف - سجع مهر شاه اسماعیل اول که بر روی مهری گلابی شکل باقیست  
 اینطور بوده است ۲۹

« اللهم صل علی محمد مصطفی وعلی مرتضی و حسن رضی و حسین شهید  
 کربلا ، زین العابدین ، محمد باقر ، محمد تقی ، علی نقی ، حسن عسکری ،  
 محمد مهدی . العبد اسمعیل بن حیدر صفوی ۹۱۴



شکل ۱۱

## ۱۴- شاه طهماسب یکم (۹۳۰-۹۸۴)

از شاه طهماسب اثر مهرهای متعددی با سجعهای متفاوت در دست است :  
 الف - مهر دایره شکل :

۲۷ - از طاهری شهاب و مظاهری . در هر دو این مقالات الوند میرزا را اشتباها  
 جزو سلسله قراقویونلو دانسته اند .

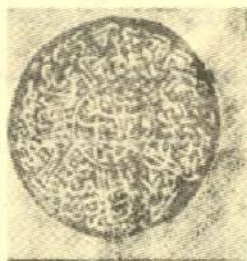
۲۸ - در این بخش از نقش طغراها بطوریکه در بخش پادشاهان آق قویونلو و قراقو-  
 یونلو بعد از شرح مهرها ، از طغراهای آنها هم گفتگو شده است ، صحبت نمی کنیم بلکه از  
 آن ، در مبحثی جداگانه تحت عنوان طغراهای پادشاهان صفوی در پایان همین بخش گفتگو  
 خواهیم کرد .

۲۹ - از کتاب راینو

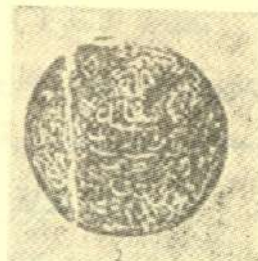
در وسط : بنده شاه ولایت طهماسب

در حاشیه : « محمد المصطفی علی المرتضی حسن الرضا حسین الشهد علی زین العابدین محمد الباقر جعفر الصادق موسی کاظم علی بن موسی الرضا محمد التقی علی النقی حسن العسکری محمد المهدی »

از این نوع مهر و با همین سجع ، اثر سه مهر که از حیث حکاکی با یکدیگر اندک تفاوتی دارند دیده شده است . تصویر دو نوع آنرا را اینو در کتاب خود آورده است ( شکل ۱۲ و ۱۳ ) سومین آنها ( شکل ۱۴ ) بر فرمانی بتاریخ ۹۵۰ خورده که شکل آن در کتاب ماتناداران درج شده است<sup>۳۰</sup>



شکل ۱۳



شکل ۱۲

ب - مهر چهارم با سجع : بنده شاه ولایت طهماسب . مهر مسوده دیوان

اعلی سنه ۹۷۷<sup>۳۱</sup>

ج - مهر پنجم با سجع : سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل<sup>۳۲</sup>

د - سجع مهر ششم که چهار گوش و بزرگ بوده چنین است<sup>۳۳</sup>

در سه طرف : الله - محمد - علی

در وسط : بنده شاه ولایت طهماسب ۹۶۳

۳۰ - ج ۱ ص ۲۶۸ و چون نقش آن درست خوانده نمی شود از چاپ عکس آن خودداری کردیم . درباره این مهر به مقاله آقای سمسار در شماره ۱ سال سوم مجله بررسیهای تاریخی نیز نگاه کنید .

۳۱ - ماتناداران ج ۱ فرمان ۱۶ و همچنین در مقاله مظاهری

۳۲ - طاهری شهاب و مظاهری و سمسار

۳۳ - سمسار : مقاله فرمان نویسی در دوره صفویه شماره ۲ سال سوم بررسیهای تاریخی

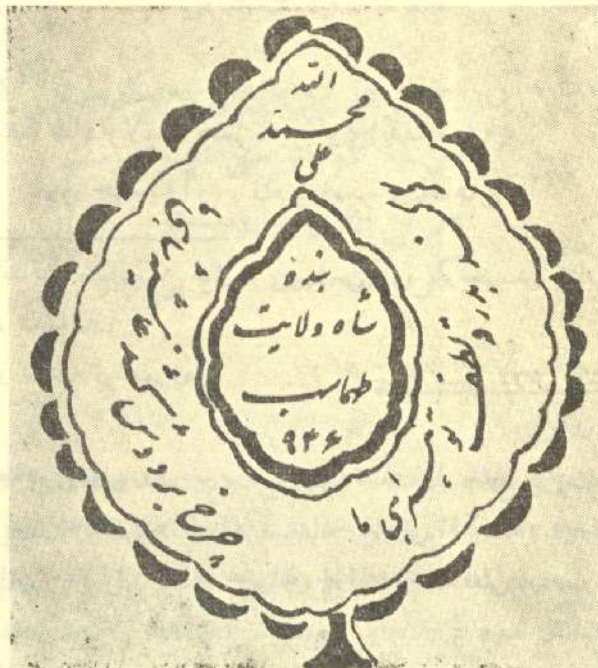


در حاشیه: چون نامه جرم ما بهم پیچیدند  
 بردند و بمیزان عمل سنجیدند  
 بیش از همه کس گناه ما بود ولی  
 ما را به محبت علی بخشیدند



شکل ۱۴

ه - سجع مهر هفتم شاه طهماسب که کلابی شکل است بدینگونه بوده است  
 در بالا : الله - محمد - علی  
 در وسط : بنده شاه ولایت طهماسب ۹۴۶



شکل ۱۵

(۱۴)

در حاشیه : گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما  
چرخ بردوش کشد غاشیه شاهی ما ۳۴

۱۵ - سلطان محمد خداپنده (۹۸۵-۹۹۶) :

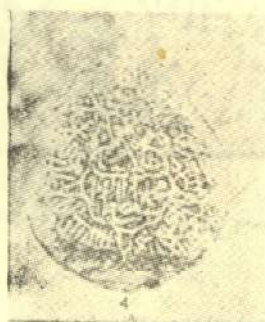
الف - دربالا : الله ، محمد، علی

در وسط : غلام شاه ولایت سلطان محمد بن طهماسب :

در حاشیه بیت شعری است که قسمت‌هایی از آن خوانده نمیشود :

..... علی مولا امیر المؤمنینم

..... زجان و دل غلام کمترینم ۳۵



شکل ۱۶

۱۶ - سلطان حمزه :

بنده شاه ولایت حمزه ذی القعدة ۹۹۴

در حاشیه آن ، نام پیغمبر و امامان ۳۶

۳۴ - همان مقاله ، شماره ۱ سال سوم بررسی های تاریخی - در کتاب ماتناداران سجع

این مهر بفلط خوانده شده است :

گر کشند مرحمت و لطف تو همراهی  
چرخ بسر دوش کشد غاشیه شاهی

ر.ک به ج ۱ ص ۲۷۶

۳۵ - آقای طاهری شهاب و مرحوم مظاهری قسمت اول سجع را درست خوانده اند ولی

چون حاشیه را نتوانسته اند بخوانند تصور کرده اند قسمتی از آن نام معصومان است - آقای

سمسار نیز جزء اول این سجع را اشتباهاً حبی الله خوانده است. ولی بهر حال دو مصراع از شعر

خوانده نمیشود.

۳۶ - مظاهری و طاهری شهاب



## ۱۷ - شاه عباس بزرگ (۹۹۶-۱۰۳۸)

از شاه عباس اثر سجع پنج چهارمهر باقیست :

الف - بنده شاه ولایت عباس مورخه ۹۹۴

در حاشیه : نام پیغمبر و امامان <sup>۳۷</sup>

ب - مهردیگری گلابی شکل و کوچک بسجع : خاتم بنده شاه ولایت

۹۹۶ <sup>۳۸</sup> (شکل ۱۷)



شکل ۱۷

ج - سومین مهر، مهریست گلابی شکل و با این سجع : (شکل ۱۸)

در بالا : حسبی الله

در وسط : بنده شاه ولایت عباس

در حاشیه آن : جانب هر که با علی نه نکوست

هر که گوباش من ندارم دوست

هر که چون خاک نیست بر در او

گرفرشته است خاک بر سراو <sup>۳۹</sup>

۳۷ - همان مدارک

۳۸ - آقای طاهری شهاب در مقاله خود این سجع را «خاتم شاه ولایت عباس» نوشته است

و مرحوم مظاهری آنرا «خادم شاه ولایت عباس» خوانده است و صحیح آن بطوریکه در تصویر مهر پیدا است چنانست که ما نوشته ایم و آقای سمسار نیز آنرا چنین خوانده اند.

۳۹ - سمسار: ش ۱ سال سوم بررسیهای تاریخی - به یکصد و پنجاه سند تاریخی نیز رجوع

کنید (سند شماره ۹)



شکل ۱۸

د - مهر چهارم دایره شکل و باین سجع بوده است (شکل ۱۹)

در وسط : بنده شاه ولایت عباس ۹۹۹

و در حاشیه نام چهارده معصوم :

اللهم صل على النبي والوصی والبتول والسبطين والسجاد والباقر والصادق

والكاظم والرضا والتقى والنقى والزكى والمهدى



شکل ۱۹

(۱۷)



## ۱۸ - شاه صفی اول (۱۰۳۸-۱۰۵۲)

الف - مهری گلابی شکل باین سجع ۴۰

در بالا : حسبى الله

در وسط : هست از جان غلام شاه صفی ۱۰۳۸

در حاشیه : جانب هر که باعلی نه نکوست

هر که گوباش من ندارم دوست

هر که چون خاک نیست بر دراو

گر فرشته است خاک بر سر او



شکل ۲۰

ب - مهر چهار گوش ساده : ۴۱

بنده شاه ولایت صفی ۱۰۳۸



شکل ۲۱

ج - مهر دایره شکل ۴۲

در وسط : هست از جان غلام شاه صفی ۱۰۳۸

در حاشیه : اللهم صل على النبي والوصى والبتول والسبطین والسجاد  
والباقر والصادق والكاظم والرضا والتقى والنقى والعسکرى والمهدى (شکل ۲۲)

۴۰ - سمسار و رایینو

۴۱ - طاهری شهاب - مظاهری ، سمسار ، شکل از کتاب رایینو

۴۲ - سمسار : مقاله فرمان نویسی ش ۱ سال سوم بررسیهای تاریخی - شکل از کتاب

ماتناداران ج ۲ فرمان ۲۱



شکل ۲۲

۱۹ - شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷)

از شاه عباس ثانی اثر پنج مهر در دست است :

الف - مهر چهار گوش ساده ۴۳

بنده شاه ولایت عباس ۱۰۵۲



شکل ۲۳

ب - مهر دایره شکل که با سجع مذکور در زیر با دو تاریخ ۱۰۵۲ و

۱۰۵۱ در دست است ۴۴

در وسط : بنده شاه ولایت عباس ثانی  $\frac{۱۰۵۲}{۱۰۵۱}$

در حاشیه : اللهم صلی علی النبی والوصی و ..... الخ ۴۵



شکل ۲۴

۴۳ - رابینو و سایر مدارک

۴۴ - رابینو ج ۲ و ماتناداران ج ۳ فرمان ۳۰

۴۵ - رک به سجع مهر ۱۷ - د در همین مقاله.



ج - مهر گلابی شکل : ۴۶

در بالا : والله سبحانه مالک الملک

در وسط : بنده شاه ولایت عباس ثانی

در حاشیه : اللهم صل علی محمد مصطفی وعلی مرتضی ..... الخ ۴۷

د - مهر گلابی شکل ۴۸

در بالا : حسبی الله

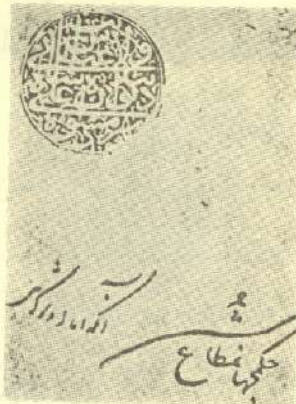
در وسط : بنده شاه ولایت عباس ثانی

در حاشیه : جانب هر که با علی نه نکوست ..... الخ ۴۹

ه - مهر مسوده :

سجع این مهر چنین بوده است : بنده شاه ولایت عباس ثانی مهر مسوده

دیوان اعلی ۵۰ (کشل ۲۵)



شکل ۲۵

۴۰ - شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵)

الف - شاه سلیمان در چند ماه اول از پادشاهی خود صفی نام داشت و در

۴۶ - سمسار : ش ۱ سال ۳ برسیهای تاریخی

۴۷ - بقیه مانند سجع مهر ۱۴ - الف از مهرهای شاه طهماسب یکم

۴۸ - سمسار : ش ۱ سال ۳ برسیهای تاریخی

۴۹ - برای بقیه شمره مهر ۱۷ - ج و یا ۱۸ - الف رجوع کنید

۵۰ - سمسار - ماتناداران ج ۲ فرمان ۴۰

اثر مهرهائی که از او باقیست نام اوصفی ثانی ذکر شده است. از آنجمله است  
مهری بتاریخ ۱۰۷۷ بدینگونه :<sup>۵۱</sup>

بندۀ شاه ولایت صفی ثانی  
مهر مسودۀ دیوان اعلی



شکل ۲۶

ولی طولی نکشید یعنی در همان سال ۱۰۷۷، شاه صفی نام خود را به شاه  
سلیمان تغییر داد و باین نام، اثر ۶ مهر از او در دست است :  
ب - مهر بیضی شکل باین سجع :<sup>۵۲</sup>

بندۀ شاه دین سلیمان است - ۱۰۷۷



شکل ۲۷

ج - مهر چهار گوش کلاهک دار :<sup>۵۳</sup>  
بسم الله . بندۀ شاه ولایت سلیمان ۱۰۷۷



شکل ۲۸

۵۱ - رابینو ج ۲

۵۲ - سمسار : ش ۱ سال سوم بررسیهای تاریخی و رابینو ج ۲

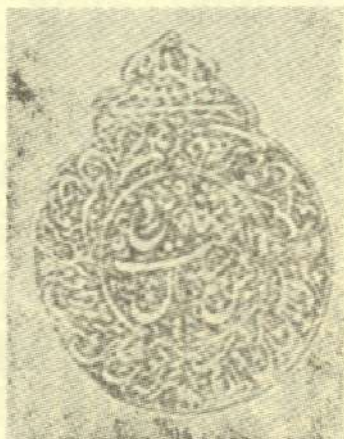
۵۳ - مدارک بالا



د - مهری باین سجع بتاریخ ۱۰۷۸: ۵۴

حسبی الله + بنده شاه دین سلیمان است ۱۰۷۸  
و در حاشیه آن :

جانب هر که با علی نه نکوست . . . . الخ  
و این مهر مخصوص «دیوان ممالک» بوده است ۵۵



شکل ۲۹

ه - مهر گلابی شکل باین سجع: ۵۶

در بالا : الله - محمد - علی - امام حسن

در پایین : امام حسین

در وسط : بنده شاه دین سلیمان است ۱۰۷۸

در حاشیه : گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما

چرخ بردوش کشد غاشیه شاهی ما ۵۷

۵۴ - رابینو و سمسار . مظاهری سجع این مهر را « بنده شاه ولایت سلیمان » نوشته است و چون مأخذ کار او هم کتاب رابینو بوده احتمالاً در خواندن مهر اشتباه کرده است.

۵۵ - مظاهری

۵۶ - رابینو، سمسار و طاهری شهاب و مظاهری در ثبت سجع این مهر نظیر اشتباهی را که در مهر ( از مهرهای شاه سلیمان شکل ۲۹ ) روی داده است مرتکب شده اند باین معنی که « بنده شاه ولایت سلیمان » : نوشته اند .

۵۷ - مظاهری و طاهری شهاب در شرح این مهر نوشته اند « این مهر دریای کاغذیست که از طرف شاه سلیمان به خلیفه کنشت قوسایان غربی نوشته شده »



شکل ۳۰

و - مهر گلابی شکل بتاریخ ۱۰۷۹ باین سجع :  
 دربالا : الملك الله

دروسط : انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم ۱۰۷۹  
 درحاشیه : الحمد لله الذي فضلنا على كثير من عباده وصل على خير  
 خلقه محمد وآله ۵۸

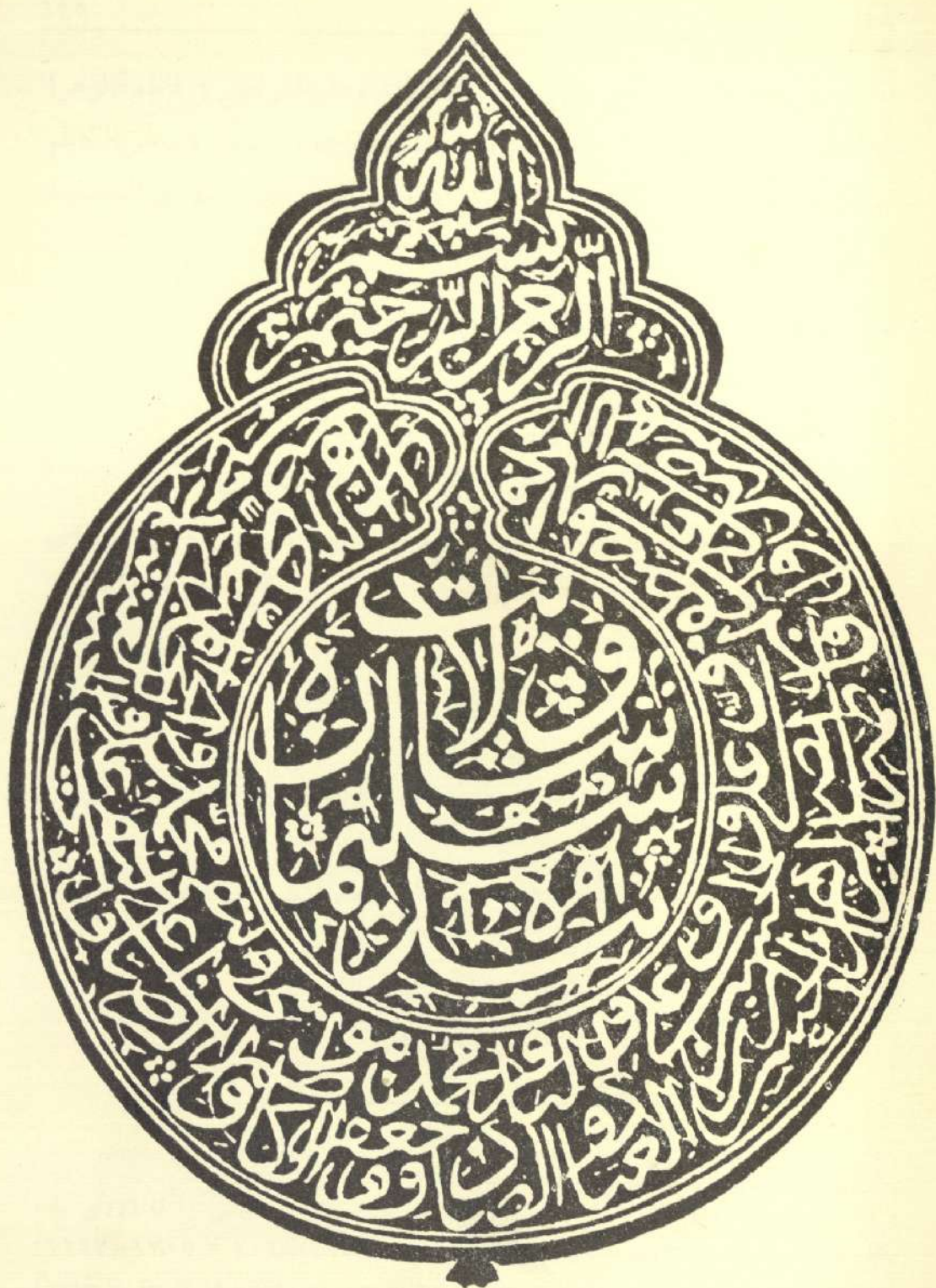


شکل ۳۱

ز - مهر گلابی شکل وبتاریخ ۱۰۹۱ که سجع آن چنین است  
 دربالا : بسم الله الرحمن الرحيم  
 دروسط : بنده شاه ولایت سلیمان ۱۰۹۱

۵۸ - در کلیه مدارک ماذکر این مهر آمده است مضافاً اینکه مظاهری و طاهری شهاب هم  
 در مقالات خود نوشته اند : « این مهر بر نامه ایست که بیادشاه انگلیس نوشته شده »





محرر شاه سلیمان « ششمین سلطان صفویه »  
 پشت نامه ای که بنویسد امپراطور اطریش نوشت

در حاشیه : اللهم صل على محمد المصطفى وعلى المرتضى و فاطمة الزهرا  
والحسن والحسين وعلى زين العابدين ومحمد الباقر وجعفر الصادق وموسى الكاظم  
وعلى الرضا و محمد التقي و على النقى والحسن عسكرى والمهدى الحجتى  
صاحب الزمان<sup>۵۹</sup>

### ۳۱ - شاه سلطان حسين (۱۱۰۶-۱۱۳۵)

از شاه سلطان حسين اثر ۷ نوع مهر در دست است .  
الف - مهر گلابی شکل و دنداندار با این سیج :  
دروسط : نكین سلطان جهان وارث ملك سليمان  
از بالا از راست بچپ : حسیبى الله اللهم صل على النبى والوصى  
والبترول والمجتبى والحسين والسجاد والباقر والكاظم والرضا والتقى و  
النقى والزكى والمهدى<sup>۶۰</sup>



شکل ۳۳

۵۹ - تصویری از این مهر در کتاب رابینو نیز هست ولی ما عکسی را که از روی نامه  
شاه سلیمان به پادشاه لئوپولد اول امپراطور اتریش (۱۶۵۸-۱۰۶۸ تا ۱۷۰۵-۱۱۱۷)  
برداشته شده و بزرگتر از اصل است در متن قراردادده ایم - این عکس را دوست دانشمند  
آقای محسن مقم لطف فرمودند و از این روسپاسگزار معظم له میباشم .  
۶۰ - سمسار و رابینو



ب - مهر چهار گوش کوچک و کلاهک دار و بتاریخ ۱۱۱۱ هجری ۶۱

بسم الله . بنده شاه ولایت سلطان حسین ۱۱۱۱



شکل ۳۴

ج - مهری باسجع ۶۲ و ارث ملک سلیمان شاه سلطان حسین سنه ۱۱۱۲

د - مهر گلابی شکل باسجع ۶۳

در بالا : حسبی الله

در وسط : بنده شاه ولایت حسین ۱۱۱۲

در حاشیه : جانب هر که باعالی نه نکوست . . . الخ



شکل ۳۵

ه - مهر گلابی شکل و دنداندار باسجع ۶۴

در وسط : بنده شاه ولایت حسین ۱۱۱۲

۶۱ - سمسار و رایینو . طاهری شهاب سجع این مهر را بدون عبارت « بسم الله » ضبط نموده و مظاهری آنرا با تاریخ ۱۱۱۲ نوشته است و ظاهراً هر دو اشتباه کرده اند .

۶۲ - طاهری شهاب

۶۳ - در کلیه مدارک و شکل از رایینو

۶۴ - سمسار و شکل از رایینو

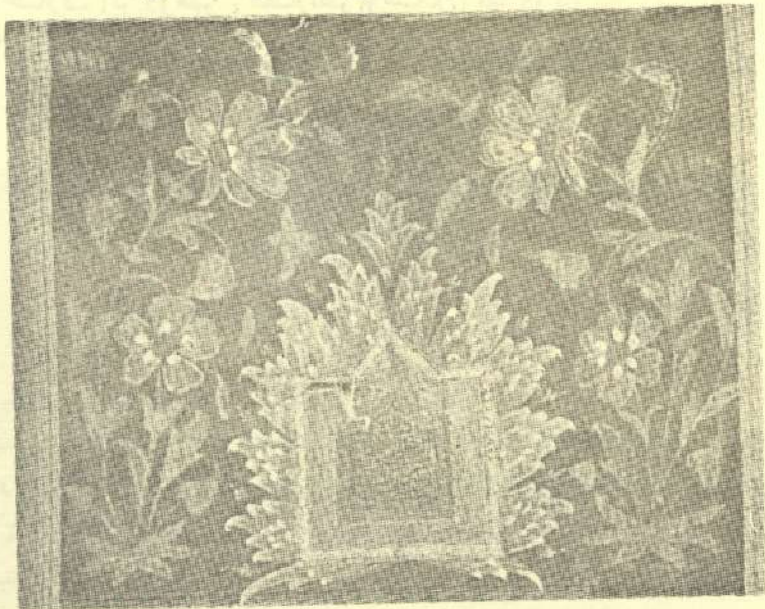
در حاشیه : حسبى الله اللهم صل على النبى . . . الخ ۶۵



شکل ۳۶

و - مهر چهار گوش ،

بنده فرمانبر مولای حق سلطان حسین ۶۶



شکل ۳۷

۶۵ - بقیه عبارات مانند مهر ۱۸-ج و ۱۹-ب

۶۶ - سمسار ، مظاهری ، طاهری شهاب - عکس از فرمانی است که آقای سمسار در اختیار ما گذاشته اند. به کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی سند شماره ۲۴ نیز رجوع فرمائید.



ز - مهر چهار گوش کلاهک دار بتاریخ ۱۱۲۵ با این سجع<sup>۶۷</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

کمترین کلب امیرالمؤمنین سلطان حسین ۱۱۲۵



شکل ۳۸

۴۴ - شاه طهماسب دوم (۱۱۳۵ - ۱۱۴۵)

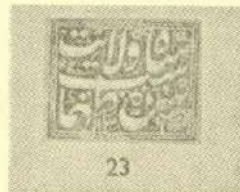
الف - از شاه طهماسب دوم اثر سه نوع مهر در دست است که سجع دوتای

آنها چنین است :

بنده شاه ولایت طهماسب ثانی

ولی اختلاف این دو مهر ، قطع نظر از شکل آنها در تاریخ آنها است که یکی

۱۱۳۹<sup>۶۸</sup> (شکل ۳۹) و دیگری ۱۱۴۰<sup>۶۹</sup> میباشد (شکل ۴۰)



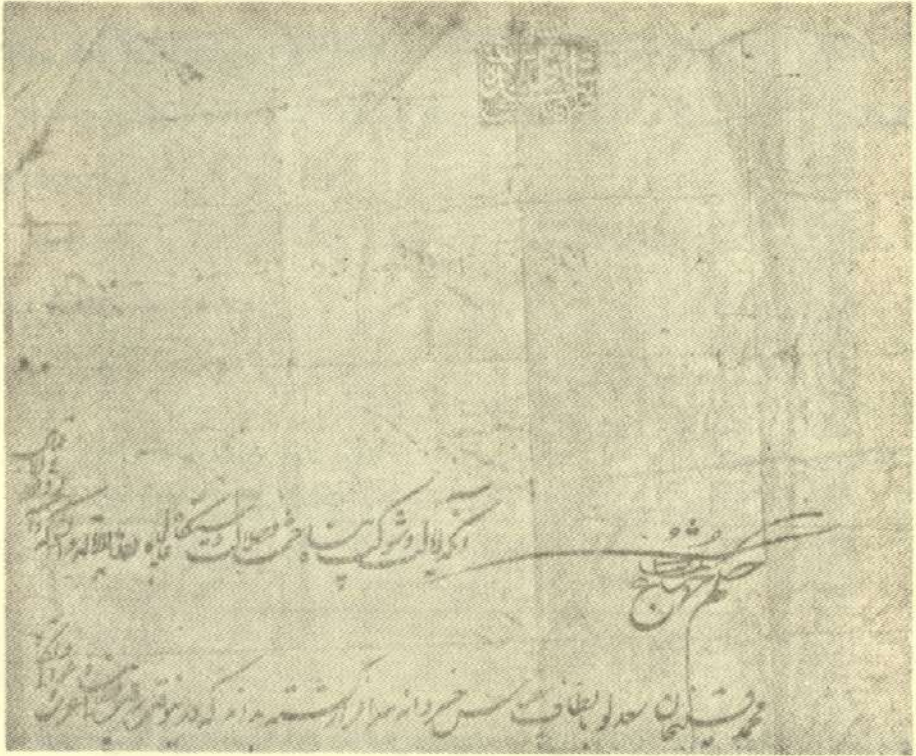
23

شکل ۳۹

۶۷ - فرمان های مورخه رجب و شعبان ۱۱۳۴ درباره آزادی بازرگانی فرانسویان در ایران ( ر.ک به بخش اسناد تاریخی در بررسی های تاریخی شماره ۵ سال سوم صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۸ و کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی : سندهای ۱۹۴۰ و ۴۲ و ۴۳)

۶۸ - از کتاب رایینوج ۲

۶۹ - از فرمانی بتاریخ جمادی الثانی ۱۱۴۲ که در اداره کل موزه هاست - برای متن این فرمان و تصویر آن به کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی تألیف نگارنده و همچنین به مجله بررسی های تاریخی شماره ۲ سال ۳ مقاله فرمان نویسی بقلم آقای سمسار مراجعه فرمائید . (ص ۱۴۶)



شکل ۴۰

و مهر سوم چنین بوده است.

«بسم الله الرحمن الرحيم. بنده شاه ولایت طهماسب ثانی» ۷۰



شکل ۴۱

۷۰- از کتاب مدارک آذربایجان فرمان شماره ۲۰



۴۳- شاه اسماعیل سوم (۱۱۶۳ ه. ق)

شاه اسماعیل سوم پسر سید مرتضی صفوی بود که کریم خان زند پادشاهی او را در رجب سال ۱۱۶۳ اعلام کرد.

سجع مهر او که بر فرمانی بتاریخ ۱۱۶۳ باقیست چنین است: بسم الله - بنده شاه ولایت شاه اسماعیل<sup>۷۱</sup>

## ثانیاً - طغرا های پادهاشان صفوی

بررسی نقش طغرا های شاهان صفوی نشان میدهد هنر طغرا نویسی و یا بطور صحیحتر، «طغرا کشی» که از هنرهای خاص دوره های سلجوقی به بعد بوده در این دوره بسوی سادگی گرایش داشته است و رفته رفته در اواخر دوره صفوی از شکل پیچیده و معضل خود بکلی خارج شده و بصورت ساده ای درآمده است که ادامه آنرا تا دوره قاجاریه نیز می بینیم و چون موضوع بحث ما در اینجا گفتگو درباره تحول هنر طغرا نویسی نیست تنها بارائه نقش طغرا های شاهان صفوی می پردازیم:

۱ - طغرا های شاه اسماعیل

از این پادشاه نقش سه گونه طغرا دیده شده است: یکی بصورت «الحکم الله» ابوالمظفر اسمعیل بهادر سیوزومیز<sup>۷۲</sup> (فرمان مورخه ۹۱۵ ه ق شکل ۴۲)

۷۱- اصل این فرمان در تصرف شادروان حسین شهبانی بوده است (ر.ک به نشریه

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران- دفتر نخستین سال ۱۳۳۹ - ص ۲۶۹)

۷۲- ماتناداران ج ۱ فرمان ۱۱۵۹



شکل ۴۲

دوم بشکل «الحکم الله ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر سیوزومیز» (از فرمانی  
بتاریخ ۱۲ شعبان ۹۰۸ هـ ق) ۷۳

سوم باین نحو: «الحسنی ابوالمظفر اسمعیل بهادر سیوزومیز» ۷۴

۷۳ - ر . ک به ماتناداران ج ۱ فرمان ۸

۷۴ - همان کتاب فرمان ۱۰



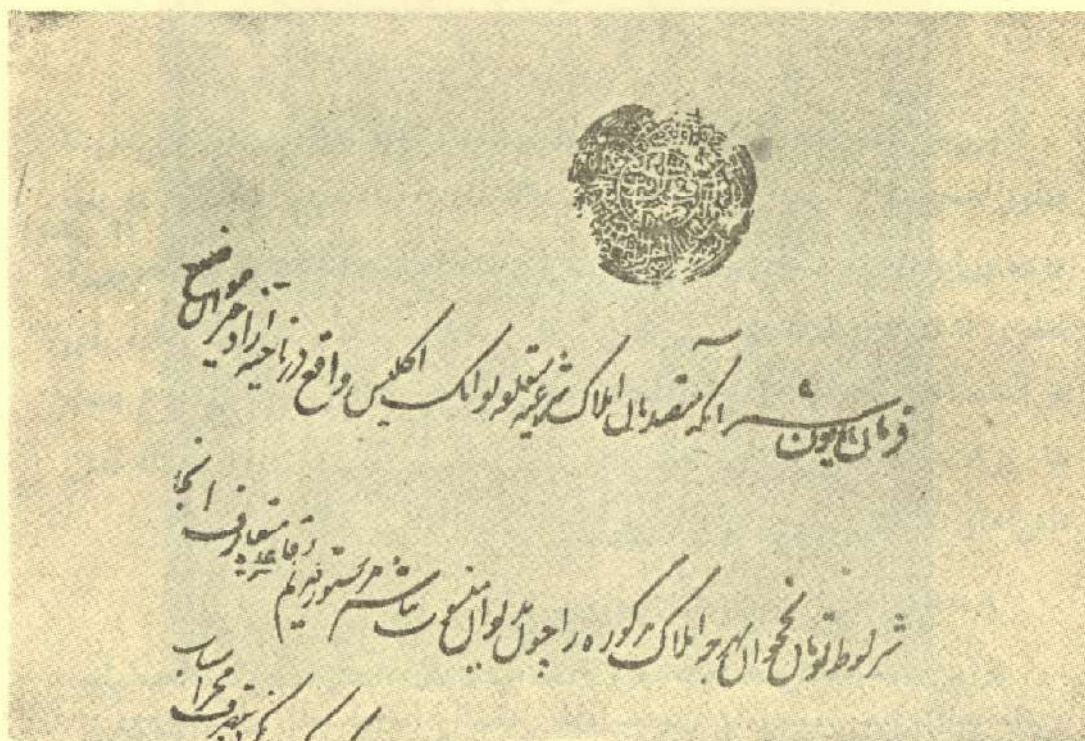
و بطوریکه دیده میشود طغراهای شاه اسمعیل تقلیدی از نقش طغراهای پادشاهان قراقویونلو و آق قویونلو بوده است و بعلاوه ۷۵ بر بالای طغراها هم نوشته میشود «هو - بسم الله الرحمن الرحیم - یا علی» (شکل ۴۲)

#### ۴ - نقش طغرای شاه طهماسب اول :

بر فرمانهای شاه طهماسب اول بموجب چند فرمانی که از او باقیست دو نوع طغرا می کشیده اند :

الف - «فرمان همایون شد» ۷۶ (شکل ۴۳)

و بر بالای این فرمانها گاهی عبارات «الملک الله» و گاه «الملک الله - شاه بابا ام» ۷۷ نیز نوشته میشود .



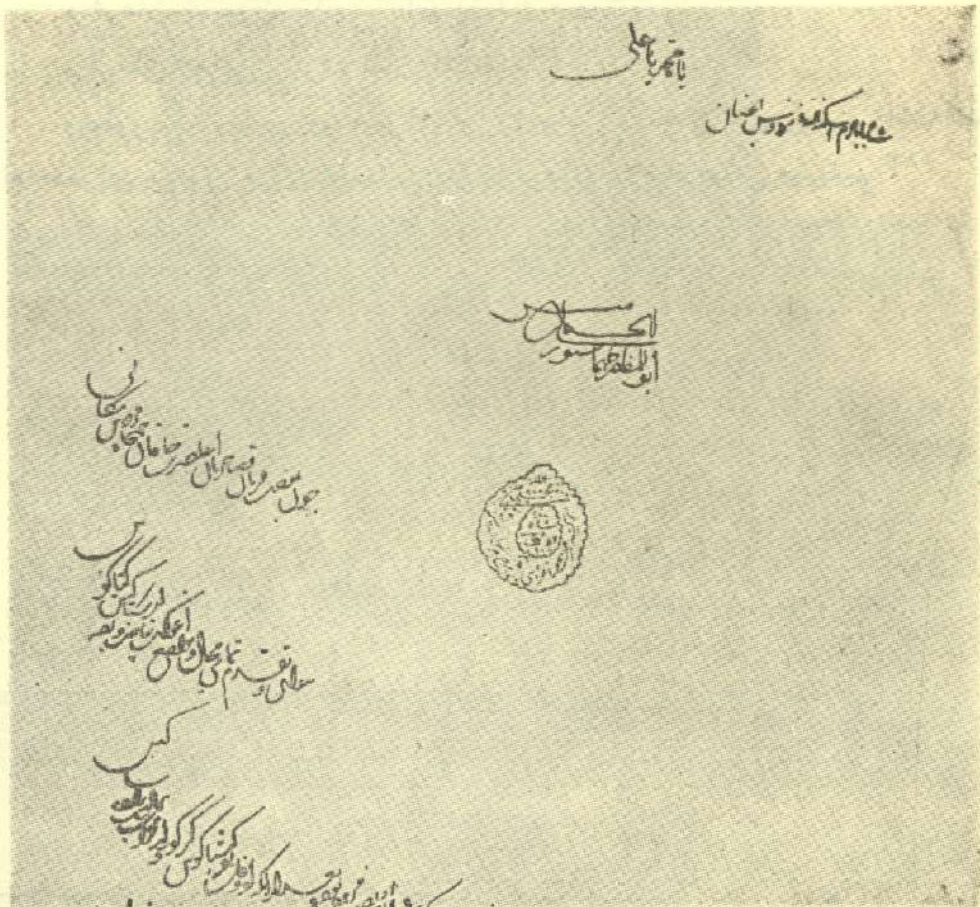
شکل ۴۳

۷۵ - با تصویرهای ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ مقایسه کنید .

۷۶ - ماتنا داران ج ۱ فرمان ۱۲

۷۷ - همان کتاب فرمان ۱۶

ب - طغرای دیگر چنین بوده است : (شکل ۴۴)  
 شاه بابام اسکنه الله فی فردوس الجنان  
 الحکم الله  
 ابوالمظفر طهماسب سیوزمیز ۷۸



شکل ۴۴

۲ - طغرای سلطان محمد خدا بنده :

از این پادشاه تا کنون بیش از یک نوع طغرا که «فرمان همیون شد» است ندیده ایم و آن مربوط به فرمان مورخه محرم الحرام ۹۹۴ می باشد. ۷۹

۷۸ - همان کتاب فرمان ۱۸

۷۹ - فرمان شماره ۲۲ در جلد دوم ماتناداران



## ۴ - طغراهای شاه عباس بزرگ

بموجب اصل ویاسواد فرمانهائی که از شاه عباس اول در دست است میدانیم، این پادشاه سه نوع طغرا داشته است :

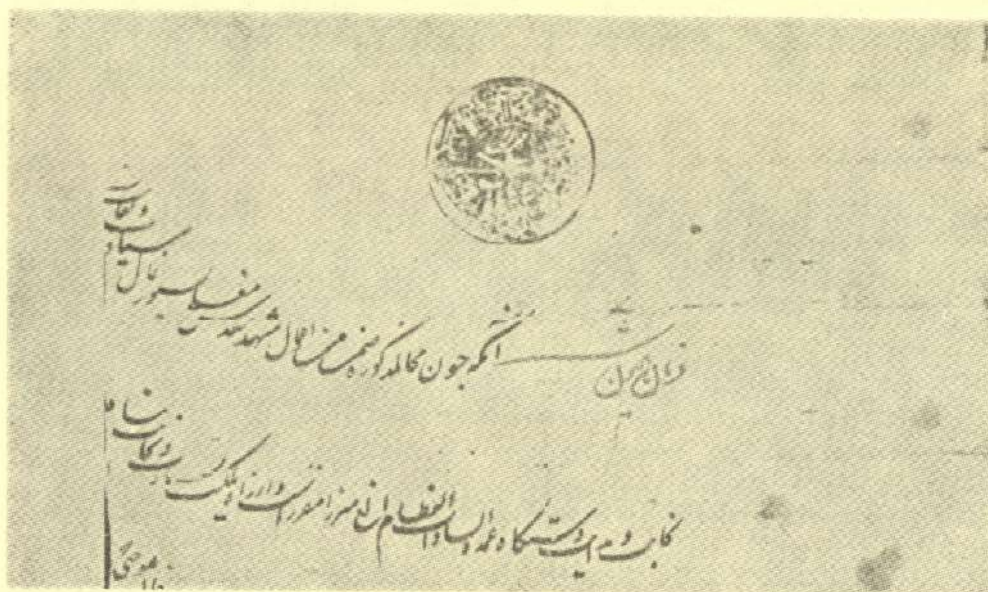
« حکم جهانمطاع شد »<sup>۸۰</sup>

« فرمان همایون شد »<sup>۸۱</sup> (شکل های ۴۵ و ۴۶)

« فرمان همایون شرف نفاذ یافت »<sup>۸۲</sup>

و بطوریکه دیدیم، دو طغرای اول را سایر پادشاهان صفوی نیز داشته اند

اما طغرای سوم را برای نخستین بار در فرمانهای شاه عباس میبینیم<sup>۸۳</sup>



شکل ۴۵

۸۰- ر.ک به یکصد و پنجاه سند تاریخی سند شماره ۶ و همچنین به فرمانهای ۱ و

۱۰ و ۱۱ در جلد ۲ ماتناداران

۸۱- یکصد و پنجاه سند تاریخی، سندهای ۵ و ۷ و ۸ و ماتناداران ج دوم از صفحه

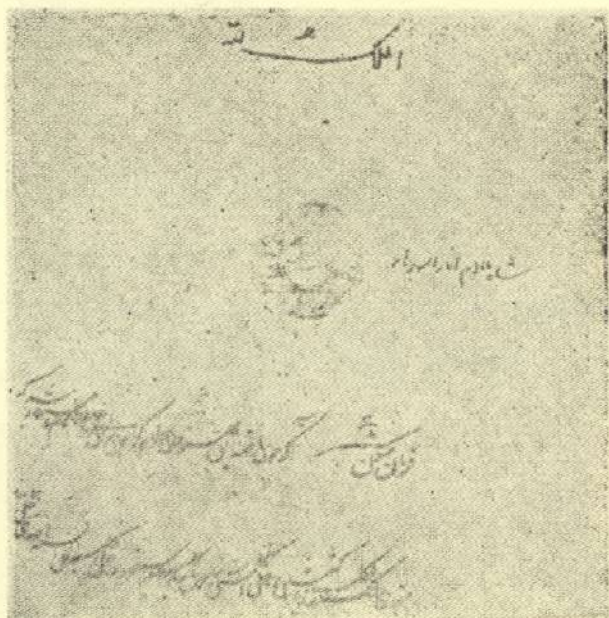
۴۶۷ بعد

۸۲- ر.ک به شکل شماره ۱۸ در همین مقاله و سند شماره ۹ در کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی

۸۳- درباره اینکه هر یک از این طغراها در چه موردی بکار می رفته است آقای سمسار

در مقاله «فرمان نویسی در دوره صفویه» توجیهاتی کرده اند ولی بسبب تناقضاتی که در موارد استعمال آنها دیده میشود باید گفت که هنوز نمیتوان قاعده معین و ثابتهای برای مورد بکار بردن طغراها بدست داد.

شاه عباس بزرگ بر بالای بیشتر فرمانهای خود می نوشت «الملک الله» و گاهی هم اضافه می کرد «شاه بابام انارالله برهانه»<sup>۸۴</sup> (شکل ۴۶)



شکل ۴۶

### ۵ - طغراهای شاه صفی

شاه صفی علاوه بر طغراهای «حکم جهانمطاع شد» (شکل ۴۷) و «فرمان همایون شرف نفاذ یافت» (شکل ۴۹) و «فرمان همیون شد»<sup>۸۵</sup>



شکل ۴۷

۸۴ - ر.ک به فرمانهای ۵ و ۶ و ۸ در جلد ۲ ماتنا داران

۸۵ - ر.ک به شکل ۲۲ در همین مقاله و همچنین به ج ۲ ماتناداران فرمانهای ۲۱

و ۲۲ و ۲۴ و در کتاب مدارک فارسی آذربایجان فرمان ۷





شکل ۴۸

طغرای جالب دیگری نیز داشته که نقش آن شبیه به آل تمغای پادشاهان ایلخانی و جلایری بوده است.<sup>۸۶</sup>

در نقش این طغرا که به شیوه قدیم کشیده شده نوشته شده است:<sup>۸۷</sup>

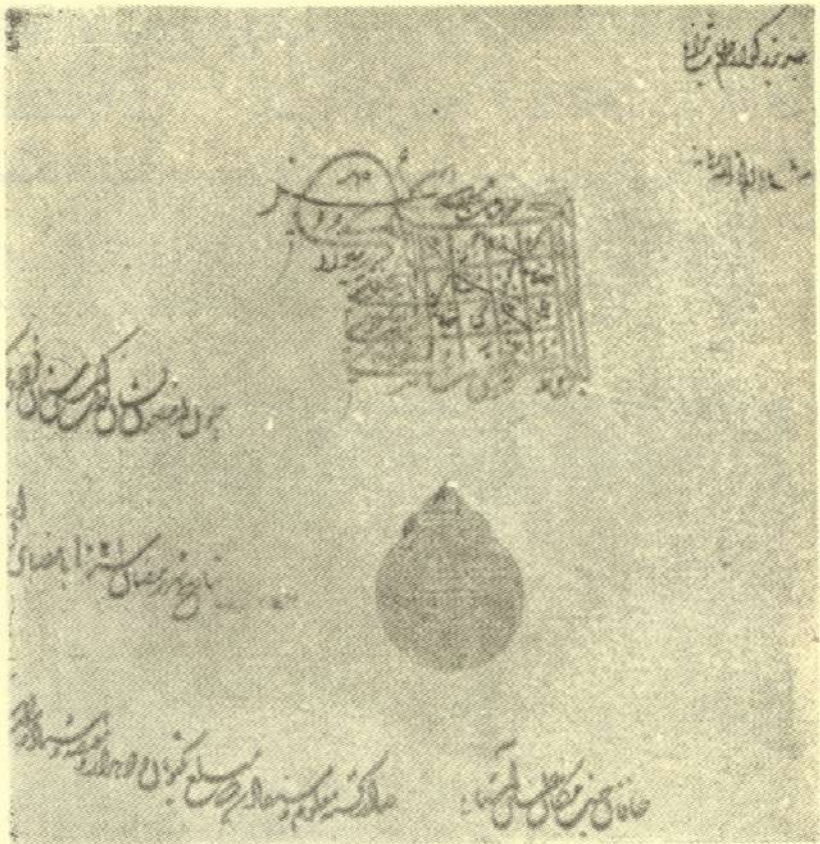
جدبزر گوارم طاب ثراه - شاه بابام انارالله برهانه

«الحکم لله للمؤید من عندالله ابوالمظفر بهادرالصفوی الموسوی الحسینی سیوزومیز»: و در داخل خانه های شطرنجی نام امامان: علی، حسن، حسین، علی محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن، محمد نوشته شده بود (شکل ۴۹)

۸۶ - ر. ک. به شکل های ۱ و ۲

۸۷ - از فرمانی که شاه صفی به فرماندار گرجستان و حکام صادر کرده است (ر. ک.

به ش ۵ سال ۱ بررسی های تاریخی ص ۱۴۱) مقاله آقای محمد مشیری و ش ۶ سال ۲ همان مجله مقاله آقای سمساردریکصد و پنجاه سند تاریخی



شکل ۴۹

افزون بر طغراهائی که بر فرمانهای شاه صفی کشیده میشد غالباً بر بالای فرمانهای او می نوشتند: « هو الله سبحانه - الملك الله - یا محمد یا علی » یا هو - الملك الله» یا «شاه بابام انار الله برهانه و یا ترکیبی از این عبارات: <sup>۸۸</sup>

### ۹ - طغراهای شاه عباس ثانی

از شاه عباس ثانی سه نوع طغرا دیده شده است که دو نوع آن همان طغراهای معمولی بانقش «حکم جهانمطاع شد» و «فرمان همیون شد» میباشد <sup>۸۹</sup> و سومین، طغرائیست شبیه طغرای مخصوص شاه صفی و نقش آن چنین بوده است: <sup>۹۰</sup>

۸۸ - ر. ک به فرمانهای ۱۹ تا ۲۲ و فرمان ۲۴ ماتناداران ج ۲

۸۹ - یکمصد و پنجاه سند تاریخی فرمانهای ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ماتناداران ج ۲

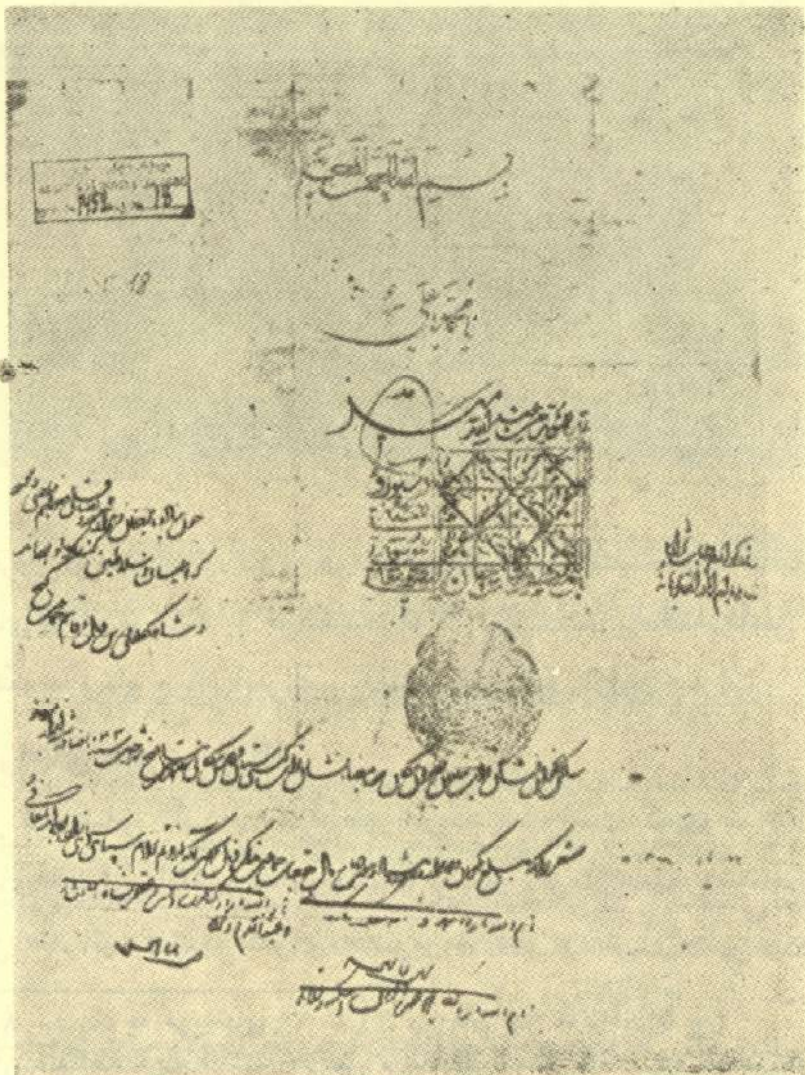
فرمانهای ۲۵ تا ۴۳

۹۰ - مقاله آقای سمسار در ش ۶ سال دوم بررسی های تاریخی ص ۱۴۴



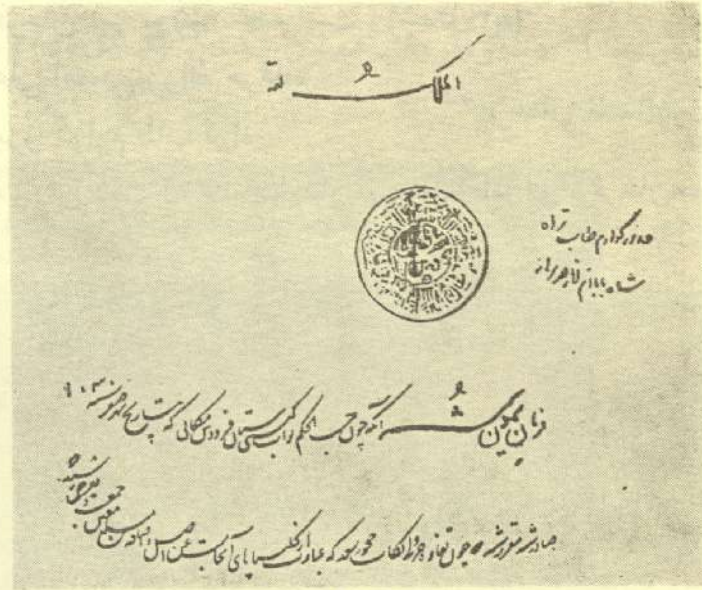
بسم الله الرحمن الرحيم

یا محمد یا علی جدبزر گوارم طاب ثراه - شاه بابام افارالله برهانه  
الحکم لله للمؤید من عندالله، ابوالمظفرعباس بهادرخان الصفوی الموسوی  
الحسینی سیوزومیز، و درداخل خانه های شطرنجی مانند طفرای شاه صفی  
نام امامان ذکر شده است. (شکل ۵۰)



شکل ۵۰

بر بالای فرمانهای شاه عباس ثانی نیز عباراتی از قبیل «هو»، «الملك لله»، «شاه بابام انارالله برهانه»، «جد بزرگوارم طب ترا» و یا ترکیبی از آنها نوشته میشود: ۹۱



شکل ۵۱



شکل ۵۲

۹۱- ماتناداران ج ۲ فرمانهای ۲۵ تا ۴۳ و کتاب مدارک فارسی آذربایجان فرمانهای ۸ و ۹ و ۱۰



## ۷ - طغرای شاه سلیمان

از شاه سلیمان جز يك طغرا (حکم جهانمطاع شد) بیشتر ندیده ایم و آن در فرمانیست که برای معافیت دو کشتی ماهیگیری صادر گردیده ۹۲ و در بالای این فرمان نیز نوشته شده است: (شکل ۵۳)

جد اعلی امجدم نورالله مرقدہ

جد بزر گوارم طاب ثراه

ولی میتوان گفت که شاه سلیمان نیز منطقاً طغرای «فرمان همیون شد» را

داشته است.

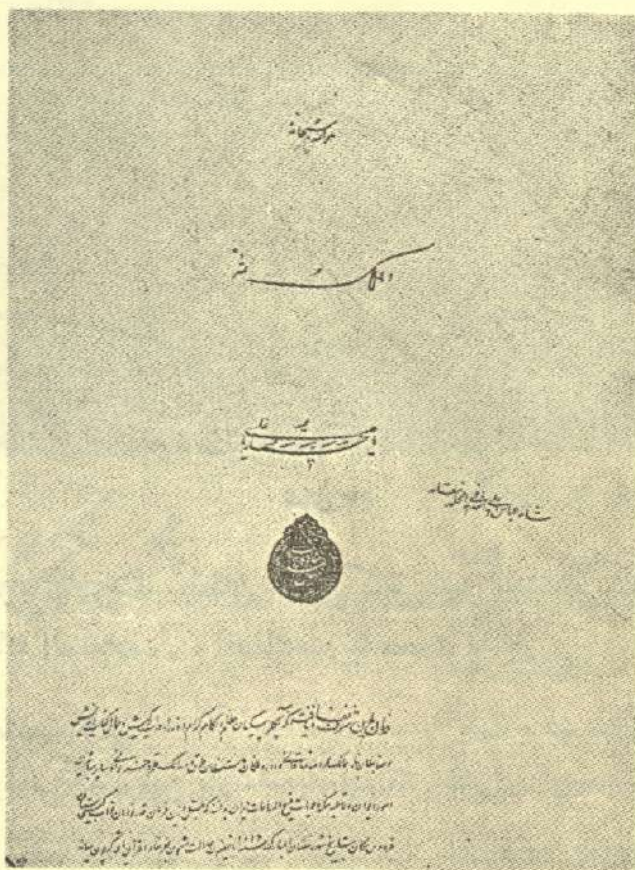


شکل ۵۳

۹۲ - ر . ک به سند ۲۳ دریکصد و پنجاه سند تاریخی

## ظغراهای شاه سلطان حسین

ظغراهای شاه سلطان حسین سه نوع و بدین شرح بوده است :  
 «فرمان همایون شرف نفاذ یافت» (شکل ۵۴) که بیشتر بر بالای پاسخ نامه ها کشیده میشد ۹۳ و دیگر «فرمان همیون شد» ۹۴ (شکل ۵۵) و بالاخره ظغرای «حکم جهانمطاع شد» ۹۵



شکل ۵۴

۹۳ - همان کتاب سندهای ۳۱ و ۳۸ و همچنین در کتاب مدارک فارسی در آذربایجان

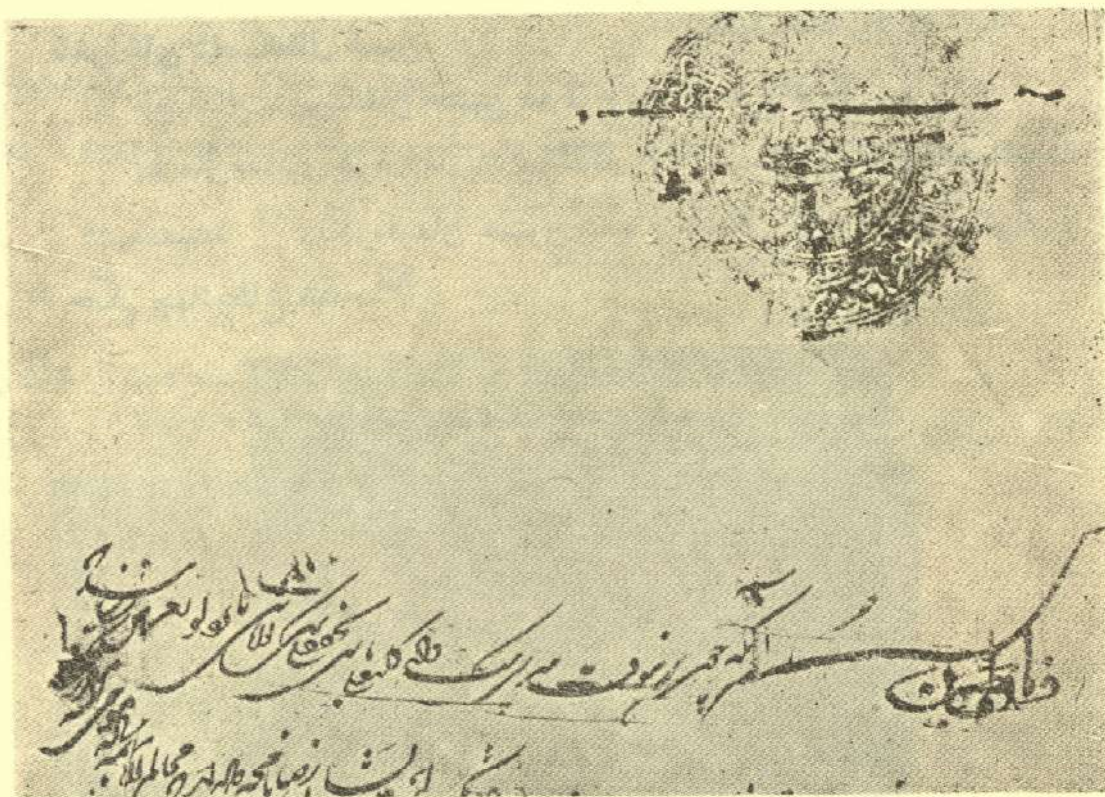
فرمان شماره ۱۱

۹۴ - یکصد و پنجاه سند تاریخی : فرمانهای ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۴

۹۵ - همان کتاب فرمانهای ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و کتاب

مدارک فارسی آذربایجان فرمان ۱۹ - به شکل ۳۷ در همین مقاله نیز رجوع شود .





شکل ۵۵

بالای فرمانهای شاه سلطان حسین گاهی نیز نوشته می شد: «الملك لله»، «هو الله سبحانه الملك لله»، «الملك منه یا محمد یا علی».

۹ - شاه ظهاسب ثانی  
درد و فرمانی که از این پادشاه دیده ایم نقش طغرای او «حکم جهانمطاع شد»  
میباشد <sup>۹۶</sup>

۱۰ - طغرای شاه اسماعیل سوم (۱۱۶۳)  
برتنها فرمانی که علی العجاله از شاه اسماعیل سوم دردست است، طغرای  
او «حکم جهانمطاع شد» بوده است. <sup>۹۷</sup> (بقیه دارد)

۹۶ - رك. به تصویرهای شماره ۱۰۴ و ۱۰۵ در همین مقاله  
۹۷ - رك به ص ۲۶۹ دفتر نخستین نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. اصل  
فرمان به شادروان حسین شهشانی تعلق داشته است.

# یک طایفه آریائی بنام آیسهایا ایرونیها

بقلم

مجموعت

در دامن کوههای قفقاز

سال گذشته هنگامیکه بدعوت آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی وانستیتوی شرق شناسی آن کشور به گرجستان رفته بودم این توفیق حاصل شد که از مناطقی دیدن کنم که در غالب آنها هنوز آثار تمدن اصیل ایران کهن بچشم میخورد. در این سفر چند روزه آشکار شد که سر زمین قفقاز یکی از آن مناطقیست که تحقیق و کاوش در گوشه و کنار آن بسیاری از گوشه‌های تاریک تاریخ ایران را روشن میسازد. زیرا در روزگارانی پیش دیر زمانی اقوام آریائی در آنجا سکونت داشته‌اند و باز هم دیر زمانی قسمتهائی از این ناحیه ضمیمه قلمرو شاهنشاهی ایران بوده است



و در نتیجه چه بسیار از مظاهر و آثار تمدن و فرهنگ ایرانی را در آنجا میتوان یافت که یا عین آن موجود است و یا آنکه تمدن و فرهنگ محلی را متأثر ساخته است<sup>۱</sup> چنانکه در ناحیه ایرستان با زماندگان قومی آریائی و ایرانی بنام آس ها یا ایرونی ها سکونت دارند که در زبان آنها کلمات فارسی بسیار هست و در آداب و رسوم و سنن آنها نشانه های از آریائی بودن آنها میتوان یافت.

مرکز ایرستان شهر تسیخچین والی است و ساکنان این سرزمین به سرزمین خود ایرستان و بخودشان ایرون<sup>۲</sup> و ایرونی گویند و به گرجی به آن اوست جنوبی و بزبان روسی آستینی گویند که اقتباس از آس است.

در نواحی مرکزی که میان دو بخش واقعست بخشی از ناحیه کوهستانی قفقاز است که از چند دره بسته عمیق تشکیل یافته. تا واسط سده نوزدهم این بخش نیز از جهات اداری جزء گرجستان بوده ولی پس از ساختمان يك راه نظامی این ناحیه به اوست شمالی پیوست و از آن زمان باستانهای دره تروسوفسک (کنار رود ترك) جزو بخش کازیک جمهوری شوروی گرجستان شده است.

اوست جنوبی اکنون نیز یکی از استانهای گرجستان است ولی اوست شمالی که بخش بزرگتری است حکومت جمهوری خود مختاری دارد و هر دو قسمت در گذشته سرزمین آنها یا آسستان بوده است.

۱ - مانند کلیسای صلیب در بخش آرمازی (هرمزی) گرجستان که کلیسای متروک است و از نقشه و طرح ساختمان و مهربه های آن بنظر میرسد میترائوم بوده و نیز کلیسای دیگری در دره بزرگ رود کر که معنی نام گرجی آن «کلیسای بزرگ ستون زنده کننده» است در محلی بنام میتسی خاو این کلیسا همانست که بنا بنوشته جلال الدین محمد خوارزمشاه، برای اهانت به جنگجویان تفلیس با اسب بدرون آن داخل شد این کلیسا نیز در گذشته مهربه مهربها بوده است - و همچنین میدانیم که مردمان حدود تفلیس و بخصوص اهالی ناحیه آس بنام میتسی خاتا او آخر قرن هیجدهم میلادی آئین زرتشتی داشته اند.

۲ - در برخی لهجه های ایران گاهی تلفظ A به O بدل می شود چنانکه آب را او و آمد را او مد گویند این نکته در لهجه تاجیکی و خراسانی بهتر محسوس است.

به اوست شمالی یگور و دیگری رایگو گویند و مردم آنرا دیگور و دیگری و مرکز آن شهر اورجونی گیدزه است که نام قدیم آن ولادی قفقاز بوده است. مردم این سرزمینها در سده هفتم میلادی خود را آس می نامیدند و قدمت و اصالت ایرانها از ایگورها که در شمال هستند بیشتر است این موضوع رازبان شناسی نیز تائید میکند اگرچه در گذشته شمالیها (دیگورها) بیشتر توجه شده و بآنها خود مختاری نیز داده اند.

آبایف دانشمند اوست شناس معاصر شوروی عقیده دارد که آلانها - ایرونها دیرتر از آلان آسها پیدا شده اند.

در گذشته آلانها، ایرونها سرزمین پهناوری را از بخش اوروخ تا گذرگاه داریال در بند که اکنون جزو داغستان است در اختیار داشتند ولی اکنون سرزمین آنها به بخش کوچکی از دامنه های جنوبی کوه های قفقاز محدود است.

رشته کوه های قفقاز سرزمین قفقاز را از جلگه پیرامن دن جدا میکنند و سرزمین آنها در دو دامنه کوه مانند پشتکوه و پیشکوه قرار گرفته .

### جمعیت و رسوم و آداب آنها

جمعیت این سرزمین در گذشته بیشتر بود. در سالهای ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۰ دولت روسیه تزاری گروه بسیاری از آنان را به مرزهای ترکیه و جاهای دیگر کوچ داده و تبعید کرد اکنون گروهی از آنان در ناحیه قارص ترکیه بسر میبرند و عده ای در گرجستان و نقاط دیگر قفقاز و جمهوری های دیگر پراکنده اند که تعداد آنان را در کشور اتحاد جماهیر شوروی به چهار صد و پنجاه هزار تخمین میزنند .

اکنون جمعیت ایرستان بالغ بر ۱۴۰ هزار تن است و دیگور یا اوست شمالی دارای ۲۵۰ هزار جمعیت است .

این مردم اصولاً جنگجو و دلیر و میهمان نواز بوده و غالباً استعداد خوانندگی و نوازندگی دارند. برخی رسوم شمالیها با ایرونیها تفاوت دارد بدام داری



و کشاورزی و صنایع دستی علاقه دارند درباره فرهنگ و آهنگ های ملی آنها و هنر و ادبیات آن تحقیق شده. آبا یف و کالویف و دیگران در باره دستور زبان و فرهنگ خوراک و پوشاک و مسکن و ارتباطات و رسوم آنها تحقیق کرده اند.

در میان داستانهای ملی و افسانه های آنها نام رستم و سهراب و اسفندیار و بهرام گور و قهرمانان ملی ایرانیه'ن دیده میشود و بسیاری از آوازهای دسته جمعی آنها از آهنگ دهقانان ایرانی سرچشمه می گیرد که من کتابهای مربوط به داستانها و آوازهای ملی آنها را بایران آورده بوزارت فرهنگ و هنر و انجمن موسیقی ملی فرستادم. ایرونی ها مانند ایرانی ها بسیار میهمان نواز هستند و برسم باستان در شاخ گاو بسلامتی همه دوستان و آشنایان شراب می نوشند بمیهمان آنقدر شراب میدادند که بر زمین افتد و پس از آن دسته جمعی به آواز خوانی میپردازند.

من برای دیدن این مراسم در یکی از دهکده ها در میان يك خانواده ایرانی نهار صرف نمودم بسیاری از مردم این سرزمین دارای مناصب نظامی عالی شده اند زیرا چنانکه گفته شد در شمشیرزنی و دلاوری بنام هستند وزیر خارجه آتاتورک يك ایرونی بود و شوهر ملکه تمار ملکه معروف گرجستان در اواخر سده دوازدهم میلادی نیز يك شاهزاده ایرونی بنام داود سوسلان بود و مادر استالین نیز ایرونی بود.

بیلی انگلیسی رئیس مؤسسه سلطنتی آسیائی انگلستان عقیده دارد در سده چهارم زاد روز مسیح پنجهزار خانواده از ایرونی های آلان را بواسطه دلاوری امپراتوری روم به انگلستان تبعید کرد و آنها شهر لندن را ساخته اند. نژاد و زبان - نژاد آسها مانند سکاها (اسکیت ها و بروسی اسکیف ها) از نژاد آریائی و ایرانی است و زبان آنها از گروه زبانهای ایرانی میانه است<sup>۲</sup>

۳- رواج زبانهای ایرانی میانه از سده چهارم زادروز مسیح تا سده هفتم در حدود هزار سال از چین و هند و خوارزم تا جلگه دانوب و اروپای مرکزی گسترده بود زبان ایران میانه در شمار گروه ایرانی زبانهای هند و اروپایی است.

اکنون در زبان آنها بسیاری از واژه‌ها بزبان امروزی فارسی مشترك است چنانکه بطور نمونه به دو «دوا» و به پنج «فونج» و به گوش «گوشی» و به پادشاه «پاتسا» گویند و گرچه پای عرب و مغول بسرزمین آنها رسیده برخی واژه‌های عربی در زبان آنها راه یافته است. لهجه شمالی ایلرونی را ایلکوونی، دیکوری و دیکار گویند و شمالی‌ها بخود دیکوری گویند و لهجه شمالی و جنوبی باهم اختلاف دارد.

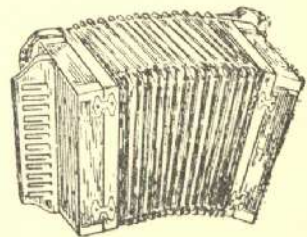
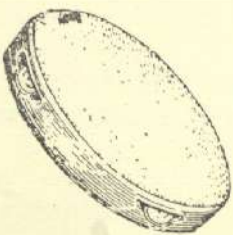
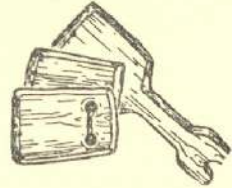
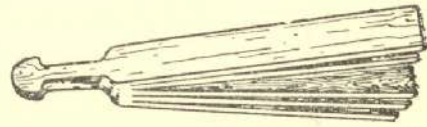
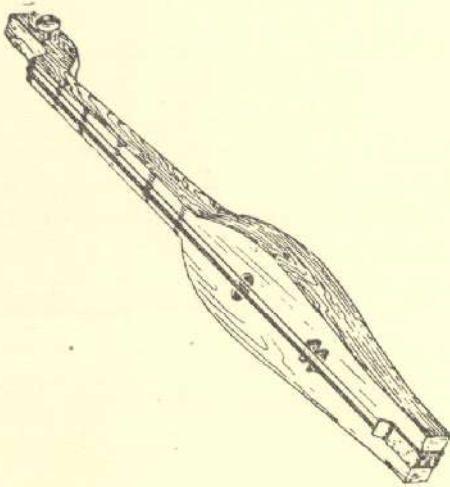
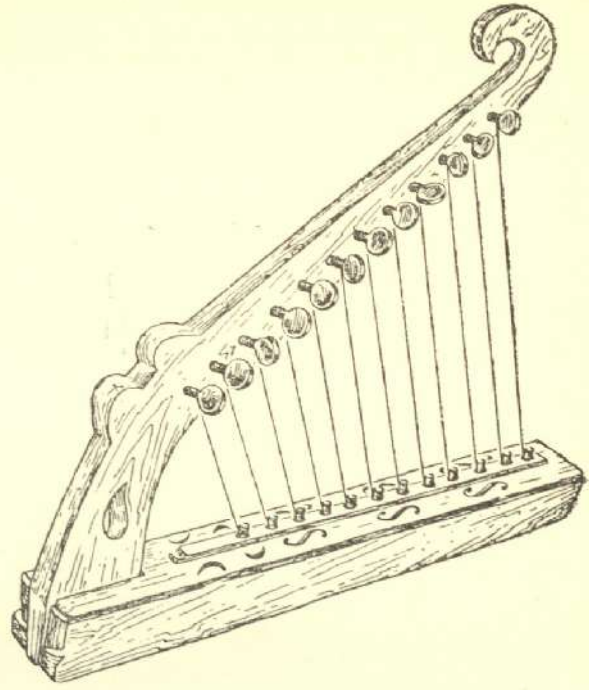
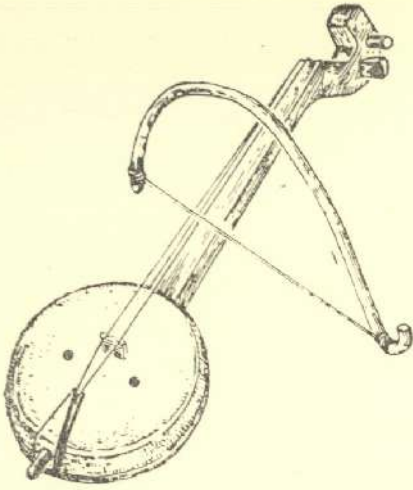
این مردم به آب دن میگویند نام رود دن و دنی پیر و دنی یستر اوب و شهر دونتسک از نامگذاریهی آنهاست.

بیلی<sup>۴</sup> دانشمند انگلیسی عقیده دارد آنها ولگارا ایولدن گفته‌اند یعنی رود خروشان (طغیان کرده) اکنون به زبان گرجی به جریان آب دنیا گویند و رودخانه را هم دن آر.

بیلی نامبرده رئیس مؤسسه سلطنتی آسیائی انگلستان (روال اسپانیک سوساییتی) میگوید: ایلرونی‌ها که از این سرزمین به انگلستان رفته‌اند لندن را بنا نهاده‌اند و نام لندن یک نام ایلرونی است که در اصل بیلرونی لاوان دن (لاندون) بوده است یعنی رود آرام. درباره این عقیده با آقای تسرتیلی رئیس انستیتو شرق شناسی گرجستان که خود عضو مؤسسه سلطنتی آسیائی انگلستان نیز هست و در زبان عربی از دانشمندان متبحر عرب شناس هستند آقای جمشید گیوناشویلی که درباره فونتیک زبان فارسی تحقیق کرده‌اند و استاد دانشگاه تفلیس می‌باشند و همچنین با استاد آبایف اوست شناس بزرگ شوروی و دکتر افتخاری دانشگاه لندن که درباره دستور زبان و فلکلور مردم اوست آثاری دارند گفتگو شد و در بازگشت به شهر تسیخچین والی در انستیتو تاریخ و زبان ایلرونی‌ها که با حضور اعضای انستیتو تشکیل شد ساعتی شرکت و مباحثه نمودیم.



همچنین در ناحیه‌ای ازین سرزمین آثاری از سده پنجم و ششم میلادی وجود دارد که بدرستی کاوش نشده در محلی بنام جاوا آثار تاریخی از سده دوازدهم میلادی وجود دارد و در نزدیکی آن گنبدهایی هست که از قدیم مزارات است و من نتوانستم بواسطه کمی وقت در باره آنها تحقیق نمایم و امید است دانشمندان اوست شناس گرجی و روسی در باره آنها تحقیق نمایند.



آلات موسیقی مردمان آسی





گروهی از زنان و مردان طایفه آسی





شاهکارهای تمدن و هنر ایران

تجدید و بسط و تکمیل در هر شماره تحت این عنوان نمونه از  
کارهای هنر و صنعت ایران را در هر شماره یک بخش ویژه با مختلف  
نقش و مجسمه ها عرضه می‌گردد. به خوانندگان ارجمند عرض  
شماره.



ترجمه : مجید وهرام

شکل ۱

فرش پشمی ایرانی مکشوفه از پازیریک روسیه اصل این شاهکار هنری در موزه ارمنستان روسیه موجود می باشد. (گراور از کتاب ایران هخامنشی، تألیف گیرشمن)

\*\*\*

شکل ۲:

کاسه سیاه قلم با لعاب سبزرنگ از سری ظروف کوباشا Kubasha که متعلق به اواخر سده پانزده میلادی می باشد. این اثر ارزنده در موزه ویکتوریا و آلبرت قرار داده شده است قطر آن  $\frac{1}{4}$  D. ۱۵ - اینچ برابر با  $\frac{38}{8}$  سانتیمتر میباشد. (گراور از کتاب پوپ)

\*\*\*

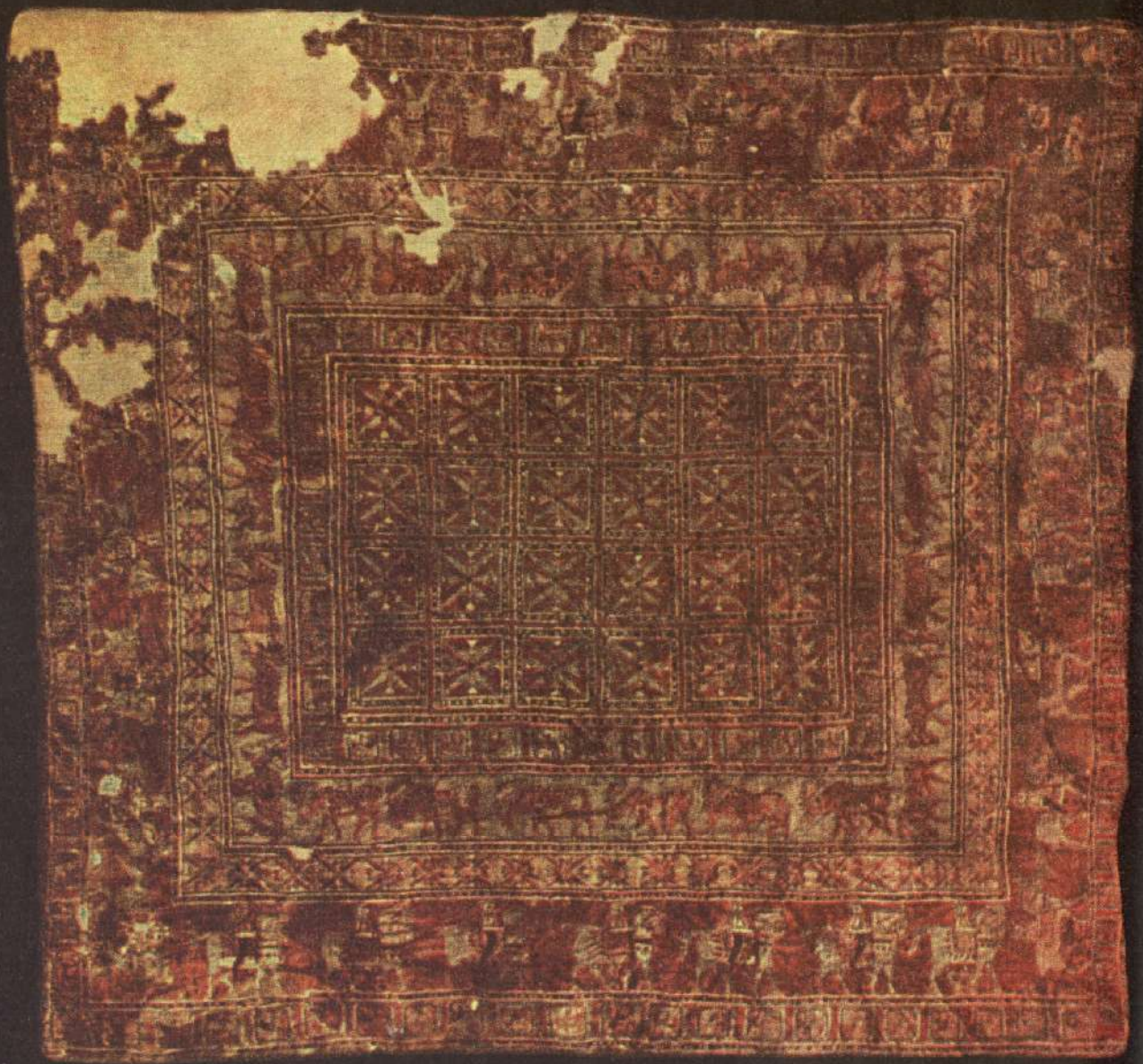
شکل ۳:

پارچه مخمل که در آن رشته فلزی بکار رفته و در نقش روی آن صحنه کارزار انسان و حیوانات درنده نمایش داده شده است. طول این قطعه پارچه ۶۳ سانتیمتر و مربوط به اواخر سده شانزدهم میلادی می باشد. این اثر زیبا در موزه شخصی آقای لوئی موجود است. (گراور از کتاب پوپ)

\*\*\*

شکل ۴

سفال لعابی و شفاف رنگی از کارهای کاشان. از خطوط ایرانی روی آن چنین برمیآید که متعلق به قلعه نظامی فورود Furud بوده است. این اثر یکی از شاهکارهای هنری اوایل سده سیزده میلادی بشمار میآید و در موزه تاینار بستن موجود است. طول آن  $9\frac{7}{16}$  اینچ برابر با ۲۴ سانتیمتر است. (گراور از کتاب پوپ)



شکل ۱





شکل ۲





شکل ۳





# بغداد و بصره در قلمرو و شهریارزند

بخشی از دوره‌های تاریخی  
و سیاسی و جغرافیائی عراق با  
تاریخ ایران هم‌بستگی بسیار  
داشته است و قرن‌ها است که  
دولت و ملت ایران در آن دیار  
از خود آثار بسیار بیادگار  
گذاشته و نقش اساسی داشته و  
دارد. از این مقالت مختصر با  
بیانی موجز نقش دوره زندگی  
در بین‌النهرین مرور میکنیم

رفتار ناهنجار عراق با ایرانیان

عباس عزای مورخ مشهور  
عراق به نقل از کتاب تحفة العالم  
تألیف سید جزایری نوشته  
استوالی بغداد دروش ناهنجاری  
با مردم داشت. بخصوص با  
زوار ایرانی و قزل‌باش آن دیار  
رفتاری ناصواب داشت و مال و

مجم

هر قضی مدرسی چهاردهی



اموال بسیاری از ایشان را به یغما برده بود و در این غارت گری بهانه اش این بود که آنان و بازده شده اند و بهمین زودی خواهند مرد . او از این راه ثروت و سرمایه گروه بسیاری را تصرف کرد ؛

پیوسته بهانه جوئی میکرد و بدروغ نشر میداد که ایرانیان اموال مردگان بدون وارث را تصرف کرده اند روز بروز بر جور و ستم کاری خود نسبت بایرانیان مقیم عراق می افزود تا آنجا که در اثر این اعمال و رفتار بسیاری از مردم شهر کاظمین را که بیشترشان ایرانی بودند بزنند افکند و آنان را به شکنجه و عذاب میکشید و دستور میداد تا با عصا و چماق برایشان کوبند و آزارشان کنند و یکی از چوب خوردگان در اثر چوب خوردن بسیار کشته شد ۲ »

### اعزام نماینده عالی دولت ایران بعراق

در تاریخ تحفة العالم ثبت است که :

خبر این کارهای ناهنجار و رفتار و کردار وحشت بار باطلاع کریم خان زند شهریار پا کدل ایران رسید و او را سخت متأثر و متألّم ساخت و فرمان داد که حیدرقلی خان امیرزنگنه برای دفع شرارت از عراق آماده شود چه حیدرقلی خان از دوران صفویه با عراقیها و عثمانیها آمیزش داشت و از امیران کاردان و مشهور بشمار میرفت ، بمناسبت سفرهایی که بکشورهای مختلف رفته بود و در اثر سیروس و سیاحت مردی پخته و تجربه آموخته بود . فضیلت و تقوی داشت و بدانش- های آن زمان آشنائی کامل داشت از آنها گذشته مردی متین و منطقی بود سخنوری چالاک و شمشیرزنی بی باک بود وی بفرمان شهریار زند اعزام بغداد شد . تا مسئولان عراق را از عواقب و خیم کارهایش آگاه کند و او را برسر عقل آورد پاشای بغداد او را بگمان خود باسخنان واهی و وعده و نویدهای توخالی دل خوش کرده روانه ایران کرد و باین ترتیب امیرزنگنه بدون توفیق در رسالت خود بایران بازگشت ۳

۲- العراق بین اختلالین ص ۵۲ چاپ بغداد

۳- مختصر تاریخ البصرة بقلم علی ظریف اعظمی چاپ بغداد

### جنگ ایران با عراق

پس از بازگشت امیرزنگنه و بی نتیجه بودن مذاکره کریم خان زند که از رفتار پاشای عثمانی با ایرانیان بسیار اندوهناک و خشمگین بود دانست که حل مشکل با مدارا و مذاکره انجام پذیر نیست این بود که برادرش محمد صادق را با معاونت نظرعلی خان یکی از عموزاد گانش بفرماندهی سپاه برای تصرف بصره برگزیده و رسماً مهبیای جنگ با عراق گردید. نظرعلی خان در این سپاه دستور یافت که هر چه زودتر تدارک حمله و تصرف بصره را به بیند و در رهائی مردم آن سامان از جور و بیاداد حاکم عراق همت و کوشش کند. <sup>۴</sup>

**حوادث سال ۱۱۸۹ هـ ق - در آن تاریخ سلیمان آغا حاکم بصره بود و او بانهایت قدرت حکمرانی میکرد و توجهی بایرانیان آن دیار نداشت صادق خان بانیروی زبده و مجهزی به بصره رسید و آنجا را بمحاصره کشید. محاصره بصره بدر ازا کشید. مشکل جنگی در این بود که از همه جهت بصره را محاصره کرده بودند. سلیمان آغا حاکم بصره نجات خود را در آن میدید که هر چه بیشتر مقاومت کند تامت محاصره را بطول بیانجامد. زیرا بانیرویی که داشت تاب مقاومت نداشت و امیدوار بود که با استقامت و پایداری او دولت عثمانی فرصت خواهد یافت که به کمک او بشتابد و برای نجات محاصره شدگان نیرو اعزام دارد. انتشار داد که از طرف دولت عثمانی نیروی امدادی بزرگی برای نجات محاصره شدگان اعزام شده و این نیرو تا فلان منطقه رسیده و بزودی ببصره خواهد رسید و همین امر سبب تقویت نیروی معنوی محاصره شدگان و لشگریان اوشد و موجب پایداری گردید. لیکن این وعده گذشت و هفته ها به ثمر نرسید و روز بروز بروخامت حال و احوال محاصره شدگان افزوده گردید چون شیعیان عراق همه در اثر تعصبات خشک مذهبی عثمانی ها بجان آمده بودند و بمناسبت هم کیشی با ایرانیان با آنان بستگی داشتند نمیخواستند عثمانی ها با آنان حکومت کنند. و حکومت ایران را از جنبه مذهبی و حسن**

۴- تاریخ الدول الفارسیة فی العراق بقلم اعظمی چاپ بغداد  
 ✽ = دلائل دیگری نیز برای لشکر کشی ایران به عراق در زمان زندیه وجود دارد که در یکی از شماره های آینده آنها را بتفصیل مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد.  
 بررسی های تاریخی



سلوک برای خود بهتر از قدرت ترك‌های خشن عثمانی می‌دانستند. و از طرفی در اثر روابط بازرگانی نزدیک که با مردم خوزستان داشتند شایسته میدانستند که بصره در قلمرو حکومت ایران قرار گیرد. °

**سرانجام کاروالی بغداد:** محاصره بصره و هیجان عمومی مردم عراق سبب گردید که گروهی از رجال دولت عثمانی بتدریج وارد بغداد شوند و بهمراه هریک از آنان چند هزار سرباز بود و باین ترتیب هفت تا هشت هزار سرباز در بغداد گرد آمدند و وزیر بغداد که حکومت عراق را داشت از ایران سخت بیمناک بود و با آمدن این تعداد سرباز روحیه اش تقویت شد.

و امیدوار گردید که بزودی بصره را از ایران پس خواهد گرفت غافل از اینکه آنچه پنداشته بود آرزویی بیش نبود زیرا این سربازان بنام استراحت باسایش پرداختند و حکومت عراق بایشان تکلیف همی کرد که بمیدان کارزار رهسپار شوند و با ایرانیان به نبرد پردازند فرماندهانشان باین سخنان توجهی نمی‌کردند و اوامرا و نشانیده می‌گرفتند و هریک از ایشان خود را به بهانه‌ای از حرکت معذور میداشت آنان از سپاهیان ایران بیمناک بودند و نمی‌خواستند در میدان مبارزه روبرو شوند چندی نگذشت که خبر عزل والی بغداد از طرف دربار عثمانی منتشر شد و علت عزل او را سلوک نامطلوب با ایرانیان توجیه می‌کردند و باب‌عالی (دربار عثمانی) چنین پنداشته بود که باین عمل در آرام کردن مردم و طغیان عمومی توفیق خواهد یافت و آتش فتنه را در جنین خاموش خواهد ساخت. این اقدام دربار عثمانی بدان جهت بود که مأموران باب‌عالی پس از ورود به بغداد کارهای زشت او را گزارش داده بودند. و دربار عثمانی دریافت که وزیر بغداد گزارشهای دروغ و بی‌اساس و برخلاف واقع می‌فرستاده و مرتکب کارهای زشت و ناپسندی شده است. دربار عثمانی پس از اطلاع از رفتار و کردار پاشای بغداد عنوان مطلب کرده بود که اختلاف ایران با عثمانی در واقع اختلاف باوالی بغداد بوده نه اختلاف ایران و عثمانی و بدیهی است پس از عزل او دیگر موجبی برای اختلاف و ستیزه باقی نمی‌ماند و ایران و عراق (عثمانی) میتوانند با هم‌داکراه برفع اختلافات به پردازند

اعمال و رفتار پاشای بغداد چنان عشا یرو کردها را برانگیخته بود که دولت عثمانی را این نارضایتی و خشم عمومی سخت پشیمان ساخته بود . چون والی بغداد حسن سیاست و تدبیر نداشت دولت عثمانی هم از وی نراضی بود و میخواست از اوضاع و احوال آشفته عراق بهره برداری کند.<sup>۶</sup>

### چگونه حوادث سال ۱۱۹۰ در بغداد اتفاق افتاد .

دولت عثمانی استانداران موصل . دیاربکر . حلب . شام را بالشگریان و فرماندهان بسوی بغداد گسیل داشت . و بآنان آموزش داده شده بود که پس از ورود به بغداد چه کنند و چگونه عمل نمایند . بنابراین والیان و وزیران پس از ورود به بغداد چنان نشان دادند که برای همراهی و کمک آمده اند لیکن پس از استقرار در بغداد و تسلط بر اوضاع والی بغداد را دستگیر و برای جلب رضایت ایرانیان او را زندانی کردند .

**اعزام نمایندگان صلح عراق بدربار ایران -** پس از زندانی کردن والی بغداد یک هیئت رسمی بسوی شیراز روانه گردید تا با کریم خان زند درباره صلح و ترک جنگ مذاکره کنند این هیئت کوشش داشت تا کریم خان زند را متقاعد سازد که واقعاً حسن نیت دارند و مایلند که مسائل و مطالب اختلافی از راه مذاکره و دوستانه حل و فصل شود و جنگ و جدال و کشت و کشتار از بین برود همچنین وانمود کنند که آنچه اتفاق افتاده نتیجه سوء رفتار و تدبیر والی بغداد بوده است نه سیاست دولت عثمانی . لیکن شهریار با تدبیر زند که از اختلاف دولت عثمانی اطلاع یافته بود و موقعیت را حساس و مناسب میدانست بفرستادگان پاسخ صریح و روشن نداد و کوشید تا آنرا بمذاکره سرگرم دارد و از این موقعیت استفاده کرده و بقوای اعزامی به بصره دستور داد تا با فشار هر چه زودتر بیشتر در تصرف بصره پافشاری کنند و در نتیجه این اقدام بزودی بصره بدون قید و شرط در برابر نیروی ایران تسلیم گردید بنوشته مورخان در مدت محاصره چنان وضع بر محاصره شدگان تنگ شده بود که فقیر و غنی به سختی

۶- دوحه الوزراء ص ۱۶۷ بنقل از تاریخ استاد عباس عزای «العراق بین احتلالین» چاپ بغداد



افتاده بودند و مردم گوشت سگ و گربه می‌خوردند تسلیم بصره در ۱۱۹۰  
اتفاق افتاد.

### حوادث ۵۱۹۰ ه. و کشته شدن عمر پاشا والی بغداد.

گزارش علی پاشا والی طرابوزان که بنام «تاریخ جدید» یا «یادگار تاریخ»  
در حوادث تاریخ ۱۳ شوال ۱۱۹۰ نوشته است که دولت عثمانی  
حسن تدبیرش در آن عصر اندک بود. شاهد این مدعا وقایع بغداد است که  
در اثر عدم تدبیر اختلاف مابین ایران و عراق اتفاق افتاد. کریم خان زند که  
به مخالفت با حکومت عراق برخاست در واقع این مخالفت در اثر اعمال بیرویه  
عمر پاشا والی بغداد با ایران بود هر گاه مخالفت‌های دستگاه حکومت عراق  
نبود دولت ایران کاری بآن سامان نداشت و هرگز اختلافی پدید نمی‌آمد.  
عمال دولت عثمانی ماجرای بصره و بغداد را بدربار عثمانی گزارش دادند که  
با وقایع پیش آمده دیگر نمیتوانند آنجا را اداره کنند بهمین علت عبدی پاشا  
آل سرخوش والی بغداد و بصره شد و مصطفی پاشا برکنار رفت و مدت هشت ماه  
حاکم آن دیار بود و در این زمان بود که بصره بدست ایرانیان افتاد.

عبدی پاشا پس از مصطفی پاشا والی بغداد و بصره شد. اختلاف داخلی و  
کدورت و نفاق میان سران دولت عثمانی باندازه‌ای بود که نتوانستند امنیت  
و آرامش را برقرار سازند از طرف دیگر دولت عثمانی وسیله‌ای بدست آورد  
که بتواند با تشبث بآن اختلافات حاصله را از میان بردارد. چنانکه اشارت  
شد گروهی از وزیران را بسوی بغداد فرستاد. در آغاز کار هدف عثمانی‌ها از  
اعزام وزیران جنگ با ایران بود لیکن وزیران تازه وارد به بغداد پس از  
غور و بررسی اوضاع دریافتند که عامل‌فته و فساد عمر پاشا والی بغداد است  
و چون او را عامل اختلاف ایران و عراق میدانستند وی را کنار گذاشتند و سپس  
او را کشتند تا شاید بدین طریق رضایت دولت ایران را بدست آورند لیکن این  
پیش آمد سبب ناگواری اوضاع داخلی عراق گردید و عراق در آن زمان در آتش  
اختلاف داخلی دست و پامیزد. ایران از سوی بصره و کردها از سوی دیگر در  
امور عراق دخالت می‌کردند.

وزیران دربار عثمانی که به بغداد شتافته بودند چون نتوانستند سر و سامانی باوضع آشفته آن دیار بدهند نظر دادند که عبدالله کهبه تنها وزیر عثمانی است که میتواند باوضع عراق آرامش دهد. خاصه اینکه او باسلامبول رفته و درخواست داشت که امور عراق را بوی سپارند.<sup>۷</sup>

### اختلاف مابین رجال عثمانی در عراق .

بغداد از کمک به بصره کوتاهی میکرده ثروت و هدیه‌های بسیار به‌مراه فرماندهان سپاه از اسلامبول به بغداد میرسید از دولت عثمانی دستور میدادند که سربازان را تجهیز کنند ولی رجال عثمانی به طمع پول و مقام سرگرم کار خودشان بودند از کار بصره بازماندند. مابین بزرگان عثمانی اختلاف شدید پدید آمد از استان منتفک سپاهی برای بصره فرستادند. چون سربازان رشید ایرانی مقاومت کردند جنگ و محاصره طول کشید اعراب و عثمانی‌ها ناچار عقب نشینی کردند و تقریباً بصره را بایران و ایرانی‌ها وا گذاشتند در اثر گزارشهایی که بنام «تاریخ جدید»<sup>۸</sup> بدربار عثمانی فرستاده شده بود پادشاه عثمانی (سلطان عبدالحمید اول) دستور داد که سربازان ایران را از بصره بیرون کنند. آنها کوشش داشتند که کار بصره را یکسره سازند امیران بغداد و شهرزور را تشویق کردند که هر چه زودتر کار سپاهیان ایران را بی پایان رسانند و حکومت عثمانی را در عراق دوباره زنده و برقرار سازند این دستورها در تاریخ ۱۱ شوال ۱۱۹۰ هـ. و ۱۷ ذی القعدة ۱۱۹۰ هـ. از دربار اسلامبول صادر شد لیکن نتیجه‌ای از آن بدست نیاموردند و اوضاع و احوال بروفق مرام و بکام ایرانیان و سپاهیان آن بود.

۷- دونسخه از گزارش علی پاشا در کتابخانه استاد عباس عزوی مورخ مشهور عراقی در بغداد موجود است نسخه اول بخط فرزند مؤلف عبدالسلام حافظ بتاریخ ۱۱۹۱ هـ. و نسخه دیگر بخط محمد اوصفی خطاط معروف در ۱۲۲۶ هـ. نوشته شده است.

۸- گزارش علی پاشا حاکم طرابوزان بنظر مورخان عراقی و عثمانی دقیق ترین اطلاعاتی بوده که پادشاه عثمانی به آن ترتیب اثر میداد «تاریخ العراق بین احتلالین چاپ بغداد»



نبرد در مرز کردستان دولت عثمانی برای اینکه نیروی ایران را در بصره ناتوان کند و وجهه دیگر در مرز غربی ایران بوجود آورد و در حدود هزار سرباز عثمانی از راه کرمانشاهان و پل زهاب بسوی مرز ایران پیش آمدند. چنین در مرزهای سنندج نیروهای دیگری بداخل ایران سرازیر شده شهریارزند دوازده هزار سرباز بفرماندهی خسروخان بسوی کارزار فرستاد. زدو خورد شدید میان متخاصمین در گرفت و در این هنگام کریم خان زند دوازده هزار سرباز دیگر بفرماندهی کلب علی خان بسوی دیار بکر اعزام داشت.

این نیروی اعزامی توانست با قدرت و مهارت از پیشرفت نیروهای عثمانی جلوگیری کند و چون عثمانی ها از این تجاوز نتیجه ای نگرفتند. دانستند که مسترد داشتن بصره کار سهل و ساده ای نیست این کارها یعنی عزل و نصب وزیران و الیان. اعزام نیروی عشایری. تجهیز سپاهی جززیان برای دولت عثمانی ثمری نداشت. صدها سرباز و مردم غیر نظامی در اثر این جنگ ها و اختلاف ها پایمال حوادث شدند و از اعمال و افعال ناپسند خود جز تلخی و ناکامی نتیجه ای نگرفتند این بود که سران دولت عثمانی در پی فرصت مناسب نشستند و از ستیز پرهیز کردند.<sup>۹</sup>

**سربازان بسوی بصره:** شهریارزند بصادق خان زند دستور داد که بسوی بصره حرکت کند و از راه ساحل خلیج فارس نیز پنجاه هزار سرباز جنگجو بوسیله سی فروند کشتی از بوشهر و بندر ریگ بهمراه سپاهیان بصره بحرکت درآمد. در آغاز حمله سپاهیان زمینی و دریائی ایران موفق شدند که شط العرب را بتصرف در آورند و با این ترتیب شط العرب بتصرف ایران درآمد، دولت عثمانی در برابر تعدادی کشتی های کهنه و فرسوده که در بصره داشت مہیای کارزار کرد و بدیهی است این قوای کهنه و فرسوده نمیتوانست در برابر نیروی جنگی ایران

۹- مجموعه خطی اسناد و مدارک که مشتمل است بر گزارش ها و دستورات بزبان

ترکی که در کتابخانه استاد عباس عزوی در بغداد محفوظ است «تاریخ العراق بین احتلالین جلد ششم بغداد ۱۳۷۳ هـ ۲۱۹۵۴ م»

مقاومت و پایداری کند و توانائی آن را نداشت که در برابر کشتی های نیرومند صادق خان عرض اندام نماید .

بمجرد اینکه سپاهیان ایران بر شرط العرب تسلط یافتند پلها بر نهر و رودخانه ها قرار دادند و سربازان هوشمند از سوی راست نهرها از جسرها و پلها گذشتند و حصار بصره را برانداختند . باید توجه داشت که شهر بصره در آن زمان شهری بزرگ بود باغها و سراهای بسیار داشت و جمعیت آن در حدود پنجاه هزار نفر تخمین زده بود . اند بزرگان شهر که از طرفداران عثمانی ها بودند بیش از یک چهارم از جمعیت آن شهر را تشکیل نمیدادند ، سلیمان آغا حاکم بصره مردی نظامی و هنرمند بود او نزد سربازان و لشگریانش محبوبیت داشت ، دیوارهای شهر بصره بلند و عالی بود لیکن محکم و استوار نبودند ، خط دفاعی این سنگرها در حدود صد سنگر بشمار میرفت . در زمستان ۱۱۸۹ بود که سربازان ایران حصار بصره را درهم شکستند و یاعلی گویان بسوی شهر شتافتند .

**سقوط بصره :** مردم بصره و نیروی ساخلوی عثمانی نتوانستند در برابر سپاه ایران مقاومت کنند مدت چهار ماه چه از راه دریا و چه از راه خشکی در محاصره بودند و بیش از این تاب تحمل و پایداری رانداشتند عمر پاشا والی بغداد مردم را بصبر و مقاومت تشویق و تهییج میکرد ، نویدها میداد و میگفت که ایرانیان از در صلح وارد میشوند و بسادریافت پول مجدداً شهر بصره را بدولت عثمانی واگذار خواهند کرد البته این انتشارات برای آن بود که روحیه طرفداران نیروی ایران را سست کنند ؛ این نویدها کاری از پیش نبرد زیرا هیچگونه کمکی از بغداد نرسید و چون بزرگان بصره از حکومت بغداد ناامید شدند پس از مشورت بایکدیگر صلاح کار را در آن دیدند که تسلیم دولت ایران شوند و پیش از اینکه همگان از پای در آیند دست از مقاومت بردارند و این شد که برای صادق خان زند پیام تسلیم فرستادند و خود را برای تسلیم بدون قید و شرط آماده کردند .

سید نعمت اله جزایری واسطه صلح شد : نویسنده کتاب تحفة العالم درباره



فهرد در مرز کردستان دولت عثمانی برای اینکه نیروی ایران را در بصره ناتوان کند و وجهه دیگر در مرز غربی ایران بوجود آورد و در حدود هزار سرباز عثمانی از راه کرمانشاهان و پل زهاب بسوی مرز ایران پیش آمدند. همچنین در مرزهای سنندج نیروهای دیگری بداخل ایران سرازیر شده شهریارزند دوازده هزار سرباز بفرماندهی خسروخان بسوی کارزار فرستاد. زدو خورد شدید میان متخاصمین در گرفت و در این هنگام کریم خان زند دوازده هزار سرباز دیگر بفرماندهی کلب علی خان بسوی دیار بکر اعزام داشت.

این نیروی اعزامی توانست با قدرت و مهارت از پیشرفت نیروهای عثمانی جلوگیری کند و چون عثمانی ها از این تجاوز نتیجه ای نگرفتند. دانستند که مسترد داشتن بصره کار سهل و ساده ای نیست این کارها یعنی عزل و نصب وزیران و الیان. اعزام نیروی عشایری. تجهیز سپاهی جززیان برای دولت عثمانی ثمری نداشت. صدها سرباز و مردم غیر نظامی در اثر این جنگ ها و اختلاف ها پایمال حوادث شدند و از اعمال و افعال ناپسند خود جز تلخی و ناکامی نتیجه ای نگرفتند این بود که سران دولت عثمانی در پی فرصت مناسب نشستند و از ستیز پرهیز کردند.<sup>۹</sup>

**سربازان بسوی بصره:** شهریارزند بصادق خان زند دستور داد که بسوی بصره حرکت کند و از راه ساحل خلیج فارس نیز پنجاه هزار سرباز جنگجو بوسیله سی فروند کشتی از بوشهر و بندر ریگ به همراه سپاهیان بصره بحرکت درآمد. در آغاز حمله سپاهیان زمینی و دریائی ایران موفق شدند که شط العرب را بتصرف در آورند و با این ترتیب شط العرب بتصرف ایران درآمد، دولت عثمانی در برابر تعدادی کشتی های کهنه و فرسوده که در بصره داشت مهیای کارزار کرد و بدیهی است این قوای کهنه و فرسوده نمیتوانست در برابر نیروی جنگی ایران

۹- مجموعه خطی اسناد و مدارک که مشتمل است بر گزارش ها و دستورات بزبان ترکی که در کتابخانه استاد عباس عزای در بغداد محفوظ است «تاریخ العراق بین احتلالین جلد ششم بغداد ۱۳۷۳ هـ ۲۱۹۵۴»

مقاومت و پایداری کند و توانائی آن را نداشت که در برابر کشتی‌های نیرومند صادق‌خان عرض‌اندام نماید.

بمجرد اینکه سپاهیان ایران بر شط‌العرب تسلط یافتند پل‌ها بر نهر و رودخانه‌ها قرار دادند و سربازان هوشمند از سوی راست نهرها از جسرها و پل‌ها گذشتند و حصار بصره را بر انداختند. باید توجه داشت که شهر بصره در آن زمان شهری بزرگ بود باغها و سراهای بسیار داشت و جمعیت آن در حدود پنجاه هزار نفر تخمین زده بود؛ اند بزرگان شهر که از طرفداران عثمانی‌ها بودند بیش از یک چهارم از جمعیت آن شهر را تشکیل نمیدادند، سلیمان آغا حاکم بصره مردی نظامی و هنرمند بود او نزد سربازان و لشگریانش محبوبیت داشت، دیوارهای شهر بصره بلند و عالی بود لیکن محکم و استوار نبودند، خط دفاعی این سنگرها در حدود صدسنگر بشمار میرفت. در زمستان ۱۱۸۹ بود که سربازان ایران حصار بصره را درهم شکستند و یاعلی گویان بسوی شهر شتافتند.

**سقوط بصره:** مردم بصره و نیروی ساخلوی عثمانی نتوانستند در برابر سپاه ایران مقاومت کنند مدت چهار ماه چه از راه دریا و چه از راه خشکی در محاصره بودند و بیش از این تاب تحمل و پایداری را نداشتند عمر پاشا والی بغداد مردم را بصبر و مقاومت تشویق و تهییج میکرد، نویدها میداد و میگفت که ایرانیان از در صلح وارد میشوند و با دریافت پول مجدداً شهر بصره را بدولت عثمانی واگذار خواهند کرد البته این انتشارات برای آن بود که روحیه طرفداران نیروی ایران را است کنند؛ این نویدها کاری از پیش نبرد زیرا هیچگونه کمکی از بغداد نرسید و چون بزرگان بصره از حکومت بغداد ناامید شدند پس از مشورت با یکدیگر صلاح کار را در آن دیدند که تسلیم دولت ایران شوند و پیش از اینکه همگان از پای در آیند دست از مقاومت بردارند و این شد که برای صادق‌خان زند پیام تسلیم فرستادند و خود را برای تسلیم بدون قید و شرط آماده کردند.

سید نعمت‌اله جزایری واسطه صلح شد: نویسنده کتاب تحفة العالم درباره



حادثه سقوط بصره نوشته است که چون دولت عثمانی در فشار قرار گرفت ناچار سید نعمت‌اله جزایری را واسطه قرار داد تا ترتیب صلح را فراهم سازد سید نعمت‌اله بنزد صادق خان زند رفت و تقاضای صلح کرد، امان نامه‌هایی از صادق خان زند گرفت که سپاه ایران هنگام ورود به بصره دست تعدی و چپاول بناموس و اموال مردم دراز نکنند و بکسی آزار نرسانند، پس از برقراری تأمین و امان مردم شهر سپاه قزلباش «علی علی» گویان وارد شهر بصره شدند و با دیدن نظم و آرامش سپاهیان ایران اهالی نفس راحتی کشیدند و از فشار گرسنگی نیز آسوده شدند.<sup>۱۰</sup>

**حکومت ایران در بصره :** در اواخر صفر سال ۱۱۹۰ ه. ق صادق خان زند با سپاه ایران وارد بصره شد گروهی از بزرگان آن دیار را که مخالفت میکردند دستگیر ساخت و تمام ثروت آشکار و نهان آنان را بتصرف در آورد و خودشان را بسوی شیراز فرستاد :

صادق زند محمد خان را حاکم بصره کرد و ده هزار سرباز در آنجا گذاشت و باقیه سپاه و غنائم و اموال بسیار بشیراز بازگشت.

**ضرب مسکوک بنام دوازده امام :** پس از تصرف بصره از مناره‌های مساجد نام شاه مردان علی مرتضی که شعار و اذان شیعیان است چون آوائی آسمانی باردیگر فضای شهر را فرا گرفت و همچنین سکه‌ها بنام دوازده امام مذهب جعفری زده شده بعنوان غرامت جنگ زروسیم از ثروتمندان و اعیان شهر گرفتند و همه را بسوی شیراز پایتخت ایران فرستادند.

**اختلاف عثمانی با ایران :** نویسنده کتاب تحفة العالم نوشته است که : پس از سقوط بصره برادرم سید نعمت‌اله جزایری قصد داشت برای زیارت به نجف و کربلا رهسپار شود سپاهیان قزلباش همه جا را فرا گرفته بودند ، کار بغداد هم مجهول بود، سرداران ایران اجازه نمیدادند که در محیط آشفته

۱۰- تاریخ الدولة الفارسیه فی العراق بقلم اعظمی و کتاب مختصر تاریخ البصرة بقلم

علی ظریف اعظمی چاپ بغداد ۱۹۳۳

عراق مردم بزیارت بروند تامبادا بایشان آزاری رسد<sup>۱۱</sup> چون عثمانیان اختلاف مابین ایران و اعراب را دامن میزدند وریشه اختلاف و عرب از عثمانی ها بود :

**خراب کردن گوریکی از بزرگان سنت و جماعت :** سید جزایری در کتاب تحفة العالم نوشته است : از جمله اختلافی که عثمانیان برای ایرانیان و اعراب قصد داشتند که فراهم آورند این بوده که سردار رشید و پا کدل ایران را تبلیغ و تهییج می کردند که آرامگاه زبیر را که از عشره مبشره بود<sup>۱۲</sup> خراب کند در حالیکه آن بقعه و بارگاه که زیارتگاه سنت و جماعت بود در چهار فرسنگی بصره قرار داشت. سید جزایری میگوید پس از شنیدن قصد خرابی گور زبیر سردار ایرانی را از عواقب سوء اینکار آگاه کردم او اولاً از یادآوری من شاد گشت و از اینکار ناپسند در گذشت و جبران کرد<sup>۱۳</sup>

**اسیران بصره بشیر از اعزام شدند :** چنانکه گفتیم حاکم بصره سلیمان آغا را با اطرافیانش بسوی شیراز فرستاد با آنکه آنسان اسیر بودند معذک ایرانیان با آنان با نهایت احترام رفتار کردند، صادق خان بهترین سلوک را با مردم بصره مرعی میداشت بزرگواری و بخششها میکرد، مولف تحفة العالم مینویسد که سید نعمت اله<sup>۱۴</sup> جزایری از بصره بمن نوشت که با اسیران خوش رفتاری کنیم. در آن زمان من در شوشتر بودم، سلیمان آغا حاکم بصره در زمان

۱۱- آنچه از کتاب تحفة العالم نقل شده بنقل از کتاب «العراق بین احتلالین» تألیف عباس عزوی چاپ بغداد است .

۱۲- یکی از آن ده نفری بود که حضرت محمد (ص) نوید بهشت بایشان داد .

۱۳- تاریخ العراق بین احتلالین تألیف عباس عزوی جلد ۶ چاپ بغداد ۱۹۵۵-۱۹۵۳

۱۴- سید نعمت اله جزایری دانشمند و مولف مشهور شرح احوال و آثارش در بیشتر

کتابها ثبت است نگاه کنید بتاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون ترجمه رشید یاسمی جلد ۴ چاپ تهران .



عثمانی‌ها و بعضی از نزدیکان او را بخانه خود دعوت کردم. از ایشان پذیرائی و دلجوئی نمودم حاکم معزول و اسیر را مردی با تصمیم و متین یافتم پس از چندی بشیراز رهسپار شدند.

**اسیران عراقی و عثمانی در شیراز :** اسیران عراقی و عثمانی که بشیراز گسیل شدند بدیدار شهریار ایران کریمخان زند نائل آمدند و آن پادشاه عادل بایشان بانهایت مهربانی و احترام رفتار کرد. این اسرا در تمام مدت اقامت در شیراز مورد دلجوئی و محبت بزرگان زندیه و ایرانیان بودند.<sup>۱۵</sup>

**تبعید حاکم بصره بشیراز :** سلیمان آغا حاکم سابق بصره در شیراز تحت نظر بود چون مردی دانا بود با ایرانیان مانوس گردید و مورد توجه زکیخان پسر عموی کریمخان زند قرار گرفت، هنگامیکه صادقخان زند بصره را ترک گفت، زکیخان میخواست که سلیمانخان را حاکم بصره کند.<sup>۱۶</sup> گروهی تاهویزه (شادکان) فرستاد ولی موفق نشد؛ پس از وفات کریمخان زند سلیمان آغا بعراق بازگشت و از طرف دولت عثمانی بمنصب وزارت در بغداد منصوب گردید.<sup>۱۷</sup>

**سربازان ایوان بسوی عتبات :** شهریار زند سپاهی نیرومند از سربازان رشید ایرانی بسیج کرد و فرماندهی آنها ببرادرش صادقخان زند سپرد و برای آنکه نشان دهد نیروی نظامی ایران در بصره قدرت و توانائی دفع هرگونه تهاجم را دارد دستور داد که حصار بصره را ویران کردند مبارزه با عثمانیها و تصرف بصره حس غرور ملی را در ایرانیان برانگیخته بود و موجب وحدت

۱۵- تاریخ العراق بین احتلالین تألیف عباس عزوی جلد ۶ چاپ بغداد .

۱۶- تاریخ العراق بین احتلالین جلد ۶ چاپ بغداد .

۱۷ تاریخ العراق بین احتلالین تألیف عباس عزوی جلد ۶ چاپ بغداد

بیشتر ایرانیان گردید. توجه همه مردم ایران با اقدامات و عملیات قهرمانی قهرمان زند معطوف گردید و آتش شوق و اشتیاق ایرانیان را برای دست‌یابی و تصرف شهرهای مقدس شیعی دامن‌میزد<sup>۱۸</sup>

**هدف کریمخان زند تصرف عراق بود :** بمناسبت وجود شهرهای مقدس شیعی در عراق که قرن‌ها تحت تصرف و نظارت ایرانیان تقریباً اداره میشد کریمخان زند نیز موقع را برای تصرف این شهرها مناسب دید و بدین منظور تصرف و تسلط بر بصره را بهترین وسیله انجام این مقصود و طرح دانست . عملیات و اقدامات عمر پاشا والی بغداد بهترین دست آویز نیل بدین هدف عالی بود. کریمخان زند با بدست آوردن این بهانه و اینکه عمر پاشا از زوار ایرانی مالیات و باج بزور میگرفت نخست از راه شکایت به باب علی (دربار عثمانی) باب افتتاح عملیات را گشود، عمر پاشا چنانکه گفتیم توجهی بمذاکرات و شکایات دولت ایران نکرد و دربار عثمانی نیز اعتراضات ایران را وارد ندانست و در نتیجه دست کریمخان زند برای آغاز اجرای طرح عملیات جنگی باز شد و چنانکه اشارت شد سربازان دلیر ایران بفرمان پیشوای جنگاور خود بصره را بتصرف درآوردند<sup>۱۹</sup>

**سربازان ایران بسوی استان منتفک :** پس از فتح بصره توجه همه شیعیان ایران و عراق با اقدامات شهریار زند معطوف گردید و همگی آرزو داشتند که سربازان ایرانی بسوی شهرهای دیگر عراق پیشروی کنند و کربلا و نجف و کاظمین و سامرا را نیز از تسلط دولت عثمانی خارج سازند، صادق خان زند پس از تصرف بصره علیمحمدخان را بحکومت آنجا گماشت . علیمحمد

۱۸- تاریخ دول الشیعة - تألیف محمد حسین مظفر چاپ نجف .

۱۹- دائرة المعارف الاسلامیة که بزبان‌های آلمانی و انگلیسی و فرانسه تألیف شده

و عبری هم ترجمه شده است جلد سوم چاپ مصر ،

خلاصه تاریخ العراق تألیف انستاس کرملی چاپ بصره ۱۹۱۹ م - ۱۳۳۷ هـ .



خان یکسال حاکم بصره بود. صادق خان در ۱۱۹۲ هـ. تصمیم گرفت که شهر های استان منتفک را در قلمرو حکومت خود در آورد و بفرماندهی برادرش محمد علیخان سپاهی بسوی آن دیار فرستاد ولی موفق نشد.

**حوادث ۱۱۹۳:** در سال ۱۱۹۳ باردیگر سربازان تازه نفس ایران به - فرماندهی محمد علیخان و برادر دیگرش مهدیخان و شیخ سلیمان رئیس عشیره بنی کعب و سایر عشایر عرب بهمراهی رؤسای خود بهمراه ده هزار سرباز بسوی استان منتفک پیشروی کردند مردم آن دیار چون سپاه ایران را دیدند درخواست صلح کردند شرایط صلحی که ایرانیان پیشنهاد کرده بودند مورد قبول عربها نشده و دوباره جنگ آغاز شد در این میانه وقایعی در بصره اتفاق افتاد و آن این بود که در خلال این اوضاع واحوال مابین دو عشیره بزرگ اختلافاتی رخ داد، علیمحمدخان بدون توجه و تدبیر در این اختلافات مداخله کرد و در نتیجه خسارت بسیار در این فتنه و فساد بوی رسید و در واقع او قربانی این اختلاف گشت.

هنگامیکه شهریار زند شنید که ایرانیان در جنگ موفق نشدند و اختلافات داخلی در عربها دامنه پیدا میکند صادق خان را بهمراه سپاه بسیار رهسپار بصره کرد تا استان منتفک را مانند بصره ضمیمه قلمرو حکومت ایران کند، صادق خان بسوی بصره رهسپار شد و با حسن تدبیر و سیاست و کیاست صلح و آرامش را در آنجا برقرار کرد و این امنیت تا مرگ شهریار زند دوام داشت و همه مردم بزندگانی آرام و داد و ستد خود با صلح و صفا بسر میبردند استان بصره در حدود سه سال در دست ایران بود تا سال ۱۱۹۳ هـ ق ۲

۲۰- دانشمند روحانی الاب اسحق ساکانوشته است که: بعضی گمان میکنند که بصره را خلیفه دوم مسلمانان (عمر) در قرن هفتم میلادی بنا نهاد و پیش از آن نبوده است. برای ←

در گذشت کریمخان زند : در این هنگام کریمخان زند در ۱۱۹۳ هـ . در شیراز وفات کرد و صادق خان در سرهوی سلطنت میپروراند و باین نیت بصره را ترك گفت. قضا را ز کیخان هم حکومت را در ایران دست گرفته بود و صادق خان هم با همراهان خود شبانه بسوی ایران بازگشت . پس از مدت سه سال که بصره در قلمرو حکومت ایران بود بار دیگر عثمانی ها آنجا را متصرف شدند و والی بغداد با سانی آن دیار را در قلمرو حکومت خود قرار دادند ، سید نعمت الله جزایری که در تصرف بصره بدست ایرانیان نقش مهمی داشت صلاح کار خود را در این دید که آن دیار را ترك گفته و بسوی بوشهر رهسپار گردد<sup>۲۱</sup>

**حسن سلوك ایران با عراق :** محمد امین زکی از مورخان مشهور عالم عرب و اسلام در کتاب «تاریخ الدول والامارات الکرديه فی العهد الاسلامی»<sup>۲۲</sup> نوشته است که : صادق خان زند در زمان برادرش شهریار زند بفضائل آراسته بود .

او بعدل و داد و حسن سلوك در تمام ایران مشهور بود خصوصاً پس از

→ روشن شدن حقیقت و واقع در بیان تاریخ صحیح گوئیم . بصره قرنها پیش از آن زمان آبادان بود و آنسامان را میشان میگفتند ، مردمش گوناگون بودند ، بعضی فرات میشان . برات میشان . کردخادیشان میگفتند . یونانیان آنجا را خارك یا جارك مینامیده اند ، اعراب آن دیار را دشت میشان و میسان مینامیدند «البصره فی التاریخ» مجله العربی از انتشارات وزارت ارشاد کویت شماره ۱۲۷

۲۱- تاریخ العراق بین احتلالین تألیف عباس عزوی جلد ۶ چاپ بغداد

تاریخ دول الشیعة تألیف محمد حسین مظفر چاپ نجف

۲۲- محمد امین زکی کتاب خود را بنام (خلاصة التاریخ الکر دو کردستان بر بان کردی

تألیف نموده و در ۱۹۳۷ میلادی از وزیران عراق بوده و محمد علی عونئی کتاب را بر عربی ترجمه کرد و در دو جلد در ۱۳۶۴ هـ در مصر چاپ شد این کتاب از نفیس ترین کتابهای تاریخی درباره ایران و عراق بشمار میرود .



فتح بصره و منضم ساختن آن به شاهنشاهی ایران محبوبیت او بیشتر افزوده گشت، متأسفانه پس از مرگ کریم خان مرتکب کارهایی برخلاف تدبیر شد و بخصوص آنکه با افراد خاندان زند حسن سلوک و مماشات نداشت و نتوانست نقش رهبری دو دمان زند را با جلب اعتماد آنان ایفاء کند این بود که خاندان زندیه نتوانستند بحکومت خود در ایران و عراق ادامه دهند !

# داد و ستد در دوره صفوی

توسعه تجارت يك کشور بستگی به روابط نیکوی آن کشور با کشورهای خارجی دارد و اقدام مهم شاه عباس اول در توسعه تجارت، ایجاد روابط بازرگانی با ممالک خارجی خصوصاً اروپائیان بود تا کالای ایران و کالای چین و هند را که از ایران میگذشت در کمال امنیت به آن کشورها برسانند و در این مورد اقدامات بسیار مهمی شده است که تفصیل آن را باید در کتب تاریخی دید.

شاه عباس با اقلیت عیسویان که میتوانستند روابط او را با ممالک اروپا بعالت هم کیشی تکمیل کنند رفتار بسیار ملایم داشت و خصوصاً چندین هزار

صمیم

دکتر ابراهیم باستانی پاریزی

دکتر و تاریخ

پژ - آقای دکتر باستانی پاریزی که خوانندگان مجله بررسی های تاریخی با قلم شیوا و نوشته های محققانه ایشان آشنا هستند کتابی درباره «سیاست و اقتصاد صفوی» در دست تألیف دارند که بزودی انتشار خواهد یافت و مقاله «داد و ستد در دوره صفوی» فصلی از آن کتاب است که مؤلف آن، بخواهش ما برای درج در این شماره مجله اختصاص داده اند و از این بابت از معظم له سپاسگزاریم.

بررسی های تاریخی



ارمنی را از سرحدات عثمانی و جلغا به اصفهان کوچ داد که تشکیل محله جلغا (در ۱۰۱۵ = ۱۶۰۶ م) نتیجه این مهاجرت است.<sup>۱</sup>

شاه، بندر مهم هرموز<sup>۲</sup> (نزدیک میناب) و بندر جرون را که بعدها بنام خود او «عباسی» یا بندر عباس نامیده شد، توسعه داد و امنیت آنجا را بکمک حکمرانان وفادار خود در فارس و کرمان تأمین کرد و چنان کرد که «گاه بیش از سیصد کشتی از کشورهای مختلف در لنگرگاه هرموز جمع می‌شدند و همیشه چهارصد تاجر در آن شهر اقامت داشتند.»<sup>۳</sup> و این شهر چهل هزار جمعیت داشت.

**ابریشم کالای پرسود** - تجارت عمده ای که از این بنادر انجام میشد مروارید و ابریشم و ادویه و سنگهای قیمتی بود. انگلیسیها دز تأمین حاکمیت ایران بر این بنادر، کمکهای ذیقیمتی نمودند<sup>۴</sup> و شاه نیز در امر تجارت بدین سبب به آنان امتیازاتی داد و از آن پس تجار ایران توانستند بدون نظارت و دخالت پرتغالیان ابریشم خود را صادر کنند.<sup>۵</sup>

رفتن برادرات شرلی به دربارهای اروپائی نیز بیشتر بمنظورهای تجارتهی ویافتن بازارهای مطمئن برای کالاهای تجارتهی ایران بود. امتیازات تجارتهی ایران برای انگلستان تا زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان ادامه داشت و تنهادر زمان این پادشاه اخیر بود که شیخعلی خان زنگنه وزیر با تدبیر و کاردان او قسمتی از امتیازات آنان را سلب کرد.

معمولاً در برابر ابریشم، کالاهای اروپائی خصوصاً ماهوت دریافت میشد. پرتغالیان و هلندیان نیز در هر مزمرکز تجارتهی باز کردند، مرکز تجارتهی آنان

۱- از کتاب مسائل کشورهای آسیائی و افریقائی، مجید رهنما، ص ۱۸۰

۲- بعد از خرابی شهر هرموز و مهاجرت مردم آن به این جزیره، نام شهر بجزیره داده شده است.

۳- سیاست خارجی ایران ص ۱۴

۴- تصرف بندر هرمز در ربیع الثانی ۱۰۲۲ توسط امامقلی خان گرفت

۵- سیاست خارجی ایران ص ۳۱

مصونیت قضائی داشت،<sup>۶</sup> و هر کالائی را جز اسب، میتوانستند از ایران خارج کنند.<sup>۷</sup> امتیازات هلندیان در زمان شاه صفی بیشتر شد و کالای آنان نیز از پرداخت حقوق گمرکی معافیت یافت. قسمت عمده محصولات هندوستان و جزائر جاوه و سوماترا، مانند فلفل و زعفران و انواع ادویه، توسط ایشان به ایران می آمد و کشتی های هلندی پیوسته میان هندوستان و ایران در رفت و آمد بودند، حتی در ۱۰۵۱ هـ (۱۶۴۰ م) بازرگانان هلند برای اینکه تجارت خارجی را بخود انحصار دهند، کالای اروپائی را از قیمت اصلی در ایران ارزاتر می فروختند. رقابت آنان به جائی رسید که وقتی نماینده دوک هلشتاین برای عقد پیمان تجارتنی به ایران آمد (۱۰۴۷، ۱۶۳۷ م) تا ابریشم خریداری کند، قیمت خرید هر بار ابریشم را از ۴۲ تومان به ۵۰ تومان ترقی دادند تا این نماینده خارجی نتواند با آنان رقابت کند، و چون نمایندگان هلشتاین باز گشتند، باز موقع را مناسب یافته قیمت بار ابریشم را به ۴۴ تومان تنزل دادند و شاه که متوجه کلاه گذاری آنان شد دستور داد از آن وقت بعد از کالاهای هلندی گمرک گرفته شود. انگلیسها و هلندیان نیز همچنان به رقابت تجارتنی ادامه میدادند. این کار حتی به جنگ دریائی آن کشور در خلیج فارس منتهی شد.<sup>۸</sup> شرکتهای هلندی بیشتر در بندر عباس و لار و اصفهان نمایندگی داشتند. امتیازات هلندیان در زمان شاه سلیمان محدود شد و فقط به سیصد بار ابریشم (نصف زمان شاه عباس دوم) تقلیل یافت.<sup>۹</sup>

باید گفته شود که کالای صادراتی مهم ایران در این زمان عبارت بود از ابریشم

۶- سیاست خارجی ص ۲۶۱ و این مصونیت درست در همان زمانهایی به تجار خارجی داده میشد که در مالزی کلیه بازرگانان و دلانان انگلیسی را یکباره قتل عام کرده بودند. (ایران از نظریه کانگان ابوالقاسم طاهری ص ۱۲)

۷- و این منبع ظاهراً از جهت تقویت بنیه نظامی ایران بوده است زیرا اسب در آن روزگار در جنگها همان وظیفه را داشت که امروز کامیونها و هواپیماها و هلیکوپترها انجام میدهند.

۸- سیاست خارجی ایران ص ۲۶۶

۹- سیاست خارجی ایران ص ۲۷۶



و پارچه های زربفت و بعضی سنگهای قیمتی و پشم شتر (كرك) و توتون و خشکبار صادرات ابریشم به ۲۲۰۰ عدل (هر عدل ۱۱۰ کیلو) میرسید که قریب ۲۰۰۰ عدل آنرا هلندیها خریداری میکردند. ابریشم گمبرون به باتاویا و سپس به اروپا ارسال میشد و یک شرکت هلندی در ازاء آن متعهد بود که ۱۲۰۰ صندوق شکر (هر صندوق ۱۵۰ پوند هلندی) تحویل دهد.<sup>۱۰</sup>

این شکرها از طریق راههای لاریا سیرجان به یزد و اصفهان میرسید، در افسانه های ما مردم پاریز روایتی هست که روزگاری مردم اینده، گاه ارزن را در برابرشکر برای کاروانی که از ده میگذشت منامنی فروختند؛ یعنی یک من گاه ارزن دادند و یک من شکر در ازاء آن گرفتند؛ این نکته هر چند اغراق آمیز است اما اهمیت تجارت خارجی و تأثیر آنرا در تأمین ارز و فروش کالای محلی و آبادانی شهرها ثابت می کند.

تجار ابریشم که بیشتر ارمنی بودند آنقدر ترقی کردند که باور کردنی نیست، مثلاً خواجه نظر از ارمنه جلفای تبریز که از آنجا خارج شد چنان در تجارت ترقی کرد و نزد شاه عباس و جانشین او شاه صفی اعتباراتی حاصل نمود که او را کلانتر ملت ارمنه کردند و او بافتخار وطن اصلی خود جلفا [آذربایجان]، دو کاروانسرای بزرگ در آنجا بنا کرد که هنوز در طرفین رودخانه باقی هستند و بیشتر از یکصد هزارا کو (هفت هزار تومان) در آنجا خرج کرد.<sup>۱۱</sup> ارمنی دیگری که در تجارت ترقی کرد، خواجه پطروس (متوفی ۱۰۵۰ هـ ۱۶۴۹ م) (پسرولی جان) بود که در اندک مدتی بازرگانی معتبر گردید و هم او بود که کلیسای «بیدخم» را در جلفای اصفهان بنا نهاد. تاجر دیگر ارمنی خواجه بغوس، پسر خواجه پطروس بود.

یکی از اولاد همین خانواده از اصفهان به هندوستان رفت و نماینده تجارت ابریشم شد (واصولا چنین مرسوم بود که بازرگان معروف جلفای

۱۰- مینورسکی، سازمان اداری صفویه ص ۳۱

۱۱- سفرنامه تاورنیه ص ۱۰۶

اصفهان اغلب فرزندان خود را به عنوان نماینده تجارتي به هندوستان و جاوه و ساير كشورها مي فرستادند). خواجه بطروس دوم كه در مدرس در گذشت (۱۱۶۵ هـ ۱۷۵۱ م) وصيت کرده بود كه قلب او را در جعبه طلائي به اصفهان حمل و در كليسای جدش (كليسای بيدخم) دفن كنند و چنين كردند.<sup>۱۲</sup>

امنيت راهها و رواج بازرگاني، توجه خارجيان را به سرمايه گذاري درين كشور جلب كرد. قراردادهاي متعددي، خصوصاً در مورد تجارت ابريشم با دول خارجي بسته شده است. ابريشم بيشتر در گيلان بدست مي آمد، واين محصول حتي مدت ها پيش از صفويه نيز در آن سرزمين قابل توجه بوده است چنانكه حوالی سالهاي ۷۹۰ تا ۸۰۵ هـ (۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲ م) كه تيمور مازندران را تسخير كرد، ماليات آنجا به صورت ابريشم وصول ميشد و گيلانات ده هزار من ابريشم ماليات مي داد، و تيمور براي رعايت حاكم گيلان قسمتي از آن را بخشيد نظام الدين شامي گويد: «از جمله كرم هاي پادشاهانه (تيمور) آن بود كه مال گيلانات بر ۱۰ هزار من ابريشم، كه به سنگ هرات پانزده هزار من باشد، و هفت هزار اسپ و ۳ هزار گاو مقرر شده بود، خواست كه تربيت او [سيد رضا كيا حاكم گيلان كه به حضور تيمور رسيده بود] به طريقيه اي فرمايد كه رجحان او بر ساير ملوك گيلان ظاهر شود... از آنچه بر مرتضى مشاراليه و امير محمد مقرر بود، نصفي و از آنچه بر بريقه ملوك گيلان مقرر بود ثلثي به يك دفعه و يك قلم در باره او انعام فرمود، و فرمان جهان مطاع به نفاذ پيوست تا محصلان و جوه آن مبالغ از جمع ايشان محسوب و مجري داشته به عرض رسانند».<sup>۱۳</sup>

نه تنها از زمان تيمور، بلكه قرن ها پيش از آن نيز، حمل كالاي ابريشم چه از شرق و چه از جنوب شرقي (بنادر عمان) منبع در آمد بزرگ تجارتي بود، در تاريخ كرمان آمده است كه در زمان طغرل شاه سلجوقي (جلوس ۵۵۱ هـ ۱۱۵۶ م) «عشور ابريشم مكران به سي هزار دينار رسيد و تمغاي بندر تيز (طيس) پانزده هزار دينار اجاره رفت».<sup>۱۴</sup>

۱۲- مجله وحيد، فروردين ۱۳۴۵ س ۲۹۸

۱۳- ظفر نامه شامي س ۲۹۵



راه شمالی و شرقی نیز در آمدش کمتر ازین نبود، هنوز بقایای نفوذ کاروانهای ابریشم را در اصطلاح «پل ابریشم» که نزدیک قوچان است، در کتابهای تاریخی میتوان دید، این در واقع پلی بوده است از دهها پل که بر سر راه ابریشم وجود داشته‌اند.

این راه کاروان رو میان چین و ایران از طریق ترکستان چین، بر اساس گزارش «چانگ کی‌ین» چینی که بدر بار مهرداد دوم اشکانی (۸۷-۱۲۳ ق. م.) آمده بود آغاز شد و بالاخره به صورت راه معروف ابریشم درآمد... این شاهراه عظیم داد و ستد بین شرق و غرب از چین آغاز می‌شد، از ترکستان چین (سین-کیانگ)، بلخ، مرو، و از طریق حوضه نهر تارم به هکاتم پیلس (دامغان) و از آنجا به ری و همدان و سلوکیه (مدائن، تیسفون، بغداد) میرسید، از تیسفون راه دوتا می‌شد: یکی از طریق آشور (موصل)، حضر، نصیبین، و دیگری از طریق «دورا» بود که از آنجا از ساحل راست فرات یا از راه میان بر بیابانی از طریق پالمیر (تدمر) می‌گذشت.<sup>۱۵</sup>

مرحوم اقبال آشتیانی این مسیر را چنین بیان می‌کند:

« از ولایت توان هوانگ در چین به ولایت کان سو می‌آمد و از آنجا داخل ترکستان شرقی حالیه می‌شد و از طریق بیش‌بالیغ و المالیغ و اترار بسمرقند و بخارا میرسید. در بخارا قسمت اصلی آن از راه مرو و گرگان به ری می‌آمد و از ری به قزوین و زنجان و تبریز و ایروان میرفت و از ایروان یا به طرابوزان و یا به یکی از بنادر شام منتهی می‌گردید. قسمت فرعی این راه از سمرقند به خوارزم و از خوارزم به سرای و هسترخان و از آنجا به کنار شط دن و بنادر دریای آرف منتهی می‌یافت. »<sup>۱۶</sup>

کشورهای مهم اروپائی در تمام دوره صفویه قراردادهای تجارتی خود را بر اساس مبادلات میان ابریشم بسته‌اند. در تواریخ آمده است که پس از عقد

۱۴- تاریخ وزیری تصحیح نگارنده ص ۹۶

۱۵- میراث ایران ص ۴۶

۱۶- تاریخ مغول، ص ۵۶۹

قرارداد تجارتي میان شاه عباس وانگلستان ، « شاه عباس به سفیر انگلستان ، «سردومور کوتون» گفت : چون میل ندارم ابریشم ایران را از طریق عثمانی صادر کنم ، بنابراین حاضرم در زانویه هر سال ده هزار عدل ابریشم در بندر گمبرون بدولت انگلیس تحویل دهم و در برابر آن پارچه انگلیسی بگیرم.»<sup>۱۷</sup>

بموجب قراردادی که بین شاه صفی وانگلستان منعقد شده بود ، مقرر بود دولت انگلستان سالی ۱۵۰۰ لیره به عنوان پیشکشی به علاوه معادل شصت هزار لیره بابت بهای ابریشم بدولت ایران بپردازد ، ازین مبلغ ثلث وجه نقد و دو ثلث دیگر جنس تحول می شد.<sup>۱۸</sup>

علاوه بر آن ، هلندیها نیز کم کم انحصار تجارت در ایران را بدست آوردند. اینان بموجب قراردادی ابریشم را در تمام نقاط ایران خریداری نموده بدون پرداخت عوارض گمرکی صادر مینمودند و این اختیار در سال ۱۶۴۵ م (۱۰۵۵ هـ) از دولت ایران گرفته شده بود .

دولت فرانسه نیز برای آنکه از هلندیها عقب نماند هیئتی به دربار ایران فرستاد :

این هیئت در زمان شاه عباس ثانی حقوق تجارتي نظیر سایر ملل اروپائی بدست آورد که معافیت از پرداخت مالیات و حقوقی گمرکی تامدت سه سال از آنجمله بود ، و فرانسویها مؤسساتی در بندر عباس واصفهان بنا کردند.<sup>۱۹</sup>

چنانکه گفتیم ، تجار ارمنی در به ثمر رساندن تجارت ابریشم ، اختیار و موقعیت فوق العاده یافتند ، چنانکه وقتی بین مسلمانان ماریان اصفهان با ارامنه جلفا زد و خوردی در گرفت و آشوبی ایجاد شد ، شاه عباس تا حدودی جانب ارامنه را گرفت و در فرمانی (۱۰۱۴ هـ ۱۶۰۵ م ) چنین اظهار نظر کرد :

« حکم جهان مطاع شد آنکه : وزارت و رفعت پناه شمس الوزراء و الرفعه

۱۷- تاریخ ایران ، سایکس ، ج ۲ ص ۲۸۰

۱۸- تاریخ ایران ، سایکس ، ج ۲ ص ۱۸۱

۱۹- تاریخ ایران ، سایکس ، ج ۲ ص ۲۸۷



میرزا محمد دبیر دارالسلطنه اصفهان بداند که عریضه تو درباب ارامنه جولاه (جلفا) و مردم ماربان رسید و مضامین آن معلوم گردید.

بارک‌الله! روی ایشان سفید؛ فی الواقع قاعده مهمان نگاهداشتن همین باشد؛ جمعی که به جهت خاطر ما از وطن چندین هزار ساله خود جلا شده باشند و خروار خروار زر و ابریشم را گذاشته و بخانه شما آمده باشند، گنجایش دارند که بجهت چند خربزه و چند من انگورو کمبوزه با ایشان جنگ کنید؛ می‌باید جمعی که با ایشان نزاع کرده‌اند تنبیه نمائی و...»<sup>۲۰</sup>

درین فرمان هم اشاره شده است که ابریشم، حتی در ماوراء ارس نیز خانه‌های ارامنه را رنگین داشته، و اینان از آن نواحی با چشم‌پوشی از منافع خود به اصفهان آمده‌اند.

بهمین سبب است که در مطالعه «کلنی» و جامعه ارمنی عصر صفوی، به این نکته برخورد می‌کنیم که این اقلیت در امر تجارت توفیق بسیار یافته و در آمد کلان داشته‌اند.

شاردن گوید در میان بازرگانان ارامنه توانگرانی بودند که دویاسه هزار هزار (ا کو؟) تمکن داشتند و حالا نیز خاندانهای يك هزارهزاری (میلیونر) هست. خواجهز کریا تاجرارمنی کسی بود که در غائله دویست تومان به قرض علیقلی خان شخص اول مملکت در زمان شاه سلیمان، داد<sup>۲۱</sup>. خواجه عابد بیگ کلیسایی در جلفا ساخت که چراغها و قندیلهای زرین و سیمین و تابلوهای گرانبها داشت و چهار ارمنی را خرید و آزاد کرد.

علاوه بر ارمنیان، تجار مسلمان نیز از این راه ثروت بیشمار اندوختند، خود شاه عباس در اصفهان تنها ۲۵ کاروانسرا داشت که در آمد هیچیک در سال از ۳۶۰ تومان کمتر نبود.<sup>۲۲</sup>

تاورنیه گوید: «علت اینکه شاه عباس تجار ارمنی را برای تجارت خود

۲۰- مجله وحید، ۱۲/۵ ص ۱۱۵۸

۲۱- سیاست نامه ج ۸ ص ۸۷

۲۲- زندگانی شاه عباس اول ص ۲۷۳

انتخاب کرد این بود که گفت: ایرانیها در کار تجارت دستی ندارند و میل آنها به شهوت رانی مفرط است و حال آنکه تاجر باید قوی بنیه و بیباک باشد. اما البته علت اصلی را باید درین دانست که این اقلیت هرگز خطری برای شاه ایجاد نمیکرد، علاوه بر آن به علت هم کیشی با خارجیان و زبان دانی آنها، امکان انجام تجارت بین المللی بیشتر بود.

فروش ابریشم در حکم انحصار دولتی بود و واسطه این انحصار، ارمنیان بودند. بالنتیجه چنان ترقی کردند که باز به قول تاورنیه بعضی از آنها با وجود عسرت و پریشانی بعد از دو سال تجارت، پس از مرگ، دوالی ۲۰ هزار تومان ارث گذارده بودند و یکی از معتبرین آنها خواجه بطروس بعد از فوت ۴۰ هزار تومان پول مسکوک نقد باقی گذارده بود، غیر از خانه شهری و ویلاقی و ظروف طلا و نقره و اثاث البیت.<sup>۲۳</sup>

شاردن نیز گوید: مشکل است باور کرد که چه اعجازی از یک حکومت خوب در سرتاسر مملکت به منصفه ظهور رسیده است. شاه عباس مهاجرین ارمنه را که مردم زحمتکش و صنعتگری می باشند به پای تخت خود آورد، اینها هنگام ورود به اصفهان یک ستاره در هفت آسمان نداشتند ولی بعد از سی سال باندازه ای متمکن و ثروتمند گشتند که از میان آنان بیش از شصت بازرگان برخاست که هر یکیشان از صد هزار اگو تا دو میلیون ثروت داشت.<sup>۲۴</sup>

در روایات ما مردم پاریز هست که خواجه کریم الدین برا کوهی پاریزی، اول بار، شتر دار بود و کالا از بندر عباس به یزد حمل میکرد و در آخر کارش بدانجا رسید که میلیونها ثروت اندوخت و املاک بی شمار خرید و به قول محمد مستوفی با فقی « آن جناب از جمله اشراف و اعیان برا کوه کرمان بود... از او ان جوانی به یزد آمده به داد و ستد مشغول گشته به خریدن املاک و رقبات همت گماشت و چندان از باغات بهشت بنیاد و مزارع نزهت آباد و منازل دلنشین به عنوان ملکیه شرعی درید تصرفش قرار گرفت که از حیطه تعداد بیرون است...

۲۳- تاورنیه ص ۶۲۶

۲۴- سیاحت نامه شاردن ج ۴ ص ۳۹



در سنه ثلث و ثمانین بعد الف (۱۰۱۳ هـ ۱۶۷۱ م) از دنیای ناپایدار کوتاه کرد.<sup>۲۵</sup> گویا وقفنامه این مرد که املا کی وقف کرده است هفده ذرع طول داشته است.<sup>۲۶</sup> کاروانسرای خواجه در یزد معروف است و زیر همین کاروانسرا آب انباری بود که به روایتی اغراق آمیز برای یکسال، آب نصف جمعیت یزد را تامین میکرده است.

ابریشم تنها از راه جنوب صادر نمیشد بلکه از راه شمال و خصوصاً روسیه (دولت مسکوی) نیز تجارت عمده داشت و از مراکز عمده‌ای که در شمال مرکز این تجارت بود، علاوه بر تبریز، از شهر اردبیل باید نام برد که به قول تاورنیه «زیارت قبر شیخ صفی‌الدین و تجارت ابریشم کیلان، اردبیل رایکی از معتبرترین شهرهای مملکت کرده بود، قوافل تجارت ابریشم که گاهی به هشتصد نهصد شتر میرسد، بیشتر در اشتهار این شهر مدخلیت دارند. بواسطه مجاورت کیلان و نزدیکی شماخی، که آنهم مقدار کثیری ابریشم میدهد و اینکه مسیر این دو شهر به طرف اسلامبول و از میر و اردبیل، تسلسل قوافل تجار آنجا را دارای اهمیت فراوان کرده است.<sup>۲۷</sup>

تبریز از اردبیل هم مهمتر بود و آنطور که تاورنیه گفته است: «عده کثیری تجار و مقدار وافر مال التجاره در آنجا (تبریز) هست، خصوصاً ابریشم که از کیلان و نقاط دیگر با آنجا حمل میشود. تجارت عمده اسبهای خوب و ارزان در آنجا رواج دارد، پول در آنجا بیش از سایر نقاط آسیا در گردش و جریان است، چندین خانواده ارمنی در آنجا متوطن و بتجارت مشغول و از تجارت فواید عمده برده متمول شده‌اند و سررشته آنها در تجارت بیش از ایرانیان است.

۲۵- جامع مفیدی ج ۳ ص ۴۹۸

۲۶- یکی از مواد جالب و وقفنامه او از رقیبات عقدا این بود که هر زواری که از عقدا رد میشد، یک جفت گیوه و یک من نان باو میدادند در باب شرح حال او رجوع شود به تاریخ کرمان ص ۱۲۴ و ۲۹۶ و مقاله نگارنده در باب آثار تاریخی اصفهان، مجله وحید

۲۷- تاورنیه ص ۱۲۴ و ۱۲۸

تبریز باعثمانی و اعراب و گرجیها و ایران و هندوستان و دولت مسکوی  
 تاتارها دائماً تجارت دارد و بازارهای آن که تمام سرپوشیده است همیشه پر است  
 از امتعه نفیسه، و برای ارباب صنایع بازارهای علیحده مخصوص دارد.  
 عده کثیری عمله جات ابریشم باف دارد که خیلی ماهر هستند و پارچه های  
 قشنگ خوب می بافند و عدد این صنعتگران بیشتر از همه اقسام آنهاست،  
 بیشتر چرمهای ساغری که در ایران بمصرف میرسد در تبریز ساخته میشود.  
 سایر علاوه بر ابریشم، کالای عمدۀ دیگری که صادر میشد پسته  
 کالاهای صادراتی ملایرو قزوین بود که به هندوستان میرفت. ساغری و تیماج  
 يك چشمه عمدۀ تجارت هلندیها بود و به لهستان و مسکوی (روسیه) نیز حمل  
 میشد. روناس ایران به هندوستان میرفت.

كرك کرمان از مواد مهم صادراتی بود، تا ورنیه در باب آن گوید:  
 در اواخر سنه ۱۶۴۷م (۱۰۵۷هـ) در سفر سوم به ایران در اصفهان یکی از پارسیان  
 قدیم را که آتش پرست هستند ملاقات کردم از حال این پشم (كرك) از او تحقیقات  
 نمودم، او يك نمونه بمن نشان داد، معلوم شد که منبع اصلی این قسم پشم ایالت کرمان  
 است که همان کارمانی قدیم باشد. در کوههای مجاور شهر، که بهمان اسم ایالت  
 نامیده میشود، علفهایی میرویند که این خاصیت به آنها اختصاص دارد،  
 گوسفند هائیکه در آن کوهها از ماه ژانویه تامه از علفهای تازه چرا میکنند  
 تمام پشم بدنشان بخودی خود در میآید و بدن گوسفند را چنان عریان میکند  
 که به بره خوک شیری شبیه میشوند که پشم بدنشان را با آب جوش پاك کرده  
 باشند، بطوریکه ابداً محتاج نمیشوند که پشم آنها را چنانکه در فرانسه معمول  
 است با مقرض بچینند، پس از آن پشم هارا میزنند، خشن و درشت آنها میرود،  
 كرك لطیف و نازکی باقی میماند که بعد از جمع آوری اگر بخواهند بجائی  
 حمل و نقل کنند باید روی آن آب نمك بپاشند که بید نیفتد و فاسد نشود.  
 این پشم را ابداً رنگ نمیکنند، بالطبع رنگشان یا خرمائی روشن یا



در سنه ثلث و ثمانین بعد الف (۱۰۱۳ هـ ۱۶۷۱ م) ازدنیای ناپایدار کوتاه کرد.<sup>۲۵</sup> گویا و قفنامه این مرد که املاکی وقف کرده است هفده ذرع طول داشته است.<sup>۲۶</sup> کاروانسرای خواجه در یزد معروف است وزیر همین کاروانسرا آب انباری بود که به روایتی اغراق آمیز برای یکسال، آب نصف جمعیت یزد را تامین میکرده است.

ابریشم تنها از راه جنوب صادر نمیشد بلکه از راه شمال و خصوصاً روسیه (دولت مسکوی) نیز تجارت عمده داشت و از مراکز عمده‌ای که در شمال مرکز این تجارت بود، علاوه بر تبریز، از شهر اردبیل باید نام برد که به قول تاورنیه «زیارت قبر شیخ صفی‌الدین و تجارت ابریشم گیلان، اردبیل رایگی از معتبرترین شهرهای مملکت کرده بود، قوافل تجارت ابریشم که گاهی به هشتصد نهصد شتر میرسد، بیشتر در اشتهار این شهر مدخلیت دارند. بواسطه مجاورت گیلان و نزدیکی شماخی، که آنهم مقدار کثیری ابریشم میدهد و اینکه مسیر این دوشهر به طرف اسلامبول و از میر واردبیل، تسلسل قوافل تجار آنجا را دارای اهمیت فراوان کرده است.<sup>۲۷</sup>

تبریز از اردبیل هم مهمتر بود و آنطور که تاورنیه گفته است: «عده کثیری تجار و مقدار وافر مال التجاره در آنجا (تبریز) هست، خصوصاً ابریشم که از گیلان و نقاط دیگر بآنجا حمل میشود. تجارت عمده اسبهای خوب و ارزان در آنجا رواج دارد، پول در آنجا بیش از سایر نقاط آسیا در گردش و جریان است، چندین خانواده ارمنی در آنجا متوطن و بتجارت مشغول و از تجارت فواید عمده برده متمول شده‌اند و سررشته آنها در تجارت بیش از ایرانیان است.

۲۵- جامع مفیدی ج ۳ ص ۴۹۸

۲۶- یکی از مواد جالب و قفنامه او از رقبات عقدا این بود که هر زواری که از عقدا رد میشد، یک جفت گیوه و یک من نان باو میدادند در باب شرح حال او رجوع شود به تاریخ کرمان ص نج و قلط و ۲۹۶ و مقاله نگارنده در باب آثار تاریخی اصفهان، مجله وحید

۲۷- تاورنیه ص ۱۲۴ و ۱۲۸

تبریز با عثمانی و اعراب و گرجیها و ایران و هندوستان و دولت مسکوی  
 تاتارها دائماً تجارت دارد و بازارهای آن که تمام سرپوشیده است همیشه پر است  
 از امتعه نفیسه، و برای ارباب صنایع بازارهای علیحده مخصوص دارد.  
 عده کثیری عملجات ابریشم باف دارد که خیلی ماهر هستند و پارچه‌های  
 قشنگ خوب می‌بافند و عدد این صنعتگران بیشتر از همه اقسام آنهاست،  
 بیشتر چرمهای ساغری که در ایران بمصرف میرسد در تبریز ساخته میشود.  
 سایر علاوه بر ابریشم، کالای عمده دیگری که صادر میشود پسته  
 کالاهای صادراتی مالایرو قزوین بود که به هندوستان میرفت. ساغری و تیماج  
 يك چشمه عمده تجارت هلندیها بود و به لهستان و مسکوی (روسیه) نیز حمل  
 میشد. روناس ایران به هندوستان میرفت.

كرك کرمان از مواد مهم صادراتی بود، تا ورنیه در باب آن گوید:

در اواخر سنه ۱۶۴۷م (۱۰۵۷هـ) در سفر سوم به ایران در اصفهان یکی از پارسیان  
 قدیم را که آتش پرست هستند ملاقات کردم از حال این پشم (كرك) از او تحقیقات  
 نمودم، او يك نمونه بمن نشان داد، معلوم شد که منبع اصلی این قسم پشم ایالت کرمان  
 است که همان کارمانی قدیم باشد. در کوههای مجاور شهر، که بهمان اسم ایالت  
 نامیده میشود، علفهایی میرویند که این خاصیت به آنها اختصاص دارد،  
 گوسفند هائیکه در آن کوهها از ماه ژانویه تامه از علفهای تازه چرا میکنند  
 تمام پشم بدنشان بخودی خود در میآید و بدن گوسفند را چنان عریان میکند  
 که به بره خوک شیری شبیه میشوند که پشم بدنشان را با آب جوش پاک کرده  
 باشند، بطوریکه ابداً محتاج نمیشوند که پشم آنها را چنانکه در فرانسه معمول  
 است با مقرض بچینند، پس از آن پشم‌ها را میزنند، خشن و درشت آنها میرود،  
 كرك لطیف و نازکی باقی میماند که بعد از جمع آوری اگر بخواهند بجائی  
 حمل و نقل کنند باید روی آن آب نمک بپاشند که بید نیفتد و فاسد نشود.

این پشم را ابداً رنگ نمیکنند، بالطبع رنگشان یا خرمائی روشن یا



لفلنمکی خاکستریست، سفیدش بسیار کم یافت میشود و خیلی گرانتر است بجهت اینکه هم نادر است و هم مصرف زیاد دارد.

تمام گیرها در ایالت کرمان متوطن شده و تجارت این پشم متعلق به آنهاست ازین پشم شال می بافند که در ایران به کمر می بندند و یکنوع پارچه لطیف نازکی هم از آن ترتیب میدهند که به پارچه ابریشمی شبیه میشود. من دو طاقه از آن شالهای خیلی لطیف اعلی به فرانسه آورده و یکی را به ملکه والدۀ مرحومه شاه (آن دو تریش) و دیگری را به مادام لادوسس دورلئان تقدیم کردم. برای معامله و تجارت ابریشم من نتوانستم بروم مگر در سنه ۱۶۵۴ م (۱۰۶۵ هـ) بعد از مراجعت از هندوستان از راه دریا از شهر «سورات» تا هرمز، زیرا که وقتی بآنجا رسیدم و خواستم از راه خشکی به اروپا مراجعت کنم مصمم شدم که به اصفهان بروم».<sup>۲۹</sup>

کالای عمده صادراتی دیگر روناس بود که بقول تاورنیه، روناس اسدآباد آذربایجان (حدودارس) معروف و تنها مملکتی است در تمام دنیا که روناس میدهد و در هندوستان و ایران یک چشمه تجارت عمده از آن میکنند و آن رنگ قرمزی که پارچه های هندوستان و مملکت مغول کبیر (مقصود هند است) را زینت میدهد از همین ریشه است. وقتی کشتیهائی که از هندوستان به هرمز می آیند و در مراجعت تمام ازین متاع بارگیری مینمایند خیلی تماشا نیست. کاروانها دیده میشود که همه بارشان روناس است. این ریشه بسرعت رنگ پس میدهد، وقتی یک کشتی هندی در تنگۀ هرمز شکست و من خود حاضر بودم در ساحل دریا که این کیسه های روناس روی دریا موج میزد، تا چند روز رنگ آب در طول خط ساحل قرمز بود.<sup>۳۰</sup>

پسته قزوین و ملایر، بادام یزد و کرمان، کشمش، ترشی میوه، آلو و مربا، گلاب و عطریات از کالاهای صادراتی به هند محسوب میشود. خشکبار آذربایجان بدیاری بکر و بغداد حمل میشود.

۲۹- تاورنیه ص ۱۸۵

۳۰- تاورنیه ص ۱۰۷

شتر به ارمنستان آناتولی فروخته میشد، گوسفند ایران تا اسلامبول و ادرنه نیز میرفت. در ماه مارس و آوریل (اوایل بهار) روزی نبود که ماچندین گله نبینیم که هر کدام اقلاً هزار رأس گوسفند داشت.<sup>۳۱</sup>

علاوه بر این بعض محصولات در خود مملکت مصرف میشد مثل پوست بره فلفل نمکی ساوه که برای لباس بکار میرفت. ظروف مسی و زری کاشان معروفیت داشت. کشت خشخاش و بدست آوردن تریاک در این دوره رایج و از محصولات عمده بود و بقول شاردن تریاک لنجان از همه جا بیشتر معروفیت داشت<sup>۳۲</sup> و افیون کازرون نیز معروف بود.

تنباکو و توتون در بیشتر نقاط بدست میآمد و باز بقول شاردن مهمترین نوع و قسمت اعظم توتون مصرفی هند از ایران صادر میشود. از اقدامات مهم و اساسی شاه عباس تصفیه کارمندان تریاک و منع استعمال تریاک در سال ۱۰۰۵ هـ (۱۵۹۶ م) بود، ولی البته این کار بطور کلی ترك نشد، حدود بیست سال بعد یعنی در سال ۱۰۲۸ هـ (۱۶۱۸ م) نیز کشیدن توتون و تنباکو را منع کرد و حتی بدستور او بینی و لب کسی را که تنباکو میکشید می بریدند، روش او در تنبیه اطرافیان برای منع استعمال این مواد واقعاً درخور توجه است.<sup>۳۳</sup>

۳۱- تاورنیه ص ۸۹۵

۳۲- شاردن ج ۴ ص ۴۹

۳۳- به قول شاردن، اطرافیان هنوز در اجرای تصمیم مردد بودند، شاه عباس تعبیه ای چید و بزرگان متملقین را خوب تنبیه کرد بدین طریق که :

«بدستور شاه عباس در مجلس او قلیانها را بجای تنباکو با پشکل خشک و نرم پر ساختند و آتش بر روی آن نهادند... شاه عباس گاه و بیگاه از حضرات رجال سؤال میفرمود - این تنباکو چگونه است؟ وزیر همدان آنرا برای مصرف من هدیه فرستاده هر یک از اعیان و اشراف در پاسخ اظهار میداشتند: «قربان، این تنباکو فوق العاده عالی است، بهتر از آن در جهان پیدا نمیشود».

شاه از قورچی باشی سردار سپاهیان قدیمی پرسید: جناب عالی بفرمائید چگونه است؟ - قربان بسر مبارک کتان قسم که چون برگ گل است...

شاه باخشم گفت: داروی منفور لعنتی که با تپاله اسب فرقی ندارد. (شاردن ج ۴



از محصولات صادراتی دیگر انقوزه بود، انقوزه را به هندوسنان صادر میکردند و بقول شاردن، هندیها این گیاه را که بوی تند دارد به تمام خورشها و اغذیه میزنند. مومیائی نیز کالای قابل صدوری بود و آن صمغ گرانبهائی است که از صخره سنگ ترشح میشود. یک معدن در کرمان وجود داشت. این معدن جزء اموال سلطنتی بود و سالی یکبار استخراج میشد و مصرف طبیبی داشت. گندم و برنج در همدان بسیار بعمل میآمد که به ولایات دیگر حمل میشد و عیسویان بابل هر ساله برای تجارت این کالاها به همدان و اصفهان میآمدند.<sup>۳۴</sup> خاک هرمز، جزیره‌ای که اصلاً درخت در آن نمیروید، قیمتی بود و به هندوستان حمل میشد و عایدات این خاک برای تاجر صد درصد بود، سنگهای مرمر هرمز را در کشتی‌های خالی خود حمل کرده به خارج میبردند.

گاهی میوه و شراب ایران به خارج میرفت. چینی‌های ساخت کرمان و مشهد با چینی‌های چین و ژاپن رقابت میکرد. معادن طلا و نقره را به نام معدنیات خورشید و ماه مینامیدند ولی استخراج آن چندان مورد اعتنا و استفاده نبود معدن نقره معروف در کروان و در منطقه گندمان و شاه کوه عایداتش فزونی داشت.<sup>۳۵</sup>

اجاره حمامها و خانه‌های عمومی و چشمه‌های نفت و اجازه شکار ماهی در رودخانه نیز عایداتی داشت.

فولاد ایران خوب بود و جوهر داشت. مس و سرب از کوههای مازندران و کرمان و یزد بدست میآمد. سنگ مرمر تبریز بسیار عالی بود و مثل بلور نور از آن میگذشت و بقدری نرم بود که به روایتی با کارد بریده میشد. فیروزه نیشابور از معادن مهم بود که ثروت قابل توجه به شاه میرساند. مروارید بحرین عواید بیشمار میرساند.

۳۴- تاورنیه ص ۳۱۵

۳۵- زندگانی شاه عباس اول ج ۳ ص ۲۷۳

۳۶- شاردن ج ۴ ص ۹۲

## واردات

در مورد واردات باید گفته شود علاوه بر شکر که رقم عمده و مورد استفاده عموم بود و پارچه های مخملی و انواع دیگر منسوجات و بلور آلات و کالاهای خاص و نیز، بعض اشیاء ساخته شده و مصنوعات نیز مورد توجه اعیان و اشراف بوده است.

از ارقام مهم واردات، یکی مشك بود که جنبه تجملی داشت. این همان مشك ختنی است که از آهوهای تبتی بوجود میآید و از راه هند بایران وارد میشد. این کالا آنقدر قیمتی و در عین حال کمیاب بود که يك رقم بزرگ عایدی برای سازندگان مشك تقلبی بوجود میآورد. مصرف آن بیشتر در جشن ها و اعیاد و موارد تزئینی بود.<sup>۳۷</sup>

این کالا، مورد علاقه بزرگان بود، وقتی سلطان محمد سلیم اکبر بعنوان هدیه «يك شمامه عنبر اشهب که در وزن يك هزار و هشتصد مثقال بود زر گران نادره کار هندوستان در ظرفی مشبك از هفت من زرا حمر به فنون غریبه و قانون عجیبه تعبیه کرده بودند به حضور شاه عباس هدیه فرستاد (۱۰۲۰ هـ / ۱۶۱۱ م).<sup>۳۸</sup> از روسیه (مسکوی) ظاهراً پوستین و اسبهای گرجی وارد میشده است. وقتی شاه عباس خواست برای تبریک سلطنت سلیم پسر جلال الدین اکبر نماینده ای بفرستد، این کالاها را بعنوان هدیه همراهش فرستاد ۵۰ اسب تازی و گرجی و بیاتی، مقداری حله های زربفت و مخمل، چند پوستین روسی دراز - موی سیاه رنگ که آنرا قراخز میگفته اند. هر يك از این پوستینها در آن زمان ۸۰ تومان قیمت داشته است.<sup>۳۹</sup> البته پانصد پارچه نیز که قسمتی خطائی<sup>۴۰</sup> و یزدی و اصفهانی و زری و زربفت های کاشان بود همراه او کرد.

۳۷- شاردن ج ۴ ص ۶۸

۳۸- روضة الصفا ج ۸ ص ۴۰۴

۳۹- « « ص ۳۹۶

۴۰- خطادرداد فارسی به سرزمین تبت گفته میشد و گاهی با «ت» نیز نوشته اند ، اما بیشتر با «ط» ضبط شده و اغلب این کلمه با خطای معروف ، جناس لطیفی در شعر آورده ، بقیه در صفحه ←



بلورآلات واحجار و شمشیرها و نیزه‌های هندی و تفنگ‌های فتیله‌ای اسپانیائی از اشیاء مورد علاقه بود، ساعت‌های اروپائی که تازه در شرق باب شده بود کم و بیش وارد میشد.

**گمرکات**  
گمرک زمان صفویه هر چند وضع خیلی مرتبی نداشته ولی بهر حال یکی از موارد مهم در آمدشاه محسوب میشده است. در گمرک خلیج فارس حدودده درصد قیمت جنس حقوق گمرکی دریافت میشد. ولی این نرخ گاهی به ۱۶ درصد می‌رسید و ۴ درصد هم به شه‌بندر میدادند که زودتر کالا را مرخص کند. در سایر نقاط براساس تعداد بار بوده است. در زمان شاه عباس ثانی گمرکات بندر عباس و بندر گنگ حدود ۲۴ هزار تومان درآمد داشت. تا مدتی انگلیسها به علت همراهی درسیادت ایران بر خلیج، از عوارض صادرات و واردات معاف بودند و حتی قسمتی از عواید گمرکی بندر عباس به آنان متعلق بود.

**راه‌داری** - که باید آن را يك نوع مالیات گمرکی بحساب آورد، رایج بود و برای هر بار شتری معادل ۴ اکو راه‌داری میگرفتند، و این بمصرف حفظ و حراست راهها میرسید.<sup>۴۱</sup>

رقابت شدید عثمانی با ایران موجب شده بود که همیشه مشکلاتی برای عبور کالادر نواحی مغربی پدید آید. حتی نمایندگان سیاسی و تجار تی خارجی، خودشان هم جرأت نداشته‌اند از عثمانی بگذرند و گاهی مجبور میشدند از طریق روسیه (مسکوی) عبور کنند یا از طریق دریای جنوب و هند بگذرند.

→ خصوصاً که ترکان خطائی بزبانی معروف بودند و آهوی خطائی که مشک داشت بر این جناس و جنس لطیف تعبیر لطیف‌تری اضافه میکرد. شاعری دوسه مفهوم با بافحشکی لطیف چنین بیان میکند:

چشمانت به آهوی خطاسخت شبیه است

از چشم تو پیدا است که مادر به خطائی!

۴۱- تاورنیه ص ۱۱۰

در اطراف دجله گمرکخانه‌ها و قلعه‌هائی محل دریافت گمرک از قایقها بود، بعضی تجار پارچه‌های ماهوت را در زیر چوبهای قایقها و غیر آن پنهان میکردند که قاچاق وارد کنند، و گمرکیها با سیخهای بلند که فرو میکردند، به کشف قاچاق میپرداختند.

تاورنیه گوید: حق گمرک در بغداد و بصره پنج درصد است اما گمرکچیها حتی خود امیر باندازه‌ای رعایت حال تجار را میکنند که در حقیقت امر بیش از چهار درصد ادانمی نمایند.

این امیر بصره بطوری در محاسبه و تعدیل جمع و خرج خود ماهر است که هر سالی سه میلیون لیور پس انداز میکند. عایدات عمده او از چهار چیز است: پول مسکوک، اسب، شتر، نخل خرما. خصوصاً این فقره آخری که دخلی گزاف دارد و سرچشمه اصلی ثروت اوست. تمام آن نواحی از محل اتصال دو رودخانه تا کنار سی‌لیو<sup>۴۲</sup> (فرسنگ) مسافت دارد پر است از نخل خرما، و احدی جرئت نمیکند که دست بیک دانه خرما بزند مگر اینکه مالیات آنرا که عبارت است از هر درختی سه چهار لادن (معادل نه سو پول فرانسه) ادا کرده باشد.

اما دخل او از مسکوکات از اینراه است که تمام تجاری که وارد بصره میشوند مجبورند هر قسم پولی که همراه دارند به ضرابخانه امیر برده سکه آنها را تغییر داده بصورت لارن در بیاورند و اینکار هشت درصد برای او دخل دارد. اما فایده از اسب، چون اسبهای بصره بهترین جنس تمام دنیا است، از حیث قشنگی و طاقت که میتوانند بلا فصل راه بروند بدون آب و خوراک خصوصاً مادیانها، بقیمت گزاف به فروش میرسند.

هلندیها هر ساله به بصره آمده ادویه می‌آورند. انگلیسی‌ها هم تجارت فلفل و میخک میکنند. اما تجارت پرتقالی‌ها بکلی موقوف شده ... هندوها هم پارچه و نیل و از سایر اقسام امتعه به بصره آورده می‌فروشند. اغلب در آنجا تجار

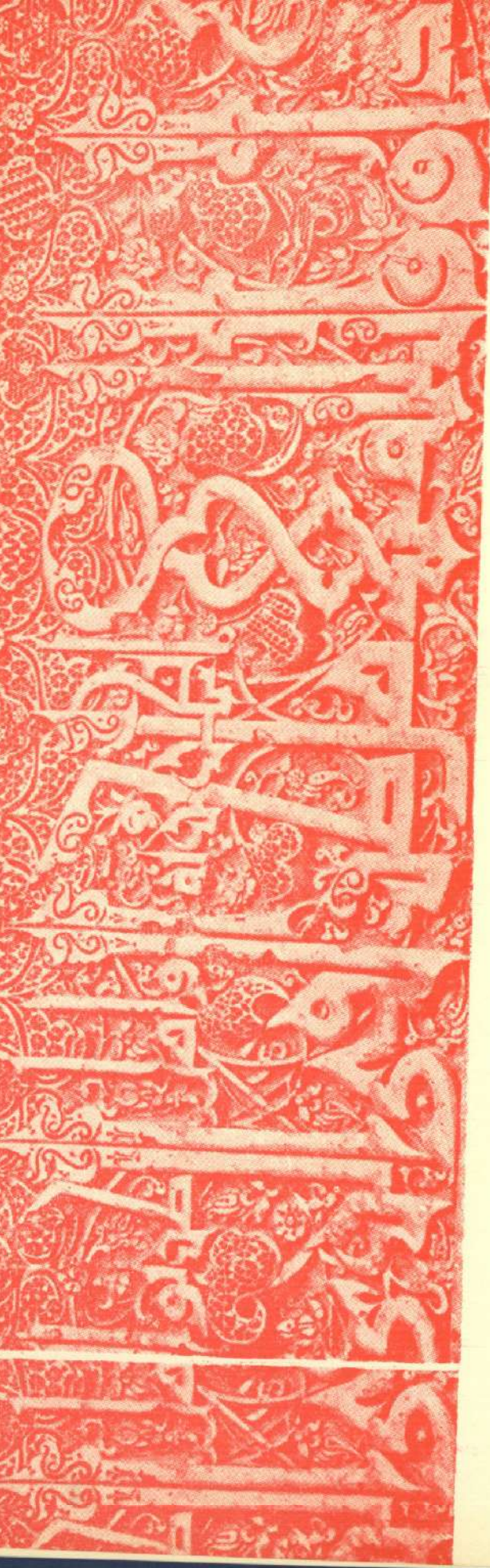


اسلامبول و از میر و حلب و دمشق و قاهره و سایر بلاد عثمانی جمع شده مال -  
 التجاره هندی خریده به شترهای جوانی که در همانجا خریداری میکنند بار  
 کرده به ولایات خود حمل مینمایند زیرا که اعراب بادیه هم شترهای خود  
 را به بصره آورده تجارت بزرگی میکنند. آنهائیکه از دیار بکر و موصل و  
 بغداد و بین النهرین و آشور برای خرید به بصره می آیند مال التجاره خود را  
 از روی دجله حمل مینمایند اما با زحمت زیاد و مخارج گزاف، زیرا که برای  
 کشیدن قایقها غیر از آدم و سیله دیگری ندارند و آنها هم در روز بیش از  
 دولیوونیم (دو فرسنگ و نیم) نمیتواند راه بروند و اگر باد مخالف باشد  
 بهیچوجه نمیتوانند حرکت بکنند؛ بنابراین، از بصره زودتر از شصت روز  
 به بغداد نمیتوانند رسید و گاهی دیده شده که بیش از سه ماه در راه بوده اند<sup>۴۳</sup>  
 پس از آنکه امامقلی خان بر خلیج مسلط شد و قلعه بکرد (بهرکرد) را  
 در ساحل خلیج خراب کرد، بندر عباس را بنام شاه در آنجا بساخت<sup>۴۴</sup> این  
 بندر هر سالی لااقل ۲۰ هزار تومان بشاه منفعت میرساند.<sup>۴۵</sup>  
 بعد از آنکه امتیاز عایدت گمرکی این بندر بانگلیسها داده شد و نصف  
 عایدات آنرا میگرفتند، شهبندر ایرانی با تاجر ساخت و ساز کرد: باری را  
 که هزار تومان قیمت داشت دو بست تومان قلمداد میکرد و بانگلیسها اجازه  
 نمیداد که بارها را بازرسی کنند و بدین طریق به عایدات آنها لطمه وارد آورد  
 او شبانه بارها را بخانه تاجر میرساند. درآمد گمرک رادر زمان شاه سلیمان  
 شاردن به چهارصد هزار لیور بالغ دانسته است.  
 بر طبق روایت تاورنیه، با این وضع انگلیسها سالیانه بیش از ۵۰۰ یا ۶۰۰  
 تومان نتوانستند سهم دریافت کنند.

۴۳- تاورنیه ص ۳۶۷

۴۴- روضة الصفا ج ۸ ص ۴۳۱

۴۵- تاورنیه ص ۸۸۳



# سیر تحول و تکامل خطّ

فارسی دری

از

رکن الدین بنمایونفرخ





در این که آیا ریشه و اصل خط فارسی چیست، میان دانشمندان و محققان اختلاف نظر است. تاچندی پیش، بعضی تصور می کردند که خط فارسی امروز تحول یافته خطوطیست که مادر آن، خط کوفی میباشد و بهمین سبب خطوط اسلامی را مأخوذ از عربی میدانستند. در مقابل برخی نیز معتقد بودند که از قبل از اسلام «تأمدت سه قرن، خط رایج ممالک اسلامی، کوفی و نسخ بوده و ایندو خط بموازات یکدیگر مورد استفاده بوده است»<sup>۱</sup> و این عده خط فارسی امروزی را مأخوذ از خط کوفی نمیدانند. امامانطقاً، هنگامی میتوان درباره خط فارسی دری حکم قاطع نمود که نمونه های متوالی تحول تدریجی آن را

---

۱ - دکتر مهدی بیانی : نظر اجمالی به تحول خط در ایران اسلامی - (مجله سخن)

در دست داشته باشیم و اگر هم افتاد گیهائی دارد، باز بگونه‌ای باشد که لااقل بتوان از آن درست نتیجه گیری نمود.

باین مقدمه کوتاه، چون مسأله خط فارسی از موضوعهای ملی و سیاسی ماست، اهمیت آن ایجاب می‌کند که مجله بررسی‌های تاریخی مبحثی نوین برای این بحث مهم و لازم باز نماید و از این رو از فاضل محترم آقای رکن‌الدین همایون فرخ، که کلکسیون نمونه‌های تحول خط ایشان بالنسبه کاملترین مجموعه‌ها از این نوع است، درخواست کردیم در هر شماره چند قطعه از نمونه‌های تحول تدریجی خط فارسی را برای چاپ در مجله بررسی‌های تاریخی با اختیار ما بگذارند تا از بررسی و مقایسه نمونه‌های مسلسل آن، سیر تحول تدریجی خط فارسی در روشن گردد. بدین سبب، مجله بررسی‌های تاریخی، از بابت این همکاری گرانقدر از آقای همایون فرخ سپاسگزار است.

بررسی‌های تاریخی



## یادداشت مؤلف

چون خط معروف « بخط اسلامی » که بعد ها به « خط کوفی » نام آور شده است ریشه و پایه اش از خط « مسند » است و این خط نیز بر اساس تحقیق خط شناسان از خط حمیری مأخوذ است . بدین مناسبت لازم دانست در نشان دادن چگونگی سیر و تحول خط دری فارسی ، نخست از ریشه و پایه خط کوفی آغاز کنیم و آنرا بازشناسیم . از این رو در این شماره نمونه هائی از خط حمیری که همان سرزمین هاماوران باشد و هم چنین خط مسند که اساس خط کوفی است از نظر خوانندگان ارجمند می گذرد . و در شماره های آینده نمونه هائی از قلمهای مختلف را بنحوی که سیر تحول خط فارسی دری را روشن نماید ارائه خواهیم نمود .

رکن الدین همایون فرخ







+ ΕΤΘΥ ΓΚΩΙ ΓΟΠΙΟΥ ΔΚ·Ι ΘΕΜΧΘΙ ΤΩ  
 ΜΑΡΤΡΙΟΝ ΤΟΥ Δ ΠΟΥ ΣΕ ΡΠΟΥ ΕΠΠΟΜΠΡ  
 ΙΩΑΝΝΟΥ ΚΑΙ ΔΑΝ ΝΕΟΣ ΒΟΥΚΕΟΙ ΣΡΓΙΤΡΑ  
 ΑΖΙΣΟΣ ΕΡΠΟΥ ΣΥΙΟΚΛΗΡΑ ΒΑΡΚΑΔΥ  
 ΕΚΤΙΟΝ·  
 ΟΥΕΙΥΝ  
 ΑΥΡΑΑ  
 ΗΛΑ  
 ΧΟΝΤΙ  
 ΡΥΧΤΘΙ

+ ΚΟΝ ΖΥ ΛΕΠΥ ΕΛΟΥ ΓΕΛΟΖΥΡΑΟΥΚΥ  
 ΟΥΑΝ ΓΕΡΑΥΕΑ ΒΓΥ ΕΑΝΘΟΥ ΕΑΘ  
 ΑΝΝΟΥ ΚΑΙ ΔΑΝ ΝΕΟΣ ΒΟΥΚΕΟΙ ΣΡΓΙΤΡΑ  
 ΑΖΙΣΟΣ ΕΡΠΟΥ ΣΥΙΟΚΛΗΡΑ ΒΑΡΚΑΔΥ  
 ΕΚΤΙΟΝ·  
 ΟΥΕΙΥΝ  
 ΑΥΡΑΑ  
 ΗΛΑ  
 ΧΟΝΤΙ  
 ΡΥΧΤΘΙ

ΑΝΑΚΑΤΗ ΤΑ ΕΤΕΡΑ  
 ΚΑΤΑΝΟΜΗ ΚΑΤΑ ΤΗΝ  
 ΚΑΤΑ ΤΗΝ ΑΝΑΚΑΤΗ  
 ΚΑΤΑ ΤΗΝ ΑΝΑΚΑΤΗ  
 ΚΑΤΑ ΤΗΝ ΑΝΑΚΑΤΗ

ΑΝΑΚΑΤΗ ΤΑ ΕΤΕΡΑ  
 ΚΑΤΑΝΟΜΗ ΚΑΤΑ ΤΗΝ  
 ΚΑΤΑ ΤΗΝ ΑΝΑΚΑΤΗ  
 ΚΑΤΑ ΤΗΝ ΑΝΑΚΑΤΗ

شماره ۳ - کتیبه ایست در سنگ معروف به زبد که به سه خط  
 یونانی، سریانی و هستانوشته شده و تاریخ آن ۱۱ میلادی است.





شمس  
السلام  
کده کله م

شماره ۵ : نقش دیگری است از کتیبه دیگر درام‌الجمال که بقرن ششم میلادی تعلق دارد. چنانکه در این شش قطعه خط (قلم) مشاهده شد این خطوط همه مشتق از خط حمیری هستند و حمیر . همان هاماران است که جزیری از ایران بوده و مردمش آریائی (ایرانی) و زبان و خطشان هم ایرانی بوده است .

همین خط شماره ۵ نوشته مورخان عرب (اسحق بن ندیم در الفهرست ص ۱۱ و قاضی بن خلکان در وفيات الاعیان ص ۳۴۶ و ابن خلدون) از النماره به بصره رفته و بصری خوانده شده و از آنجا بمرکه رفته و مکی نامیده شده و سپس بکوفه رفته و کوفی نام گرفته است .



سَمِ اللّٰهَ الَّذِي جَمَعَ الرَّحْمَةَ  
اللّٰهَ وَكَرَّمَ كَسْرًا وَوَا  
لِإِمْدَانِ لِلّٰهِ كَسْرًا وَسُجْرًا  
لِلّٰهِ بِكَرْمِهِ وَاصْلًا وَوَلِيًّا  
طَوِيلًا ۝ اللّٰهُمَّ رَبَّ  
حَسْرَتٍ وَمَكْرُوهٍ أَسْرَدٍ  
فِي رَأْسِ عِمْرَانِ لِيَبْرِكَ  
الْإِسْلَامُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ  
وَمِنْ خَلْفِهِ وَيُغْنِيَ عَنِ  
الْعَالَمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

و كس هدا الكسع  
سوال مرسته اربع و  
سلس



بسم الله الرحمن الرحيم محمد رسول الله  
 المرر ح سا و ی سلاه حدد های حمد الله  
 الحمد الی الا اله عسره و بسک الالا  
 الله و الحمد لله و لله عسره و بسک الالا  
 لسل و سا مر ع محمد اط ع و م سد ه م طه و  
 ا ر سکر مد ا سوا علیک در الله الی مد س ع ع  
 و حمد ما بر - للمسلم ما اسلموا لله و عد  
 ا ر س - رسول معصه و ا د هها مصلمه ط ا مر ع ا ر فله و م  
 ما مر علی ک سبه و بسمه دلما الکرمه



شماره ۷ : نامه ایست که بسال صدم هجرت برای المنذر بن ساوی نوشته شده و این خط همان خطی است که بعد علی بن مقله فارسی آنرا باخط فارسی تلفیق داد و خط نسخ نامید. یعنی منسوخ کننده خط کوفی



و در حروف از حروف کوه  
و اردت از ارفو بهم و اید  
وزمانهم به اعد خصص  
منهم علی نحو الی د  
بوا بود و زت بهت المال  
در سنه فلان الحرف  
هدا ما دما علی  
حرف فلان الحرف  
بغت بالی مد جمع  
در حروف کوه و اید

شماره ۸ : صفحه ایست از اوراق بردی- این خط پیرآموز است که خط نسخ از آن مایه گرفته. خط پیرآموز فارسی دارای نقطه بوده در صورتیکه خطوط مأخوذ از خط مسند چنانکه در شماره های ۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷ ملاحظه شد هیچیک نقطه و حرکت نداشته اند. این خط در ۹۰ هجری نوشته شده است. خط پیرآموز از حدود سال چهارم هجری در ایران متداول و معمول گردیده بوده است.



سماه اذ حزا لاقم اعطوا ما حم ما

ما كذا و الا ما مع ما اذ مع حقا و

س و صم للما بر ليه كد مر كا و مدر للما

ايد مع و مرد حله كار اما و لا حل للما

لا و مر كمر مارا لله عز ورا لعا له

و كـ طـ كـ رـ حـ سـ مـ

عده و ما

شماره ۹ : کتابتی است از مالک بن کثیر مورخ ۱۱۷ هجری . این خط کاملاً اثرات خط  
پیرآموز رادر کوفی نشان میدهد.



کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی  
کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی  
کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی



دالیه معنی علی  
انعام اداء الله فضله  
و حکم اسماء سعید  
حکماء نسو و هم الامه  
نفسه و نسو و دالیه

شماره ۱۰ - صفحه ایست از کتاب (رساله) الهدایة والضلالة از صاحب بن عباد که  
بسال ۳۶۴ بقلم علی بن طاهر بن ابی سعید کتابت شده و در حاشیه آن خطی است از  
صاحب بن عباد این خط پیرآموز ایرانی است.



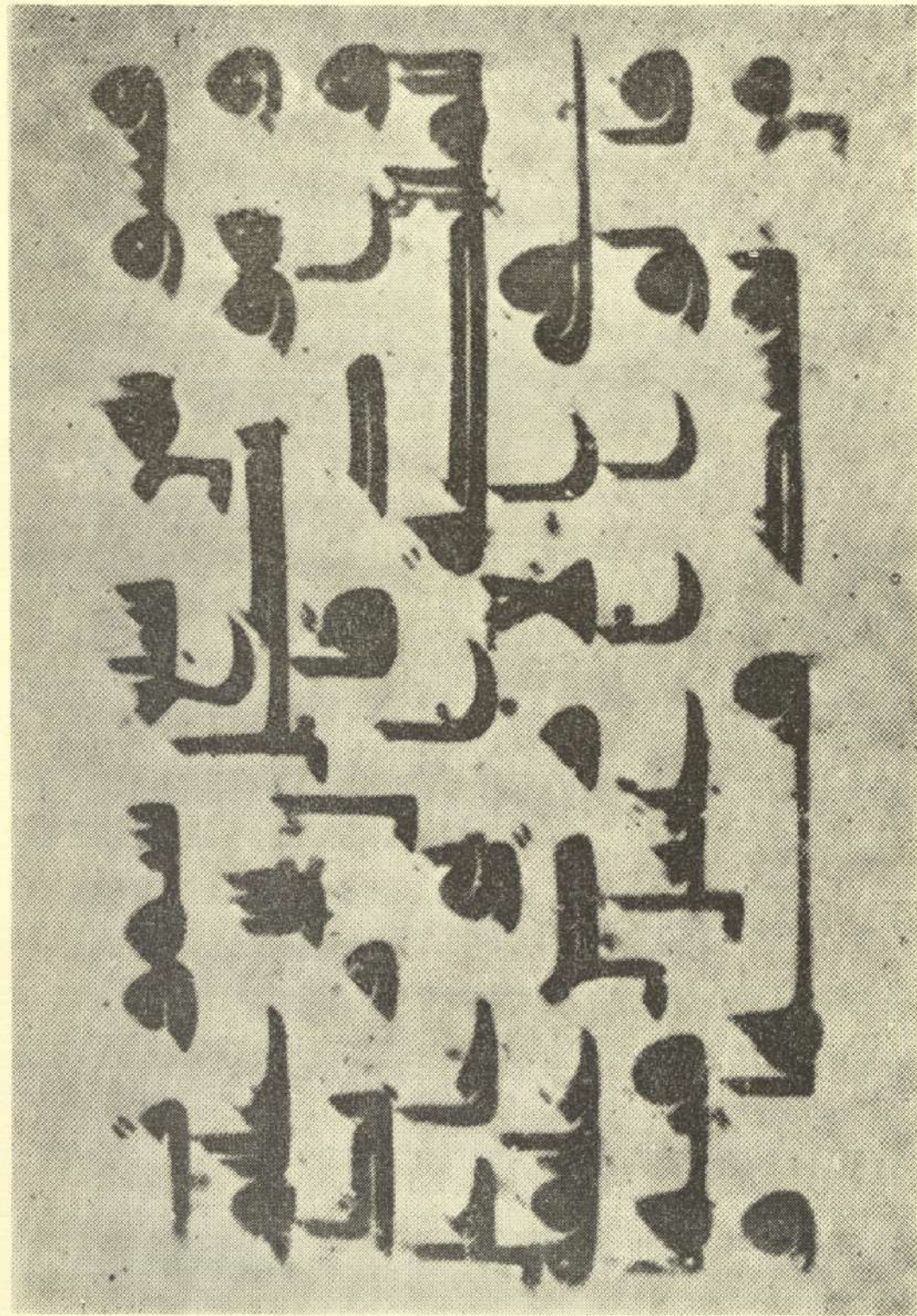


شماره ۱۱ - خطی است مأخوذ از پیرآموز ایرانی که هم نقطه دارد و هم حرکات و چنانکه گفتیم خطوط مسند و کوفی نه نقطه داشته‌اند و نه حرکات و برسطوح بوده نه برودایر.



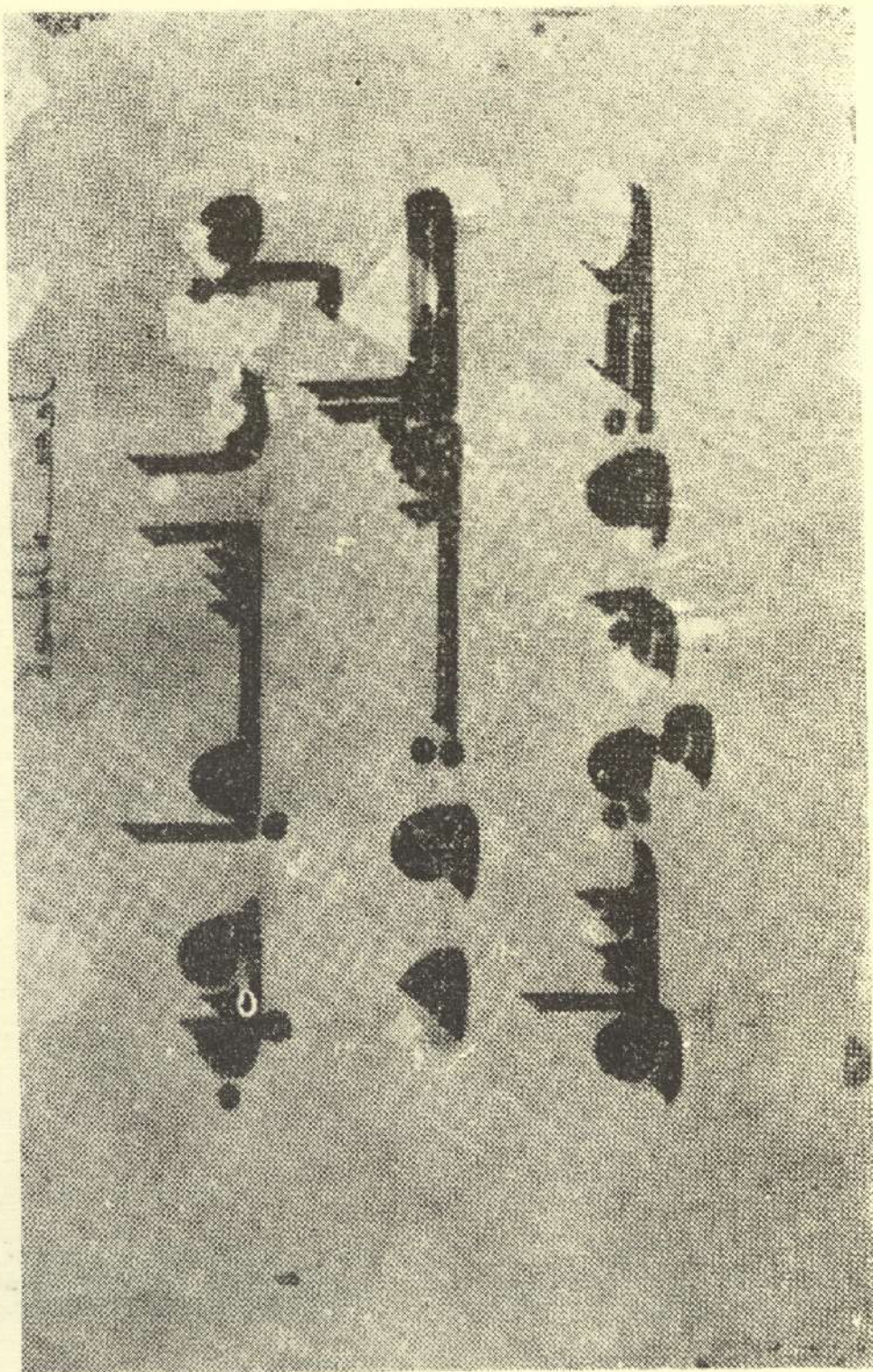






شماره ۱۴ - صفحه ایست از قرآن مجید که در موزه احمد پاشا سوم محفوظ است. این خط متعلق به قرن سوم هجری است و دارای نقطه و حرکت است و از اقلام پیر آموز ایرانی است





شماره ۱۴ : خط دیگری است از پیر آموز که در آن تنوین بکاررفته است و نقطه نیز دارد.





شماره ۱۵ - خط پیر آهوز تزیینی که در جامع قیروان نگاهداری میشود. و آن ورقه ایست از مصحف شریف متعلق به قرن سوم هجری



وَعَلَيْهَا قُرْآنٌ حَكِيمٌ وَسُبْحَانَ  
 ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ مَا مَنَعَكَ حَكِيمٌ  
 الْبَدِيعُ يُؤْتِي عِلْمَهُ الْخَبْرَ فِيمَنْ يَشَاءُ  
 يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ وَأَبُو فَكْرٍ بَوَالِغًا لَنَا

هُوَ بِلِيٍّ وَعَمَّ وَعَمَّ مَعْرِفَاتِهِ  
 كَلَامٌ











# اداره تقسیمات کشوری ایران



فخستین بار که از تقسیمات کشوری در تاریخ ایران سخن بمیان آمده بعهدداریوش هخامنشی است<sup>۱</sup>. پیش از او حکومت ایران هرگز قلمروی بآن درجه از وسعت نداشت که سازمانی بزرگ جهت اداره آن بطلبد و لزوم تقسیم کشور بسواحد های اداری با کشوری محسوس افتد. مع هذا تجربه ماد و حکومت های مستقل واحد های جغرافیائی داخلی نه تنها طریق تقسیم کردن را بطور طبیعی ارائه داده بود بلکه طرز اداره این قسمت ها را نیز یاد داده بود. در این دوره، بطور کلی کشور بر اساس واحدها و ایالات

بقلم:

نظام ویدی  
«دکتر و خبرانی»

۱- مشیرالدوله (حسن پیرنیا) - در جلد اول - ص ۵۷۶ گوید

«داریوش پس از فرونشاندن شورشهای داخلی باینکار اساسی پرداخته شاهنشاهی ایران را بایالاتی تقسیم کرد و برای هر یک تشکیلاتی مقرر داشت». (منبع اطلاعات: کتبه های داریوش اول در بیستون و تخت جمشید و نقش رستم و نوشته های هرودوت و سایر مورخان یونانی). و از این جا استنباط می شود که آرامش داخلی کشور نیز از لوازم توجه بامر تقسیمات کشوری است.

۲- موضوع تقسیم قلمروها بر اساس واحدهای جغرافیائی داخلی، از پیش از شاهنشاهی ماد هم، در میان آریائی ها معمول بوده است چنانکه در اوستا به نام هفده قلمرو، مجل سکونت آریائی ها اشاره شده است (رجوع کنید به پیرنیا ص ۱۵۷ و ۱۶۶ ج ۱ و ص ۱۲۲ آن هیتا تألیف پورداود



که همان ساتراپ‌ها و خشترپاون‌ها بوده‌اند تقسیم می‌شده است. عدد این ایالات و حدود آنها هرگز ثابت نبوده است و بستگی به پیروزیهای نظامی داشته‌است.

چنانکه عدد ایالت نشینهای مختلف در دوره داریوش از ۲۰ الی ۲۸ تغییر کرده است یعنی بتدریج که لشکر کشیهای وی توسعه می‌یافته ممالک مفتوحه ضمیمه و عدد ایالات افزوده می‌شده است.<sup>۳</sup>

بر طبق نوشته‌های موجود<sup>۴</sup> ایالات ایران بعهد داریوش اساساً به دو دسته تقسیم می‌شده‌اند، یکدسته آنها که در فلات ایران بوده‌اند و دیگری آنها که در دامنه غربی زاگرس و پارس قرار داشته‌اند.

ایالات فلات ایران عبارت بوده‌اند:

- ماد، هیرکانیا یا گرگان
- پارت یا خراسان
- زرنگ یا سیستان
- اریه
- خوارزم (خیوه)
- باکتريا (باختر)
- سغدیانان (بخارا و سمرقند)
- گندار (افغانستان غربی) و ولایت طایفه سکا
- ساتاژیدیا
- آراخوسیا
- ماکا (محملاً مکران است)

۳- برای آگاهی از نام و شماره ایالات و ساتراپ نشینهای دوره داریوش به ترجمه کتیبه بیستون و ترجمه کتیبه‌های کانال سوئز رجوع کنید.

۴- رجوع کنید به آثار هرودوت، مشیرالدوله و سایکس و هر اثر مفید دیگر درباره تاریخ ایران باستان.

ولایات غرب زاگرس و پارس

- ایلام یا اوواژا Uvgia (سوزیانا)

- بابل

- کلد

- آشور قدیم (آثورا)

- عربستان (شامل قسمت عمده‌ای از سوریه و فلسطین)

- مصر (مشمول برفنیقیه - قبرس - جزایر یونان) و یونان (مشمول برلیکیه

و کاریه و یونانی نشینهای سواحل)

- اسپاردا (مشمول برلیدیه و اراضی غرب رود هالیس) و ارمنستان و کاپادوکیه.

این طرز تقسیم و مملکت از لحاظ جغرافیائی اهمیت بسیار دارد زیرا دیده

میشود که عملاً واحد جغرافیائی فلات ایران از شخصیت جغرافیائی خود

شخصیتی سیاسی ساخته و این امر بسیار طبیعی است. همچنین اراضی بیرون از

فلات ایران که در حقیقت واحدهائی جغرافیائی مستقلی بوده و خصوصیت

متصرفات و ممالک مفتوحه را دارند نیز شخصیتی جداگانه یافته است، خود

این اثر جغرافیا را در اولین تقسیمات کشوری و سیاسی بجا نهاده است.

این طرز تقسیم بعهد داریوش همراه با اقداماتی سیاسی بوده است از

جمله آنکه هر قسمت داخلی که نام آنها فوقاً بر شمرده شد در عمل وسیله یک

ساتراپ یا خستر پاون یا شهر بان و نگهبان کشور و یک سردار و یک دبیر اداره

می شده که بقول بسیاری از مورخان با اعزام بازرسان خاص بهترین وجه

انتظامات در استانها را نگهداری کرده اند، بویژه آنکه در امور اقتصادی و

اجتماعی داخله از استقلال زیادی هم بهره مند بوده اند<sup>۵</sup>

۵ - شاهان هخامنشی و مخصوصاً داریوش پارس را یک نلمرو سلطنتی تلقی کرده و

اهالی آن مالیات نمیداده اند. تنها هر زمان شاه به آنجا میآمده است هدایائی ارسال می-

داشته اند این یک حالت استثنائی است که زائیده حکومت خانواده‌ها و قدرت مناطق سیاسی

تاریخی است که شاید بتوان بنوعی اشرافیت سیاسی منطقه‌ای حمل نمود و افتخاری است برای منطقه‌ای

که شاه از آنجا برخاسته است.



آنچه در دوره هخامنشی در مورد تقسیم کشوری صورت گرفت بعهد دیگر سلسله ها نیز بعنوان يك روش عملی موفق دنبال شد چنانکه بیاید .  
 معهدا مورخینی مثل هرودت ، وقتی از قسمتهای مختلف که مملکت از آنها تشکیل میشده است نام می برند ایالات را بنام مردمان و مملکت را در نتیجه بحسب اقوام و ملل و مالیات تقسیم می کنند . باینترتیب بزعم هرودوت ایران هخامنشی به ۲۰ ایالت تقسیم میشود . اما شماره بندی این ایالات از خود اوست و خود ایرانیان هرگز بایالات خود نمره نمیداده اند و صورتی که از این بیست ایالت نزد هرودوت آمده نباید شماره بندی استانهارا تجویز کند<sup>۶</sup> تقسیم کشور از نظر سیاسی و مالی کاریست که در عهد بعد نیز تکرار شده و مخصوصاً در دوره صفوی آنرا نزد مورخان نامور می یابیم<sup>۷</sup> و همین، شیوه ای شد برای مؤلفان که در بخش جغرافیای اداری (باصطلاح مینورسکی) ایالات بحسب مالیاتی که می دهند ردیف کنند.

بعهد اشکانیان باردیگر اثری از تقسیمات کشوری می یابیم اما باصورتی متفاوت . باینترتیب که این بار شرف سیاسی از آن پارت است و مملکت اساساً بدو قسمت یکی ممالک پارت و دیگری ممالک تابعه خود بدو گروه تقسیم می شده اند . نخست گروه ممالکی که از ایالات دولت پارت بشمار رفته و هر کدام دارای يك والی (ویتاکسا)<sup>۸</sup> بوده اند و دوم گروه ممالکی که تابع پارت بوده اما والی نداشته اند بلکه خود پادشاهی دست نشانده شاه اشکانی داشته اند<sup>۹</sup>

عدد ایالات والی نشین در دوره اشکانیان ۱۴ یا ۱۵ بوده که بعضی مورخان چون آمین مارسلن ۱۸ والی نشین ذکر کرده است که پارس و خوزستان جزء

۶- رجوع کنید به تاریخ ایران باستان - حسن پیرنیا - ص ۱۴۷۱ و کتاب هرودوت ترجمه دکتر هدایتی.

۷- رجوع کنید به سازمان اداری حکومت صفوی - مینورسکی - ترجمه رجب نیا ص ۱۸۲ بعد و تذکره الملوك چاپ دبیرسیاتی مقاله دوم درس ۷۲ به بعد

۸- Vitaxa در دوره پارت ها بجای شهر بان و خشر پاون بکار رفته و آن بمعنی سواره نظام و والی شاه است.

۹- رجوع کنید به تاریخ ایران باستان جلد سوم - ص ۲۶۴۶

آنها نیست چه اولی همیشه و دومی بیشتر اوقات شاه نشین بوده است و اثر سابقه تاریخی و بعد جغرافیائی در اداره این ایالات والی نشین یا تابعه مسلم است. ایالات والی نشین عبارت بوده اند از:

- ۱- بابل
- ۲- اپولونیاتیس Apolloniatis
- ۳- خالونیت
- ۴- کارنیا- محتملا نهاوند است
- ۵- کامبادن (کرمانشاه)
- ۶- مادبالا (همدان)
- ۷- ماد پائین یا ماد رازی (ری)
- ۸- خواران (خار)
- ۹- کمسیسن (قومیش) دامغان
- ۱۰- وهرگان (گرگان)
- ۱۱- استوئین (۴)
- ۱۲- پارت خاص
- ۱۳- آپاآوارتاکن (جزء پارت خاص)
- ۱۴- مرگیان (مرو)
- ۱۵- آریا (هرات)
- ۱۶- انائوئر (جزء هرات)
- ۱۷- زرننگ (سیستان)
- ۱۸- ارآخوزیا (رخج یا هند سفید)

درست است که هجده واحد سیاسی بشرح فوق در دوره اشکانی مشخص می شود اما تکلیف بسیاری از آنها بتحقیق روشن نیست و همچنین بعض ایالات قدیمی ایران نام برده نمی شود مثل باختر، سفد، پاراپامیزاد.

اما ایالات یاممالک پادشاه نشین بعهد اشکانیان بشرح زیر مستفاد میشود.

- ۱- ماد کوچک (آذربایجان)



- ۲- ارمنستان
- ۳- آدیابن
- ۴- خسرون
- ۵- الحضر
- ۶- خوجستان (خوزستان)
- ۷- پارس
- ۸- بعض ایالات دیگر مانند باختر، سیستان و کرمان نیز باغلب احتمال چنین وضعی را داشته‌اند.

اشکانیان سخت از فئودالیسم واحدهای جغرافیائی که پیش از آنها وجود داشت تبعیت کردند و هرگز تقسیمات تازه‌ای را برای کشور بجز آنچه که بود؛ عنوان نکردند و باین اکتفا کردند که ایالات استقلال خود را داشته باشند و باج را بموقع بیارت بفرستند زیرا قدرت جهانداری و جهانگشائی هخامنشیان را نداشتند. باین ترتیب بار دیگر اثر وحدت جغرافیائی ایران بر نظام حکومتی و اثر واحدهای جغرافیائی داخلی در امر تقسیم کشور بچشم میخورد.

بعهد ساسانیان دو عامل موجب توجه بامر تقسیمات کشوری شد: نخست آنکه قباد میخواست اصلاحاتی انجام دهد و تقسیمات قبلی جواب گوی این برنامه نبود. از جمله آنکه شخص شاه مرکزیت فوق‌العاده یافته بود و هر استاندار و مرزبان مستقیماً برای هر امر کوچکی مجبور بوده بوی مراجعه کند.

دوم آنکه مسائل خارجی و دشمنان آماده حمله پشت خطوط مرزی مشکلاتی برای دولت مرکزی بوجود آورده بودند که دولت ناگزیر بود در تقسیمات کشوری تجدید نظر کرده ملاحظاتی نظامی را در آن مرعی بدارد. براین اساس کشور ایران بعهد ساسانیان مخصوصاً در دوره خسرو اول به چهار بخش یا کوست تقسیم شد بشرح زیر:

۱- خور آسان یا خور آیان بمعنی جائیکه خورشید از آنجا برمی‌آید شامل خراسان کنونی و خوارزم و بخارا و سغد و گرگان و سیستان و بلوچستان و دیگر ولایات شرقی بوده است که جمله را کوست خاوری باید دانست.

۲- خوربران : بمعنی جائیکه خورشید از آنجا می‌رود شامل عراق و کرمانشاهان و کردستان و دیگر ولایات غربی ایران شهر که جمله را بایستی کوست باختری دانست.

۳- باخترا (بمعنی شمال بوده) شامل آذربایگان و ارمنستان و گرجستان قفقاز و تپورستان (مازندران) و دماوند بوده که جمله را بایستی استان شمال دانست.

۴- نیمروز بمعنی جنوب: شامل خوزستان و پارس و کرمان و سگستان و سند که جمله را استان جنوبی باید دانست.

این تقسیم بندی خصایص جالبی دارد بشرح زیر:

الف- تقسیم کشور به چهار استان اصلی منطبق با جهات اربعه آنهم در کشوری که شکل هندسی آن بیک چهارضلعی شبیه‌تر است ملهم از ملاحظات نظامی و جهت گیری دشمنان خارجی است. بنابراین قبل از هر چیز این تقسیم بندی نظامی است.

ب- هر یک از کوست‌ها فرمانروائی جداگانه داشته که «پازوسپان» یا «مرزبان» نامیده می‌شده‌اند بنا بر این استانداران عملاً مرزبان بوده و این تکیه شدیدی است بر وظیفه اصلی آنان که مقایسه معنی دو کلمه خسترپاون و مرزبان تفاوت هدف تقسیمات کشوری را در دوره هخامنشیان ساسانیان میرساند.

ج- تقسیم بندی ایران یا بنا باصطلاح آن زمان **ایران شهر** به چهار استان امریست کاملاً مصنوعی و غیر جغرافیائی<sup>۱۰</sup>.

میدانیم که انوشیروان بر اثر این تقسیم بندی حتی سپاه ایران را هم به چهار سپاه تقسیم کرد و همه اقدامات بعدی بر حول همین نقطه نظر نظامی اولیه دور زد. «گیرشمن» گوید:

۱۰- رجوع کنید به: چهل مقاله از کسروی - گردآورده یحیی ذکاء -

» » » ایران نامه عباس شوشتری ص ۱۶۲

» » » ایران از آغاز تا اسلام ترجمه دکتر محمد معین - ص ۳۷۴-۳۷۵



«تقسیم مملکت به قطعات، که گاه مصنوعی مینمود- غالباً برای جریان اداره امور آن، که قطعاً به طور دقیق تنظیم شده بود اما فاقد نرمش لازم برای استفاده از فعالیت خلاقه ثروت بود، مساعد نبود.»  
و کریستن سن گوید:

«این چهارمرزبان در مرتبه قرین خانواده‌های سلطنتی و مثل آنان لقب و عنوان شاهی داشتند»<sup>۱۱</sup>

باری مملکت باین ترتیب به چهاربخش و در هر بخش ایالات و ولایاتی بوده که در اینجا بمانند زمان هخامنشیان حدود هیچک ثابت نیست و در بسیاری از موارد جنبه لشکری مرزبانان بر جنبه کشوری آنها برتری دارد. امور کشوری را مأموران جزء مثل شهریک و دیهیکها اداره می‌کردند و مرزبانان بهنگام جنگ مانند سرداران دیگر زیر فرمان اسپهبدان بوده‌اند.

ایالات به اجزائی چند تقسیم میشده هر یک را یک استان می‌گفته‌اند استانداران هم مثل مرزبانان نیروئی نظامی در اختیار داشته‌اند و گاهی هم در حکم و بمنابه مباشران املاک سلطنتی بوده‌اند<sup>۱۲</sup>

تقسیم ایالات به اجزاء در دوره ساسانی همیشه از مقتضیات سیاسی و اداری تبعیت کرده بخشهای کوچکتر از استان را شهر و مرکز آنرا شهرستان و حاکم آنرا شهریک<sup>۱۳</sup> می‌گفته‌اند. رئیس ده را دیهیک یا ده سالار ده یا روستا و مزارع و توابع آنرا روستاگ<sup>۱۴</sup> می‌گفته‌اند.

رویه مرفته تقسیمات کشوری دوره ساسانی زائیده دو ضابطه مقتضیات نظامی و بزرگ ملکداری خاندان‌های ساسانی و هیأت حاکمه است و از لحاظ جغرافیائی خلاف آنچه بعهد هخامنشیان دیده می‌شود ارزشی ندارد مگر در قالب کلی خود طرح تقسیمات کشوری ساسانی رنگ و روئی نظامی دارد

۱۱- ایران در زمان ساسانیان - کریستن سن چاپ سوم ۱۳۴۵ ص ۱۲۲ و فصل اداره

ایالات ایران

۱۲- همان منبع ۱۶۰

۱۳- بمری رئیس الکووره ضبط کرده‌اند (یعقوبی)

۱۴- بمری رستاق ضبط شده است.

درداخل و درپایه مجبور باطاعت و تبعیت از واحد جغرافیائی روستاهاست و می توان گفت که تقسیمات کشوری ساسانی پایه ای طبیعی و جغرافیائی و بالاتنه ای نظامی و غیر طبیعی و روحی فئودالی دارد که خواه ناخواه با تحولات بعد از اسلام دگرگون شد و تنها مبانی و پایه جغرافیائی و طبیعی آن با تکائی که ایران بعد از اسلام با زیر اقتصاد روستائی داشت بجاماند.

بعد از اسلام در دوره صفویه که بازوحدت حکومت برقرار شد، بصراحت موضوع اداره و تقسیمات کشور عنوان می شود که با اصطلاحات و لغات تازه ای همراه است که بعضی ویژگیها را ذکر می نمایم.

۱- اصطلاح ممالک محروسه بمعنی ایالات حکومتی و استانهای کشوری است که از طریق دیوان ممالک اداره می شود و از خاصه یا خالصه متمایز است.  
۲- اصطلاح مملکت مترادف قلمرو و تقریباً چیزی غیر از ایران شهر ساسانیان است.

۳- کلمه دولت معادل خوشبختی و حجابی است بر تمام دستگاه حکومتی تحت نظر فرمانروای همایون.

۴- املاک یا خالصه و خاصه اند که از آن دربار سلطنت اند و یا متعلق به دیوان (دفتر) که مال مصالح نام دارد.  
بعهد صفوی تمایل شدیدی با افزایش خالصه وجود دارد که از قدرت اداری کشوری میکاست<sup>۱۵</sup>

۵- استان گاهی بمعنی مملکت است و حکام آنان را بتفاوت بیگلربیگی، خان، سلطان می نامند و اینها مأمورانی دائمی اند.

۶- دیوان ممالک چیزیست شبیه وزارت کشور.

۷- اداره املاک سلطنتی یا دیوان خاصه بود و وزیر دربار مستوفی بود که بظاهر از وزیر اعظم تبعیت میکرد و امانمندان وی در املاک همان مباحثان بوده اند. چند نوع تقسیم بندی کشور از دوره صفوی میشناسیم که از مطالعه

۱۵ - مثلاً بعهد شاه عباس دوم بتوصیه وزیر اعظم ساروتقی ترتیب حکومت احکام را در ایالاتی که در آنجا بیم جنگ نبود مانند گیلان - مازندران - قزوین - یزد - کرمان - خراسان - آذربایجان برانداخت.



آنها چنین بومی‌آید که دوضابطه مالیات «مداخل‌دهی» و مقتضات نظامی در آنها مؤثر افتاده و از آنجا که صفویه همیشه در آرزوی احیای قدرت و شکل حکومت ایران زمان ساسانی بوده‌اند بی‌شک تحت تأثیر آنها قرار گرفته بویژه آنکه اقتصاد زمین داری و فتودالیزم ایران مسلمان شده از یک سو روابط خارجی پر از مخاطره و دشمنان پشت خط مرزی نیز همان ملاحظات نظامی نیز از سوی دیگر آن شرایط اداری و تقسیم کشوری را می‌طلبیده‌اند. استانداران در این دوره همان والیان اندو بیگلر بیگی‌ها مرزدار و سلطان‌ها حکومت ایالاتی‌اند که اشرافیت سیاسی دارند مثل سلطانیه.

### ایالات مداخل بنده صفویه

هرات	تبریز
مشهد	چخورسعد (ارمنستان)
قندهار	قرباغ (گرجستان)
مرو	شیروان
سیستان	همدان
استرآباد	فارس
گیلان	خوزستان
کرمان	کردستان
	لرستان

### اساس ترتیب حدود حکومتی

شمالغرب - آذربایجان و ماوراء قفقاز

مشرق - خراسان بزرگ

شمال - سواحل دریای خزر

جنوب شرق - کرمان

مرکز - عراق

مغرب - کردستان و لرستان

جنوب و جنوب غرب - فارس و خوزستان.

این تقسیم‌بندی فوق‌العاده اهمیت دارد و نشان می‌دهد که صفویه تا چه پایه در تقسیم حدود حکومتی خود پا جای پای ساسانیان بعمد یا باجبار نهاده‌اند و از همان ضابطه جهات اربعه و بملاحظات نظامی پیروی کرده‌اند حتی بعضی منابع مثل شاردن مینویسد «ایران به چهار ایالت تقسیم شده است» عراق - فارس - آذربایجان - خراسان.

در میان ایالات آن زمان شیراز ورشت وزیر نشین و کردستان و لرستان و خوزستان و گرجستان والی نشین بوده است. گاهی اوقات والی نشین‌ها تبدیل به بیگلر بیگی می‌شده‌اند چنانچه کرمان یکبار باینترتیب تنزل کرد. بیگلر بیگی نشین‌های عهد صفویه عبارت بوده‌اند از:

مرو	آذربایجان - تبریز
هرات و قندهار	ارمنستان - چخور سعد
کرمان	گرجستان - قراباغ
کوه کیلویه	کنجه و شیروان
قزوین	استرآباد
همدان	مشهد

واحدهای اصلی ایالتی عبارت بوده‌اند از:

- ۱ - آذربایجان ۲ - خراسان ۳ - استرآباد ۴ - دارالمرز ۵ - کرمان
- ۶ - عراق ۷ - کردستان ۸ - فارس ۹ - خوزستان ۱۰ - گیلان.

خان‌ها حکام شهر و بجای شهریک دوره ساسانی‌اند معیناً قدرت یک رئیس ایل در آنها وجود داشته و هر ناحیه حکومت میکرده‌اند.

باری تقسیمات کشوری دوره صفویه از خیلی جهات شبیه بدوره ساسانی است و خصایص ویژه آن اینست که اولاً هر چه بواحد جزء و بسمت اجزاء می‌رویم طبیعی‌تر است. ثانیاً اثر ملاحظات نظامی در آن زیاد است. ثالثاً تحت تأثیر زوال بزرگ ملکه‌داری و فتودالیزم بعد از اسلام می‌باشد. رابعاً از نظام ایلیاتی



نیز بعضاً تبعیت کرده است<sup>۱۶</sup> بنابراین تقسیمات کشوری دوره صفویه نیز شامل همان معایب تقسیمات دوره ساسانی است و بهر حال در کل ارزش جغرافیائی آن بسیار ضعیف بوده و در بسیاری از موارد مصنوعی است. معهد او واحدهای بزرگ صنعتی و جغرافیائی ایران از این دوره به بعد وسیع تر میشوند و حدود ایالات از این به بعد تا عهد قاجارته مرزهای طبیعی خود را پیدا می‌کنند و اینرا ما در واحدهای دهگانه سیاسی که فوقاً بر شمردیم ملاحظه می‌کنیم.

بعد از صفویه حکومتها در ایران ندرتاً بکار تقسیمات کشوری اقدام کردند و بیشتر کار خود را بر روال و سیاق گذشته استوار ساختند. افشاریه و زندیه و قاجاریه به تبعیت از واحدهای طبیعی مجبور بودند زیر اثر شرط اعلام یک تقسیم تازه تحت تسلط سیاسی بر تمامی واحد کشور است و این وحدت سیاسی گرچه در دوران افشاریه و قاجاریه بچشم می‌خورد اما فاقد ثبات مرزی است.

در دوره قاجاریه اقتصاد فئودالی وضع حکومت مرکزی دولت را بهمان تقسیماتی که بود تسلیم میکرد و در نتیجه ضعف سیستم ارتباطی حکومت ایالات پای خود را بداخل حریم طبیعی خود واپس کشیدند و واحدهای طبیعی در جلد واحدهای سیاسی رفتند و برعکس.

در اوائل دوره قاجاریه چنانکه از مندرجات تواریخ قاجار بر میآید قلمرو ایران از نظر تقسیمات اداری و حکومتی به پنج حکمرانی و ۱۲ حکومت نشین مستقل تقسیم میشده است:

۱ - حکمرانی آذربایجان مقر ولیعهد، شامل آذربایجان، همدان و زنجان.

۲ - حکمرانی ایالتین کردستان و کرمانشاهان و سرحد عراقین که لرستان نیز همیشه سر جمع آن بوده است.

۱۶ - برای دریافت وضع اداره و تقسیمات کشوری رجوع کنید به مینورسکی «سازمان اداری - حکومت صفویه» بدون توجه بتفسیرات یا عدم تفسیر لازم.

۳ - حکمرانی فارس شامل فارس و بنادر و جزایر و کوه کیلویه و بختیاری و خوزستان .

۴ - حکمرانی خراسان شامل خراسان و سیستان .

۵ - حکمرانی کرمان و بلوچستان .

ولی از سال ۱۲۳۷ هجری که شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاه حکمران ایالتین کردستان و کرمانشاهان در گذشت ، قلمرو حکمرانی او بچند حکومت نشین تقسیم گردید و ایران از نظر تقسیمات کشوری شامل چهار ایالت و ۱۵ حکومت نشین شد و این وضع تا اواسط پادشاهی ناصرالدین شاه برقرار بود . در این زمان بر حسب مندرجات ملحقات تألیفات صنیع الدوله ۱۷ استنباط میشود که کشور ایران از نظر تقسیمات کشوری به چهار ایالت و ۲۳ ولایت نامساوی و نابرابر از لحاظ اهمیت درجه سیاسی تقسیم می شد . هر ایالت وسیله یک نفر والی و هر ولایت وسیله یک نفر حاکم و هر بلوک وسیله یک نفر نایب الحکومه اداره میشد . والی ها از سوی پادشاه انتخاب و تعیین میشدند و حکام منتصب وزارت داخله (کشور) آن روزگار بودند . بیست و هفت قسمت ایران آن زمان بشرح زیر ثبت شده اند .

- |                            |   |                      |
|----------------------------|---|----------------------|
| ۱ - ایالت آذربایجان        | ۱۰ - خمسه                                       | ۱۹ - بختیاری         |
| ۲ - ایالت خراسان و سیستان  | ۱۱ - همدان                                      | ۲۰ - یزد             |
| ۳ - ایالت فارس و لارستان   | ۱۲ - عراق                                       | ۲۱ - بروجرد          |
| ۴ - ایالت کرمان و بلوچستان | ۱۳ - ملایر - نهاوند - توپسرکان (ولایات سه گانه) | ۲۲ - کردستان         |
| ۵ - کیلان                  | ۱۴ - قم   | ۲۳ - کرمانشاهان      |
| ۶ - مازندران               | ۱۵ - ساوه و زرند                                | ۲۴ - لرستان          |
| ۷ - گرگان (استرآباد)       | ۱۶ - کاشان                                      | ۲۵ - خوزستان         |
| ۸ - تهران                  | ۱۷ - کمره - گلپایگان - خوانسار - محلات          | ۲۶ - بنادر خلیج فارس |
| ۹ - قزوین                  | ۱۸ - اصفهان                                     | ۲۷ - کویرهای مرکزی   |

۱۷ - رجوع کنید به کتابهای منتظم ناصری (سه جلد)، مآثر السلطان، التدوین فی احوال جمال الشروین، مطلع الشمس، مرآة البلدان و غیره .



و اما در مورد خوزستان باید گفت که این ناحیه در طول سلسله قاجاریه گاهی سرجمع فارس و زمانی جزو حکمرانی لرستان و هنگامی ضمیمه حکومت کوه گیلویه و بختیاری و موقعی هم بصورت حکومت مستقل و تابع مرکز بوده است. ۱۸

بعلاوه باید دانست که در دوره قاجاریه تا اوایل مشروطیت، در تقسیمات کشوری و اداری، وضع ثابت و معینی وجود نداشته است و هر زمان بنا بر مقتضیات در تقسیمات کشوری و در مدارج اداری تغییراتی داده میشد ولی بهر حال، تقسیمات فوق خصایص جالبی را عرضه میکند بشرح زیر:

- ۱ - هر قسمت با واحد جغرافیائی کوچک و یا بزرگی تقریباً تطبیق میکند
- ۲ - بعضی قسمت‌ها بسیار بزرگ مانند خراسان و سیستان یا کرمان و بلوچستان و غیره و بعضی دیگر بسیار کوچک مانند بروجرد است.
- ۳ - بعضی قسمت‌ها که ظاهر و وحدت جغرافیائی خاصی دارند (مثل - بنادر خلیج فارس) محدوده قابل قبولی را از لحاظ سیاسی ارائه نمیدهند.
- ۴ - قسمت‌هایی مثل کویرهای مرکزی مشخص کننده نواحی آباد نبوده شاید منظور اصلی واحد جغرافیائی پیرامون کویر باشد.
- ۵ - بعضی قسمت‌ها بسیار طبیعی و معقولند مانند گیلان و گرگان و مازندران.

۶ - چنانچه بعضی از قسمت‌های بزرگ را در قالب جغرافیائی خود تجزیه کرده و بعضی از قسمت‌های کوچک را در قالبی جغرافیائی در هم ادغام کنیم گرتۀ صحیحی از یک تقسیم‌بندی جغرافیائی بدست می‌آید مثال تقسیم ایالت

خراسان و سیستان

کرمان و بلوچستان

بروجرد و لرستان

وادغام

- همدان و اراک - (عراق) و غیره

بنظر میرسد که بهر حال اساس بزرگی و کوچکی تقسیمات فوق میزان

۱۸- رجوع کنید به کتابهای تاریخی دوره قاجاریه

آبادانی و مداخل دهی بوده و چون میزان مداخل با اقتصاد کشاورزی و این یکی با استعدادات طبیعی و مقتضیات جغرافیائی در رابطه است و واحدهای سیاسی ایران بر احتی در داخل واحدهای جغرافیائی جا گرفته اند .  
بعهد رضاشاه کبیر ایران بدلایلی چند مجبور بود در تقسیمات کشوری خود تجدید نظر کند این ملاحظات عبارتند از :

۱ - مقتضیات رژیم حکومتی جدید و خاصه نظامی

۲ - تحول کامل در نظام اداره مملکت

۳ - تحول وسایل ارتباطی بویژه راهها و وسایل حمل و نقل و غیره

۴ - اجرای برنامه‌های تازه اقتصادی

معهدا ملاحظات نظامی از یکسو و شتابزدگی‌ها از سوی دیگر تقسیم‌بندی جدید را از مبانی واقعی بدور کرد . تقسیمات کشوری ایران در آبان‌ماه ۱۳۱۶ صورت قانونی بخود گرفت که طرح اختصاری آن چنین است .<sup>۱۹</sup>

### توابع

### استان‌ها

استان یکم زنجان - قزوین - ساوه - اراک - رشت -

شهرسوار

دوم قم - کاشان - تهران - سمنان - ساری - گرگان

تبریز - اردبیل سوم

خوی - رضائیه - مهاباد - مراغه - بیجار چهارم

ایلام - شاه آباد - کرمانشاهان - سنندج پنجم

ملایر - همدان

خرم آباد - گلپایگان - اهواز - خرمشهر ششم

بهبهان - شیراز - بوشهر - فسا - آباده - لار هفتم

کرمان - بم - بندرعباس - خاش - زابل هشتم

سبزوار - بیرجند - تربت حیدریه - مشهد نهم

قوچان - بجنورد - گناباد

اصفهان - یزد دهم

۱۹ - برای طرح تفصیلی این تقسیم‌بندی تا سطح بخش به ضمیمه در پایان این مقاله رجوع کنید.



خصوصیات تقسیم بندی فوق بشرح زیر است

۱- کشور ایران به ۱۰ استان و هر استان به چندین شهرستان ( و کلا ۴۹- شهرستان ) تقسیم میشود . هر شهرستان مشتمل است بر چند بخش و هر بخش مرکب میشود از چند دهستان و هر دهستان مشتمل بر چندین قصبه و دهکده است . متأسفانه تعریف هیچ یک از واحدهای سیاسی فوق روشن نشده و ضوابط تشخیص آنها معلوم نیست .

۲ - استانهای ابداعی و نوظهور فاقد هر نوع خصیصه جغرافیائی اند مانند استان یکم که در آن زنجان و اراک و پهلوی و نوشهر و رشت در یک واحد سیاسی گنجانده شده است و استان دوم که در آن قم و ساری و تهران و بابل و سر یکجا آمده اند و در استان پنجم همدان و ایلام و در استان ششم اهواز و خرم آباد و آبادان و گلیایگان .

۳ - ملاحظات ارتباطی این تقسیم بندی با توجه بوضع زمان ضعیف است .

۴ - تقسیم بندی فوق هرگز نمیتواند ملاک یک برنامه ریزی اقتصادی منطقه ای باشد .

۵ - در این تقسیم بندی بعضی قسمتها . که در تقسیمات کشوری پیش از آن از هم جدا بوده اند ادغام شده و بهیچ روی علت آن هویدا نیست مانند ادغام یزد و اصفهان (استان دهم) و سیستان و بلوچستان و مکران و کرمان (استان هشتم) ۶ - معهدا بعضی قسمتها وحدت تاریخی خود را حفظ کرده اند مانند فارس ، خراسان .

۷ - مهمترین نقیصه این تقسیم بندی خطاب عددی و نامیدن استانها بحسب شماره می باشد که بهیچ روی قابل توجیه نیست .

دلایل زیاد دیگری بر نادرستی تقسیمات فوق نیز موجود است ، بهمین دلیل عمر آن بسیار کوتاه بود و از تاریخ بعد از شهریور ۲۰ تدریجاً تغییراتی در آنها داده شد و مجوز آنهم پیش بینی های تجدید نظر در همان قانون بود . طی بیست و پنج سال اخیر تقسیمات کشوری ایران مکرر در مکرر تغییراتی

بخود دیده است که بر اساس آخرین آنها ایران به ۱۴ استان و ۶ فرمانداری بیکل و ۱۴۵ فرمانداری و ۴۵۴ بخشداری تقسیم شده است بشرح زیر .

## وزارت کشور

### تقسیمات کشوری - شاهنشاهی ایران

مصوب .....

شامل ۱۴ استان ۶ فرمانداری بیکل ۱۴۵ فرمانداری و ۴۵۴ بخشداری

#### ۱- استانداریهها

تعداد بخشداری	تعداد فرمانداری	مرکز استان	استان
۴۴	۱۴	تهران	مرکزی
۲۶	۱۱	رشت	گیلان
۳۴	۱۰	ساری	مازندران
۳۲	۱۰	تبریز	آذربایجان شرقی
۱۸	۷	رضائیه	آذربایجان غربی
۱۷	۵	کرمانشاه	کرمانشاهان
۳۰	۱۲	اهواز	خوزستان
۳۱	۱۱	شیراز	فارس
۱۷	۶	کرمان	کرمان
۵۲	۱۵	مشهد	خراسان
۳۰	۱۰	اصفهان	اصفهان
۲۱	۵	زاهدان	بلوچستان و سیستان
۱۶	۶	سنندج	کردستان
			استان ساحلی بنادر و جزایر
۲۳	۵	بندرعباس	خلیج فارس و بحر عمان



## ۴- فرماندارها

تعداد بخشداري	تعداد فرمانداري	مرکز فرمانداريکل	فرمانداريکل
۸	۲	شهر کرد	بختياري و چهارمحال
۷	۲	ياسوج	بويراحمد سردسيرو کهگيلويه
۸	۳	سمنان	سمنان
۱۰	۲	همدان	همدان
۱۷	۳	خرم آباد	لرستان
۱۱۳	۴	ايلام	ايلام و لرستان و پشتکوه

از آنجا که بررسی نقد تقسیمات کشوری کنونی در شرایط فعلی ایران زائد بنظر می رسد و اهمیت مسئله تقسیمات کشوری در ایران کنونی که سرعت در حال پیشرفت است بیش از اینهاست ذیلا مسئله را بطرز وروالی علمی و جغرافیائی مورد بحث قرار میدهیم تا یکبار برای همیشه ضوابط این امر روشن شود.

### ضمیمه تقسیمات کشوری بر اساس قانون آبانماه

#### ۱۳۱۶ خورشیدی

#### استان یگم

بخشهای تابعه	شهرستان
زنجان - ابهر - سیروان - قیدار - ماه نشان	۱ - زنجان
قزوین - بوئین - ضیاء آباد - معلم کلایه - آوه - آبیگ	۲ - قزوین
ساوه - نوبران	۳ - ساوه
اراک - فرمهین - ترخواران - سربند - وفس	۴ - اراک
رشت - فومن - رودبار - لاهیجان - بندر پهلوی	۵ - رشت
کوچصفهان خمم - لنگرود - شفارود	۶ -

### استان دوم

- |   |            |
|---|------------|
| قم - کهک - دستجرد - محلات                           | ۷ - قم     |
| کاشان - قمصر - میمه - نطنز                          | ۸ - کاشان  |
| کن - افجه - شهرری - کرج - علی شاه عوض - ورامین      | ۹ - تهران  |
| ایوانکی - دماوند - کولج                             |            |
| سمنان - سنکسر - دامغان - شاهرود - میامی - گرمسار    | ۱۰ - سمنان |
| ساری - بهشهر - چهار دانگه - بابل - بابل سر - بندپی  | ۱۱ - ساری  |
| آمل - نور - لاریجان - شاهی - سواد کوه - فیروز کوه   |            |
| علی آباد - بندر شاه - گومیشان - بندر گز - کرد کوی - | ۱۲ - گرگان |
| گنبد قابوس - رامیان - مینودشت - داش برون - پهلوی دژ |            |

### استان سوم

- |   |             |
|---|-------------|
| تبریز - بستان آباد - آذرشهر - مرند - شبستر - اهر -  | ۱۳ - تبریز  |
| خدا آفرین   |             |
| اردبیل - سراب - گرمی - مشکین شهر - آستارا - هروآباد | ۱۴ - اردبیل |

### استان چهارم

- |   |             |
|---|-------------|
| خوی - ماکو - سیه چشمه - پلدشت - شاهپور                | ۱۵ - خوی    |
| رضائیه - اشنویه - سلدوز                               | ۱۶ - رضائیه |
| مهاباد - بوکان - سردشت - بانه - سقز - شاهین دژ - تکاب | ۱۷ - مهاباد |
| مراغه - مرحمت آباد - سراسکندر - میانه                 | ۱۸ - مراغه  |
| بیجار   | ۱۹ - بیجار  |



### استان پنجم

- ۲۰ - ایلام - ایلام - آبدانان - مهران - ارگوزای - دهلران جوار -  
 بدره - اندیمشک (صالح آباد)
- ۲۱ - شاه آباد - شاه آباد - کردند - قصرشرین - ایوان
- ۲۲ - کرمانشاهان - کرمانشاهان - کنگاور - هرین - صحنه
- ۲۳ - سنندج - سنندج - قروه - کامیاران - سنقر - مریوان - اوی هنگ  
 میران شاه - پاوه
- ۲۴ - ملایر - ملایر - نهاوند - تویسرکان
- ۲۵ - همدان - همدان - اسدآباد - رزن - کبوترجهانگ - سیمینه رود

### استان ششم

- ۲۶ - خرم آباد - خرم آباد - سلسله - دلفان - چغروند - ویسیان - زاغه  
 کوه دشت - ودوده - ملاوی - دورود - اشترینان
- ۲۷ - گلپایگان - گلپایگان - خمین - خوانسار - الیگودرز
- ۲۸ - اهواز - اهواز - شوشتر - دزفول - مسجد سلیمان - طواف سفید  
 رامهرز - سوسن گرد - بستان - ایزده قلعه زراس - ده دز - جانکی
- ۲۹ - خرمشهر - خرمشهر - آبادان - قصبه - شادگان - هندیجان

### استان هفتم

- ۳۰ - بهبهان - بهبهان - تلخسرو (شهرستان بهبهان قانوناً جزواستان  
 هفتم ولی بطور آزمایشی بموجب تصویب وزارتت جزو  
 استان ششم میباشد).

شیراز - ۳۱	شیراز - فیروز آباد - ممسنی - کازرون - اردکان - زرقان فیروز کازرین .
۳۲ - بوشهر	بوشهر - برازجان - خرموج - ریگ - اهرم - کنگان - دیلم
۳۳ - فسا	فسا - نیریز - اصطهبانات - داراب - سعادت آباد .
۳۴ - آباده	آباده - سمیرم - بوانات .
۳۵ - لار	لار - لنکه - گاوبندی - بستک - جهرم - جویم .

### استان هشتم

۳۶ - کرمان	کرمان - شهداد - راور - زرنند - رفسنجان - سیرجان ماهان - بافت .
۳۷ - بم	بم - سبزواران - ساردویه - کهنو - مشیز .
۳۸ - بندرعباس	بندرعباس - میناب - جاسک - قشم .
۳۹ - خاش	خاش - قصرقند - ایرانشهر - سراوان - بزمان - سرباز - چاه بهار - زاهدان .
۴۰ - زابل	زابل - میان کنکی

### استان نهم

۴۱ - سبزووار	سبزووار - جغتای - ششمد (تکاب) - داورزن - صفی آباد .
۴۲ - بیرجند	بیرجند - قاین - درمیان - مازان .
۴۳ - تربت حیدریه	تربت حیدریه
۴۴ - مشهد	مشهد - طرهبه - احمدآباد - سرخس - فریمان - زورآباد - طیبات - نیشابور - کلات .



- ۴۵ - قوچان - قوچان - شیروان - محمدآباد - لطف آباد - باجگیران  
 ۴۶ - بجنورد - بجنورد - اسفراین - مانه  
 ۴۷ - گناباد - گناباد - بجستان - فردوس - طبس - کاشمر

استان دهم

- ۴۸ - اصفهان - اصفهان - نجف آباد - شهرگرد - شهرضا - اردستان  
 کوهپایه - داران - فلاورجان - اردل - اردکان - اخوره  
 ۴۹ - یزد - یزد - اردکان - نائین - خور - خضر آباد - خرانق -  
 بافق - اشک زر - مهریز - تفت - نیر - شهر بابک

استان یازدهم

- ۵۰ - اهواز - اهواز - (باله) - رزن - رزن - رزن - رزن - رزن - رزن  
 ۵۱ - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز  
 ۵۲ - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز  
 ۵۳ - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز  
 ۵۴ - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز  
 ۵۵ - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز - اهواز

# دانشگاه شاپورگرد

بخش دوم

بسم

سید محمد علی امام شوشتری





شکل شماره ۷- بازمانده آتشکده که معروف به شیخ شمس الدین است

## بخش دوم

## تاریخ تأسیس دانشگاه شاپور گرد و

## بنیان گذار آن

در باره تاریخ بنیاد شدن دانشگاه شاپور گرد که دانشکده پزشکی آنرا میتوان کهنترین دانشکده پزشکی جهان دانست و با آن دانشکده، بیمارستان و بخشهای دارو شناسی و دارو سازی نیز بوده است، و چنانکه در پایین تر خواهید دید، گذشته از طب، در آن دانشگاه فلسفه، ستاره شناسی و ریاضیات، موسیقی، کشورداری (سیاست مدن)، و اخلاق و کشاورزی نیز تدریس میگردد. همچنین در آنجا پژوهشگریهای علمی انجام میگرفته است، تا کنون جستجو و پژوهش شایسته ای نشده. و حال آنکه روشن ساختن تاریخ تأسیس این مرکز بزرگ، علمی، از دیدگاه تاریخ دانش پزشکی در ایران و جهان اهمیت فراوانی دارا است. زیرا پایه علم پزشکی در خاور میانه که همان نیز بنیاد دانش پزشکی در اروپا بوده است، همانا پژوهشگریهایی است که در طول چندین سده، در این دانشکده انجام گرفته و در کتابهایی بزبان فارسی و سوریانی تدوین شده بوده. آنگاه پس از برگردانیدن آنها بزبان عربی در آغاز رویش تمدن عصر اسلامی، با ظهور فارابیها و زاریها و ابن سیناها، بمرحله کمال زمان خود رسیده است.

همچنین شناختن بزرگ مردی که بفرمان او این دانشگاه بنیاد نهاده شده، بگذریم از انگیزه میهنی مطلب، از دیدگاه روشن کردن تاریخ تمدن انسانی، دارای ارزش است.

بی گمان هر ایرانی پاک سرشت و دوستدار دانش و هنر میل دارد بررسی



کند و بداند دانشگاه شاپور گرد در چه زمانی بنیاد نهاده شده و برافروزنده این کانون درخشان علم و معرفت کی بوده است ؟

باهمه ارج و اهمیتی که یافتن پاسخ درست این پرسش دارا است، افسوس که تا کنون پژوهشهای ژرفی که درخور چنین مطلب ارجداری است، انجام نگرفته و تنها کاری که در این باره شده است آنست که برخی از خاورشناسان درباره تاریخ تأسیس این دانشگاه و بنیاد گذار آن حدسهایی زده اند و دانشگاهی را که در زمان خود در جهان بی مانند بوده است ، بچهره يك مدرسه مذهبی که گویا در برخی دیرها بجهت تبلیغ کیش مسیح ایجاد میشده، کوچک گرفته اند. دیگران نیز آن حدسها را که هیچ دلیلی همراه ندارد، تنها چون از زبان دانشمندان بنامی برآمده است، آن چنان در نوشته های خویش تکرار کرده اند، که در نظر ساده دلان ، بشکل يك واقعیت استوار و چون و چرا ناپذیر جلوه گر شده است. در حالی که همان دانشمندانی که آن حدسها رازده اند، خودشان ارج گفته های خویش را بالاتر از يك حدس تاریخی نمیدانسته اند.

نویسنده پیش از آنکه در ریشه مطلب بکاوش پردازد و حاصل پژوهشهایی را که در این زمینه کرده، بنویسد، نخست ترجمه اظهار نظر دوتن از دانشمندان بنام را که بهر حال از پژوهندگان بزرگ تاریخ مشرق زمین اند ، باز گو میکنم تا دانسته شود آنچه تا حالا در این باره گفته شده است. از تراز گاه يك حدس شخصی برتر نیست و هیچ دلیلی همراه ندارد. بلکه حدسهایی است بسیار انتزاعی و شخصی و اگر «حجیتی» دارا باشد تنها برای اظهار کننده آنهاست. یکی از این دوتن پژوهشگر لهسترنج خاورشناس بنام انگلیسی است که در جغرافیای شرق میانه پژوهشهای بسیاری کرده و کتاب ارزنده او بنام- سرزمینهای خلافت شرقی<sup>۱</sup> نمونه کوششها و تلاشهایی است که این دانشمند برای روشن کردن تاریخ جغرافیایی شرق میانه بویژه ایران بکار برده است. این خاورشناس در زمینه تاریخ بنیاد گذاری دانشگاه شاپور گرد (جندی شاپور) چنین گفته است :

1- The Lands of eastern Caliphite

« جندی شاپور در روزگار ساسانیان مرکز خوزستان بوده و مشهور بدانشکده بزشکی بزرگ آنست که تا زمان منصور عباسی (۱۵۸-۱۳۶ هـ) برپا بوده و آنرا بخت‌یشوع نصرانی ایجاد کرد و بعد از او پسران و نوهای آنرا اداره میکردند و آنان در نزد بیشتر ازیک تن از خلفای عباسی گرامی شده بودند».

دانشمند یادشده برای اثبات نظر خود هیچ سندی ارائه نداده و اشاره بهیچ سرچشمه‌ای نکرده است. درباره اظهار نظر این خاورشناس نامی در اینجا همینقدر میگویم: اگر بنیادگذار این دانشکده را حتی پدر بخت‌یشوع اول که جورجیوس نام داشته است بگیریم، ناچار باید تاریخ بنیادگذاری این دانشکده را در میانه روزگار اموی قرارداد نه روزگار ساسانی. و این نکته با بخش نخستین سخن او و ارونگی آشکاری دارد. چون در آینده در باره این مطلب به تفصیل گفتگو خواهیم کرد، در اینجا بگفتن همین خرده گیری کوتاه بس میکنیم و همین خرده، برای نشان دادن سستی این اظهار نظرو ارونگی که میان سر و بن سخن او هست، بس است.

دانشمند دیگری که در زمینه تاریخ بنیان گذاری دانشگاه شاپور گرد اظهار نظر کرده است، ارتور کریستن سن دانمارکی است که در تاریخ ایران بویژه روزگار ساسانی پژوهش بسیار کرده است و نام او در نزد ما گرامی است. اما افسوس که نامبرده نیز درباره تاریخ تأسیس دانشگاه شاپور گرد، بگفتن حدسی بس کرده است و ما نص حدس این ایران شناس را از کتاب «ایران در زمان ساسانیان» ترجمه روانشاد رشید یاسمی در زیر میآوریم:

«چون از قرن پنجم نسطوریان از کشور روم طرد شدند و به بین النهرین»  
 «و ایران پناه آوردند مدارس مخصوص عیسویان تشکیل گردید که تدریس»  
 «طب در آنها رواج داشت. مشهورترین آنها مدرسه طب گندی شاپور است که»  
 «پس از انقراض ساسانیان نیز باقی ماند»<sup>۲</sup>.

چنانکه می‌نگرید کریستن سن نیز نظر خود را بهیچ سندی استوار نساخته



است. آنچه در این حدس چشم گیر است، اینست که دانشمند نامبرده، برعکس له سترنج تاریخ بنیاد گذاری این دانشکده را تا سده پنجم میلادی بالا میبرد و این نکته با نظر له سترنج و ارونکی آشکاری دارا است. جمله اخیر کریستن سن، گویی برای ایهام این معنی گفته شده که چون دانشکده پزشکی شاپور گرد پس از برافتادن ساسانیان باز چندی سر پا مانده است، پس این دانشکده يك بنیاد دولتی نبوده است و اگر يك بنیاد دولتی بود با برافتادن فرمانروایی ساسانی از میان میرفت.

این دلیل آوری هر چند آشکار بیان نشده است باز هم درست نیست زیرا میدانیم بسیاری از مؤسسات دولتی عصر ساسانی، مثلا دیوان برید، در عصر اموی نیز سر پا مانده بود، با اینکه دولت مرکزی بآن توجهی نداشت. علت باقی ماندن اینگونه سازمانها شیوه مالیاتی رایج در آن زمان است که اساس آن از روزگار داریوش اول تا عصر اسلامی همچنان پا بر جا باقی مانده بود. طبق این شیوه از مالیاتهایی که از هر شهرستان دریافت میشد، مقداری ویژه صندوق دولت مرکزی بود که در عصر اسلامی این مقدار را «وظیفه و حمل» مینامیدند. از عصر داریوش چنین مرسوم شده بود که مخارج پادگان هر محل و نیز مخارج طرحهای عمرانی، از رسد دولت مرکزی از مالیات هر شهرستان، با اجازه مخصوص پرداخته شود.

بخش دیگر از مالیات هر شهرستان که می توانیم از آن به (عوارض محلی) نام ببریم، ویژه خرج مأموران کشوری بود. مانند حقوق و خرج سفره استاندار و حقوق قاضی و شریک (محتسب)، و مأموران انتظامی و کارهای روانکاری (خیریه) و از اینگونه، دانشگاه شاپور گرد در روزگار ساسانی نیز بودجه‌ای از این گونه داشته است و بسا که خراج دیهائی برای تأمین خرج آن از طرف دولت ویژه شده بود. همانگونه که مثلا خرج دیوان خراج که دفترهای آن تا سال هفتاد و چهار هجری در عراق بزبان فارسی نوشته میشد، از محل اینگونه عوارض پرداخته می گردید و آن دیوان در زمان جنگ و

آشوبهای شصت و اند ساله از میان نرفته است، دانشگاه شاپور گرد که خرج آن نیز از محل درآمدهای ویژه بدست میآمده سرپا مانده و تا زمان خلافت رشید از میان نرفته است.

جورجیوس پدربخت یشوع هنگام بدروود گفتن بامنصورعباسی از جمله باو می گوید: اگر بمحل خود برگردم می توانم به ملکهایم رسیدگی کنم. دور نیست املاکی که در پیرامون شهر شاپور گرد در دست جورجیوس پدربخت یشوع بوده و در گفت و شنود خود با خلیفه عباسی بآنها اشاره می کند، اوقاف این دانشگاه بوده است. پس برپا ماندن دانشگاه پس از برافتادن دولت ساسانی دلیل آن نتواند شد که این دانشگاه «یک مؤسسه مذهبی مسیحی» بوده است و در مثل از رهگذر (نذر و صدقات) کیشی اداره میشده است.

و نیز پناه آوردن چند تن مسیحی نسطوری از آسیای غربی بخاک ایران نمی تواند دلیل بر این باشد که این دانشگاه را مسیحیان مطرود از روم بنیاد نهاده اند.

بوارونه نظر آقای کریستن سن، دلایلی و نشانه هایی در دست است و در دنباله این بحث آورده خواهد شد، که آشکارا نشان میدهد: دانشگاه شاپور گرد حداقل در دهه ششم از سده سوم میلادی ساخته شده است و در آن به یاد دادن دانشها آغاز گردیده. در آن سده هنوز کیش عیسای ناصری در غرب ایران چندان رواج نیافته بوده تا راه برای گفتن چنین حدسی باز باشد.

وانگهی اگر گفته برخی مورخان<sup>۳</sup> را درباره تاریخ برخاستن عیسای ناصری مصلوب، بپذیریم بنیادگذار این مذهب در آن زمان تازه آغاز بدعوت کرده بوده و نماینده ای نیز نزد اردشیر بابکان فرستاده است. پس چگونه می توان پنداشت که پیروان او در عصر شهریاری شاپور اول در ایران دانشگاهی تاسیس کرده باشند؟

افزون بر این، این نکته نیز درخور برسدن است که چرا از میان همگی

۳- الاخبار الطوال ص ۴۵ و ۴۳ دیده شود.



مدرسه های مسیحی ( بگفته ی مرحوم کریستن سن ) تنها نام این دانشگاه باز مانده و یاد آن در کتابها آمده و جمعی از فرهیختگان آن در زمانه نامور شده اند ؛ چگونه دیرهای نصرانی دیگر پزشک و موسیقی دان و فیلسوف و هندسه دان بیرون نداده اند ؟! برآستی بسیار دور می نماید که چند تن مسیحی مطرود از کشور بیزانس ، توانسته باشد بمحض ورود خود بکشوری بیگانه، چنین مؤسسه بزرگ علمی بنیاد گذارند !

دلیل دیگر براینکه دانشگاه شاپور گرد پیش از روز کارپادشاهی خسرو اول (۵۷۹-۵۳۱م) برپا بوده درسخواندن حارث پور کلدۀ ثقفی مشهور به طبیب عرب است در آن دانشگاه، که با انوشیروان همزمان بوده و پس از پایان فرهیخته شدن در آن دانشگاه ومدتی طبابت کردن در ایران و پولدار شدن مورد لطف خسرو اول قرار گرفته و بحضور او نیز باریافته است .

کوتاه سخن، نظرها وحدسهایی که خاورشناسان درباره تاریخ بنیاد گذاری دانشگاه شاپور گرد و بنیاد گذار آن اظهار کرده اند، هیچکدام بدلیلی تکیه ندارد و ازیک اظهار نظر حدس آمیز شخصی برتر و ارجدار تر نیست . پس باید جستجو کرد و دید زمان برپاشدن این دانشگاه کی بوده و کدام مرد بزرگوار دانش پرور، فرمان داده است آنرا بنیاد گذارند .

آنچه تا اینجا نوشته شد برای آن بود که نشان دهیم اظهار نظرهایی که در زمینه زمان بنیاد گذاری دانشگاه شاپور گرد شده پایه علمی ندارد و متکی بدلیل ومدر کی نیست . بدیهی است درباره يك مسأله علمی بدین بزرگی که روشن شدن آن گذرگاه تمدن بشری را در سده های میانه نشان خواهد داد، نمیتوان باینگونه حدسهای بیدلیل که بیشتر برخاسته از مهر کیشی است خرسند بود و باظهار نظرهای بی دلیل دو سه تن تاریخ نویس ، هر چند پایگاه علمی آنان نیز والا باشد ، دل بست و از جستجو باز ایستاد .

از برتریهای روزگار ما بر زمان « اسکو لاستیک » یکی آنست که در جستارهای علمی، همیشه چشم بدلیل هر سخن می دوزند نه گوینده آن سخن . پایگاه گوینده سخن هر چند هم والا باشد در منطق علمی بحساب گرفته

نمیشود، مگر اینکه سخن از روی دلیلی گفته شده باشد. تازه هر کسی می‌تواند آن سخن و دلیلهای آنرا بار دیگر بسنجش کشد و در ارزش دلیلهای و میزان دلالت هر کدام و نتیجه‌گیری که از دلیلهای شده است، بیندیشد.

در جستجوهای دانشی خطر پرستیدن بتان علمی، از زیان پرستیدن تندیس‌ها در بتکده‌ها بهیچ روی کمتر نیست. در بیمناکی این خطر همین اندازه بس که سالهای دراز بتهای افلاطون و ارسطو، کاروان دانش و فرهنگ آدمیان را از یسرفت بازداشته بوده‌اند.

بدتر آنکه برخی از دانشمندان اروپا از روی کشش مسیحی‌گری دوست میداشته‌اند دانشگاه شاپور گردد را یک مؤسسه مذهبی مسیحی بدانند، از اینرو باینگونه اظهار نظرهای حدس‌آمیز اکتفا کرده و دیگر از پژوهش و جستجو در این زمینه باز ایستاده‌اند.

لیکن روشن است ما بحکم منطق علمی و نیز بانگیزه بایای ملی و میهنی خود نمیتوانستیم درباره موضوعی باین بزرگی دل خود را باینگونه حدسها خوش‌بداریم و از جستجو و پژوهش و دانستن تاریخ درست بنیاد گذاری دانشگاه شاپور گرد باز بایستیم.

آدمی همیشه خواهان جستجو کردن و بیشتر و بهتر دانستن است. و این درست همان چیزی است که فرازنگان و عارفان آنرا «مهر دانستن» نامیده و بسایه همه دانشها و شناخته‌های آدمی است. بویژه در جستارهایی که روشن شدن آنها ارج بسیار دارد، این مهر این فروزانتر میشود. بحکم همین انگیزه‌ها بود، که نویسنده روزگاری است در این زمینه به جستجو پرداخته‌ام و اکنون که آن کاوشها به نتیجه‌ای رسیده است، آنها را در این کراسه گنج‌انیده‌ام و آنرا به پیشگاه دانشمندان حقیقت‌جو تقدیم می‌کنم تا در ترازوی سنجش و آزمایش قرار داده شود.



### آ- دانش در ایران پیش از عصر ساسانی

از کج فهمیهایی که سالهاست رواج یافته و پیش از گفتن هر مطلب دیگر باید بآن اشاره کرد، تا جلو پژوهنده در تاریخ فرهنگ ایران، سنگ راه نشود، یکی آنست: که کسانی چنین پنداشته و پراکنده کرده‌اند که همه دانشهای روزگاران باستان از آن یونان کهن است و از تراویده‌ها مغزی چند دانشمندان آن کشور بوده و فراهم آمده که در تاریخ از آنان نامی هست و این دانشمندان توانسته‌اند در زمان کوتاهی برخلاف قانونهای طبیعی که همیشه بر گردش همه چیز جهان فرمانروا است، همگی دانشهای بشری را از مغز خود بیافرینند و دسته بندی کنند و نمایان سازند. چنین پنداری از هیچ رو درست نیست زیرا نه تنها بدست آوردن اینهمه دانشها، حتی تنظیم و سامان دادن آنها بادست چند نفر در یک کشور کوچک آنهم در مدتی خیلی کوتاه، برضد قواعد طبیعی آیین پیشرفت جهان است، دلیلهای و نشانه‌های بسیار تاریخی که ما در بخش سوم از آنها سخن خواهم گفت نادرست بودن چنین پنداری را آشکارا نشان میدهد.

یکی از دانشمندان مشهور عصر ما که متوجه این ایراد بوده در نوشته‌های خویش می‌خواهد چنین وانمود کند که سرزمین یونان «علم خیز» بوده. مثلاً آنگونه که خوزستان شکر خیز یا کرمان زیره خیز است. روشن است که چنین حرفی هیچ ارزش علمی ندارد و بالاترین سخنی که در این زمینه می‌توان پذیرفت آنست که فیثاغورث و افلاطون بعلم جهان آنروز آشنا شده بوده‌اند و در سامان کردن آنها در زمان خودشان کوشیده و خودوشا گردانشان، رشته‌هایی از دانشهارا از کتابهایی بزبان یونانی در آورده و نظرهایی بر آنچه بوده، احياناً افزوده‌اند. خود یونانیان قدیم بهره‌جویی این دو فیلسوف را از علوم شرقی گواهی کرده‌اند. بویژه هر کس بفلسفه معروف با افلاطونی یا اشراقی آشنا باشد نیک میدانند که این همان فلسفه ایرانی است که از روزگاران خیلی قدیم در ایران رواج داشته و از آن بفلسفه خسروانی تعبیر می‌کرده‌اند.

انگیزه رواج این بدفهمیها بیشتر از آن بوده که حوادث زمانه بویژه تاخت و تاز اسکندر مكدونی سبب شد که کتابهای دانشی ایرانی در روز گاران باستان نابود گردد. در همین زمان است که بخش بزرگی از آن کتابها به یونان و مصر منتقل و بزبان یونانی و قبطی ترجمه شده سپس بار دیگر در آغاز دوره ساسانی و همچنین در دوره اسلامی، برخی از این دانشها از راه کتابهای سوریانی بایران برگشته است.

ملت ایران از کهنترین مردمانی است که خط داشته است و بگفته های ابن-الندیم<sup>۴</sup> در زمان جمشید ایرانیان توانسته اند اختراع خط کنند و دانسته های خود را در سینه کتابها اندوخته سازند. ابو عبدالله محمد پور عبدوس جهشیاری در گذشته سال ۳۳۱ هجری که از دبیران پهلوی دان روزگار عباسی است گوید: لهراسب نخستین کسی است که سازمان دیوانهای دولتی را پدید آورده دیوان حسابداری و دیوان سپاه و دیوان زمینهای کشاورزی را بنیاد نهاده و شهر بلخ را پی افکنده است.<sup>۵</sup>

ابن الندییم در فصلی، که از خطها (قلمها) گفتگو می کند از یک خط ایرانی نام می برد که علم طب و فلسفه با آن نوشته می شده و نام آن خط را «نیم کستیج» یا نیم گشته می گوید و نمونه ای از آنرا نیز در کتاب خود نگاریده است. همو باز افزوده ایرانیان خط دیگری داشته اند بنام «راز دبیره» که منطق و فلسفه با آن نوشته میشد و شامل بیست و چهار شکل بود و برخی از شکلها نقطه داشته است.

ابن الندییم پیش از این سخنان از یک خط ایرانی نام برده که بمنزله خط آوا (نت) نویسی در امروز بوده و سیصد و شصت و پنج نشانه داشته است او گفته است: «ایرانیان خط دیگری داشته اند که آنرا (ویسب دبیره) نامند و شامل سیصد و شصت و پنج حرف بوده و بوسیله آن اطوار رخساره و مروا و مرغوا

۴- الفهرست ص ۲۷-۲۴

۵- الوزاء والکتاب ۲: ۱- (ج قاهره)



و شرشر آبها و هر طینینی که بگوشها میرسید و اشاره‌های چشم و نگرش و غمزه و مانده‌های آنهارا می‌نگاشتند. نمونه آن خط بدست ما نرسیده و امروز (عصر مؤلف الفهرست سده چهارم هجری) کسی از ایرانیان آنرا نمی‌داند.

علی‌پور حسین مسعودی نام این خط ایرانی را «کشن دبیره» بمعنی خط همگانی یاد کرده که بامعنی «ویسب دبیره» یکی است و توضیح داده که باین خط زبان ملت‌های دیگر و هر ای جانوران و آواهای دیگر نوشته میشد و شماره حروف و صداهاى آنرا ۱۶۰ نگاره نوشته است.<sup>۶</sup>

باری از روی دلایل و نشانه‌هایی که ما در بخش دوم این کتاب از آنها گسترده‌تر سخن خواهیم گفت، بی‌چون و چرا میتوان پذیرفت که از باستان زمان کشور ایران یکی از گذرگاهها و پرورشگاههای بزرگ تمدن و فرهنگ آدمیان بوده و همواره در این کشور برای آموختن و یاد گرفتن دانش و فرهنگ، کانونهای فروزانی برپا بوده است که از جمله آنها یکی نیز - دانشگاه شاپور کرد - است که یادی از آن در کتابها بازمانده و سرچشمه اصلی دانشها و فرهنگ روزگار اسلامی است.

در دیباچه سخن گفته شد برخی از دانشمندان اروپا دوست میداشته‌اند، نشان افتخار هر کار علمی، همیشه بر سینه اروپائیان آویزان باشد و اگر در جایی برای انجام چنین کاری راه باز نبود، دست کم با حدسهای بی‌دلیل، انجام کار علمی را بمسیحیان نسبت دهند؛ هر چند آن مسیحیان از گروه نسطوری باشند که دستگاههای ارتدوکس و کاتولیک بیشک با آنان دشمن بوده‌اند. درباره بنیاد گذاری دانشگاه شاپور کرد و بنیاد گذاران آن افسوس که اظهار نظرهایی بر همین روال شده و هیچکدام، بهیچ دلیل حتی نشانه‌ای استوار نیست. اما چون این حدسهای بی‌دلیل از زبان برخی خاورشناسان بنام بازگوشده است، کسانی که خیلی فریفته و دل‌باخته اروپايند، کسانی که می‌پندارند یا وانمود می‌کنند که می‌پندارند، هر چه اروپایی گفت درست است و چون و چرا پذیر نیست، آن حدسها را بسیار تکرار کرده‌اند تارفته رفته مطلب که در نخست بچهره

حدسی اظهار گردیده بوده در اثر تکرار تا آنجا در مغزها جایگزین شده و ریشه دوانیده است که بدیده بسیاری از مردم شکل يك واقعیت تاریخی را بخود گرفته است.

نویسنده در آغاز سخن ترجمه اظهار نظر حدس آمیز دوتن از خاورشناسان نامی را در این زمینه یاد کرده ام و در باره هر کدام بکوتاهی ملاحظاتی نوشته ام. در اینجا باید بر آن ملاحظات بیفزایم: مهمترین پایه حدس این دانشمندان که دانشگاه شاپور گرد را يك مدرسه مذهبی، وانمود کرده اند، مسیحی بودن خاندان بخت یشوع است که در روزگار اسلامی در این دانشگاه تدریس می کرده اند و ریاست بیمارستان دانشکده پزشکی دانشگاه، نیز يك چندی بدست آنان بوده است.

گفتم در عصر اسلامی، زیرا بفرض آنکه پدر جورجیوس همزمان منصور عباسی که نامی از او در کتابها نمانده است، باز از استادان دانشکده پزشکی شاپور گرد باشد، ناچار باید زمان دخالت این خانواده را در آن دانشگاه، از میانه های روزگار خلافت اموی جلو تر نبرد. زیرا اگر نیاکان جورجیوس در دانشکده پزشکی شاپور گرد باز هم سمتی میداشتند، نام آنان دست کم مانند نام تیا دورس پزشك که میگویند مورد لطف شاپور دوم و بهرام گور بوده یا تیا دوق پزشك حججاج پوریوسف ثقفی والی ستمگر عراق در کتابهای تاریخ و سیر باز می ماند.<sup>۷</sup>

کریستن سن از روی اینکه نام یکی از «درستبد» ها در عصر خسرو اول، جبرئیل، قید شده، تاریخ بنیاد شدن دانشگاه را تا زمان انوشروان بالا برده است در حالیکه دانسته نیست این نام درست ضبط شده و بدست ما رسیده و این جبرئیل نیز از خاندان بخت یشوع بوده یا نه. بعلاوه نامبرده برپا کردن دانشگاه را به «مسیحیان مطرود از روم شرقی» نسبت می دهد!!

۷- الفهرست ص ۴۳۶



خاندان بخت یسوع را نمی توان بنام مسیحی بودن ، مطرود از روم و مهاجر از کشورهای زیر چیرگی دولت بیزانس بحساب آورد . برعکس این گمان : دلیلهایی در دست است که نشان میدهد این خانواده از ایرانیانی بوده اند که مانند هزارها ایرانی دیگر کیش مسیحی نسطوری را پذیرفته و در پناه دولت ایران آزادانه آیین مذهبی خویش را انجام میداده اند .

نخستین دلیل برایین مطلب لغت « بخت » تیکه اول نام آنان است که بفارسی پهلوی معنی - نجات یافته را دارد و رو بهمرفته آن نام بمعنی (نجات یافته مسیح) است . این نام مانند نامهای « نجات الله » و « نجات علی » است که از نامهای رایج مردم در زمان ما بشمار می آید . دوم فارسی سخن گفتن خانواده بخت یسوع و دل بستگی آنان به نگهداری این زبان در خانواده خودشان است ، حتی در زمان گرمی بازار زبان عربی و رسمی شدن این زبان در دستگاههای دولتی و رواج عرب مآبی . بهترین دلیل اینکه این خانواده مهاجر رومی نبوده اند ، بلکه ایرانی نسطوری اند که مرکز جاثلیق نشین آنها شهر مداین در پناه شاهنشاهی ایران بوده ، هواخواهی است که خاندان برمکی (خالد ، یحیی ، فضل و جعفر) از این خانواده میکرده اند . برای اینکه این گفته ها بی دلیل نماند ، ترجمه چند روایت را که نشان دهنده دل بستگی خاندان بخت یسوع بزبان فارسی حتی در هنگام چیرگی عرب است در زیر می آورم . ابن ابی اصیبعه در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء نوشته است :

« در سال ۱۴۸ (هجری) جورجیوس برای درمان بیماری منصور عباسی به بغداد آورده شد و چون نزد منصور رسید ، بفارسی و عربی اورا درود گفت »<sup>۸</sup>  
جمال الدین قفطی روایتی دارد که نشان میدهد فرزندان جورجیوس حتی پس از زمان درازی زیستن در بغداد و از خوان بخشش خلیفگان عرب متنعم شدن ، باز زبان فارسی را نگه داشته و با آن زبان سخن می گفته اند . این نویسنده در ذیل عنوان جبرئیل پور بخت یسوع نوشته است :

« جبرئیل برای ابراهیم پور مهدی می گفت . یکروز نزد فضل پور سهل (ذوالریاستین) که تازه مسلمان شده و ختنه گردیده بود ، رفتم . « دیدمش نشسته و قرآن در کنارش بود و میخواند ، گفتم :

« چون بینی نامه ایزدرا ؟ گفت خوش چون کلیده و دمنه ،<sup>۹</sup>

باید در نظر داشت که فضل پور سهل وزیر معروف عباسی برای اینکه بتواند در کارهای بزرگ دولتی درآید با اشاره یحیی پور خالد برمکی در بزرگی بدست مأمون عباسی مسلمان شده . او پس از آنکه توانست امین را براندازد و مأمون را بخلیفگی نشانند میکوشید با انتقال خلافت از دودمان عباسیان بعلویان ، راه را برای بازگردانیدن استقلال ایران باز کنند .

برگزیدن رنگ سبز بجای سیاه که شعار ساسانیان بوده است و بادست فضل انجام گرفت و چندی روان بود ، نماینده همین اندیشه او است .

باری این روایت جای شکی باقی نمیگذارد که خاندان بخت یسوع ایرانی مسیحی بوده اند نه مهاجر مطرود از کشورهای زیرچیرگی حکومت بیزانس . بعلاوه نویسنده تا کنون در هیچ سندی ندیده ام که گفته شده باشد اینان دانشگاه شاپور گرد را بنیاد نهاده اند . برای اینکه گفتگوی ماهرچه بهتر روشن گردد نام چندتن دیگر از پزشکان ایرانی را که مسیحی بوده و برخی از آنان نیز در دانشگاه شاپور گرد خدمت میکرده اند ، یاد می کنم .

**سهل اهوازی :** این مرد که پزشکی دانا و شوخ طبع بوده در کتابها معروف به « سهل کوسج » است . می گویند چون مرد شوخی بوده وریش انبوهی نیز داشته او را به شوخی کوسج ( کوسه ) می گفته اند . ابن ابی اصیبعه درباره این پزشک چنین نگاشته است .

« سهل کوسه پدر شاپور از مردم اهواز است و در فن پزشکی دانا بوده لیکن دانش او باندازه پسرش شاپور نبود . در زبان او گویش خوزی آشکار و بسیار شوخ طبع بود و او سه پسر داشت شاپور . یوحنا خداویه .<sup>۱۰</sup>

۹- قفلی ص ۱۴۰

۱۰- ابن ابی اصیبعه ص ۹۹ و ۹۸



چنانکه از نام پسر میانه سهل فهمیده میشود، این پزشک اهوازی پیرو دین مسیح بوده لیکن بایرانی بودن خود نیز می بالیده بدلیل آنکه نام پسر بزرگش را شاپور و کوچکش را خداویه نهاده بوده. سهل چنانکه گفتم پزشکی شوخ طبع بوده و وصیت نامه شوخی آمیزی برای خودش ترتیب داده و منتشر کرده بود که در آن نام جبرئیل پسر بخت یسوع نیز بشوخی برده شده است. و یاد این شوخی که دو پزشک با یکدیگر داشته اند، در کتابهای تاریخ پزشکان باز مانده است.

شاپور پسر سهل اهوازی: این مرد از پزشکان بسیار دانا بوده و مدتها ریاست بیمارستان شاپورگرد را بعهده داشته است. ابن الندیم الوراق در زیر نام او چنین آورده.

«شاپور پور سهل رئیس بیمارستان شاپورگرد (جندی سابور) و از دانشمندان»  
 «پیشین است. کتاب قرابادین او (فارما کولوژی) در بیمارستانها و دارو-»  
 «فروشیها پایه کارها است. این کتاب شامل ۲۲ باب است. و نیز شاپور کتاب»  
 «دیگری دارد بنام نیروی خوراکیها و سود و زیان آنها. شاپور در ۲۱ ذی الحجه»  
 «سال ۲۵۵ هجری در گذشته است.»<sup>۱۱</sup>

**عیسی پسر چهاربخت:** ابن الندیم درباره این پزشک گفته است.

«این مرد از اهل شاپورگرد (جندی سابور) است و کتابی دارد بنام نیروی»  
 «داروهای ساده که بترتیب حروف الفبایی نوشته شده است.»

**علی پورزیل طبری.** درباره این پزشک دانا که از مردم طبرستان بوده و در خدمت خاندان قارن میزیسته ابن الندیم چنین میگوید:

«ابوالحسن علی پور سهل طبری دبیر مازیار پور قارن بود و بادست معتصم»  
 «مسلمان شد و دانشمندی خود را نشان داد. پس در زمره ندیمان متوکل در آمد»  
 «و این کتابها از اوست: فردوس الحکمه شامل سی مقاله و هر مقاله شامل ۳۶۰»  
 «فصل. تحفة الملوك. کناش الحضره. منافع الاغذیه و الاشربه و العقاقیر»

ما سرجویه بصری: این پزشک در زمان خلافت مروان حکم (۶۵ هجری) میزیسته و چنانکه ابن جلجل اندلسی که کتاب طبقات الاطباء خود را در سال ۳۷۷ هجری تمام کرده، نوشته است، ماسرجویه پیرو مذهب یهود بوده است.<sup>۱۲</sup> ماسویه و پسرش یوحنا نیز هر دو از پزشکان نامور روزگار مأمون و معتصم عباسی اند و از مردم خوزستان بوده اند و در دانش پزشکی بجایگاه والایی رسیده بوده اند.<sup>۱۳</sup>

اینان که نام برده شدند همزمان خاندان بخت یسوع بوده اند و از ایرانیانی اند که مذهب مسیحی نسطوری را پذیرفته بوده اند. پس بصرف اینکه خاندان بخت یسوع در بیمارستان شاپور گرد سمتی داشته و مسیحی نیز بوده اند، نمیتوان باتکاء بهم بستن این دو نکته، دانشگاه شاپور گرد را از تأسیسات مسیحیان نسطوری مطرود از کشور بیزانس دانست.

روانشاد ارتور کریستن سن که سخن او را در آغاز گفتار خود بازگو کردیم، تاریخ تأسیس دانشگاه را از زمانی که له سترنج نشان داده بالاتر میبرد و بزمان خسرو اول میرساند.

افسوس که این پژوهشگر نیزه طلب را بگونه ای بابهام و پیچیده گذرانیده و سروه سخن را بهم آورده است که نمیتوان از روال گفته او زمان ثابتی هر چند بنزدیک باشد، برای بنیاد گذاری این دانشگاه تعیین کرد.

سستی نظریه این تاریخ نویس را با دو دلیل میتوان نشان داد: دلیل اول: باریافتن حارث بن کلدیه ثقفی بحضور خسرو اول است. حارث از مردم طایف در حجاز بوده و دانسته نیست چطور شده در جوانی بایران آمده و توانسته است در دانشگاه شاپور گرد درس بخواند و در آن فرهیخته شود. قفطی در زیر نام حارث بن کلدیه میگوید:

«حارث پور کلدیه پور عمر پور علاج ثقفی است. در ایران در شاپور گرد

۱۲ - ابن جلجل ص ۶۱

۱۳ - ابن جلجل ص ۷۷



(جندی سابور) طب آموخت و در آنجا طبابت کرد و پولدار شد. ۱۴  
 این پزشك نخستین کس از عربها است که نواختن بربط را در ایران  
 آموخته و چون بهجواز برگشته است فن موسیقی و نواختن این ساز را در  
 آنجا رواج داده است. حدس میزنیم حارث فن موسیقی و نواختن بربط را  
 در دانشگاه شاپور گرد یاد گرفته باشد. زیرا در آن زمان گذشته از آنکه  
 موسیقی شاخه ای از ریاضیات بشمار میآمده است، نواختن برخی آوازهادر  
 برخی بیماریها در نزدیک بستر بیمار، يك گونه درمان و چاره گری بوده است  
 و این باور تا پنجاه سال پیش که طب قدیم منسوخ نشده بود، در شهر های  
 ایران رواج داشت.

حارث بحضور خسرو اول بار یافته و با او بگفت و شنود علمی پرداخته  
 است که شرح آن گفت و شنود در کتابهای تاریخ پزشکان نگاریده است.  
 هر چند در کتابهای سیر و اخبار، داستانهای مربوط به نضربن حارث که  
 پس از جنگ بدر کشته شده و حارث در آمیخته است و تاریخ حیات حارث  
 پزشك را آشفته کرده است، باز چنانچه زمان فرهیخته شدن حارث بن کلدرا  
 از دانشگاه شاپور گرد پایین بیاوریم، ناچاریم تاریخ تأسیس دانشگاه را  
 پیش از روزگار پادشاهی خسرو اول بدانیم.

آنچه این مطلب را بهتر استوار میکند روایتی است که قفطی در فصل (ج)  
 زیر نام جبرئیل آورده است. قفطی چنین میگوید:

«در سال بیستم از سلطنت خسرو (انوشروان) دانشمندان انجمن شدند»  
 «و مسائل علمی میانشان بگفتگو درآمد و پاسخ آن مسائل روشن گردید و»  
 «این داستان در همه جا مشهور است. ریاست این انجمن علمی با جبرئیل»  
 «درستباز (درستبند) بود که پزشك ویژه خسرو» بود. ۱۵

باید یادآوری کرد واژه (درستبند) که در کتاب قفطی بشکل (درستباز)  
 نوشته شده يك پایگاه بلند دولتی در روزگار ساسانی بوده و بمعنی وزیر بهداشتی است

۱۴- قفطی ص ۱۶۱

۱۵- همان کتاب ص ۳۴ و ۱۳۳

و شکل کامل آن (ایران درستبذ) است مانند: ایران سپاهبذ یا ایران دبیر بنذ و دیگرها. وظیفه ایران درستبذ نگارش بر کارپزشکان و بیما رستانها و رویهمرفته بهداشت مردم بوده.<sup>۱۶</sup>

این روایت نشان میدهد که دانشگاه شاپور گرد پیش از پادشاهی خسرو اول وجود داشته که حارث پور کلدی توانسته در آن دانش آموزد و پس از پایان دانش آموزی مدتی در ایران پزشکی پردازد و پولدار شود و در کارش آنچنان مشهور و صاحب عنوان گردد، تا بتواند بنام یک دانشمند بحضور خسرو اول که خود در علم و فرهنگ پایه والایی داشته است، بار یابد و با شاهنشاه گفت و شنود کند.

برای اینکه این سخن خود را کاملتر سازیم، بجاست در اینجا از یک پزشک بزرگ دیگر ایرانی نام می بریم. این دانشمند گرانقدر برزویه طبیب است که میگویند کتاب کلیله و دمنه را از زبان سنسکریت بفارسی ترجمه کرده است. برزویه شرح حال خود را نوشته بوده و روزبه (ابن مقفع) آن شرح حال را در دیباچه ترجمه کلیله و دمنه بعربی برگردانیده و هنگامی که کلیله و دمنه بار دیگر بفارسی امروزی برگردانیده شد، آن مقدمه نیز از عربی ترجمه شده است.

برزویه که در روزگار خسرو اول سمت ایران درستبذ را دارا بوده خود او در شرح حال خویش چنین میگوید:

« پدرم از اسواران بود (فرماندهان سپاه) و مادرم از خاندان علماء دین - زردشت. اول نعمتی که خدای تعالی بر من تازه گردانید دوستی پدر و مادر « بود و شفقت ایشان بر حال من. چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و « بمزیت تربیت و تشریح مخصوص شدم. چون سال عمرم به هفت رسید، مرا « بر خواندن طب تحریض نمودند و چند آنکه اندک پایه و قوف افتاد و فضیلت « آنرا بشناختم بر غبتی صادق و حرصی غالب در تعلیم آن میکوشیدم تا بدان « صنعت شهرتی تمام یافتم و در معالجه بیماران مهتدی شدم. »



«آنگاه نفس خویش رامیانه چهارکار که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند»  
 «گذشت مخیر گردانیدم: و فورمال ولذات حال و ذکرسایر و ثواب باقی.»  
 «پوشیده نماند که علم طب بنزدیک همه خردمندان و در همه دنیا ستوده است»  
 «در کتب طب آورده اند که فاضلترین اطبا آنست که بر علاج از جهت ثواب»  
 «آخرت مواظبت نمایند که بملازمت آن سیرت، نصیب دنیا کاملتر بیابد و»  
 «رستگاری عقبی مدخر گردد. چنانکه غرض کشاورز در پرا کردن تخم دانه»  
 «باشد که قوت اوست اما گاه که علف ستور است خود به تبع حاصل آید.»  
 «در جمله بر این کار اقبال تمام کردم و هر جا از بیماری نشان یافتم که دروی امید»  
 «صحت بود، معالجه بوجه حسبت کردم. و چون یک چندی بگذشت و»  
 «طایفه از امثال خود را در مال و جاه بر خویش سابق دیدم، نفس بدان مایل گشت»  
 «و تمنی مراتب این جهانی بر خاطر گذاشتن گرفت و نزدیک آمد که پای از جای»  
 «برود. با خود گفتم: ای نفس بمیان منافع و مضار خویش فرق نمیتوانی کردن»  
 «و خرمند چگونه آرزوی چیزی کند که رنج و تعب آن بسیار باشد و انتفاع»  
 «و استمتاع از آن اندک. و اگر در عاقبت کارها و هجرت بسوی گور فکرتی شافی»  
 «و واجب داری حرص و شره این عالم فانی بر تو بسر آید..... چون بر این سیاق»  
 «در مناصحت نفس مبالغت نمودم براه راست باز آمد و بر غبته صادق و حسبتی»  
 «بی ریا رو بعلاج بیماران آوردم تا بمیامن آن درهای روزی بر من گشاده»  
 «گشت و صلوات و مواهب پادشاهان بر من متواتر شد و پیش از سفر و بعد از آن»  
 «انواع دوستگامی و نعمت دیدم و بجاه و مال از امثال و اقربان بگذشتم.»<sup>۱۷</sup>

ژرف بینی در شرح حال برزویه که بقلم خود او نوشته شده است، آشکارا نشان میدهد که فن پزشکی پیش از زمان پادشاهی خسرو اول در ایران رواج داشته است و پزشک شدن هیچگاه وابسته مسیحی گردیدن نبوده است. دور نیست

۱۷- ایران در زمان ساسانیان ص ۴۴۷. شکل آغاز شدن این شرح حال (بیوگرافی) درست مانند شرح حالی است که شیخ الرئیس ابوعلی سینا برای خود نگاشته و در مقدمه دانشنامه علایی چاپ شده است. و این نکته ایست که در تاریخ ادبیات ایران نیازمند بررسی است.

که برزویه مانند حارث پور کلدی نیز از کسانی بوده که در دانشگاه شاپور گرد درس خوانده و در آن دانشگاه فریخته شده است .  
 از آنچه تا اینجا گفته شد ، روشن میگردد که تاریخ تأسیس دانشگاه شاپور گرد خیلی پیش از آغاز اسلام و نیز سده ها پیش از روزگار پادشاهی خسرو اول است و نیز روشن گردید که این دانشگاه خیلی بزرگتر و مهمتر از يك مدرسه مذهبی بوده که در دیرها بگفته کریستن سن برپا میکرده اند ، و اگر بوده بیشتر وسیله ای برای تبلیغات مذهبی بوده تا پیش بردن علوم و فنون . پس باید جستجو کرد و دید بنیاد گذار این دانشگاه چه کسی و تاریخ تأسیس آن در چه زمانی است ؟

خوشبختانه برای روشن ساختن این دو مطلب بسیار مهم ، دلایل و نشانه ها بدست ما افتاده است که رویهمرفته آنها بهر دو پرسش پاسخ درستی تواند داد .  
 این دلائل و نشانه ها که در آینده نزدیک بروشنگری آنها خواهیم پرداخت ، آشکار میسازد دانشگاه شاپور گرد در روزگار شهریاری شاپور اول ساسانی ( ۲۷۱-۲۴۵ ) که در کتابهای عربی بنام « سابور الجنود » مشهور است و فرمان همین شهریار بنیاد نهاده شده است . و تاریخ تأسیس آن میانه سالهای ۲۶۳ تا ۲۷۱ میلادی است .

اینک برای اینکه خواننده این کتاب بهتر با رج دلایل و نشانه هایی که فراهم شده است ، پی برد ، نخست ترجمه باقی روایات را در زیر یکان یکان میآوریم و آنگاه بتجزیه و تحلیل آنها خواهیم پرداخت . لیکن پیش از آوردن هر روایت دیگر ، شایسته است نخست تیکه اخیر گفته ابو معشر بلخی را یکبار دیگر باز گو کنیم . ابو معشر درباره کارهای علمی اردشیر بابکان چنین گفته است :

« ... پس از آن بکشورهای هندوستان و چین فرستاد و کتابهایی که در آنجاها نهاده شده بود آوردند و نیز کتابهایی از روم آوردند و از آنها « نسخه برداری گردید و آنچه از کتابها در ایران این گوشه و آن گوشه باقی »



«مانده بود بدست آورد و فراهم کرد و پس از او پسرش شاپوردنباله کارش»  
 «را گرفت تا اینکه همگی بفارسی برگردانیده شد.»<sup>۱۸</sup>

چنانکه در این روایت می بینید، بنیادگذار شهر یاری ساسانیان، پس از پدید آوردن یگانگی در کشور کوشیده است بار دیگر ایران را مرکز فرهنگ و دانش جهان سازد و فرمان او بوده است که کتابهای ایرانی را از این گوشه و آن گوشه تا آنجا که از دستبرد آشوبهای زمانه در امان مانده بوده، فراهم کرده اند و نیز از هندوستان و چین و روم کتابهایی آورده و بفارسی ترجمه کرده اند. پس از اردشیر پسرش شاپور اول (۲۷۱-۲۴۰ م) این کار علمی را دنبال کرده و برای فروزان ساختن کانون علم و فرهنگ در این کشور تلاش کرده است.

گفته خود ابن ندیم که از ناشران کتاب «وراق» در سده چهارم هجری، «است و ترجمه آن در زیر آورده میشود، دلیل دیگری است که سخن ابو معشر»  
 «بلخی را استوار میسازد ابن الیدیم میگوید: «ایرانیان مقداری از علوم را در»  
 «قدیم که از جمله آنها علم منطق و علم طب بود ترجمه کرده اند و عبدالله پور مقفع»  
 «(روزبه) و دیگران آنها را بعربی برگردانیده اند.»<sup>۱۹</sup>

همین نویسنده در فصل پزشکی از کتاب خود افزوده است:

«کتاب سیرک نامه (؟) را عبدالله بن علی از فارسی بعربی برگردانیده است.»  
 «این کتاب نخست از هندی بفارسی ترجمه شده است.»

در زمینه رواج علم طب در خوزستان روایتی از طبری در دست است که گفته محمد پور اسحاق و ابو معشر را در باره اینکه بفرمان اردشیر و پسرش شاپور کتابهایی از هندی بفارسی ترجمه شده است تایید میکند.

طبری که بیش از نیم سده پیش از محمد پور اسحاق میزیسته گفته است:  
 «شاپور پزشکی از هندوستان خواست او را آوردند و در شهر کرخ شوش<sup>۲۰</sup>

۱۸- الفهرست ص ۳۴۷

۱۹- همان کتاب ص ۴۳۵

۲۰- شهر کرخ در کنار رودخانه کرخه در شمال غربی شوش

نشیمن دادند و چون این پزشک مرد دانش‌اورا مردم شوش بمیراث بردند و از اینجا است که مردم این ناحیه از ایران در پزشکی از دیگران برتر اند<sup>۲۱</sup>. آری دانشمندی و ویژگیهای اخلاقی این شهریار سبب شده که مردم تندیسه او را در دروازه غار شاپور تنگ جوکان تاسده های بسیار پس از ظهور اسلام نیز از جمند بدارند و به گفته حمدالله مستوفی در صفحه ۱۵۲ کتاب نزهة القلوب: «شاهان آن ولایت آنرا معزز و مکرم دارند و بزیارت او روند و در و روغن مالند.»

آنچه روایت گفته شده در بالا را در باره دلبستگی اردشیر بسابکان و پسرش شاپور اول به نشر دانش و فرهنگ استوار، میدارد، سخن ابن‌البلخی در فارسنامه است. او در صفحه ۶۲ میگوید:

«شاپور همچون پدرش حکیم بود و علم دوست و شجاع و سخی بود.»  
باز آنچه مطلب را بیش از این روشن و استوار میدارد، بخشی اخیر سخن جمال‌الدین قفطی است که بخش نخستین آنرا پیش از این نقل کرده ایم. بخش اخیر آن روایت چنین است:

«... چون دختر قیصر را بانجا آوردند (شهر شاپور گرد) بهمراه او از «هر صنف که نیاز داشتند نیز مردمی آوردند. از جمله پزشکان دانشمندی»  
«همراه او بایران آمدند و چون در آنجا نشیمن گرفتند آغاز کردند جوانان»  
«محل را پزشکی بیاموزند. و پیشرفت کارشان در دانش روز بروز بیشتر و بهتر»  
«شد و قانونهای درمان را بهتر از دیگران مرتب کردند تا در این دانشها بسیار»  
«بنام و برجسته شدند.»

«گروهی از مردم شیوه آنان را در پزشکی بر شیوه یونانی و هندی برتری»  
«میدهند و بهتر می‌شمارند زیرا اینان نیکیهای هر دو دسته را گرفته و آنچه خود»  
«کشف کرده بر آنها افزوده‌اند. در نتیجه برای دانش پزشکی دستورها و»  
«قانونها و کتابها آماده شد که در آنها از هر پیشرفتی در این دانش گفتگو»  
«شده بود.»<sup>۲۲</sup>

۲۱- طبری ج ۱ ص ۸۴۵

۲۲- قفطی ص ۱۳۴-۱۳۳ بفرمان شاپور اول ساخته شده بود



روایاتی که ترجمه بخشی از آنها پیش از این آورده شد برای هر پژوهنده بیطرف جای تردید باقی نمیگذارد که دانشگاه شاپور گرد خیلی بزرگتر و بالاتر از یک مدرسه مذهبی مسیحی بوده که در برخی دیرها به گفته کریستن سن بجهت تبلیغ شاخه‌هایی از دین مسیح، اگر راست باشد، بر پا میکرده‌اند و آموزا کهای آنها بیشتر بجادو و جنبل و افسانه‌های معجزات قدیسان آلوده بوده تا حقایق علمی و سود و زیان گیاهان و خوراکیها.

رویه مرفته این روایتها بویژه سخن قفطی صریح نشان میدهد که این دانشگاه يك مرکز بزرگ پژوهشگری علمی بوده و حاصل آن پژوهشگریها بشکل قانونهای درمانی و داروئی در کتابها نگاریده می شده است. بیشک دیوان دانش که در روزگار هارون الرشید عباسی و پسرش مأمون بکوشش ایرانیان در بغداد بشکل (انستیتو)های کنونی ایجاد شده بوده و پایه گذار انتقال علوم از زبان فارسی و سورینی بزبان عربی است، تقلیدی از پژوهشخانه دانشگاه شاپور گرد بوده است. دلیل دیگر این مطلب فزونی در آمیختن نامهای داروهای گیاهی و کانی از زبان فارسی بزبان عربی در عصر ترجمه دانشها باین زبان است.

باینکه مترجمان زبان عربی را زبان رسمی دینی میدانستند یا از بیم غوغای عامه وانمود میکردند که چنین باور میدارند و تلاش بسیاری کرده‌اند تا آنجا که میسرشان بوده در برابر نامهای فارسی نامهایی از ریشه زبان عربی مانند، ذوخمسة اصابع (پنج انگشت) و لسان الثور (گاو زبان) و لسان العصفیر (زبان گنجشک) و صدها مانند اینها جعل کنند<sup>۲۳</sup> باز از نامگذاریهای پزشکی و دارویی زبان فارسی، بیش از هر زبان دیگر بکتابهای عربی راه یافته حتی در واژه‌هایی که میگویند از اصل یونانی و سورینی است، شکستگیهایی که نشانه فارسی شدن آنها پیش از درآمدن بزبان عربی است، دیده میشود. و این موضوع خود

۲۳- درباره این مطالب در مقدمه کتاب فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی که جداگانه چاپ شده است بطور کامل بحث گردیده است.

بحث دلکشی است و بررسی آن میتواند راز حقیقی کارهایی را که در عصر ترجمه علوم بزبان عربی شده است، هویدا سازد.

در اینجا اگر در باره تخت طاقدیس نیز اشاره ای کنم، بیجا نخواهد بود. تخت طاقدیس که در کاخ شاهی شهر گنzk (شیز) در آذربادگان بوده و در سال ۶۲۴ میلادی بوسیله بیزانسیان نابود شده است يك فلك نماي (Planetarium) کاملی بوده است که بر ماننده های آن در امروز، نیز بر تریهایی میداشته. ثعالبی درباره این طاقدیس یافلك نما چنین گوید.

«این سریری بود از عاج و ساج که صفایح و نرده های آن از سیم و زر بود. ۱۸۰ ذراع «(۹۰ متر طول و ۱۵۰ ذراع (۷۵ متر) عرض داشت و روی پله های آنرا با چوب سیاه و آبنوس زر کوب» فرش کرده بودند. آسمانه این تخت از زر و لاجورد بود و صور فلکی و بروج سماوی و هفت اقلیم و صور پادشاهان و هیأت های آنانرا در مجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار بران نقش کرده بودند. و در آن آلتی بود برای تعیین ساعات روز. چهارقالی از دیبای زر بافته مرصع بمروارید و یاقوت در آن گسترده بودند که هر يك بایکی از فصول سال مناسب بود.» ۲۴

فردوسی در باره تخت طاقدیس چنین فرموده است :

شمار ستاره ده و دو و هفت	همان ماه تابان ز برجی که رفت
چه زوايستاده ، چه مانده بجای	بدیدی بچشم سر، اختر گرای
بشب نیز دیدی که چندی گذشت	سپهر از برخاك بر چند گشت

ارتور کریستن سن گوید.

«و نیز سایبان گنبد مانند، متحرکی داشت که بر آن سیارات هفتگانه «ودوا زده برج و اشکال مختلفه قمر را نقش کرده بودند که در اوقات معین» «باران می بارانیده و بانك رعد می کرده است. و این ساعت عجیب در قصر شاهی»



«کنزك نزدیک آتشکده شاهنشاهی آذر گشنسب واقع بود، هرقل آن کاخ،  
و آن ساعت و آن آتشکده را ویران کرد»

برای اینکه خواننده بداند که متمصبان ییزانس در آن روز کار در بند چه  
خرافه‌هایی گرفتار بوده‌اند، روایت دیگری را که کریستن سن از زبان کدرنوس  
(Kedrenos) درباره تخت طاقدیس نقل کرده است در زیر می‌آورم. کدرنوس  
گوید:

«قیصر (هرقل) پس از انهزام پرویز در سال ۶۲۴ میلادی وارد کاخ کنزك  
شد. بت خسرو (؟) را دید، که هیاتی هولناك داشت و تصویر پرویز را نیز  
مشاهده کرد که در بالای کاخ بر تختی قرار گرفته بود. این تخت بکره بزرگی  
شبهت داشت مانند آسمان و در بیرامون آن خورشید و ماه و ستارگان  
بودند که کفار آنها را می‌پرستیدند (؟) و تصویر رسولان پادشاه نیز در اطراف  
آن بود که هر يك عصایی در دست داشتند. در این گنبد بفرمان دشمن خدا،  
(منظور او خسرو پسر، یز است) آلاتی تعبیه کرده بودند که قطراتی چون  
باران فرو میریخت و آوازی رعد آسا بگوش میرسانید»<sup>۲۵</sup>

علی پور حسین مسعودی درباره آثار شهر کنزك در سده چهارم هجری  
سخنی دارد که چون مرید، بگفتگوی ماست، ترجمه آنرا نیز در زیر می‌آورم  
... آنان (اشکانیان) زمستانها را در عراق و تابستانها را در شیز (کنزك)  
در سرزمین آذربادگان میگذرانیدند و در آنجا آثار شگفتی از ساختمانها  
و نگاره‌ها است که در آنها بارنگهای شگفت آور، صورتهای فلکی و  
ستارگان و آنچه در جهان از خشکی و دریا و آباد و ویران و کانه‌ها و رستنیها  
و جانور و دیگر چیزهای شگفت انگیز هست کشیده‌اند»<sup>۲۶</sup>

شیز نام دیگر شهر کنزك است که آتشکده آذر گشنسب یا بگفته مسعودی  
(آذرخوش) در آن نهاده بوده است و این شهر بداشتن صنایع چوب بسیار  
مشهور بوده. از اینرو است که لغت «شیزی» در زبان عربی بمعنی آبنوس و کاسه  
و ظرفهای چوبی نیز بکار رفته است.

۲۵- همان کتاب ص ۴۰ - ۴۸۹

۲۶- التینه والاشراف ص ۸۳

روایت مسعودی نشان میدهد که تا سده چهارم هجری یعنی در حدود چهارصد سال پس از تاخت و تاز هرقل و پس از تاخت و تاز اعراب، باز از نقاشی های دیوارهای کاخ کنزک مقداری باقی بوده که موجب شگفتی مسعودی شده است. موضوع این نقاشیها دلیل گویایی بر رونق علم ستاره شناسی و جغرافیا و نقشه کشی و نگاره گری در عصر ساسانی است.

باری ژرف بینی در آنچه تا اینجا گفته شد، نشان میدهد که ایرانیان روزگار ساسانی تاجه مرحله در ریاضیات و ستاره شناسی پیشرفته بوده اند و تا کجا از راستی بدور است و نچسبنده که حدس بز نیم چندتن از مردمی که طاقدیس را (Planetarium) ابراز بت پرستی میپنداشته اند؛ برای مردمی که طاقدیسها میساخته اند، دانشگاه بنیاد نهاده و علم و دانش ارمغان آورده اند. بگمان من حتی تصور چنان حدسی نیز بسیار دشوار است.

در دنباله گفتگویی که درباره فلک‌نمای مشهور بطاقدیس، کرده شد، شایسته است خلاصه ای از نوشته فیلوستراتوس (Philostratos) رومی را که همزمان اشکانیان است و زندگی او بتقریب میانه سالهای (۲۴۴ - ۱۷۲ میلادی) بوده درباره کاخ شاهی تیسپون، بر آنچه گفته شد بیفزاییم. او گفته است:

«شیروانی کاخ شاهی در بابل (تیسپون) از مفرغ بوده و اشعه آفتاب و ماه از آن منعکس گردیده، جلوه شگفت انگیزی بآن میداد. روایات و چهار اطاقها را باسیم وزر زینت داده بودند و این زینتها بر دیوارها بسان پرده نقاشی، مینمود. موضوع این نقاشیها از افسانه های یونانی مانند اندرومیه ۲۷ یا، «اورنه و دیگرها گرفته شده بود. و نیز از موضوع نقاشیهای مذکور وقایع، «لشکر کشی پارسیها به یونان بود مثلاً داتیس، ناکرس را خراب میکند، «ارتافرن ارتیری را محاصره کرده. خشایارشا در جنگهای نامیش فاتح است، «جنگ ترموبیل. تسخیر آتن. خشک شدن رودها از کثرت نفرات قشون، «خشایارشا. ساختن پل بردریا (داردانل). کندن کانال در کوه آتس. سقف»

۲۷ - این تعبیر، از دریچه اندیشه نویسنده رومی است



«یکی از اطاقها آسمان را با ستارگان مینمود و نیز خدایانی را که اشکانیان ۲۸»  
 «میپرستیدند. این کارها را با یاقوت کبود آسمانی و سنگهای دیگر انجام»  
 «داده بودند. در همین اطاق شاه برای محاکمه و حکم دادن می‌نشست.»  
 «چهار چرخ سحرانگیز زرین که بر محور خود می‌چرخیدند. از سقف اطاق»  
 «آویزان بود. این چرخها را زبان خدایان میدانستند و عقیده داشتند که»  
 «گردش روزگار را تعیین مینماید و بشاه میگوید: اگر فراموش کنی که»  
 «بشری و خودت را فوق آن بدانی گرفتار غضب (نی مه‌زیس) خواهی شد. این»  
 «چرخها را مغانی که در قصر بودند بجایش می‌آویختند.» ۲۹

سخن این نویسنده رومی نشان میدهد که در عصر اشکانی نظیر فلک‌نمای  
 طاق‌دیس نیز وجود داشته است و چهار چرخ‌ی که این نویسنده رومی بآنها اشاره  
 کرده دستگاهی بوده که امروز آنرا (Orriary) می‌گویند و گردش سیارات  
 را نشان میدهد.

شاید اگر روزی نسخه‌ای از زیج ایرانی که زیر نام «ادوا الهازرات» بعربی  
 ترجمه شده بوده و گویا زیج شهریار عصر ساسانی را از روی آن استخراج  
 کرده‌اند، بدست‌آید معلوم گردد ایرانیان خیلی پیش از بطلمیوس اقدام  
 باندازه‌گیری خط نیمروز یا نصف‌النهار کرده‌اند. ۳۰

کمان می‌کنم تا اینجا بی پایه بودن حدسهایی را که درباره تاریخ تأسیس  
 دانشگاه شاپور گرد و مؤسس آن زده شده روشن کرد. باشم وزمان آن فرا  
 رسیده باشد که نظر خود را درباره هر دو نکته آشکارتر بیان نمایم. لیکن باز  
 برای آماده‌شدن زمینه سخن باید درباره کارهای شاپور اول اندکی گفتگو کنیم.  
 شاپور در آغاز پادشاهی گرفتار جنگ با دولت روم بود و بدیهی است  
 در چنین حالی نمیتوانست کارهای علمی را که پدرش آغاز کرده بود چنانکه  
 باید و شاید دنبال کند.

۲۸ - این نیز از تفهیمهای او است. اشکانیان پیر و آیین مهر بوده‌اند نه چند گانه پرست.

۲۹ - ترجمه عیناً از تاریخ ایران باستان ص ۹ - ۲۶۵۸ نقل شده.

۳۰ - در این زمینه دانشمند گرامی آقای ذبیح‌اله بهروز پژوهشهای بسیار دلگشایی دارند

که امید است بزودی آنها را چاپ و منتشر سازند

این جنگ در سال ۲۴۴ میلادی بصلحی انجامیده که تا سال ۲۵۸ میلادی بمدت ۱۴ سال پاییده است. شاپور در این مدت بگفته استاد عباس شوشتری (مهرین) بآبادی کشور پرداخته و درخوزستان و فارس و خراسان شهرهایی پی افکنده است. ۳۰

روایت ابوحنیفه دینوری که ترجمه آنرا پیش از این نقل کردیم، ناظر بر پیشرفتهای شاپور اول در جنگی است که بصلح سال ۲۴۴ میلادی خاتمه یافته است. لیکن روایت قفطی و ابن عبری در مختصر الدول که اسارت والرینوس در آنها بشکل (عروس بران) دختر قیصر جلوه گر است، ناظر بچنگهای دوره دوم شاپور با رومیان است.

بنظر میرسد بفرض که شاپور در دوره ۱۴ ساله صلح نخستین موفق شده است کارهای علمی پدرش را تا اندازه ای دنبال کند، دشوار است بتوانیم گفت که این شهریار در این دوره یعنی از سال ۲۴۴ تا ۲۵۸ دانشگاه شاپور گرد را بنیاد نهاده است. بویژه که از لابلاي عبارات فقط چنین فهمیده میشود که در دوره دوم مصالحه یعنی سالهای ۲۶۳ تا ۲۷۱ میلادی بنیاد نهاده شده است. بر پایه این نشانهها است که نویسنده بهتر دانستم، تاریخ بنیاد گذاری این دانشگاه را در دوره دوم جهاننداری شاپور اول قرار دهم، مدت چهارده ساله اول باتوجه بشهرسازیهایی که شاپور در نقاط دیگر ایران کرده و ترمیم ویرانیهایی که در اثر جنگهای ۱۴ ساله پدرش با ملوک طوایف پدید آمده بود زمان زیادی نیست. از اینرو بهتر است باتوجه بنشانههای که در سخن قفطی و ابن عبری در دست داریم، زمان بارور شدن جنبش روزگار ساسانی را در دوره دوم جهاننداری شاپور بگیریم.

آنچه که این نظر را استوارتر میدارد، افزونه بر روایت قفطی و ابن عبری، روایت طبری و مسعودی است که هر دو تن، بنای شهر شاپور گرد را پس از ختم جنگهای دوره دوم ایران و روم در پادشاهی شاپور اول دانسته و افزوده اند که



شاپور ولریانوس امپراطور اسیر روم رادر آن شهرنگه میداشته است. روایت ابن عبّری که از مآخذ مسیحی برگرفته شده و شکست دولت روم اسیرشدن امپراطور و آوردن او را بشهرشاپور گرد بشکل (عروس بران و جهاز کشان) قلمداد کرده است، گذشته از اینکه بصد نظری که گفته شد «نیست» آن نظر را نیز استوارتر میکند.

در آن زمان بدست آوردن کتاب از درون و بیرون کشور با آسانی امکان پذیر نبود. تازه پس از بدست آمدن کتابهایی رونویس کردن آنها و سنجیدن جستارهای آنها با کتابهایی که از جاهای دیگر یا بگفته ابو معشر از این گوشه و آن گوشه کشور فراهم آمده بوده سالها زمان میخواست است.

باری غرور و خودخواهی والرین امپراطور که در میدانهای جنگ اروپا تازه برگالها و گاتها و ژرمنها پیروز شده بود، سبب گردید که نامبرده پیمان صلح سال ۲۴۴ میلادی را در سال ۲۵۸ بهم زند و جنگ میان روم و ایران بار دیگر آغاز شود.

از قدیم اروپاییان تا زمانی به پیمانهای خود پابند میماندند که پیمان بسود آنان بود و بمحض آنکه فکر میکردند میتوانند از راه شکستن پیمان سود بیشتری بدست آورند، از هر گونه پیمان شکنی پروایی نداشتند.

قیصر پیمان شکن در سال ۲۶۰ میلادی بمیدان جنگ شتافت. ایرانیان در آغاز کار شهر انتاکیه را باختیار رومیان وا گذاشتند ولی دیری نپایید که امپراطور مغرور و سپاه زبده روم را در نزدیک شهر ادسه «الرها» در چنبر سخت محاصره خویش گرفتار کردند و والرین هر چه کوشید که بسا خود و سپاهش را از محاصره ایرانیان آزاد کند، برایش میسر نشد. سرانجام در همان سال (۲۶۰ میلادی) خود با بازمانده سپاهش تسلیم ایرانیان شدند.

شاپور پس از این جنگ تاریخی باردیگر شهر انتاکیه را تصرف کرد و از آنجا بکیلیکیه و کاپادوکیه تاخت. و بگفته مسعودی تا پشت دیوارهای پایتخت بیزانس به پیش رفت و با غنیمتهای فراوان و مردمی که از شهرهای گوناگون همراه برداشته بود بایران بازگشت.

در همین زمان است که شاپور حکومت حیره و اورفه را بعمر و بن عدی سردودمان آل عدی (مندزیان) واگذار میکند و در سال ۲۶۳ میلادی بشهر شاپور گرد در خوزستان یا بعبارت بهتر (نیلاد) درمیاید و کسانی را که از شهرهای روم همراه آورده است با والرین در آنجان نشیمن میدهد. برخی از مورخان نوشته اند که شاپور والرین را تا پایان عمر در شهر شاپور گردنگه داشته است. شاپور اول از سال ۲۶۳ تا ۲۷۱ که پایان عمر او است روزگار خود را به آبادانی کشور گذرانیده است. چنانکه شادروان شوشتر را که در عهد سلوکیان یا اشکانیان شکسته بوده است و در نتیجه آب از رود بزرگامشکان (دودانگه) گرگر) بریده شده و کشتزارهای میانه شوشتر تا شادکان خشکیده بود، در این زمان بسته است. و نیز بندها و یلها و سدها قناتها و کانالهای دیگری که آثار آنها باقیست از این دوره هستند (شکلهای ۸ تا ۱۶)

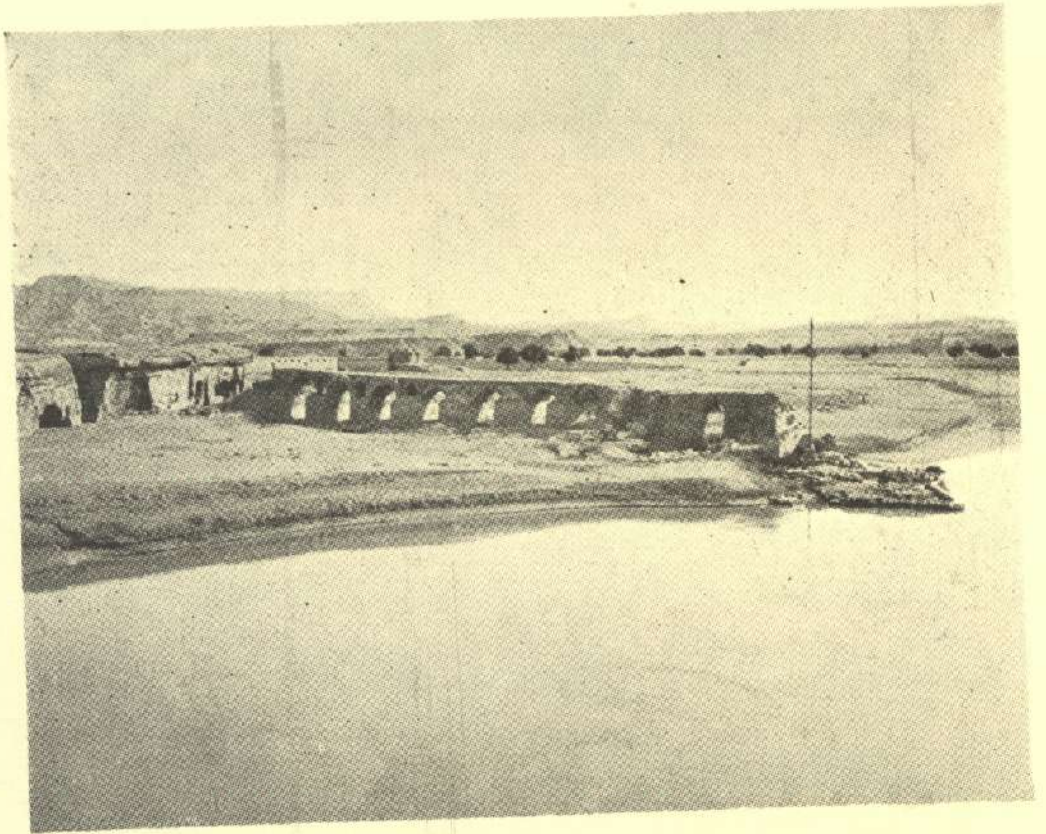
کوتاه سخن اگر بخواهیم برای جنبش دانشی و فرهنگی آغاز روزگار ساسانی که بگفته ابو معشر بلخی و سهل پور نوبخت بدست اردشیر آغاز شده است و بکوشش این شهریار جهانگیر و جهاندار رونق گرفته است یا، بعبارت بهتر برای مرکز علمی شاپور گرد، تاریخی تعیین کنیم سال ۲۶۵ از هرتاریخ دیگری مناسبتر خواهد بود. از اینرو نویسنده ترجیح میدهم همین سال را سرآغاز تأسیس دانشگاه شاپور گرد قرار دهیم.

فردوسی بزرگترین شاعر رزمی جهان، درباره جای بدار آویخته شدن نیمه های تن مانی در شهر شاپور گرد واژه بیمارستان را بکار برده است و چون مأخذ گفته های او نوشته خداینامک است، سخن وی قرینه دیگری است حاکی از اینکه بیمارستان ضمیمه دانشکده پزشکی شاپور گرد در زمان شهر یاری بهرام نوه شاپور اول وجود داشته است. وی گوید:

بیاویختند از در شارسان دیگر، پیش دیوار بیمارسان  
برخی از دانشمندان ایرانی میگویند دانشگاه شاپور گرد پیش از شاهنشاهی ساسانیان نیز وجود داشته است. و دلیلشان آنست که اگر در ایران جاهایی



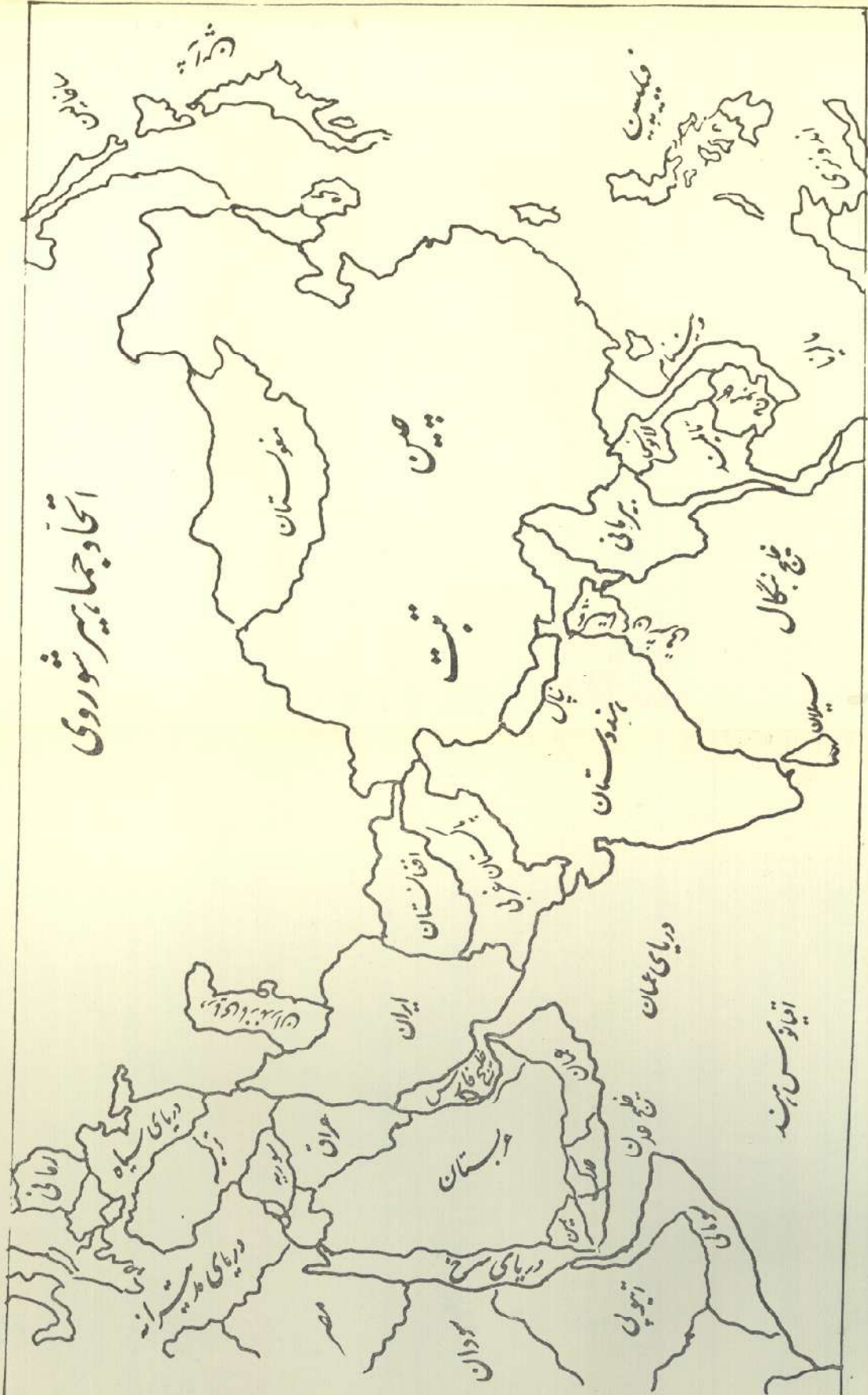
برای یاد دادن پزشکی و ستاره شناسی و کشاورزی و آبیاری پیش از ساسانیان وجود نداشت، چگونه اینهمه نامگذارهای علمی در این دانشها در زبان فارسی پدید آمده و برخی از آنها از زبان فارسی بزبانهای اروپایی درآمده است. نویسنده منکر این مطالب نیستم که دانش و فرهنگ در ایران باستان تا تراز گاه بلندی بالا رفته بوده و در بخش سوم کتاب نشانه‌ها و دلایلی این مطلب را نیز یاد کرده‌ام. لیکن تا کنون دلیلی بدست نیامده است که نشان دهد در شهر نیلاد (نیلاط) خوزستان پیش از روزگار ساسانی يك دانشخانه وجود داشته است. پس تاریخ تاسیس دانشگاه شاپور گرد را که در گفتگوی ما است، تا زمانی که دلیلهایی بر دیرنگی و پیشینه بیشتر آن بدست نیامده است، نمیتوان بالاتر از سال ۲۶۵ میلادی قرارداد.

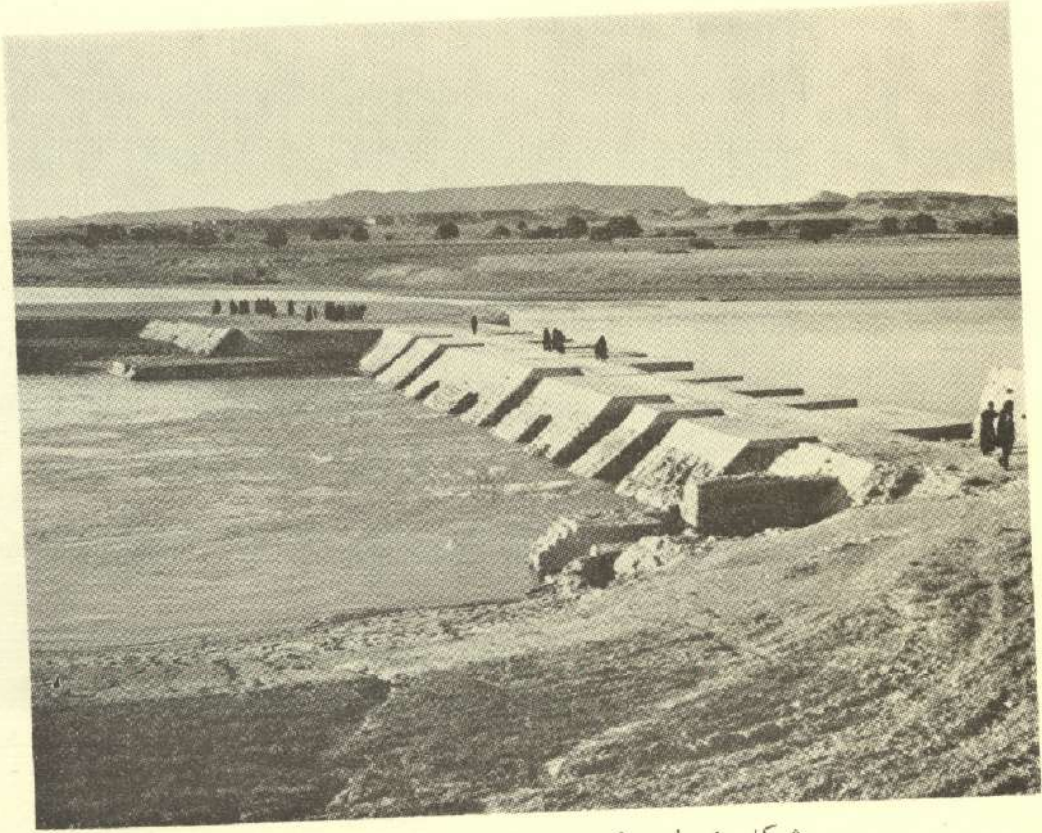


شکل ۸- پایه های باقیمانده شادروان و پل شاپوری درشوشتر



# اتحاد جماهیر شوروی





شکل شماره ۹ - بند ترازو در شوشتر



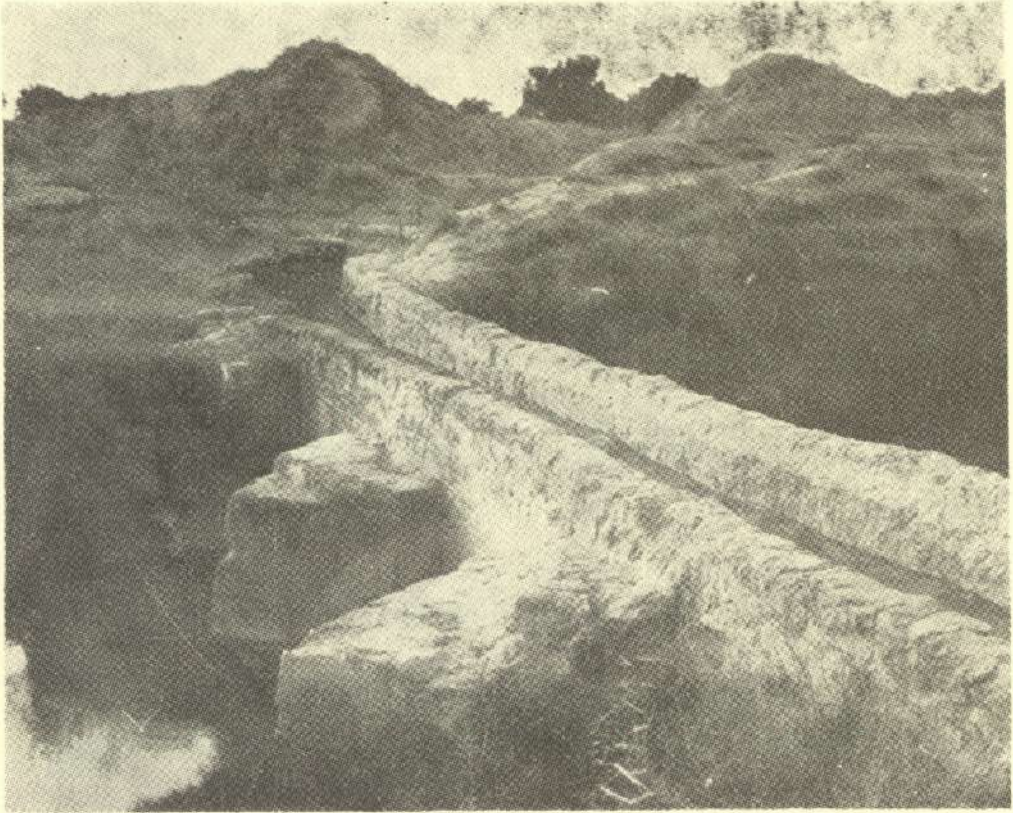


شکل شماره ۱۰- باقی مانده از بند دختر در شمال شوشتر بر کارون



شکل شماره ۱۱ - قسمتی از دیوار آجری سد ماهی بازان واقع در  
۶۰ کیلومتری جنوب شوشتر



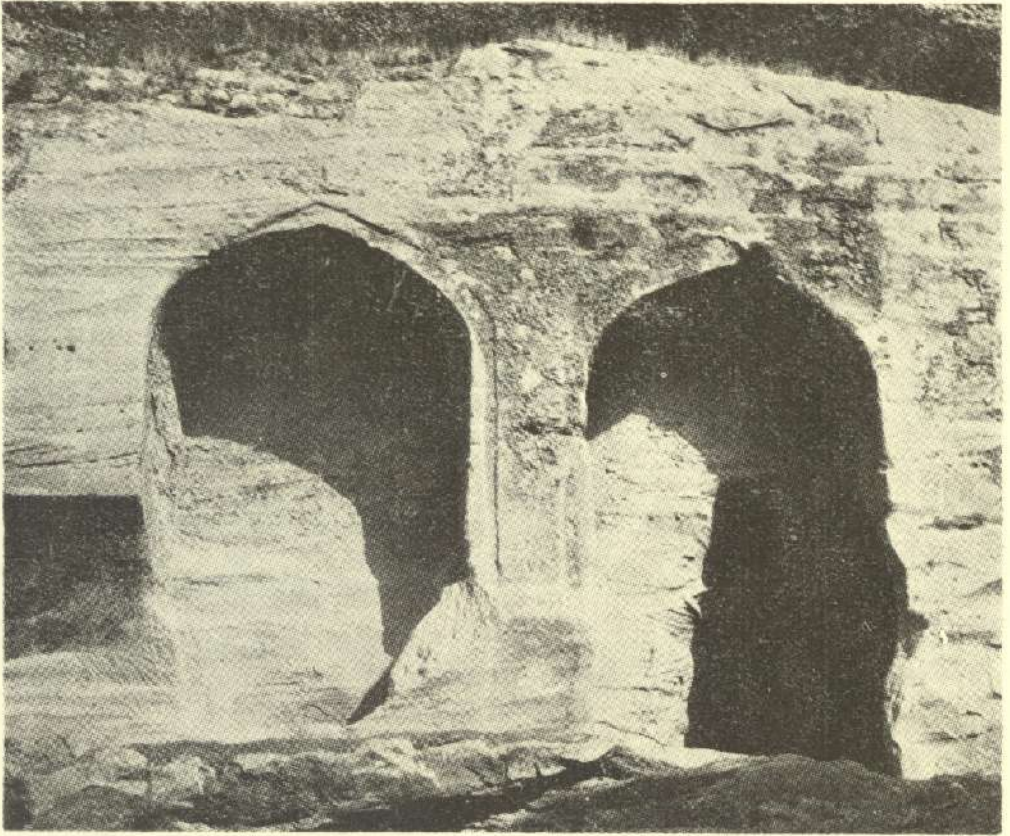


شکل شماره ۱۲ - پل عبارة گچ سنگی در شوشتر

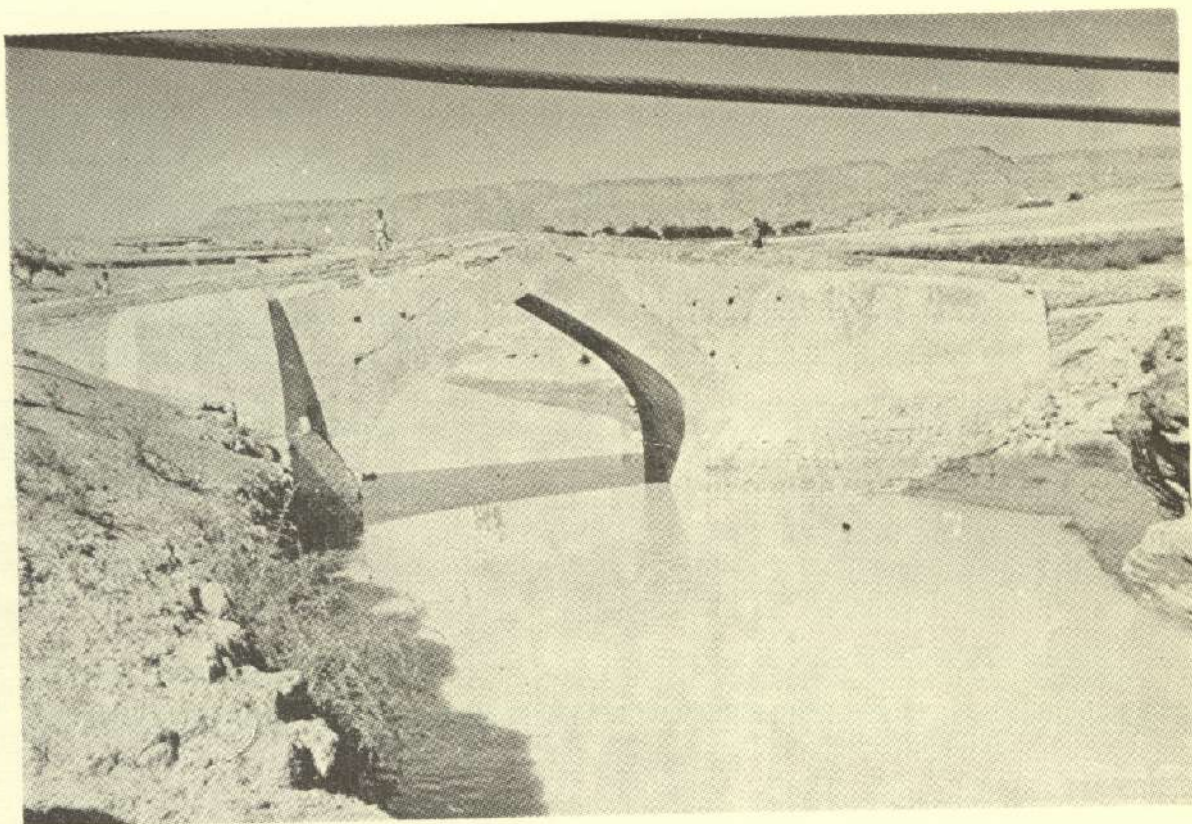


شکل شماره ۱۳ - شوشتر - پل ساسانی معروف به پل شاپوری



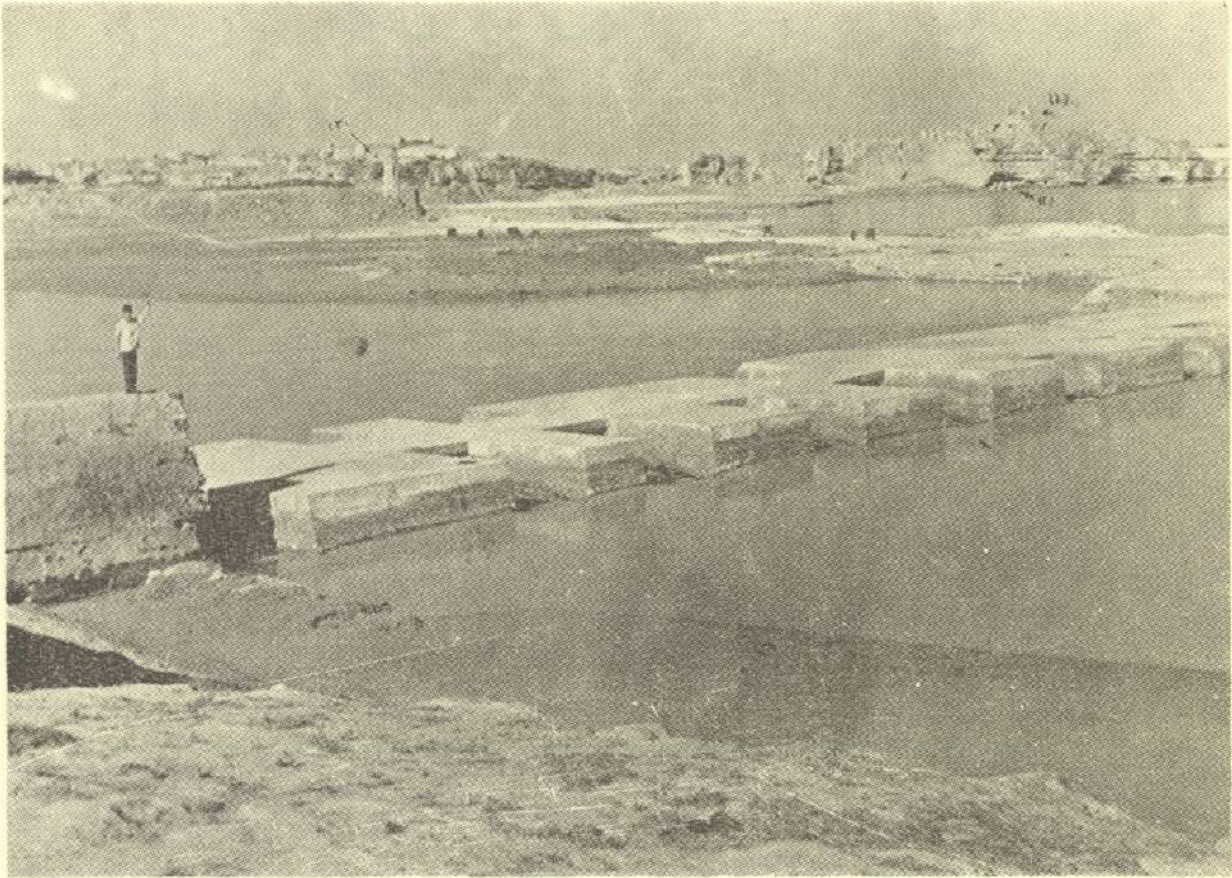


شکل شماره ۱۴ - دهانه های طاقبندی قناتهای ساسانی در شوشتر  
نزدیک به پل شاپوری



شکل شماره ۱۵ - کانال داریدن





شکل شماره ۱۶- دودخانه جدید کانال دارتان و در عقب، دورنمای قلعه سلاسل دیده می شود

# تأثیر و گسترش زبان فارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان

نخستین پیوندها و بستگیهای،  
فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مردم  
ایران و ساکنین شبه‌قاره هند و  
پاکستان بخش بسیار مهم و حیاتی  
را در روابط تاریخی دو ملت ایران  
و پاکستان تشکیل میدهد. البته  
کوششهایی نیز بمنظور بوجود  
آوردن و زنده نگه‌داشتن این  
رابطه تاریخی مبذول گردیده  
است ولی طریقه نگهداری این  
پیوندها و روابط با طرح و شکل  
خاصی انجام نگرفته و روش جامع  
و سیستماتیک متداول نبوده  
است.

نوشته :

پروفسور محمد باقر

رئیس دانشکده شرق شناسی  
دانشکده لاهور

ترجمه : مجید وهرام

این حقیقتی مسلم است که  
پیوندهای همه جانبه و مناسبات  
دیرین و تاریخی مردم ایران و شبه  
قاره هند و پاکستان از زمان



شاهنشاهی داریوش هخامنشی (۵۲۲-۴۸۶ پیش از میلاد) آغاز گردیده است<sup>۱</sup>  
 داریوش در محل تلاقی رودهای کابل و ایندوس<sup>۲</sup> نزدیک شهر کاسپاتیروس<sup>۳</sup>  
 ناوگانی چند را که تحت فرماندهی یک نفر یونانی بخش آسیای صغیر بنام  
 سیلاکس<sup>۴</sup> از اهالی کاریاندا<sup>۵</sup> را مأموریت داد که عملیات دریائی خود را از رودخانه  
 ایندوس آغاز کند و با تحقیق و نقشه برداری دقیق راه دریائی مصر را بیابد  
 این اقدام یکی از طرحهای بسیار عالی داریوش محسوب میشود. این عمل  
 داریوش شاهنشاه هخامنشی بمنظور توسعه و کشف راههای دریائی بود ضمناً  
 او میخواست با این طرح مرزهای شرقی امپراطوری وسیع هخامنشی را از راه  
 دریا به متصرفات غربی خود متصل سازد.

این ناوگان سی ماه طول کشید تا بمقصد برسد<sup>۶</sup> پس از این مأموریت  
 داریوش با بررسی دقیق (در سال ۵۱۸ پیش از میلاد) ارتشی برای فتح سند و  
 پنجاب قدیم روانه ساخت و آنجا را بتصرف در آورد.

بنا بگفته هرودت<sup>۷</sup> داریوش بیستمین ساتراپ<sup>۸</sup> خود را در این منطقه

۱- سامی- علی- پرسپولیس (متن انگلیسی) ص ۶۹- ایران تالیف گیرشمن ص ۱۳۹

۲- Indus

۳- Caspatyrus

۴- Seylax

۵- Caryanda

۶- جلد ۵ کتاب هرودت ص ۴۴ ترجمه دکتر گودلی می نویسد: اما وقتیکه بیشتر آستیا توسط داریوش کشف  
 گردید رودخانه ای رسید که ایندوس نام داشت که در آن تمساح زیادی یافت میشود (و از این نظر تنها  
 رودخانه جهان است). داریوش میل وافری داشت که بدانند این رودخانه در کجا بدریا منتهی میشود  
 کشتیهائی را که توسط سیلاکس اهل کاریاندا رهبری میشد بهمراهی اوعده ای از افراد موزد اعتماد خود  
 را اعزام نمود. این عزیمت از شهر کاسپاتیروس و قریه پاکتیاک آغاز شد و کشتیهی در مسیر جریان آب  
 رودخانه بطرف مشرق براه افتادند و در طلوع آفتاب بدریا رسیدند و در روی دریا بمسافرت خود ادامه دادند.  
 پس از سیزده ماه بمحلی که پادشاه مصر راهنمایان فنیقیه ای را برای راهنمایی آنها فرستاده بود که کشتیهای  
 ایرانی را بسواحل لیبیا هدایت کنند پس از این مسافرت دریائی داریوش هندوستان را تصرف کرد و این  
 دریا را مورد استفاده ایرانیان قرار داد.

۷- الف- کتاب Marshall 'sir' John درباره یک راهنمایی تاکسیلا ص ۱۱

ب- سرگذشت سه هزار و پانصد ساله ایران از دکتر ذبیح اله صفا ص ۷۰

۸- ساتراپ کلمه ایست یونانی بمعنی استان و ایالت بجای این کلمه در پارسی باستان کلمه «خستره پاون»  
 بکار میرفته است. م

تشکیل داد. و نیز خاطر نشان میشود که نام هندوستان چهار بار در کتاب اوستا Avesta یاد شده است. ولی در واقع مهمترین و بهترین معرف پنجاب فرگرداول و نندیداد Vendidad میباشد که در آن بشرح سرزمین پنجاب پرداخته است. و در این کتاب از شانزده محل بسیار خوب بحث شده است. که پانزدهمین بخش آن جزو هپته هیندو میباشد که از خاور تا باختر گسترش دارد<sup>۱۰</sup> این هپته هیندو سرزمین حوضه هفت رودخانه است که از آنها در اوستا راجع به پنجاب و سند نام برده شده است.

و هفت رودخانه یاد شده عبارتند از. ویز (Viz)، جلوم (Jhelum)، چناب (Chenab)، راوی (Ravi)، بیاس (Bais)، سوتلج (Sutlej)، سند (Sind) و کابل (Kabul). این رودها در سرزمین سند و پنجاب جریان دارند. این خطه بعد ها توسط مسلمین با حذف نامهای سند و کابل و پنجاب یا حوضه پنج رود نامیده شده است.

آخرین کاوشهای باستانشناسی که در تیمور گرها<sup>۱۰</sup> بعمل آمده است برای اولین مرتبه در پاکستان موجودیت بقایای ساختمانهای دوره هخامنشی<sup>۱۱</sup> و مصالح ساختمانی آن آشکار گردید. در این محل رابطه قوی فرهنگی همزمان و مشابه آثار ایرانی تأیید میگردد.

آقای پروفیسور ا - اچ - دانی (A.H. Dani). رئیس بخش باستانشناسی دانشگاه پشاور که در بیست و پنجم سپتامبر ۱۹۶۶ از محل حفاری بازدید بعمل آورد اینطور اظهار داشتند که «آثار بدست آمده فصل نوینی را در امور باستانشناسی به وجود آورده است و اکتشافات جدید باستانشناسی نیز محل

۹۱ - الف - پانزدهمین جاها و روستاها که من اهورامزدا بهترین بیافرینم هفت هنداست هپته هندو Hapta - Hindu در آنجا اهریمن برگزنده بستیزه دشتان ناهنگام و گرمای ناهنگام پدید آورد»

آناهیتای پورداود ص ۱۲۰-۱۱۹ مارشال سرجان ص ۱۱

۹ - ب - به کتاب و نندیداد فرگرد (۱) ترجمه جمز دازمستتر

۱۰ - Timurgarha

۱۱ - Achaemenian



واقعی و موقعیت پاکستان جهان قدیم و باستانی را برای ما روشن خواهد ساخت.

پس از اینکه حفاری و تحقیقات مقدماتی در محل جدیداً کشف با تمام رسید احتمالاً مرحله بعدی در تابستان سال ۱۹۶۷ آغاز خواهد شد و بنظر میرسد مواد واجزاء قابل ملاحظه بیشتری که بدست خواهد آمد بیش از پیش تاریخ و فرهنگ این منطقه را که انتظار آن میرود روشن خواهند نمود.

آثار پیدا شده از قبور این ناحیه دقیقاً مشابه آثار بدست آمده قبور منطقه شمال ایران می باشد و با آنها کاملاً ارتباط مستقیم دارد و قدمت این آثار مطابق شده ششم پیش از میلاد یعنی به زمان پیش از تاخت و تاز اسکندر نسبت داده شده است.

مواد کشف شده که ضمن حفاری از تیمور گرها بدست آمده شامل سفالهای بزرگ رنگی میباشند که شباهت کامل با آثار بدست آمده از خانه های دوره هخامنشی را دارا می باشد و این هفت خانه که هر يك دارای يك آتشگاه هستند این آتشگاهها در روی سکویی برجسته ساخته شده اند. چنین بنظر میرسد یکی از این آتشگاههای کشف شده يك آتشگاه همگانی باشد زیرا باصبعك بهتری ساخته شده است و دارای ستون های چهار گوشه بوده و در بالای هر يك از آنها گل آفتاب گردان ۱۲ كنده کاری نموده اند و نیز يك محل برای نشستن شخص آتشبان در قسمت تحتانی ساخته اند و يك چراغی که با اشیاء بدست آمده فرق دارد و بنظر میرسد که بدوره بودائی تعلق داشته باشد در محل نشستن آتشبان قرار داده بودند.

حتی پس از مرگ داریوش ساتراپها همچنان بحال خود باقی ماندند و حکمرانان سرتاسر نواحی مشخص شبه قاره هند و پاکستان زیر نظر دولت ایران به ساتراپی و حکمرانی گمارده میشدند.

۱۲ - نقش این گل یکی از مظاهر ایمان و اعتقاد ایرانیان به خورشید بوده است. م.

بنا به نوشته اورسیوس<sup>۱۳</sup> مورخ یونانی مهرداد اول پادشاه اشکانی که از سال ۱۷۳ تا ۱۳۶ پیش از میلاد در ایران پادشاهی کرده است.<sup>۱۴</sup> دامنه متصرفات خود را تا حدود رودخانه ایندوس گسترش داده و سرزمین های واقع در میان رودخانه های جلوم و ایندوس را زیر فرمان خود در آورده بود.<sup>۱۵</sup>

ما منابعی در دست داریم که حاکی از وجود روابط سیاسی میان ایران و شبه قاره هندوپاکستان تا سده دوم پس از میلاد می باشد. اما بنا باظهار عقیده نویسندگان عصر حاضر در تمام دوره های یاد شده زبان معمول ایرانیان فارسی یادری نبوده است.<sup>۱۶</sup>

برابر گمان عمومی و آخرین تحقیقات که انجام شده است. زبان پارسی مانده ایست از زبان پهلوی که در حدود سده یکم یادم پس از میلاد در ایران متداول بوده است.

و این دوره با حکومت کوشانیها که بر بخشی از شبه قاره هندو پاکستان حکمرانی می کرده اند. همزمان بوده است.

کوشانیها که پایتخت آنها پیشاور بود قلمرو حکومت خود را تا بعضی از استانهای شرقی ایران گسترش دادند.<sup>۱۷</sup> و بدین لحاظ میتوان اظهار نظر

## ۱۳ - Oresius

۱۴ - کتاب سرگذشت سه هزار و پانصد ساله ایران تالیف دکتر ذبیح اله صفا ص ۸

۱۵ - الف. کتاب ۵-۷ اورسیوس که در ص ۷۸ آن کتاب Sixth Great Oriental Monarchy راولیسون نقل شده است.

۱۵ - ب. ژوستین Xli, 6,8 میگوید که مهرداد اول قلمرو خود را از پائین فرات تا هندوکش وسعت داد و ولایات سیستان و آراچوزیای غربی را بتصرف در آورد ولی نظریه دیگری نیز وجود دارد که او قلمروش را در سرزمین های ایندوس توسعه میداد محققاً ژوستین نتوانسته است قصد او را آشکار سازد شاید ارزش عمل او را باین ترتیب بتوان تصحیح کرد که نظری این بوده است که مهرداد در تمام دوره سلطنتش در مشرق زمین سرگرم بوده است و رفتن او بشمال بسبب موقعیت و حرکت همسایه او نوشکی Nushki از بلوچستان به کابل و بطرف میانه حوضه رود هلمند و ایندوس که بانظمی ادامه داشته بوده است.

رجوع شود به کتاب (Marshall's Guide to Taxila.)

۱۶ - دکتر معین مقدمه بر همان قاطع ص ۲۷ و در کتاب زبانهای دوهزار ساله افغانستان مادر زبان فارسی دری

۱۷ - ادوارد میشل تاریخ هندوستان ص ۶۴-۶۶



نمود که کوشانیها نخستین کسانی از شبه قاره هند و پاکستان بودند که توانستند با مردم ایران ارتباط سیاسی بیشتری برقرار سازند و زبان پارسی را در سده یکم یا دوم پس از میلاد در سرزمین شبه قاره هند و پاکستان رواج بدهند.<sup>۱۸</sup> بنا بر این زمانیکه زبان پارسی باین خطه آورده شد باید در حدود دوهزار سال پیش باشد. چنانکه این بیان بوسیله سنگنبشته ای که از کوشانیها با خط یونانی در سرخ کتل<sup>۱۹</sup> طخارستان<sup>۲۰</sup> که دارای کلمات فارسی یا رومی می باشد بدست آمده تائید میگردد.<sup>۲۱</sup>

و چون تا کنون نه در ایران و نه در جای دیگر نمونه ای از نثر یا شعر فارسی متعلق به آن زمان یافت نشده است. از اینرو کسی نمیتواند بطور قاطع این تصور و گمان را اثبات کند و نیز ما ضمن حفاری مجدد آثار مربوط به اواخر سده سوم میلادی بدست آوردیم که حاکی از مسافرت مانی پایه گذار آیین مانوی (۲۷۶ و ۲۱۶ و ۲۱۵ میلادی) است که در آن زمان برای اشاعه آیین خویش روانه شبه قاره هند و پاکستان شده بود.

ابوریحان بیرونی ( اوایل سده یازدهم میلادی) در کتاب کروونولوژی ملل قدیم که توسط ساچائو Sachau's (ترجمه شده (ص ۱۹۱) بشرح زیر این موضوع را تفسیر میکند<sup>۲۲</sup>

«پس مانی به چین و هند و تبت رفت و در آنجا به پراکندن دین خود پرداخت. پس از مراجعت به (ایران) بهرام او را به جرم نقض پیمان دستگیر و اعدامش نمود»

۱۸ - محیط طباطبائی مقاله فارسی هندی روزنامه پارس شیراز ۴ آوریل ۱۹۶۶

۱۹ - Sorkhkatal -

۲۰ - Tokharestan

۲۱ - تحقیقات آفریقائی و شرقی در سال ۱۹۶۰ و نشریه آسیائی ۱۹۶۱

۲۲ - ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی - آثار الباقیه ص ۲۰۹ - «فغاب الی الهند والصین والتبت ودعاهنک ثم رجع فحینئذ بهرام وقتله لانه نقش الشریط و اباح الدم»

بمجرد اعدام مانی که همزمان با سلطنت بهرام اول ساسانی در سراسر ایران بود (۲۷۳-۲۷۶ میلادی) عده‌ای از طرفداران او از بیم راه شبه قاره هندو پاکستان را در پیش گرفتند و بآن نواحی روی آوردند.

قدیمی‌ترین کتاب که در زبان پارسی از نویسندگان هند شناخته شده ترجمه فارسی رساله‌ای بنام زهر به قلم چاندرا گوپته ۲۳ سال (۲۹۳-۳۲۲ پیش از میلاد) هنگامیکه وزیر اعظم چانا کیا یا کانتیلیا<sup>۲۴</sup> بود تالیف نمود. این کتاب در سده هشتم پس از میلاد توسط پزشک و فیلسوف معروف هندی بنام منکه<sup>۲۵</sup> و قتیکه برای معالجه بیماری هارون الرشید به بغداد رفت ترجمه شد. منکه بعدها دین خود را تغییر داد و مسلمان شد<sup>۲۶</sup> و رساله چانا کیا را وی برای یحیی بن خالد بن برمکی وزیر هارون الرشید (۱۷۷-۱۷۰) ترجمه کرد متأسفانه ترجمه فارسی این رساله اکنون در دست نیست. بهتر است بگوئیم این کتاب قدیمی‌ترین نمونه معرف نثر پارسی بوده است که در اواخر سده هشتم میلادی به رشته تحریر درآمده است<sup>۲۷</sup>

۲۳ - Chandragupta

۲۴ - Kantilya or Chanakya

۲۵ - Manaka

۲۶ - الف وکان منکه الطیب الهندی صحیح الاسلام کان اسلامه بعد العناظره والاستقصار والنثبت (الجاحظ. کتاب الحيوان ج ۷، ص ۶۵).

ب - این منکه الهندی يك مسلمان خوبی بود او اسلام را پس از رسیدگی و مناظره و توجیه قبول کرد.  
 ۲۷ - ص الاطباء ص ۲۳ - می نویسد کتابی که شاناق Chanakya نوشته بود کتاب ارزنده ای بنام کتاب السموم است. (کتابی مربوط بسموم و خواص آن) این کتاب دارای پنج مقاله است و بزبان سنسکریت نوشته شده بود. منکه الهندی جزئیات آنرا بزبان فارسی تشریح کرده است و مردی بنام ابوحاتم البلخی در واقع مسئول نوشتن ترجمه فارسی آن شد. این ابوحاتم بنحو احسن در نویسنده‌گی و جمله پردازی آن دقت نمود و حق مطلب را بخوبی ادا نمود. و آنرا پس از تصحیح به برامکه یحیی ابن خالد، وزیر هارون الرشید تقدیم نمود و وی بامکاری موکل خود يك نسخه از آنرا برای مامون پسر هارون الرشید با دستخط خود نوشت و مامون باموکل خود عباس سید الجعفری مطالعه کرد. منکه الهندی يك استاد داروساز بود و همچنین يك فیزیسین عالی و عاقلی بود او همچنین يك فیلسوف بود و همچنین اودر تمام علوم ایرانی زمان خود ممارست و اقتدار وافری داشت و نیز به زبانهای سنسکریت هندی و زبان پارسی تسلط کامل



همچنین به منابع دیگری که از متون سنسکریت بزبان فارسی برگردانده شده برمیخوریم<sup>۲۸</sup> ولی تاریخ دقیق آنها بدرستی معلوم نیست از اواسط سدهٔ دهم میلادی بزبان پارسی بطوریکه ابواسحاق ابراهیم اصطخری<sup>۲۹</sup> در مسالك و ممالك (۹۵۱-۳۴۰) نوشته است زبان متداول مردم مکران بوده است. و همین زبان بطور روزافزونی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان رواج می‌یافت:

« و كذلك زی اهل الملتان لباسهم الازرو الميازرو لسان اهل المنصوره و نواحيها العربيه والسنديه و لسان اهل مکران الفارسيه والمکريه »

مردم ملتان (Multan) شلوار و نوعی ردا می‌پوشیده‌اند و مردم منصوراه (Maosurah)، ملتان و همسایه آنها عربی و سندی صحبت می‌کرده‌اند. تأثیر زبان و آداب و رسوم ایرانی بطرق مختلفه در این نواحی برای دویست سال (VIZ) دیگر تا سدهٔ دوازدهم هجری (زمان ادريس) روبه گسترش نهاده بود. که وی در کتاب معروف جغرافیای خود به آن اشاره کرده است (۴۹۳/۱۱۰۰/۵۶۰/۱۱۶۶). ادريسی در کتاب «نزهت المیشاق فی ختیراق الافاق چنین هینویسد:

داشت او کتاب شاناق‌الهندي را از سنسکریت بفارسی ترجمه نمود و از عهده این کار بخوبی برآمد و در زمان خلیفه هارون الرشید زندگی میکرد و از هندوستان بعراق مسافرت کرد و زمانی که خلیفه مریض بود او اجازه دخول و شرفیابی را داشت و او را معالجه نمود من (نگارنده) از مطالعه بعضی کتب دریافته ام (نگارنده) که نام منکه در جزو اعضاء محفلی که به ترجمه سنسکریت بفارسی و عربی اشتغال داشته‌اند ذکر شده بود و آن گروه عبارت بودند از: ایشاق، سلیمان، علی‌الهاشمی. نقل از کتاب (اخبار الخلفاء) و برامکه و من میگویم (نگارنده) يك روز خلیفه هارون الرشید بمرض پیچیده و سختی گرفتار آمده بود پزشکان زیادی او را معاینه نمودند ولی هرگز از مرض خلیفه اطلاع حاصل نکردند. ابو عمر العجمی یکی از مباحثران خلیفه وی را راهنمایی کرد که دانشمند و پزشکی معروف در هندوستان بنام منکه زندگی میکند خلیفه ممکن است شخصی را برای دعوت او اعزام دارد تا شاید او بتواند خلیفه را از این رنج برهاند چنان گذشت هارون الرشید منکه را دعوت کرد منکه خلیفه را از آن مرض رهائی بخشید.

۲۸ - کتاب چاراکا Charaka متن عربی ۱۲۳ و متن انگلیسی ۲۱۳

کتاب ابن‌اصبیه ۲-۳۲ و ترجمه انگلیسی چاراکا- کلکته ۱۹۲۵

۲۹ - المسالك والممالك ص ۱۰۵ تالیف ابواسحق ابراهیم اصطخری و زبان مردم مکران پارسی بود و مکرانی ترجمه مسالك و ممالك ص ۱۵۱

زبان مردم مکران فارسی و مکرانی است و آنها به هر دو زبان تکلم می کنند<sup>۳۰</sup>. پوشاک قاطبه مردم از نوعی بلوز با آستین های بلند می باشد و لای اکثر آتجار و طبقات اشرافی این نوع لباس می پوشند و ردا و دستاری طلائی بعنوان عمامه مانند بازرگانان پارسی، عراقی به سر می بندند شامل بوده است<sup>۳۱</sup>.

البته هنگامیکه ایرانیان بیشتر در سرزمینهای شبه قاره هند و پاکستان شروع به داد و ستد و رفت و آمد نمودند مردم این شبه قاره بیشتر به زبان پارسی آشنائی پیدا کردند. مخصوصاً پس از روی کار آمدن سلسله غزنویان ارتباط این دو کشور همسایه افزایش یافت و ساکنین شبه قاره هند و پاکستان به نوشتن نثر و سرودن شعر فارسی با رغبت بیشتری پرداختند.

این بود شمه ای از گسترش زبان و آداب و رسوم و تأثیر آن در روزگاران پیش از میلاد تا نیمه سده دوازدهم که توسط مورخان و جغرافیدانان ضبط شده و بررسی و مطالعه بیشتر زبان پارسی که از زمان حاضر بیش از پیش توسعه یافته است از حوصله این مقاله خارج می باشد و بشرح آن نمی پردازیم.

پایان

### منابع این مقاله :

#### فارسی :

- ۱- ابن ابی صیبغه - عیون الانبافی طبقات الاطباء - قاهره - ۱۲۹۹.
- ۲- البیرونی - ابوریحان محمد بن احمد . - کتاب البیرونی فی تحقیق المالمهند - حیدرآباد ۱۹۵۸.
- ۳- البیرونی ابی الریحان محمد بن احمد الخوارزمی، کتاب الآثار الباقیه من فزون الخالیة - لایپزیک - ۱۸۷۶.
- ۴- اصطخری ابواسحاق ابراهیم - الممالک والممالک - قاهره . ۱۹۶۱.
- ۵- افشار - ایرج - ترجمه ممالک و ممالک . تهران ۱۳۳۰.

۳۰- المسالك ولممالك ص ۱۵۱

۳۱- مقبول احمد و هند و سرزمینهای همسایه ها ص ۴۸-۴۷



- ۶- افشار - ایرج - یادداشتهای قزوینی - ج ۵ - تهران / ۱۳۳۹ .
- ۷- الجاحظ - کتاب الحيوان - ج ۷ - قاهره - ۱۳۳۵ .
- ۸- حیبی عبدلحی - زبان دوهزار سال قبل افغانستان یا مادر زبان دری - کابل ۱۳۳۲ .
- ۹- صدیقی دکتر غلامحسین بعضی از کهن ترین آثار نثر فارسی (مقاله ای در مجله دانشکده ادبیات تیرماه ۱۳۲۵)
- ۱۰- صفا دکتر ذبیح الله سرگذشت سه هزار و پانصد ساله ایران (ضمیمه شماره دیماه ۱۳۳۸ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران)

### منابع خارجی :

- 1— Bulletin of the School of Oriental and African Studies
- 2— Darmsteter, James the Vendidad, Oxford, 1880
- 3— Durant, will, our Oriental Heritage, New York 1954.
- 4— Edwardes, MICHAEL, A history of INDIA, Banbay 1961.
- 5— Ghirshman, R. IRAN., Banbay 1954.  
MCM XXI
- 6— Godley, .D., Heradotus with an English Translation London,  
MC MXXI.
- 7— Havell, E.B. The History of Arvan Rule... 1918.
- 8— Journal Asiatique, 1958 and 1961.
- 9— Magliul Ahmad, INDIA and Neighbauring tesrtitris. Leiden. 1960.
- 10— Marshall, Sir John A GUIDE to TAXILA. Cambiridge, 1960.
- 11— Powell- Price. Z.C. A. History of INDIA New York 1958.
- 12— Rawlison, George, the Sixth Great Oriental Monarchy London, 1973.
- 13— Shcau. Dr. Edward C., Alberui's Indian (2 vols.), Labore 1962.
- 14— Sachau. Dr. C.E. Cbronology of Ancient Nation, London 1962.
- 15— Sanni, Dr. Ali, Perspolis, Shiraz 1954.

- ۲۵- صفا، دکتر ذبیح‌الله، سرگذشت سه‌هزار و پانصد ساله ایران -  
 (ضمیمه شماره دیمه ۱۳۳۸ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران) -
- ۲۶- طباطبائی، استاد محیط فارسی هند  
 (روزنامه پارس شیراز، شماره ۲۹۹۷، مورخ ۳ آوریل ۱۹۶۶)
- ۲۷- معین، دکتر محمد، برهان قاطع (جلد اول)  
 (مقدمه ب: دیگر زبانهای ایرانی) - تهران، ۱۳۳۰ -



## B I B L I O G R A P H Y

1. *Bulletin of the School of Oriental & African Studies*, 1960.
2. Darmesteter, James, *The Vendidad (The Zend-Avesta Part I)*, Oxford, 1880.
3. Durant, Will, *Our Oriental Heritage*, New York, 1954.
4. Edwardes, Michael, *A History of India*, Bombay, 1961.
5. Ghirshman, R., *Iran*. Bombay, 1954.
6. Godley, A.D., *Herodotus with an English Translation*, London MCMXXI.
7. Havell, E.B., *The History of Aryan Rule in India from the earliest time to the death of Akbar*, 1918.
8. *Journal Asiatique*, 1958 and 1961.
9. Maqbul Ahmad, S., *India X the Neighbouring Territories in the Kitab Nuzhat al-Mushtaq fi-Khatiraq al-Afay*, Leiden, 1960.
10. Marshall, Sir John, *A Guide to Taxila*, Cambridge, 1960.
11. Powell-Price, J.C. *A History of India*, New York, 1958.
12. Rawlinson, George, *The Sixth Great Oriental Monarchy*, London, 1873.
13. Sachau, Dr. C.E. *Chronology of Ancient Nations*, London 1879.
14. Sachau, Dr. Edward C., *Alberuni's India* (2 vols), Lahore, 1962.
15. Sami, Dr. Ali, *Persepolis*, Shiraz, 1954.

- ۱۶- ابن ابی اصیبعه، عیون الادباً فی طبقات الاطباء ص-۲- قاهره ۱۲۹۹-  
 ۱۷- البيروني، ابوالريحان محمد بن احمد، كتاب البيروني في تحقيق ما للهند-  
 حيدر آباد - ۱۹۵۸
- ۱۸- البيروني، ابى الريحان محمد بن احمد الخوارزمي، كتاب الاثار الباقية  
 من القرون الغالية لبيزك، ۱۸۷۶ -
- ۱۹- اصطخرى، ابواسحاق ابراهيم، المسالك والممالك - قاهره، ۱۹۶۱-  
 ۲۰- افشار، ايرج ترجمه مسالك والممالك تاليف اصطخرى- تهران، ۱۳۳۰-  
 ۲۱- افشار، ايرج، يادداشتهاى قزوینی، ج ۵ - تهران، ۱۳۳۹ -  
 ۲۲- الجاحظ، كتاب الحيوان، ج ۷ - قاهره، ۱۳۲۵ -  
 ۲۳- حبیبی، عبدالحی، زبان دو هزار سال قبل افغانستان يامادر زبان درى  
 كابل، ۱۳۳۲ -  
 ۲۴- صدیقی، دكتر غلامحسين، بعضی از كهن ترین آثار نشر فارسی -  
 (مقاله ای در مجله دانشكده، ادبیات، تیرماه ۱۳۳۵) -

This is, of course, the time when Persian had got a firm hold in many parts of the Pak-Indian subcontinent and many people of the soil had started writing prose and poetry in this language, after the advent of the Shaznavis. Thus it is a very shetchy story of the progress and popularity of Persian from the earliest times to the middle of the twelfth century in this sub-continent, as recorded by early chroniclers and geographers, but with the extant and known material at our disposal a more detailed study of the subject is not possible at the moment.



We also come across references to some other Sanskrit works (15) being translated into Persian, but as the dates of these translations cannot positively be established, it remains a matter of conjecture whether the language used was Dari or its earlier version.

By the middle of the tenth century A.C. Persian becomes the language of every day use of the people of Makran, a province of Pak-India sub-Continent, now forming a part of Pakistan, as Abu Ishaq Ibrahim Istakbri (d. 346 A.H.) remarks in his *al Masalik val Mamalik* (340/951):

و كذلك زى اهل المتان لباسهم الارز والعيازر ولسان اهل المنصورة  
والمتان و نواحيها العربية والسندية ولسان اهل مكران الفارسية والمكرية (١)

«The people of Multan wear trousers and wontles and the people of Mansurah, Multan and its neighbourhood speak Arabic and Sindhi. The people of Makran speak Persian and Makari». (16)

The influence of Persian language and Iranian ways of life continued to spread in the area for another 200 years, viz., the twelfth century, when Al-Idrisi (493/1100-560/1166) records in his famous geographical work *Kitab Nuzhat-al-Mushtaq fi-Khtiray al-Afaq*:

use both for purposes of conversation. The dress of the common people consists of tunics, while the merchants and people of eminence wear shirts with long sleeves, and cloaks, and use long pieces of cloth and kerchiefs of gold lame as their turbans, in the style of the merchants of Iraq and Fars. (17)

might grant recovery unto you through him! (The Rawi further) informs that the Caliph sent for Manaka and provided for his proper conveyance and other necessary provisions of journey. Manaka came (to Iraq) treated al-Rashid who recovered through his cure» (Dr. Ibn Abi Usaibia, *Uyūm al-anba fi Tabaqat al-Atibba*, ii, 33).

15. *The Boo of Charaka*. Cf. Alberuni's *India* (Ar. Text, p. 123. Eng. r.v.i., 213); Ibn Abi Usaibi'a, ii, 32; and English translation of *Charaka* published in Calcutta in 1925.

The language of the people of Makran is Persian and Makrani, and they

١٦- ابواسحاق ابراهيم اصطخرى ، *المسالك والممالك* ، ص ١٠٥ -  
( «و زبان مردم مکران پارسی بود و مکرانی» ترجمه مسالك و ممالك ، ص، ١٥١ )

17. Maqbul Ahmad, S., *India and the Neighbouring Territories*. 47-8.

This is, of course, the time when Persian had got a firm hold in many parts

otherwise this might have been the earliest known specimen of Persian prose, having been written by the close of the eighth century A.C. (14)

14. a. C. Durant, will, *Our Oriental Heritage*, 532; Havell, R.B., *The History of Aryan Rule in India*, 208;

۱۴ - ب دکتر غلامحسین صدیقی ، بعضی از گہن ترین آثار نثر فارسی (مجله دانشکده ادبیات تیرماه ۱۳۳۵ ، پاورقی ۶۶):

۱۴ ث - یادداشتہای قزوینی ، ج ۵ ، ص ۱۲۳ -

الاطباء لم يجد من علتة افاقة فقال له ابو عمر الاعجمي بالهند طبيب يقال له منكة و هو احد عبادهم وفلاسفتهم فلو بحث الية اميرالمومنين فلعل الله ان يهب له الشفا على يده قال فوجة الرشيد من حملته و صلة بصلة تعينه على سفرة فقدم وعالج الرشيد غيراً من علة بعلاجة (ابن ابى اصيبعة، عيون الانبا في طبقات الاطباء، ج ۲، ص ۳۳)

«Of the books written by Shanaq (Chanakiya) is the *Kitab al-sumum* (a book pertaining to Poisons & their Properties). This book consists of 5 *macala's*. The book being in Sanskrit, Manaka al-Hindi explained (its contents) in the Persian language; and a man known as Abu Hatim al-Balkhi was actually responsible for rendering it into the Persian script. This Abu Hatim further explained (the contents of this book) to the Vizier Yahya b. Khalif al-Barmaki. (After approval) a copy of this work was prepared for (the Caliph's son) al-Ma'mum by his client 'Abbas b. Sa'id al-Jawhari. (This Abbas was later) deputed to read this book with al-Ma'mum...

MANAKA AL-HINDI was a scholar of Medicine. He was an excellent and wise physician. He was a philosopher also, and was an excellent and wise physician. He was a philosopher also, and was (Considered) an authority on all the Indian Sciences. Withal he was proficient in both the Indian language (Sanskrit) and Persian. He translated the work of Shanaq al-Hindi on Poisons from Sanskrit to Persian. He lived in the days of the Caliph Harun al-Rashid, and it was in the time of this Caliph that Manaka travelled from India to Iraq and had the honour of the Caliph's audience (who was then ill in bed). Manaka treated him. I have found it mentioned in some of the books that Manaka was a member of the Circle of Ishaq b. Sulaiman b. Ali al-Hashimi and he used to translate works from Sanskrit into Persian and Arabic. Quoting from the *Kitab-akhbar al-Khulafa, wa l-Baramika*, (I may say) that the Caliph al-Rashid once fell victim to a complicated disease. Many physicians treated him but he could not recover. Abu Umar al-Jami (one of his courtiers) advised the Caliph saying: There lives in India a physician known as Manaka. He is a saintphilosopher. Should the Caliph send for him, Allah



for having broken the stipulation, whereby he forfeited his life» (11)

As the execution of Mani took place after he returned to Iran from India during the sharp reign of the Sassarian King, Bahram I, who ruled over Iran between the years 273 and 276 A.C., we again get a clue that Persian travelled with Mani to India at this period.

The earliest known book dictated in Persian language by an Indian seems to be the translation of Treatise on Poisons written by Chandragupta's (322-298 B.C.) great minister, Chanakyn or Kartilya. This happened in the eighth century A.C., who a famous Hindu Philosopher and Medico with the name of Manaka was sent for by Harun al Rashid (786-809) from India to Baghdad to cure him of a serious malady. This Manaka was converted to Islam and translated for Yahya b. Khalid b. Barmak, the minister of Harun (170-177 A.H.), the treatise of Chanakya from Sanskrit to Persian (12) Unfortunately this Persian translation of the Sanskrit work is not extant, (13)

١١- ابي الريحان

محمد بن احمد البيروني، كتاب الآثار الباقية، عن القرون الحالية، (ص ٢٠٩)،  
فغاب الى الهند و العين و التبت و دعاها ناك ثم رجع فحينئذ بهرام وقتله  
لانه، نقض الشريطة و اباح الدم -

١٢- وكان منكة الطيب الهندي صحيح الاسلام وكان اسلامه

بعد المناظره ولاستقضا والتثبت (الجاحظ، كتاب الحيوان، ج ٧، ص ٦٥)

«This Manaka al-Hindi was a good Muslim. He embraced Islam after discussion, thorough investigation and careful consideration».

*Al-Jahiz, Kitab al-Hayawan, vii, 65).*

١٣- (ولشاناق) من الكتب كتاب السموم خمس مقالات فسرّة من اللسان الهندي

الى اللسان الفارسي منكة الهندي و كان المتولى لنقله بالخطه الفارسي  
رجل يعرف بابي حاتم البلخي فسرّة ليحيى بن خالد بن برمك ثم نقل  
للمامون على يد العباس بن سعيد الجوهرى ملاة . . . .

\* (منكة الهندي) \* كان عالماً بضاعة الطب حسن المعالجة لطيف التدبير

فيلسوفاً من جطة المشاراليه فى علوم الهند متقناً للغة الهند و لغة الفرس  
و هو الذى نقل كتاب شاناق الهندي فى السموم من اللغة الهندية الى الفارسي و  
كان فى ايام الرشيد هرون و مسافر من الهند الى العراق فى ايامه و اجتمع  
به و داواة - و وجدت فى بعض الكتب ان منكة الهندي كان فى جملة اسحق  
بن سليمان بن على الهاشمي و كان ينقل من اللغة الهندية الى الفارسية والعربية  
ونقلت من كتاب اخبار الخلفاء و البرامكة ان الرشيد اعتل علة صعبة فعالجة



is concerned. According to the general belief and latest researches, (7) Farsi an offspring of Pahlavi, came into existence in the first or second century A.C. This was the time when *Khushans* were ruling in a part of the sub-continent with Peshawar as their capital, their empire having extended to some eastern provinces of Iran. (8)

It can thus be conjectured that probably Kushans (9) were the first citizens of the Pakistan-Hind sub-continent, who came in contact with Persian, and must have brought this language here in the first or second Century A.C. Thus the earliest time when Persian landed on this soil must be about two thousand years ago. This view is also supported by the Kushan inscription in Greek letters discovered from Sorkh Kotal in Baghlan (Tekharestan), which contains some Persian or Dari words. (10) Yet neither in Iran nor anywhere else is discovered or preserved a specimen of Persian prose or poetry covered or preserved a specimen of Persian prose or poetry dating back to this period. Hence one cannot positively substantiate this conjecture.

Again we find near the end of the third century Mani (215/216-276 A.C.) the founder of the Manichaean religion, travelling to India to preach his gospel. The learned al-Biruni (early eleventh century) remarks in his *Chronology of Ancient Nations* (Sachau's translation, p. 191):

«So Mani went off to India, China and Thibet, and there preached his gospel. Afterwards he returned, and was seized by Bahram and put to death

- 
7. Mein, Dr. Mohammad, *Introduction to Borhan-e-Qate*, pp 27-28; and Habibi, Abdul Hai, *The two Thousand years old language of Afghanistan: The Mother of Dari language* pp 6-8.
- (8) Kanishka, the really important Kushan ruler came into power in 78. A.C. and ruled till 103 A.C. His capital was Purushapura (Peshawar) and his empire extended to Khetan and Kashghar. He built a great Buddhist monastery in Peshawar (C.f. Powell-Price, J.C., *A. History of India* p. 64; and Edwardes, Michael, *A. History of India*, p. 66).
- (9) Tabatabai, Professor Mohit, *Indian Persian*. (An article published in the Pars of Shiraz, April 4, 1966, issue).
- (10) C.f. articles by Mariaq, M., in *Journal Asiatique* Pt. 4. 1958; Henning M.B., in *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 1960; and Benveniste, Emile, in *Journal Asiatique*, 1961.



which would throw light on the real place of Pakistan in the ancient world. The preliminary excavations.

at the new site had been completed and the next phase was likely to start next summer in 1967 when some more details regarding the history and culture of the area were expected to come to light.

The materials found in the grave period are directly linked with similar graves found in the northern part of Iran and they relate to the period from sixth century B.C. and before Alexander's invasion.

The articles recovered during the excavations include large-sized painted pottery associated with the Achaemenian period houses.

Seven houses, each having a fire altar made on a raised platform on the side of the room, have also been discovered. One fire altar, which appears to be a public one, is built in a better style and has pillars and four corners with a sun flower on the top and on a seat at the bottom is placed an incense burner. A small lamp different from these found in the *Buddhist* period is also placed on the seat.

Even after the death of Darius, satraps were nominated by the Iranian Government to rule over certain parts of the *Pakistan-Hind sub-continent*. According to *Greek historian Orosius*, a Parthian king *Mithridates I*, who reigned from 173 to 136 B.C. (5) and extended his conquest to the river *Indus* and subdued the territory between the rivers *Indus* and *Jhelum*. (6)

We find reference of the political contacts between the two countries through the centuries down to the Second century A.C. But during all this period the language used by Iranians was not Farsi or *Dari*, with which the present writer

— سرگذشت سه هزاروپانصد ساله ایران، ص ۸—

(6) *Orosius*, v. 5, as quoted by Rawlinson in his *Sixth Great Oriental Monarchy*, p. 78.

«Justin (XLI, 6,8) says that Mithridates' dominions stretched from the Lower Euphrates to the Hindu Kush, which implies that he took possession of Sistan and Western Araechosia, but there is no suggestion that he ever extended his rule as far as the Indus. Had he done so, Justin would hardly have failed to mention it. Wroth is probably correct in showing the eastern limit of Mithridates conquests as running north-north-east from the neighbourhood of Nushki in Baluchistan to Kabul, i.e., along with watershed between the Helmand and Indus systems.» (*Marshall's Guide to Taxila*, p. 20. f.n.)



its goal. (2) On the strength of the survey so made, Darius sent an army and conquered Sind and the old Panjab in 518 B.C., thus constituting the twentieth satrapy mentioned by Herodotus. (3) Incidentally India is referred to in the *Avesta* in four passages, but the really important reference to the Panjab is in the *Vendidad* 1.19. This work describes sixteen «excellent» places of which fifteenth is the «Haptahindu» extending from east to west. (4) This Haptahindu, the land of seven rivers, is the Avestan name for the Panjab and Sind, there being seven rivers, viz., Jhelum, Chenab, Ravi, Bias, Sutlej, Sind and Kabul, flowing in the land. This territory was named later on by the Muslims as the Panjab, or land of five rivers, by omitting Sind and Kabul.

The latest excavations at Timurgarha have revealed for the first time in Pakistan the existence of the structural remains of the Achaemenian period and the materials found from the site indicate a strong link with a contemporary culture in Iran.

The Head of the Archaeology Department of the University of Peshawar, Professor A.H. Dani, who visited the site on September 25, 1966, said that the finds had ushered in a new age of archaeological discoveries in the country

2. But as to Asia, most of it was discovered by Darius. There is a river Indus, in which so many crocodiles are found that only one river in the world has more. Darius, desiring to know where this Indus issue into the sea, sent ships manned by *Scylax*, a man of *Caryanada*, and others in whose word he trusted; these set out from the city *Caspatyrus* and the *Pactyic* Country, and sailed down the river towards the east and the sunrise till they came to the sea; and voyaging over the sea westwards, they came in the thirteenth month to that place whence to the Egyptian king sent the Phoenicians afore-mentioned to sail round Libya. After the circumnavigation Darius subdued the Indians and made use of this sea.» Herodotus, *Book IV*, 44 (Translated by A.D. Godley).

(3) Marshall, Sir John, *A. Guide to Taxila*, p. 11; and

سرگشت سه هزار و پانصد ساله ایران، از دکتر ذبیح‌اله صفا، ص ۷

۴- «پانزدهمین جاها و روستاها که من اهورامزدا بهترین بیافریدم صفت هند است (هیپته هیندو) - در آنجا اهریمن پرگزند بستیزه دشتان ناهنگام و گرمای ناهنگام پدید آورد» (آناهیتا پورداد، ص ۱۲۰-۱۱۹)

توضیح: دشتان (به ضم دال) در زبان فارسی به معنی عادت ماهانه زنان میباشد.

«The fifteenth of the good lands and countries which I, Ahura Mazda, created, was the Seven Rivers.

Thereupon came Angra Mainyu, who is all death, and he counter-created by his witchcraft abnormal issues in women and excessive heat» *Vendidad*, *Fargard I*. 19 [lines 72-75] translated by James Darmesteter).



## THE EARLIEST PROGRESS, DEVELOPMENT

### AND

## INFLUENCE OF PERSIAN

## IN THE PAKISTAN — HIND SUB-CONTINENT

by

Professor Mohammad Baghir,

M.A. (Pb.), Ph. D. (London),

University Oriental College, Lahore (Pakistan).

The earliest Pakistan-Hind Iranian political and cultural connexions form a most vital chapter in the history of both Pakistan-Hind sub-continent and Iran, and there have been attempts to resuscitate this history thought not in a systematic or comprehensive manner. Yet this remains an established fact that the historical connection between Iranians and the people of the sub-continent began from the times of the great Achaemenian King Darius Hystaspes (522-486 B.C.), (1) who at the junction of the Kabul and the Indus, near the town of Caspatyrus, built a fleet which, under the command of a Greek of Asia Minor, Scylax of Caryande, was given the task of sailing down the Indus and surveying the way to Egypt. This was an ambitious scheme for exploring the searoutes which could be used to link the eastern marches of the Empire to its western possessions. The fleet took thirty months to reach

1. Same, Dr. Ali, *Persepolis*, p. 69 and Ghirshman, R., *Iran*, P. 139.





### بخش دوم

#### معرفی کتابها:

در فاصله زمان انتشار شماره نخست مجله امسال و شماره حاضر، چند کتاب بدفتر مجله رسیده است که از آن میان بمعرفی و ذکر نام برخی که جنبه تاریخی دارند می پردازیم :

- ۱- آریامهر
- ۲- اسناد مشروطه
- ۳- يك تحقيق نوین درباره کابلشاهان
- ۴- هفت کتیبه قدیم
- ۵- اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران
- ۶- یکصد و پنجاه سند تاریخی (از جلاوریان تا پهلوی)
- ۷- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان :
- ۸- تاریخ آل مظفر (۲ جلد)
- ۹- مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله (۲ جلد)
- از دکتر صادق کیا
- تألیف ابراهیم صفائی
- از استاد عبدالحی حبیبی
- » » » »
- بکوشش سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی
- » » » »
- تألیف دکتر محمد جواد مشکور
- استاد دانشسرای عالی
- از دکتر حسینقلی ستوده
- » » » »
- کریم اصفهانیان و قدرت اله روشنی

آریامهر : از دکتر صادق کیا

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر - تهران مهر ۱۳۴۶

۲۲۵ ص + ۶ - قطع رحلی



این کتاب نفیس که با طرحی خاص و کاغذ و جلد مجلل و زیبا و بانهایت ظرافت و حسن سلیقه بچاپ رسیده است اگرچه در مهر ماه سال ۱۳۴۶ و بمناسبت جشن تاجگذاری اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر چاپ و منتشر شده است ولی چون بتازگی بدست ما رسیده لازم دانستیم سخنی درباره آن بگوئیم . مؤلف دانشمند آن جناب آقای دکتر صادق کیا ، استاد دانشگاه تهران و معاون وزارت فرهنگ و هنر در مقدمه کتاب می نویسد .

« چون برگزیدن عنوان برای پادشاهان از آئینهای بسیار کهن ایرانی است و شاهنشاه با پذیرفتن این عنوان زیبا و برازنده يك آئین ملی باستانی را زنده کرده اند ، شایسته بود که بررسی ویژه ای درباره این «عنوان و آئین لقب نهادن بر شهریان ایران و لقبهای آنان انجام گیرد ...»

« چنان که در این کتاب دیده می شود همه پادشاهان ایران از کیومرث تا یزدگرد شهریار لقب داشته اند و لقبهای آنان همه ایرانی بوده است . پس از «روائی اسلام بویژه تا سده هفتم هجری نیز بسیاری از کسانی که بر ایران و یابخشی از آن فرمانروائی یافته اند ، لقب داشته اند ولی لقبهای آنان ایرانی نبوده است .



«زیاریان ، دیلمیان ، اصفهبدان طبرستان و استنداران»  
 «رویابا آن که خود را از ایرانیان نژاده می‌دانستند و به»  
 «فرهنگ ایران مهر می‌ورزیدند و در نگاهداری آن»  
 «می‌کوشیدند و نامهای زیبای ایرانی بر فرزندان خود»  
 «می‌نهادند، لقب ایرانی نداشته‌اند. پس از هزار و سیصد»  
 «سال این نخستین بار است که شهریار ایران عنوان ایرانی»  
 «پذیرفته است. این پذیرش نموداری از دل‌بستگی ژرف»  
 «شاهنشاه ما به زبان و فرهنگ ایران و گذشتهٔ تابناک و»  
 «درخشان آن است».

بنابراین پیدا است که موضوع کتاب دربارهٔ لقب «آریامهر» به معنی  
 «خورشید آریا» (ص ۱ - ص ۶۲) و لقبهای شصت و پنج تن از پادشاهان ایرانی -  
 از کیومرث تا یزدگرد شهریار - (ص ۶۴ - ص ۲۰۶) می‌باشد.  
 این کتاب يك اثر تحقیقی و بسیار جالب است که حتی يك نگاه زود گذر  
 هم زحمت فراوان و دقت بسیار استاد را نشان میدهد. نکتهٔ جالبتر در این  
 کتاب ، امانت‌داری مؤلف دانشمند آن است که کوچکترین نکته و مطلبی که  
 از دیگران بوده و در کتاب آمده است، مرجع و مأخذ آنرا در پای صفحات بدست  
 داده‌اند و این يك اصل مهم در تحقیق است و رعایت آن لازم می‌باشد ولی متأسفانه  
 بسیاری از نویسندگان و محققان ما، نه تنها این اصل مهم را رعایت نمی‌کنند  
 بلکه رعایت آن را بغلط ، کسر شأن و مادون مقام علمی خود هم میدانند.  
 در پایان کتاب ، بنا بر معمول مؤلفان ، فهرستی از مأخذ و مراجع تألیف  
 (از ص ۲۱۵ تا ص ۲۲۵) می‌بینیم ولی این فهرست از سیاق سایر فهرست‌ها نیست  
 که برخی از مؤلفان بمنظور فضل فروشی ، نام تعداد بیشماری از کتابها و  
 مؤلفات را در پایان کتاب خود با اسم مأخذ و مراجع تألیف خویش ذکر می‌کنند  
 و چون در آنها دقت و تعمق شود معلوم می‌گردد که نه تنها به بسیاری از آنها  
 مراجعه نشده بلکه اغلب آنها هم باموضوع کتاب مؤلف ابدأ ارتباطی ندارند

و از این گونه تألیفات بسیار سراغ داریم و در این جا بی مناسبت نیست برای نشان دادن نمونه، به یکی از آنها که جزو انتشارات یکی از مؤسسات فرهنگی بچاپ رسیده، بی آنکه نام کتاب و اسم تهیه کننده آنرا یاد آور شویم اشاره می نمائیم. این کتاب که فقط جلد یکم آن در سال ۱۳۲۹ منتشر شده، درباره تاریخ ادبیات یکی از کشورهای بزرگ جهان است و هنگامی که من آنرا دیدم بسبب احاطه مؤلف بموضوع کتاب و قوف کامل او به مسأله مورد تألیف نسبت به مؤلف و دانشمند آن بی اختیار در خود احساس احترام عمیقی کردم اما تصادفاً چندی بعد کتابی بزبان خارجی درباره همان موضوع بدستم رسید و چون خوب دقت کردم معلوم شد نسخه اصلی همان کتاب است که بی هیچ کم و کاست بفارسی ترجمه شده بود ولی مترجم حق ناشناس که انصافاً بخوبی از عهده ترجمه هم برآمده بود نه تنها نامی از مؤلف کتاب نیاورده بود بلکه علی الاطلاق کتاب را تألیف مطلق خود معرفی کرده بود و برای آنکه سنگ تمام هم گذاشته باشد نام یکصد و شصت کتاب و رساله را بنام مأخذ تألیف خود (!؟) در پایان کتاب اضافه نموده بود.

بهر حال، نگاهی بفهرست کتاب آریامهر که شامل نام و مشخصات یکصد و هشتاد و شش کتاب و رساله و مقاله بزبانهای فارسی، عربی، پهلوی، ترکی و اروپائی است و تطبیق آنها بازیر نویسهای صفحات کتاب بار دیگر نیز عظمت کار و زحمت فراوانی را که مؤلف دانشمند آن برای تألیف چنین کتابی نفیس بر خود هموار نموده است آشکار میسازد، از امتیازات دیگر این کتاب آن است که برخلاف کتابهای چاپ ایران بدون غلط چاپی میباشد،

اما متأسفانه نقصی هم در قامت رعنای این اثر نفیس پیدا است که از اشاره به آن ناگزیریم و آن نبودن فهرست اعلام در کتاب است که با وجود آنکه نام بسیاری از کسآن قبایل و اسامی جغرافیائی در متن کتاب آمده معهداً از تهیه و تنظیم فهرست آنها خودداری شده است. ولی این نقص باز از اهمیت و ارزش این اثر گوانبها نمی کاهد و ما توفیق استاد عالیقدر جناب آقای دکتر صادق کیارا در انتشار این گونه تألیفات آرزو مندیم.



## ۲

## اسناد مشروطه : تالیف ابراهیم صفائی

چاپ شرق - تهران سال ۱۳۴۸ - ۱۹۲ صفحه بقطع وزیری

کتابی که بتازگی و در این رویه سال منتشر شده است اثر دیگری از فاضل محترم آقای ابراهیم صفائی است که همت و کوشش ایشان در انتشار اسناد و مدارک تاریخی دوره قاجاریه بهمه جهت شایسته تکریم است ، این کتاب یعنی «اسناد مشروطه» حاوی هیجده نامه و یادداشت از میرزا محمد خان و کیل الدوله است که چندین سال منشی مخصوص و وزیر تحریرات مظفرالدین شاه بوده است و مؤلف ضمن اینکه عکس نامه ها و یادداشت های و کیل الدوله را عیناً کلیشه نموده ، متن آنها را نیز خوانده و بازنویس کرده است ، حواشی و توضیحاتی که در پای صفحات و بمقتضای احوال نوشته شده برای روشن ساختن مطالب و شناساندن اشخاصی که از آنها در متن ذکری بمیان آمده بسیار مفید و سودمند است و جنبه تحقیقی بکتاب داده است که میتواند در جای خود از مراجع معتبر تحقیق در تاریخ معاصر ایران باشد اما نکاتی هم که بنظر رسیده و باید به آنها اشارتی - اگر چه مختصر هم باشد - بکنیم :

۱ - مؤلف در سرآغاز کتاب مینویسد: «من» از چندین سال پیش پژوهش در تاریخ قرن اخیر ایران برداختم صدها سند پراچ زمان قاجاریه را در بیوگرافی های « رهبران مشروطه» و مجله های نگین و وحید و خواندنی ها منتشر ساختم و با انتشار کتابهای و اسناد سیاسی دوران قاجاریه و گزارشهای سیاسی علاءالملک در کار تحقیق رویدادهای تاریخی راهی تازه و اطمینان بخش در پیش گرفتم» و سپس می گوید «شیوه کار من ، که شاید در ایران تازگی داشت محل توجه پژوهشگران و دستداران تاریخ قرار گرفت .» (ص ۵)

ما در اینجا بمؤلف فاضل «اسناد مشروطه» نسبت خود ستائی نمی دهیم اما نباید ناگفته هم بگذریم که ایشان تنها بدآوری رفته اند زیرا انتشار اسناد و استفاده از آنها در تحقیقات تاریخی، کاری است که در کشورهای دیگر بیش از دو بیست سال است سابقه دارد و در ایران ماهم بیش از انتشار شماره یکم «رهبران مشروطه» که نخستین اثر آقای ابراهیم صفائی است (آذرماه ۱۳۴۲) محققان و نویسندگان دیگری این روش را بکار بسته بودند از جمله آقای دکتر فریدون آدمیت در کتاب امیر کبیر در ایران (۱۳۲۳) و آقای محمود فرهاد معتمد در کتابهای «سپهسالار اعظم» (۱۳۲۵) و «تاریخ روابط ایران و عثمانی» (۱۳۳۷) و نیز آقای دکتر ابراهیم تیموری در کتاب مستند «عصر بی خبری» (۱۳۳۲) که خود مجموعه ای سرشار از اسناد سیاسی است و تاریخ تألیف و انتشار این کتابها و همچنین مقالاتی که بر اساس اسناد سیاسی و آرشیوی در برخی از مجلات مانند یغما از سالها پیش منتشر میشده است همگی بر تألیفات آقای صفائی مقدم است.

۲ - مطالعه کتاب بخصوص مقدمه آن چنین نشان میدهد که کتاب اسناد مشروطه در واقع يك لايحه دفاعیه ديگر در باره براءت ساحت ميرزا علي اصغر خان اتابك است که ما از بحث در باره آن در این جا میگذریم.

۳ - در این گونه مجموعه ها باید تقدم و تأخر اسناد از روی تاریخ نگارش آنها رعایت شود تا با مطالعه و بررسی رویدادهای متوالی بتوان نتایج روشنتر و بهتر بدست آورد اما در این کتاب تاریخ نگارش گزارشهای هیجده گانه (بجز یکی) معلوم نیست و مؤلف هم زحمت تعیین تاریخ آنها را اگر چه تقریبی هم بوده باشد - از روی قرائنی که محاله در متن هر يك از گزارشها موجود است بخود نداده اند.

۴ - کتاب فهرست اعلام (جغرافیا، اما کن قبایل و کسان) که لازمه يك اثر تحقیقی و تاریخی است، ندارد.



۵ - در پایان کتاب، روزنامه‌مخارج زمان اقامت مظفرالدین شاه در فرنگ درج شده است و آن بخط سیاقی است «بجا» بود مؤلف اولاً این صورت را مانند هیجده گزارش دیگر با حروف سربی نیز چاپ می کردند ثانیاً ارقام سیاقی را که بسیاری از محققان جوان امروز با آن آشنا نیستند، به صورت اعداد و ارقام حساب ترجمه می نمودند.

۶ - مؤلف مرجع و منبع اسناد خود را بدست نداده است بدین معنی که نمیدانیم این اسناد متعلق به کی و در کجا بوده است و این کار چه بعمد و چه به سهو روی داده باشد در یک کار تحقیقی درست نیست و بعلاوه برخلاف اصل امانت تحقیقی است زیرا چه بسا که در خوانندگان موجب تردید در اصالت سند و یا تعبیر به نظرات خصوصی مؤلف خواهد شد.

۷ - از غلطهای چاپی کتاب (اگر در آن وجود داشته باشد) صحبتی نمی کنیم زیرا بعقیده ما اولاً وجود غلط و یا غلطهای چاپی نقص و عیب یک کتاب تحقیقی نیست بویژه که بایک غلطنامه می توان رفع آن «نقص و عیب» نمود. ثانیاً در انتقاد از یک کتاب، گفتگو باید بر سر مسائل و نکات مهمتر، باشد، باید از نحوه تألیف و ترتیب کتاب و از صحت و سقم مطالب آن گفتگو کرد. ارزش و جود مطالب کتاب را باید سنجید و میزان اعتبار و اصالت نکات مندرج در آن را باید روشن نمود.

ولی بهر حال، کتاب اسناد مشروطه از مدارک ارزشمند است که بکار تدوین تاریخ مشروطه می آید و انتظار می رود مؤلف فاضل آن با انتشار مجموعه های دیگری از اسناد و مدارک سیاسی و اداری که هنوز بصورت خطی باقیست و در اختیار دارند دست بزنند.

## ۳

## يك تحقيق نوين دربارهٔ كابلشاهان : از پوهاند عبدالحي حبيبي

نشریه شماره ۹۰ از انتشارات انجمن تاریخ افغانستان - کابل - ۱۳۴۸ شهریور ۱۳۴۸ - ۴۰ ص - قطع جیبی .

استاد عبدالحي حبيبي را اهل تحقيق بخوبي می‌شناسند و با آثار او که بفارسی و دربارهٔ تاریخ ایران بصورت کتاب و یا بشکل مقالاتی در مجلات فارسی بچاپ رسیده است آشنائی دارند. استاد حبيبي از مورخان پرکار و رئيس انجمن تاریخ افغانستان و استاد دانشگاه کابل است و رسالهٔ «يك تحقيق نوين دربارهٔ كابلشاهان» حاصل کار اصیل و دقیق اوست .

تاریخ سلسله امرای کابلشاهان که بنابر تحقیقات استاد عبدالحي حبيبي (کتاب افغانستان بعد از اسلام - ج ۱ ص ۷۱ تا ص ۱۰۴) از حدود دو قرن پیش از اسلام و تا مدتی بعد در کابل حکومت داشته‌اند، بخوبي روشن نیست و در کتابهای تاریخی ایران مثل تاریخ طبری و فتوح البلدان بلدازی هم تنها ذکر مختصری از این خاندان دیده میشود رسالهٔ مورد بحث ، تحقيق تازه‌ایست دربارهٔ تاریخ این خاندان که نکاتی در آن تاریخ را روشن میکند. این کتاب با کوچکی حجم و کمی صفحات متضمن مطالب تازه‌ایست که استاد عبدالحي حبيبي با حوصله و پشتکاری که خاص خود ایشان است دربارهٔ یکی از امرای این خاندان بدست آورده‌اند و این امیر تا کنون در تاریخ کابلشاهان شناخته میشود. کتاب در «مطبعة» افغانستان بچاپ رسیده و برای کتاب‌جرائنگه فهرست اعلام و مأخذ و منابع ندارد، هیچ ایرادی نمیتوان گرفت .



## ۴

## هفت کتیبه قدیم از پوهاند عبدالحی حبیبی

نشریه شماره ۹۲ از انتشارات انجمن تاریخ افغانستان - کابل - خرداد ۱۳۴۸ -  
 بقطع خشتی - ۵۳ ص

رساله هفت کتیبه قدیم که نود و دومین نشریه انجمن تاریخ افغانستان است از تحقیقات استاد عبدالحی حبیبی است.

در این رساله از سنگنبشته‌های روزگاران، جغتو و توجی و وزیرستان که بر رسم الخط‌های یونانی، زبان دری قدیم و سنسکریت و عربی بدست آمده‌اند، گفتگو شده است.

مؤلف خود میگوید: « این رساله را متمم رساله تحقیق نوین در تاریخ کابلشاهان که چندی قبل انتشار یافت باید شمرد و هم مطالب جدیدی رادز پیرامون موضوع رساله لویکان غزنه و خاندان حکمرانان گردیز، اضافه میکند که ائمه این مقاصد در روشن ساختن تاریخ اوائل اول اسلامی سودمند است.»

این رساله نیز مانند رساله دیگر استاد حبیبی فاقد فهرس اعلام و منابع است.

## ۵

اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران: بکوشش سرهنک جهانگیر قائم مقامی  
 تهران - طبع وزیری، ۱۳۴۰ ص + ۱۰ ص مقدمه + ۲۲ ص فهرستها. از انتشارات کتابفروشی  
 طهوری.

۶

یکصد و پنجاه سند تاریخی (از جلایریان تا پهلوی) بکوشش سر هنک جهانگیر قائم مقامی

تهران - قطع وزیری ۳۸۰ + ۵۲ ص فهرستها و ۱۹۵۰ عکس از اسناد کتاب نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران ( کمیته تاریخ )

بحث و انتقاد درباره کتابهای ردیفه و ۶۰ را بسبب اینکه هر دو کتاب خود تألیف مدیر این مجله میباشد به مجلات و نویسندگان دیگر واگذار میکنیم.

۷

تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان : تألیف دکتر محمد جواد شکور

از انتشارات دانشسرای عالی - تهران ۱۳۴۷ بقطع وزیری ۵۰۱ صفحه + ۷۱ صفحه فهرست منابع + ۶۸ صفحه فهرستها.

۸

تاریخ آل مظفر : تألیف دکتر حسینقلی ستوده

از انتشارات دانشگاه تهران - سالهای ۱۳۴۶ و ۱۳۴۸ ۲۳۰ ص + ۵۸۰ ص فهرست منابع + ۳۷ صفحه فهرستها. بقطع وزیری.

از دو کتاب ردیفهای ۸۷ در شماره آینده گفتگو خواهیم کرد.



## ۹

«جائیکه اسناد و مدارک نیست ،

تاریخ هم نیست»

سگنوبوس مورخ فرانسوی

### مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله

**جلد اول** - مربوط به سالهای ۱۲۴۹-۱۲۷۳، بکوشش

کریم اصفهانیان و قدرت‌اله روشنی ، انتشارات دانشگاه تهران

۱۳۴۶ شمسی ، قطع وزیری ، ص ۴۵۸ و یک مقدمه به زبان

فرانسه

**جلد دوم** - اسناد مربوط به سال ۱۲۷۴ ، بکوشش

کریم اصفهانیان ، نشریه شماره ۱۱۵۵/۲ دانشگاه تهران ،

۱۳۴۷ شمسی ، قطع وزیری ص ۳۹۲ ، با مقدمه به زبان فرانسه

این کتابها مجموعه‌ای از اسناد و مدارک مربوط به فرخ‌خان امین‌الدوله کاشی است که موضوع آنها حل و قطع جنگ ایران و انگلیس بر سر مسأله هرات و مسائل گوناگون دیگر مربوط به سیاست داخلی و خارجی دوران سلطنت قاجارها است ، که در حقیقت مدارک دست اول بوده و تاکنون از دسترس اهل تحقیق دور بوده و برای اولین بار منتشر می‌شود .

جدا شدن هرات و افغانستان از ایران پس از دوران سلطنت (نادرشاه)

از وقایع بسیار دردآور بوده است .

از بدو تشکیل سلطنت قاجاریه تا واسط پادشاهی (ناصرالدینشاه)

محاصره هرات و اردو کشی‌های متعدد برای تسخیر آن به کرات مورد توجه بوده است .

آقا محمدخان و فتحعلیشاه هر دو مایل بودند که سرزمین افغانستان را

دوباره تصرف نمایند. از این رو فتحعلیشاه، عباس میرزا ولیعهد و نایب السلطنه خود را به تسخیر هرات مأمور نمود و این تصمیم شاه که مخالف با سیاست آن روزی انگلستان بود گرفتاری های تازه ای برای ایران فراهم ساخت که منجر به انتزاع قطعی تمام افغانستان از ایران گردید.

پس از آنکه عباس میرزا از جانب پدر مأمور تسخیر هرات شد، با انحراف مزاج و کسالت شدید، فرزندان خود (محمد میرزا) و (خسرو میرزا) را از دو طرف به محاصره هرات فرستاد و خود نیز با میرزا ابوالقاسم قائم مقام به خراسان آمد.

انگلیس ها در این موقع با عزیمت عباس میرزا به سوی هرات جداً مخالفت می کردند و سعی داشتند که وسائل انصراف شاه را فراهم آورند، با آمدن محمد میرزا و قائم مقام، کار محاصره هرات رو به پیشرفت بود و نزدیک بود آن شهر گشاده شود، لیکن ناگهان خبر فوت عباس میرزا رسید و محمد میرزا مجبور شد به سرعت راه طهران را پیش گرفته و با کامران افغان صلح نماید و با این ترتیب لشکر کشی به هرات در زمان فتحعلیشاه، بدون نتیجه و باناکامی پایان رسید. یکسال بعد فتحعلیشاه نیز فوت کرد، کار تسخیر هرات به عهد محمد شاه کشید و وی که با خود عهد کرده بود هر وقت بتواند کار هرات را خاتمه دهد به جمع آوری سپاه پرداخت و قصد کرد که خود به هرات رفته و کار آنجا را یکسر کند، انگلیسها نیز بهر وسیله که می توانستند کارشکنی کردند، بالجمله کار محاصره هرات قریب ده ماه طول کشید، شاهزادگان افغان چندین بار حاضر شدند تسلیم شوند و سقوط هرات قطعی بود که (مک نیل) وزیر مختار انگلیس در ایران وارد اردوی ایران شده تقاضا نمود با پادشاه ایران ملاقات نماید.

در این ملاقات وزیر مختار انگلیس تقاضا نمود جنگ را موقوف سازند، پادشاه تقاضای وی را رد نمود. در ملاقات دیگر وزیر مختار اصرار کرد که واسطه صلح شود، باز شاه حاضر به وساطت نمایندۀ انگلیس نگردید. مک نیل



که در این موقع دنبال بهانه می گشت که روابط خود را با دربار ایران قطع کند، به لندن عزیمت نمود و چون مأمورین انگلیس جلادت قشون ایران را دیدند و دانستند که کار هرات خاتمه یافته و قریباً سقوط خواهد کرد به ایران اعلان جنگ دادند و کشتیهای انگلیسی در خارک سرباز پیاده نمودند و باین ترتیب محمد شاه با تهدید صریح انگلیس به جنگ با ایران و اشغال کرانه های خلیج فارس، با یأس کامل دست از هرات برداشت.

مسئله هرات، عنوان بهانه جوئی به دست عمال انگلیسی داده و روابط دو کشور را بر هم زده مدت ها باعث نگر و کدورت بین دولتین ایران و انگلیس گردید. «مراجعه شود به تواریخ دوره قاجار و کتاب مأموریت آجودانباشی و محزن الوقایع»

دو جلد کتاب حاضر، پرتو تازه ای بر تاریکی های قرن سیزدهم هجری می افکند و بسیاری از حقایق تاریخی مربوط به کیفیت هرات را که از وقایع مهم تاریخی ایران در قرن گذشته است نشان می دهد.

این اسناد از طرف آقای حسنعلی غفاری (معاون الدوله) نوی فرخ خان برای چاپ و انتشار در اختیار دانشگاه تهران گذارده شده و اطلاعات تازه و دست اول در اختیار مورخان قرار می دهد و وسیله اساسی در پیشرفت تحقیقات تاریخی است.

این اسناد همه متعلق است به وقایع یکصد سال قبل بلکه بیشتر که بکلی جزء تاریخ شده است و بطور کلی دونوع است :

یکدسته، اصل فرمان و اختیار نامه، دستور العمل، دستخط های شاه و نامه های میرزا آقاخان صدراعظم و وزیر خارجه و کسان دیگر است که از تصرفات روزگار مصون و در تصرف خاندان غفاری مانده است و طبعاً اوراق پراکنده غیر مدونی است.

قسمت دیگر، سواد اسناد و مراسلاتی است که به مرسوم زمان پس از صدور، در دفتری سواد برداری و به اصطلاح ثبت می شده است، که طبعاً بررسی آنها

معرف طرز اداره و روش حکومت و چگونگی ضوابط و روابط امور کلی آن زمان می‌باشد.

اسناد این کتاب بیشتر در موضوع دشمنی انگلیس‌ها با ایران بر سر هرات است، اما در حاشیه این فاجعه، مسائل دیگری هم پیش آمده است که دانستن آن بر هر ایرانی لازم است و اهم آنها یکی سیاست روسیه در قبال انگلیس و ایران است و دیگر سیاست عثمانی‌ها.

روس‌ها، بعنوان (حفظ صلح در آسیا) نمی‌خواستند با انگلیس‌ها کلاویز شوند، تا کمکی به ایران کرده باشند، علی‌الخصوص که ضعف ایران به نفع آنها نیز بوده. از این رو پیوسته به ایران توصیه می‌کردند که از سر هرات بگذرد و ماجری را کوتاه سازد و این بطور غیر مستقیم کمکی بوده انگلستان.

عثمانی‌ها نیز «شريك دزد و رفیق قافله» بودند و با سیاست دورویه با ایران معامله و از آن بدتر به مرزهای ایران دست‌اندازی می‌کردند.

اولیای دولت ایران هم که در آن روز گارنه شجاعت داشتند و نه تدبیر و باسعی در نابودی قائم مقام‌ها و امیر کبیرها، زمینه برای روی کار آمدن دست‌نشانندگان بیگانه و افرادی علاقه‌طوری آماده شده بود که در قضیه هرات با همه گزارشهای امثال (حسام‌السلطنه) و سایر رجال وطن دوست و شرافتمند باز به عجله تسلیم درخواست‌ها و تحکیمات دولت انگلیس شدند و فرخ‌خان امین‌الدوله را به امضای عهدنامه صلح با انگلستان مأمور ساختند.

این اسناد و مدارك در دو قسمت بشرح زیر منتشر شده است:

**جلد اول** - مربوط به سالهای ۱۲۴۹-۱۲۷۳ است که بکوشش کریم - اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی زعفرانلو تنظیم و انتشار یافته است

**جلد دوم** - این اسناد خود در ۲ بخش تنظیم گردیده، بخش اول دنباله جلد اول و بخش دوم مربوط به سال ۱۲۷۴ تا ذی‌القعدة همان سال است. تنظیم و تدوین این قسمت در عهده آقای کریم اصفهانیان بوده است، وی با دقت نظر و حوصله بسیار، يك‌اوراق و اسناد را خوانده و استنساخ و مقابله کرده و آنها را بر حسب تاریخ تنظیم نموده است.



کاغذ و چاپ و کلیشه‌ها و صحافی کتاب مانند سایر انتشارات دانشگاه تهران بسیار خوب و ممتاز است .  
 هر دو مجلد کتاب با تنظیم فهرست‌های جامع و تحشیه و تذئیل و توضیحات لازم ، مفید فایده بیشتر شده است .

کمک و راهنمایی دانشمند محترم آقای ( حسین محبوبی اردکانی ) در تصحیح متن و توضیح مطالب و بیان مشکلات کتاب که مصححین و تنظیم کنندگان رایاری کرده‌اند بر مزایای کتاب افزوده است .

این بود مختصری از معرفی این دو جلد کتاب مفید که مطمئناً مورد استفاده اهل تحقیق قرار خواهد گرفت . اما هنوز این گنجینه کم نظیر ، به اتمام نرسیده و امید است در مجلدات بعد نامه‌ها و اسناد مربوط به سال‌های ۱۲۷۴ تا ۱۲۸۸ نیز به زیور طبع در آید و این مجموعه کامل شود .

« پایان »

برای نظامیان و دانشجویان ۴۰ ریال

برای غیر نظامیان ۶۰ ریال

برای نظامیان و دانشجویان ۲۴۰ ریال

برای غیر نظامیان ۳۶۰ ریال

بهای اشتراک در خارج از کشور : ۶ دلار

برای اشتراک : وجه اشتراک را به حساب ۷۱۴ بانک مرکزی یا ذکر جمله دیابت اشتراک جمله بررسی‌های تاریخی پرداخت و رسید را با بهای کامل خود به دفتر حین ارسال فرستاد .

القباس بدون ذکر منبع ممنوع است

پایان کار چاپخانه دانشگاه تهران

# مجله بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرینت دکتر جهانگیر قائم مقامی

مدیر داخلی - ستوان یکم مجید ویرام

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران  
(کمیته تاریخ)

جای اداره : تهران - چهارراه قصر ، ستاد بزرگ ارتشتاران

نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »

تلفن : ۷۶۴۰۶۴

برای نظامیان و دانشجویان ۴۰ ریال	} بهای مجله هر شماره
برای غیر نظامیان ۶۰ ریال	

برای نظامیان و دانشجویان ۲۴۰ ریال	} بهای اشتراك سالانه ۶ شماره در ایران
برای غیر نظامیان ۳۶۰ ریال	

بهای اشتراك در خارج از کشور : ۶ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذكر جمله « بابت اشتراك مجله بررسی‌های تاریخی » پرداخت و رسید را با نشانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید .

اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران



# Barrasihaye Tarikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DE COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR:

DR. DJAHANGUIR GHAIÏMMAGHAMI

ADRESSE:

IRAN - TÉHÉРАН. 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 No.

نشریه  
مسابزرگ ارتش ایران  
کمیته تاریخ

## Barrasihâye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by

Supreme Commanders' Staff

Tehran - Iran

